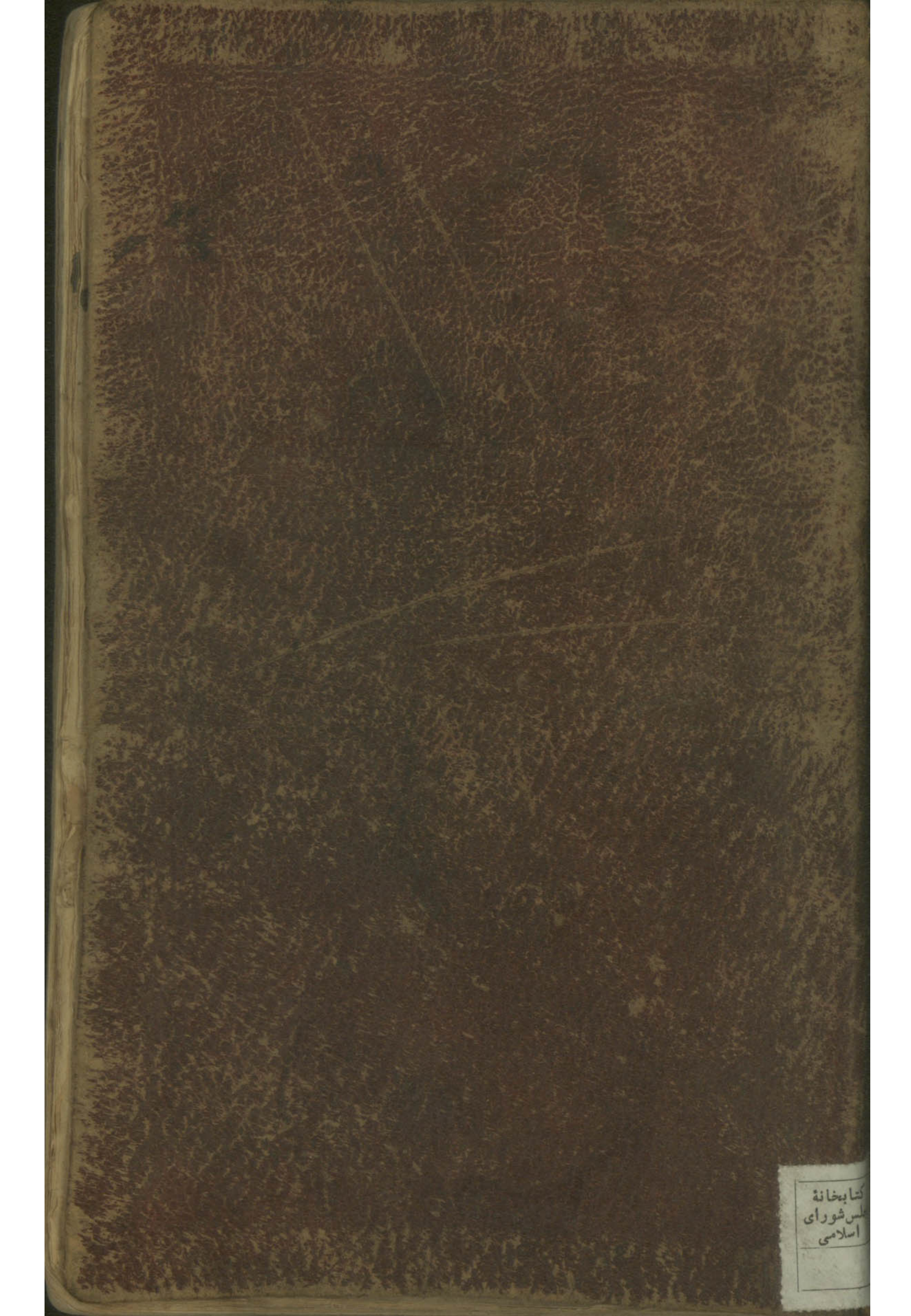
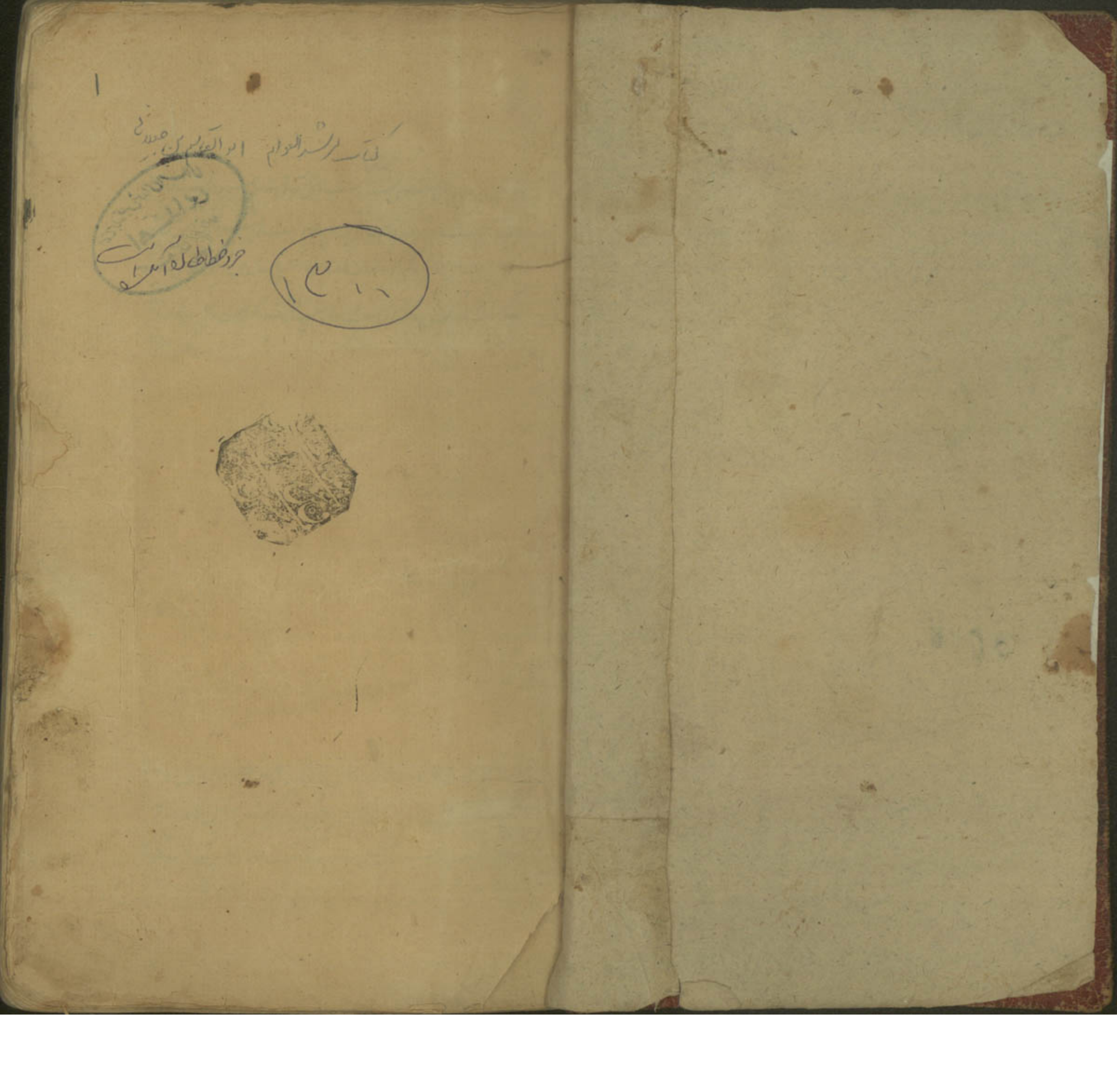

کتابخانهٔ
لس شورای
اسلامی


کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
کتاب مرشد العوام
مؤلف میرزای قمی
موضوع
شمارهٔ اختصاصی (۳۹۳) ازکتب اهدائی بکرم زاده
شماره ثبت کتاب
۲۱۰۷۷۵
۳۹۳
۲۱۰۷۷۵



کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
کتاب مرشد العوام
مؤلف میرزای قمی
شماره ثبت کتاب


1
کتاب ارشاد العوام



بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی محمد وآله اجمعین

اما بعد چنین گوید اقل عباد الله ابو القاسم ابن الحسن الجیلانی که این چند
کلمه‌ایست در بیان مسایل عبادات حسب الاقتضای جماعتی از برادران دینی مرقوم
گشته رقم نگردد و آن را مسمی کردیم بمرشد العوام و مرتب کردانیدم بچند کتاب

کتاب الصلوة چون نماز افضل اعمال بدنیه است و قبول آن شرط قبول سایر
عبادات است آن را مقدم داشتیم بر سایر عبادات و آن بر دو قسم است واجب
و سنت و گاهی کراهت بر آن عارض میشود بسبب امور خارجه مثل نماز در حمام و امثال آن و
نمازهای واجب هشت است نماز [illegible] نماز [illegible] نمازهای
و نماز طواف و نمازهای که بسبب

نذر و مثل آن و نمازهای سنتی بسیار است و تفصیل آنها [illegible]
مذکور خواهد شد و شرط وجوب نماز بلکه سایر عبادات بلوغ است و عقل و فهم پس طفل
و دیوانه و انسان بیهوش و کسی که در خواب باشد بر ایشان تکلیفی نیست و آنکه قضای آن روزها
بر ایشان هست یا نه بعد از این مذکور خواهد شد [illegible] است که اطفال را نماز رواداشته‌اند و بعضی
از عبادات عادت بدهند [illegible] که اطفال هم [illegible] باشند [illegible] و بلوغ
دانسته میشود بیکی از چند چیز اول احتلام است و آن عبارتست از بیرون آمدن
منی از فرج مرد یا زن یا در بیداری یا در خواب دوم روئیدن موی درشت است در
اطراف فرج مرد یا زن و موی زیر بغل و بر [illegible] اعتباری ندارد و بعضی از علما اعتبار کرده‌اند
روئیدن موی ریش و خالی از قوتی نیست سیم تمام شدن سال پانزدهم است از برای
مرد و تمام شدن سال نهم از برای زن و بعضی تمام شدن سیزده سال را در مرد کافی
دانسته‌اند و بعضی [illegible] شدن در سال چهارده [illegible] کرده‌اند و قول اول قوی است
پس هرگاه احتلام یا روئیدن موی حاصل شود یا تمام شدن سال [illegible]
و هرگاه [illegible] معلوم نشود [illegible] حایض شدن زن و [illegible]
آن پس آن [illegible] علامت بلوغ است [illegible] علما [illegible] گرفته‌اند
و هرگاه [illegible] صادر شود [illegible] متصل [illegible] حیض [illegible] نطفه آن [illegible] صحیح است و این
[illegible] خالی [illegible] نیست پس الحال شروع میکنیم در مسایل نماز و مقدم میدارد
مقدمه نماز را [illegible] می‌پردازیم به ذکر حقیقت نماز و احکام آن و چون آن
[illegible]

در طهارت است و آن بر دو قسم است طهارت از حدث و آن حالتی است که مانع از دخول نماز است
و ازاله آن محتاج به نیت است مثل بیرون آمدن بول و غائط و جنب و حائض شدن و امثال آن
و طهارت از خبث و آن طهارت از نجاست و ازاله آن محتاج به نیت نیست مانند بول و غائط و خون و مثل آنها معدوم
میداریم مسائل طهارت از حدث را و آن به سه چیز حاصل میشود وضو و غسل و تیمم و مسائل این
هر سه قسم در ضمن چند باب ذکر میشود **باب اول** در وضو است و در آن چند فصل است
فصل اول در احکام و اقسام و موجبات آن و در آن چند مطلب است **مطلب اول**
وضو منقسم میشود به واجب و سنت و وضو واجب میشود از برای نماز واجب و طواف واجب و از برای مس کتابت
قرآن یعنی رسانیدن دست و بدن به کتابت آن هرگاه واجب شده باشد این مس کتابت
بنذر یا شبه آن پس هر کسی که بر محدث است مس کتابت قرآن و هرچند که وضو واجب است از برای
مذکورات بشرط صحت اینها مر کسی را که وضو واجب میشود بسبب نذر و عهد و قسم و هرگاه
وضو را وجوب فی نفسه نیست بلکه وجوب آن از برای غیر است مثل نماز و طواف و امثال آن
واجب و داخل شود به نیت وجوب وضو میتوان ساخت مگر وضوئی که بنذر و شبه آن
واجب شده باشد اما هرگاه وقت داخل شود و وضو داشته باشد پس اگر آن وضوئی که دارد
از برای نماز واجبی یا پیشتر ساخته بود یا از برای هر چیزی که قصد رفع حدث در آن کرده باشد
مثل وضو جهت تلاوت قرآن یا دخول مساجد یا از برای اینکه بر طهارت باشد و نحو آن
پس همان کفایت میتواند کرد و وضوی دیگر در کار نیست بلکه هرگاه در نیت هر کار قصد
حدث نکند بلکه قصد فعلی را بکند که صحت آن یا کمال آن مشروط برفع حدث باشد مثل قرائت
قرآن و امثال آن [illegible] و اگر آن وضوئی که دارد از [illegible] باشد

تجدیدی باشد پس هرگاه معلوم شود که حدث از او ظاهر شده بوده است که غالباً در جمع
اشکال است و احوط است که حدثی بعمل آورد و لهذا از آن وضو نماز کند و اما اگر وضوئی
بسازد برای نماز بقصد قربت و نیت واجب و سنت نکند و همچنین وضوئی که برای آن
ساخته باشد و لهذا از آن معلوم شود که حدث از او پیش از وضو واقع شده بوده است
اظهر مثل وضوی تجدیدی است یا وضوئی که از برای خوابیدن بر طهارت ساخته باشد
پس اظهر آن است که با آن وضو میتواند نماز کند **مطلب دویم** سنت است وضو در مواضع
بسیار از جمله آنها وضو از برای نمازهای سنتی است و طواف سنت و زیارت مناسک حج
و قرائت قرآن و مس کتابت قرآن یا جلد و برداشتن قرآن و دخول مساجد و از برای آنکه
با وضو شده و از برای مهیا بودن جهت نماز قبل از دخول وقت آن و ظاهر این است که همان
وضو وضوی نماز است که جایز است پیش از وقت به نیت سنت بکند یا قصد مهیا
بودن برای نماز باشد و اما اگر خواسته باشد جهت اینکه در باب وضو قصد تعیش میشود مقدم
دارد و در این صورت در صحت این وضو قبل از وقت اشکال است بلکه ظاهر صحیح نیست
و ظاهر این است که هرگاه داند که در اول وقت نماز میسر نمیشود اما از وقتی که میسر
میشود میخواهد مهیای از وقت باشد وضو را قبل از وقت نماز جهت مهیا بودن در وقتیکه
میسر شود میتواند بسازد و همچنین سنت است وضو از برای طلب حوائج و زیارت قبور
مؤمنین و نماز جنازه و از برای تجدید در وقتی که فاصله معتدبه حاصل شده باشد از وضوی
اول خواه با وضوی اول نماز کرده باشد یا نکرده باشد و سنت است وضو از برای
خوابیدن خصوصاً در جنب و از برای جماع کردن محتلم و جماع بعد جماع و جماع کردن با زن حامله

وجماع کردن کنیزی که کنیزی دیگر و غسل دادن جنب میت را از برای کسی که میخواهد
میت را قبر بگذارد و کسی که غسل میت داده و خواهد میت را کفن کند و از برای [illegible] در
اوقات نماز ها و از برای کسیکه قبل از استنجا با آب وضو ساخته باشد و از برای کسیکه از او
مذی آمده باشد از ذوی شهوت و از برای کتابت قرآن و پیش است وضو دادن میت قبل از غسلش

مطلب سوم در بیان احداثی که موجب وضو میشود آن بول و غایط کردن و بیرون آوردن ریح
از ابتدای مخرج معتاد و هرگاه مخرج معتاد مسدود شده باشد یا اینکه مخرج آن منحصر شده باشد در
موضعی که غیر موضع معتاد انسان که خلقت عادت بر آن است و آن نیز موجب وضو میشود
اما بادی که از جای دیگر بیرون آید مثل سوراخ که از زخمی حاصل شده باشد و از موضع پیش
رجال خود باشد پس بطلان وضو در آن معلوم نیست و همچنین بادی که از ذکر مرد یا از قبل زن
بیرون آید موجب وضو نیست و از جمله موجبات خواب است که بر عقل و هوش غالب شود و آن
در وقتی است که گوش چیزی نشنود و همچنین بیهوشی و دیوانگی و مستی از جمله موجبات است و استحاضه
متوسطه که بعد مذکور خواهد شد و اکثر علما حیض و نفاس و مس میت را نیز از موجبات وضو
دانسته اند و حکم کرده اند باینکه غسلی که بجهة این امور کرده باشد به تنهائی این نماز نتوان
کرد بلکه باید وضو بسازد پس هر یکی از این امور باعث این میشود که حدث اکبر و حدث اصغر
هر دو حاصل شود که غسل رافع حدث اکبر است و وضو رافع حدث اصغر است و تحقیق در این
مسئله در نزد حقیر این است که اینها باعث حدث اصغر می‌شوند پس اگر فرض کنیم که زنی حایض
باشد و وضو داشته باشد و وضع حمل او بشود و [illegible]
دارا و یکی از موجبات وضو سر نزده باشد غسل نفاس بکند و نماز کند دیگر وضو نمیخواهد

که از برای ایشان زمانی میسر میشود که توانند نماز را تمام با وضو بکنند مثل زنان [illegible] و دیگر
صورت که چنین زمانی میسر شود و از برای کسیکه آثار شکم و از دو با آنکه اتصال آمدن غایط و ریح مر
طرف شود و قبل از شروع در نماز هرگاه در بین نماز از شکمش چیزی بیرون آید مشهور است که وضو
بسازد و از همانجا که گذاشته است تمام کند مگر اینکه بداند که میتواند خود را بمقدار نماز نگاه
دارد پس وضو بسازد و از سر گیرد چنانکه علامه فرموده است و در صورتیکه مذهب مشهور هم این باشد
و همچنین هرگاه آمدن بول و ادرار سلس البول را جماعتی از علما گفته اند که وضو بسازد و از همانجا
بنا گذارد و بعضی گفته اند که اگر تواند بمقدار نماز خود را محافظت کند وضو بسازد و نماز را از
سر گیرد و طرف احتیاط را در این مسائل نگاهدارد که در اکثر ادله اشتباه راه دارد

فصل دویم

در احکام آداب خلا رفتن و در آن چند مطلب است

مطلب اول واجبست پوشیدن
عورت از کسی که حرام است که نظر کند بعورت و آن غیر زن و کنیز و طفل بلکه ستر عورت از غیر همیشه
واجبست و عورت در مرد ذکر است و خصیه ها و مخرج غایط و عورت زن هم قبل و دبر است
که واجبست از غیر پوشیده شود هر وقت هرچند که سایر بدن را از غیر محارم هم باید بپوشاند
و اظهر آنست که حرام است در حال بول و غایط کردن بلکه در استنجا هم رو بقبله نشستن
و پشت به قبله نشستن و تعبیر رو کردن بجمیع بدن است پس اگر کسی رو بقبله نشسته و سر عورت
را از قبله بگرداند فایده ندارد و اظهر این است که این حکم در صحرا و غیر صحرا یکی است

مطلب دویم
واجبست شستن مخرج بول با آب و بعضی علما گفته اند هرگاه آب میسر نشود با سنگ و کهنه و مثل
آنها واجبست اما اگر بول بکند و دلیلی بر آن ظاهر نیست و لیکن احوط است و اظهر آنست
که مرتبه شستن یعنی همین قدر که آب را از آن موضع جاری بسازد هرچند بسیار کم باشد

و همچنین پس مست و اما حیض پس او چونکه از سه روز کمتر نمی‌شود و نزدیک بمحال است که در همه
سه روز موجب وضو از آن زن سر نزند پس اینکه حکم بوجوب وضو با غسل حیض میکنیم بجهة آن
احداث است نه بجهة حیض و همچنین استحاضه و نفاس نظر باین احوال بجهة اینکه حق این است که این غسلها
مسقط وضو نیستند چنانکه بعد ازین خواهیم گفت حاصل اینکه اگر حیض و نفاس و پس مستحاضه و دیگر
مثل بول و غایط و خواب و غیر اینها حاصل نشده باشد وضوی او در کار نیست اما وضو حایض احوط است

مطلب چهارم هر گاه کسی یقین طهارتی از او بهم رسانیده باشد خواه وضو و خواه غیر آن بعد از آن شک
کند در حدث بنا بر طهارت میگذارد و بهمان یقین اکتفا میکند بلکه هر گاه غالب ظنش این باشد که باز آن
طهارت نیست او را نماز کردن با همان وضو باز دخل حرام کرده است و همچنین هر گاه یقین کند حدث
داشته باشد و شک دارد که آیا بعد از آن طهارت بهم رسانیده باشد در حکم محدث است و هر گاه یقین داشته باشد
که طهارت بهم آورده و هر گاه یقین دارد که از او حدثی و طهارتی هر دو حاصل شده است مثل اینکه خبر دارد
که هم بول کرده و هم وضو ساخته اما نمیداند که کدام پیش و کدام بعد بوده است [illegible]
که در حکم محدث است و واجب است که وضو بسازد

مطلب پنجم مشهور این است که کسی که اگر
سلس البول داشته باشد یعنی ممکنش نباشد که بول خود را نگاه بدارد از برای هر نماز وضوی بسازد
و بجهة محافظت از زیادتی نجاست کیسه یا کهنه [illegible] که مجری بول را محافظت کند از تعدی
باو بود داشته و بعضی گفته‌اند که یک وضو نماز وی بسیار است [illegible] و بعضی گفته‌اند ظهر
و عصر را با هم جمع کند و یک وضو برای اینها کافی است و همچنین مغرب و عشا احوط آنکه اول قول
مشهور است و همچنین اظهر در کسی که از ادرار شکم داشته باشد و نتواند خود را نگاه دارد از غایط
با او این است که از برای هر نماز وضو بسازد و اولی آنست که صاحب سلس و بطن هر گاه [illegible]

از زوال عین نجاست کافی است و بهتر آنست که دو مرتبه شسته شود و هر گاه ازاله عین بدون
دست مالیدن نشود دست مالیدن در کار نیست و هر گاه ضرور باشد مثل اینکه مخرج بمدفوع
با هم آلوده و آلوده باشد تا دست نمالند پاک نمی‌شود دست مالیدن لازم است و اما مخرج غایط پس در آن
مختار است در میانه شستن با آب و استعمال کردن جسم طاهری مثل سنگ و کلوخ و کهنه و پنبه و غیر اینها
بشرط اینکه ازاله عین نجاست بکند و اظهر آنست که پاک شدن نجاست کافی است هر چند
یکبار مالیدن باشد و احوط آن است که سه مرتبه بمالند هر چند سه طرف یک سنگ باشد یا
یک کهنه باشد و احوط از آن این است که سه سنگ بخواهد آن هم سه عدد باشد و سه طرف
جسم که استنجا کنند و جمعی واجب دانسته‌اند این را و این ضعیف است و زوال اثر واجب نیست
یعنی آن نرمی و لزوجتی که باقی میماند ضرر ندارد و اما رنگ و بو پس ماندن آن در استنجای با آب
هم ضرر ندارد و اینکه گفتیم استعمال جسم طاهری کافی است در وقتی است که نجاست
از موضع تجاوز و تعدی نکرده باشد و اگر تعدی کرده باشد بغیر آب هیچ چیز پاک نمی‌شود
و باید با آب ازاله کنند و اثر همه را بکنند و نشستن اندر زدن و داخل کردن انگشت و پنبه و غیر آن
در کار نیست و حرام است استنجا کردن با استخوان و سرگین و خوردنیها مثل نان و میوه و هر چیز
که در نزد خدا احترام داشته باشد مثل ورق قرآن و خاک تربت مقدسه بلکه بعضی از آنها
منجر بکفر میشود و اما اگر عصیان [illegible] کاری از او سر زند ظاهر این است که موضع پاک
میشود و بعضی گفته‌اند که پاک نمی‌شود

مطلب سیم سنت است که در حال استنجا [illegible]
اینکه داخل خانه [illegible] پای چپ [illegible] که کسی او را نبیند [illegible]
[illegible] در وقت [illegible]

وقت بیرون آمدن نجس بمکان شریف مثل مسجد و غیران و بسم الله گفتن و خواندن دعاهای
دخول و کشف عورت در وقت نشستن و در وقت بول و غایط کردن و در وقت نظر کردن
بآن چه از آن بیرون می آید و در نزد فارغ شدن و در وقت بیرون آمدن و دست مالیدن
بر شکم و در وقت بیرون رفتن دعایی که وارد شده بخواند و سنت است که
مثل آن که برای طهارت میخواهد پیش از وقت مهیا کند اول استنجا از غایط کند و بعد از آن
از بول و افضل آن است که در حالی که غیر آب میتواند کفایت کند باب استنجا کند و اکمل این است
که اول بسنگ و مثال آن استنجا کند و بعد از آن بآب و سنت است که آن سنگها را کسی
استعمال نکرده باشد و طاق باشند نه جفت و سنت است استبرا از بول بجهت آنکه بعد از آن
اگر رطوبت مشتبهی ظاهر شود جامه او نجس نشود و وضوی آن باطل نشود و کیفیت آن نیز بعد از این
خواهد آمد انشاء الله تعالی **مطلب چهارم** مکروه است رو کردن بباد و ظاهر این است که این
حکم مخصوص بول نیست بلکه در غایط هم چنین است و مکروه است که روی فرج خود را بقرص آفتاب
یا ماه کند و مکروه است بول کردن در زمین سخت و در آب جاری و ایستاده بلکه کردن غایط
در آب هم مکروه است و مکروه است نشستن در پیوار دلمن و طعن مثل سر راهها و جایی که مردم
آب بر میدارند مثل کنار نهرها و سر چاهها و در خانها و مسجدها و جایی که قوافل و مردم
فرود می آیند و در زیر درخت میوه خواه در وقتی که میوه در آن موجود باشد و خواه نه و در
میان قبرستان و در حال ایستادن و مکروه است بلند کردن بول را در هوا و طول دادن
نشستن بر خلا و مکروه است مسواک کردن و حرف زدن بغیر ذکر خدا و آیة الکرسی و حکایت اذان و چیز
خوردن و آشامیدن و استنجا بدست راست و بدست چپ هرگاه در او انگشتری باشد که نام

سوراخ حشرات مثل مور و موش و غیر اینها

اسم خدا

اسم خدا باشد بلکه داخل خلا شدن در حالی که این انگشتری در دست او باشد بلکه اسمهای
ائمه هدی و فاطمه زهرا علیهم السلام همچنین است و این در وقتی است که عین نجاست
باسامی مبارکه نرسد و اگر نه حرام است **فصل سیم** در کیفیت وضو و در آن چند مطلب است
مطلب اول واجب است در وضو شستن رو و شستن دستها تا مرفق و مسح سر و مسح پاها اما رو
پس حد آن از جهت طول از رستن گاه موی است تا آخر زنخ و از جهت عرض آن قدر است که فرو گیرد
آن را انگشت بزرگ و میانی و هر قدر از صفحه که داخل این شود واجب است شستن و اما همه آن
واجب نیست و همچنین عذار و آن موئی است که از اول شقیقه میرود در طرفین روی هر قدر تا برابر
گوش و همچنین عارض و آن موئی است که از آخر عذار میرود در طرفین روی هر قدر از اینها داخل قدر
مذکور باشند واجب است و اما مواضع تحذیف و آن جایی است که موی رو میروید در طرف
پیشانی پس آن نیز چنین است غالب این است که هر دو انگشت مذکور اینها را فرو گیرد و اما
نزعتان یعنی آن دو سفیدی که در دو طرف پیش سر است در دو جانب پیشانی که مو ندارد و مابین [illegible]
بفرق سر رسد و کسی که موی سر او نزدیک ابرو رسته باشد اینها نیز شستن باید بلکه مراعات
همین را بکند که آن شکلی که اغلب مردم بر آن شکلند از آنجا بشوید و همچنین در انگشتان و صورت
بجهت آنکه بعضی میشوند که انگشتان بسیار بلند و روی بسیار باریک دارند و بعضی بعکس این
میشوند اینها نیز ملاحظه مردم را بکنند و واجب است که ابتدا از بالا بکنند در شستن رو و آب را
از موی سر بزند و سرازیر بشوید ما بین شستهای زنخ و حدی که از برای رو قرار داده ام اندکی
از اطراف رو بر آن میافزاید از باب مقدمه واجب تا خاطر جمع شود که رو را شسته باشد و داخل
نیست در وضو که آب را بته موی برساند خواه ابرو و خواه ریش و خواه غیر آن همان شستن ظاهر کافی است

بالای شست و [illegible] باشند

پس شستن اینها واجب است و معتبر حال مستوی الخلقه است پس کسیکه که پیش سر او موی [illegible]

و بعضی گفته اند که هرگاه مو تنک باشد بحدی که پوست رو در مجلس گفتگو ظاهر باشد واجب است که آب را
به پوست رسانند و اقوی قول اول است اگرچه قول اخیر احوط است و اما دستها پس حد آنها از مرفقها
مرفقهاست تا سر انگشتان و قدری بالاتر از مرفق را باید بشویند تا خاطر جمع بواجب بعمل آمده
باشد و اگر دست مو داشته باشد آب را به پوست رسانند و دست مثل رو نیست و همچنین مسح
جایی در بدن نباشد و هرگاه انگشتری تنگ یا انگشتری تنگ یا امثال آن مثل دست برنج زنان در دست
باشد و آب در زیر آن روان نشود البته او را حرکت بدهد و آب را در تحت آن داخل
کند و شستن ناخنها واجب است هرچند بلند باشد و زیر ناخن تا حدی که ظاهر است و بچشم دیده
میشود واجب است شستن و زیاده بر آن واجب نیست پس هرگاه چرک یا گل در زیر ناخن باشد
اگر مانع از رسیدن آب بظاهر باشد واجب است ازاله آن و اگر در باطن باشد مانعی ندارد و تنها
قلیل که در رگ است و در ریشه ناخنها بهم میشود از چرک یا دود مانع رسیدن آب نیست و احتیاط
هست شستن است و اگر در بدن خود نمی بیند و احتمال داشته باشد که بعد از وضو بهم رسیده
باشد ظاهر آن است که وضو صحیح است و اگر دست کسی را بریده باشند پس اگر قدری از
استخوان بازو هم بریده شده است که مرفق باقیمانده در این صورت شستن آن واجب است باتفاق
باتفاق علما و اما اگر استخوان ساق را تمام بریده باشند و استخوان بازو تمام برجا باشد احوط
آنست که آن سر استخوان را بشوید خاصه که حدیث صحیح دلالت بر آن دارد هرچند وجوب آن معلوم
نیست لکن پس که بعضی علما دعوی اجماع کرده اند بر عدم وجوب آن و اما مسح سر پس آن
واجب است در پیش سر و مسمی کافی است مثل آنکه سر انگشت بقدر ... بمالد و بعضی واجب دانسته اند
بقدر موضع سر انگشت را هرچند یک انگشت مسح کند و از بعضی ظاهر میشود که کمتر از مقدار یک انگشت

جایز نیست اند و اقوی قول اول است و افضل و احوط آنست که بقدر سه انگشت است و مجمل آنست
که موضع سه انگشت از طول سر مراد باشد و مجمل آنست که از جانب عرض و هر یک از دو احتمال
از کلام بعضی علما ظاهر میشود و بهتر آنست که ملاحظه هر دو بشود و ملاحظه بکار بردن خود سه انگشت را
طول بگذارد و بر عرض سپرد و بقدر عرض یک انگشت انگشتها را بهم بکشد و مسح سر را از
... هرچند ... از بالا کردن بهتر است و اما مسح پاها آن در پشت پا واجب است
و حد آن از سر انگشتان است تا کعبها و مسمی مسح در آن کافی است و در اینکه واجب نیست
عرض پا تمام مسح شود ظاهرا خلافی نیست و اما طول آن پس دعوی اجماع شده که واجب که باید
که قطع نشود و خط متصلی از سر انگشتان تا کعب برود و افضل و احوط آنست که تمام پشت پا را بتمام
کف دست مسح کند و حد او معلوم نیست ظاهر این است که جایز است مسح از کف انگشتان یا سر
انگشتان تا سرا احوط آنست که ابتدا از سر انگشتان بکند و مراد از کعبان آن بر آمدگی است
که در پشت پا است بنابر مشهور علما و بعضی گفته اند که آن گودی است بالاتر از آن بر آمدگی
که در مفصل است یعنی آنجا که استخوان ساق تمام میشود و مفصل پا بسبب عدم میشود و اقوی قول
اول است و احوط آن است که خود کعب را داخل مسح کند بلکه احوط آن است که مسح کند
تا آن گودی بلکه خود گودی را داخل مسح کند و اگر متعذر باشد پشت دست مسح کند و اگر
متعذر باشد بذراع مسح کند و در مسح پشت دست و ذراع اگر تیمم کند احوط است و ظاهر این است که
کراهت باشد که مسح پای راست بدست راست کند و مسح پای چپ بدست چپ کند و بعد دون
عذر غیر این نکند و واجب است که مسح بتری آب وضو باشد و اگر آب تازه بردارد و مسح کند وضو
باطل است و اگر در دست تری باقی نمانده باشد در هر عضوی از اعضای سابقه که رطوبت باشد

از آنجا تری بگیرد و مسح کند هر چند آب باشد که بر قدری از ریش باشد که زیاده است از قدری که
واجبست شستن آن در وضو که در وقت شستن رو آب بآن برسد در عادت اما اگر
با طرف کلاه و عمامه و کوآن بر سر دس آن را آب وضو می گویند و آن مسح نمیتوان کرد
و این حکم تفاوت نمیکند در حالی که فراموش کرده باشد مسح را و بعد از آن بخاطرش آمده باشد
فراموشی بلکه هر چند دست تر باشد و باز از عضو دیگر آب بردارد و باکی نیست و اما هر گاه همه عضوها
خشک شده باشد پس واجبست اعاده وضو و اما اگر هوا بسیار گرم باشد یا باد شدیدی باشد
که اعاده هم ممکن نباشد اگر ممکن شود که قدری از دست چپ را بگذارد که در آخر در کمال سرعت
با آن قدری بریزد و بشوید و آن تری مسح بکند و اگر این هم ممکن نباشد در این صورت مشهور آنست که جایز است
آب از برای مسح کردن و احوط آنست که تاخیر در وضو بکند تا زمانی که امید رفع عذر نشده باشد یا آنکه وقت تنگ
گردد با این این وضو تیمم هم در بقصد قربت بکند و هر گاه دست ما تری باشد اگر تری دو
که در دست زیاده بر آن تری باشد باکی نیست مسح کردن بلکه ظاهر نیست که هر گاه زیاده بر آن
هم باشد صحیح است اما احوط آنست که آن تری را بانجا بگذارد کم کند و در مسح سر شرط است که جایی
را بر سر حائل نشده و موی پیش سر مانعی ندارد اما آنکه بسیار دراز نشده باشد که از حد خود در رفته
باشد اگر چنین باشد بر بیخ موها مسح کند و هر گاه موی غیر پیش سر بلند شده باشد و به پیش سر
آمده باشد بر او مسح جایز نیست و همچنین هر جایی که ... باشد از کفش و چکمه و غیر آن که از برای
تقیه یا خوف سرما یا دزد و قطاع الطریق و باز ماندن از رفقا که در این صورتها جایز است مسح کردن
بر چکمه و هر گاه عذر زایل شود در آن این وضو اشکال است و احوط اعاده وضو است بلکه خالی از قوت
نیست که وضو را باطل کند و وضوی تازه بسازد **مطلب دویم** واجبست در وضو ترتیب ما بین

نحوی که اول رو را بشوید و بعد از آن دست راست را و بعد از آن دست چپ را و بعد از آن مسح سر
و بعد از آن مسح پاها و اقوی نزد حقیر آنست که واجبست مقدم داشتن پای راست بر پای چپ
و مشهور علما این را است میدانستند و حدیثی در احتجاج از حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه روایت
شده که مضمون این است که هر دو را با هم میتواند مسح کند و اما اگر از هم جدا بکند واجبست که پای
راست را مقدم بدارد و فتوی هر یکی از علما بر این مضمون در نظر نیست و اگر ترتیب را فراموش کند باید
که بر گردد و ترتیب را بعمل بیاورد پس اگر اول دست را بشوید و رو را فراموش کند باید که
بر گردد و رو را بشوید و بعد از آن دست را بشوید و همچنین اگر دست راست را فراموش کرده
باشد و دست چپ را بشوید و بعد از آن بخاطرش آمد بر گردد و دست راست را بشوید
و بعد از آن دست چپ را بشوید و همچنین ... در این صورت ... اشکال است و آن است
که رو را بشوید و بعد از آن دست چپ را بشوید و بعد از آن دست راست را از بعضی روایات
معتبره ظاهر میشود که بر گردد و دست راست را بشوید و بعد از آن دست چپ را و بعضی دیگر
دلالت میکند بر آنکه در مرتبه شستن دست راست در کار نیست و ظاهر این است که فتوی
علما بر این باشد چنانکه از جماعتی ظاهر میشود و احوط آن است که چنین کند و وضو را اعاده کند
مطلب سیم واجبست موالات در وضو یعنی اجزای وضو را متفرق نکند و حدی که اکثر علما
از برای این قرار داده اند این است که باید از برای هر عضوی شروع کند پیش از این که خشک
شود عضوهای سابق بر آن پس اگر بسبب تفریق و دیر کردن بخشکد خواه بسبب تمام
شدن آب در میان یا بسبب نسیان یا غیر آن باشد پس آن اتفاقی است که مبطل وضو است
و اگر از جهت تفریق و دیر کردن نباشد بلکه بسبب باد یا گرما یا غیر اینها باشد پس در اینجا

جمعی قائل شده اند که مبطل نیست و قول در نیست با احوط اعاده است و این سخن در غیر مسح است
اما در مسح پس حکم در آن بطلان است بجهة اینکه محتاج میشود با آب تازه و مسح با آب تازه جایز نیست
چنانکه مذکور شد و در غیر حال ضرورت است مثل گرمای بسیار شدید یا باد شدید و مانند آنها
در صورت ضرورت پس در مسح و غیر مسح همه مساوی است در اینکه خشک شدن ضرر ندارد
و پیش از این حکم مسح را ذکر کردیم و جمعی دیگر از علما موالات را بمعنی که گفتیم تفسیر کرده اند
و علاوه بر این اعتبار متابعت را هم کرده اند یعنی تفریق میان اعضا نکنند و در پی هم بکنند و تعطیل آن
محل گفتگو هست یعنی اگر تفریق بحدی حاصل شود که عرف دین داران گویند که این شخص
وضو میسازد و از وضو دست برداشته است و گویند چنین وضو وضو نیست پس در آنجا هم حکم
بطلان است هر چند تری باقی بماند مگر در جاهایی که عادت شامل آن باشد مثل شخصی که
مسح را فراموش کند و مشغول امر دیگر شود هر چند فعل نماز نشده باشد و نحو آن ظاهر این است
که در موارد آن جایز هم سلب اسم وضو نمیتوان کرد و در موارد آن جایز هم گفتها بهمین صورت
میکنیم و مدار که اکثر علما اعتبار خشک شدن همه اعضای سابقه را کرده اند بمعنی که اگر تری
در هر یک از اعضای سابقه باشد کافیست هر چند تمام آن عضو هم تر نباشد و بعضی گفته اند
باید همه اعضای سابقه تر باشد و اقوی قول اول است **مطلب چهارم** شرط است در وضو
نیت و مراد از نیت قصد فعل با تقرب بمعین است که چه کار باشد از غیر قربةً الی الله کافی
از برای ادا اینکه داعی و باعث بر فعل همان معنی باشد یعنی کردن آن فعل معین از برای خدا او را
بر این امر داشته باشد هر چند در وقت کردن فعل این معنی را بخاطر نگذراند پس اگر کسی
پیش از وقت فعل را معین کند یعنی که منظورش این است که مثلاً وضو بسازد لهذا اگر

اراده حد

اراده حدثی مرتفع شود و از برای نماز ظهر از برای خدا و مدار بر همین معنی می آید که وضو بسازد همان معنی
که در نظر داشته باعث این است که او را بر این فعل میدارد و پس همان کافی است و ضرور
نیست که در وقت آب ریختن بخاطر بگذراند که وضو میسازم از برای رفع حدث از برای
مباح شدن نماز ظهر هر گاه غافل باشد بالمره از آنچه منظور داشت در صورتی که باید خود را
متذکر کند و لیکن همان اجمالا که بخاطرش آید کافی است و ذکر تفصیل یکی یکی در خاطر بعمل آوردن
این خطور تفصیل در کار نیست همان معنی است که فقها گفته اند یعنی باید در حین
نیت خلاف منظور خود را نگذراند و هر آنچه منظور داشت همان او را باعث بر تمام آن فعل
باشد و ضرور نیست که در هر جزو نماز بخاطر بگذراند که نماز میکنم یا وضو میسازم از برای
خدا بلکه این بر دو گمان محال است و منافی حضور قلب مطلوب در عبادات است و قصد وجوب و سنت
و رفع حدث و بیان نماز و ادا و قضا و غیر اینها هر یک از اینها اگر مدخلیتی در تعیین عبادت
دارند باید قصد کند یعنی که قصد آن فعل آن صفت معینه او را میدارد و بر آن عبادت مشتمل است مگر آنکه
شخصی است نماز قضا کرده از قبله که از اول طلوع صبح از نماز شب فارغ شده و نماز قضا هم
میکند و میخواهد نماز صبح را بکند پس چنین شخصی باید قصد کند که نماز صبح میکنیم یا فلان صبح
میکنیم یا نماز قضای صبح هر گاه در نزد او یکی از اینها معین است و اگر متحد و همان قصد
دیگر در حال کفایت است احتیاج بخاطر گذراندن نیت تفسیر را نگوید و اگر معین نکند یا وقتی
که بر او واجب است نماند باید که در آن حال معین بکند لهذا از آن تفسیر نگوید و همچنین در وضوی واجب
و سنت و غیر آن پس معلوم شد که مقارنه نیت که علما گفته اند که باید مقارنه متصل
بعبادت باشد اگر مراد ایشان این است که در همه حال باید نیت را بخاطر بگذرانند

در وقت شروع بنماز یا وضو پس آن اصلی ندارد و اگر مراد این است که غافل از آنکه
منظور او بود نشود و نیت خلاف آن کند پس صحیح است و اگر آن عبادت بعنوان است
و اشتباه و تردد در نیت نماید در عبادت که باید تعیین کند پس در آنجا که احتیاج
به تعیین هم نیست مثل آنکه کسی هرگز نافله نمیکند و نماز قضا هم نمی‌کند و همیشه که صبح از خواب
برمیخیزد نماز صبح را میکند این شخص همین که نیت کند که نماز صبح امروز را میخواهد بکند
از برای او کافی است که منکر گوید دیگر نیت قضا و اداء و وجوب نمیخواهد بلی اگر گاه
تردد داشته باشد که آفتاب طلوع کرده است یا نه کافی است که قصد نماز صبح آن روز را
بکند و دیگر نیت قضا و اداء در کار نیست و همچنین کسی که هرگز وضوی تجدیدی نمیسازد
و وضو از برای آمدن مدتی نمیسازد و همچنین هرگاه بر کسی مشتبه باشد که آیا غسل جمعه
واجب است یا سنت گوید که غسل جمعه میکنم از برای خدا و نیت وجوب یا استحباب در کار نیست
خلاصه آنکه قاعده این است که هرگاه فعل مشتبه باشد در نظر و تو خواهی یکی از
آنها را بکنی باید در نزد تو معین باشد که این کدام یک از آن فعل است و هرگاه
فعل منظور این باشد که این عبادت را چون خدا فرموده است میکنم از برای آنکه خدا
مرا عذاب نکند یا از برای آنکه خدا ثواب بمن بدهد و آنچه غالبا از خواص الناس ممکنه(?)
بگذار از خواص حاصل میشود همین است و بهتر از این است که از برای آنکه این عمل
شکر الهی است و موجب تعظیم اوست میکنم و از این بهتر این است که از عظمت الهی حیا
میکنم و هر آن میشوم و بسبب حیا عبادت میکنم و بهتر از همه این است که چون خدا را
اهل عبادت و سپاس است این عمل را میکنم و این محض تقرب است و باید که داعی بر

[illegible]

چنان تقرب الهی باشد دیگر پس اگر ریا را ضم کند یعنی قصد خودنمائی هم داشته باشد
نماز او باطلست و اگر فعل راجحی که مطلوب شارع باشد با آن ضم کند مثل قصد بر اهر کردن بلند
ضم کند یا قصد ارشاد و راهنمائی را با وضو ضم کند که مردم بشنوند چه نوع وضو
میسازد و متابعت او کنند باکی نیست و آنچه را شارع رخصت داده بخصوص که
داخل محل کفش کو نیست مثل نماز شب از برای وسعت رزق و استجابت دعا و نماز کعبش(?)
بجهة ظاهر کردن غیره امثال اینها یا ضم کردن مباحات مثل خنک شدن در وضو با آب سرد
یا گرم شدن در غسل با آب گرم یا گرم شدن بنماز کردن در مهتاب و امثال اینها در آن خلافست
اظهر این است که هرگاه داعی تقرب بکند او طاعت چنان قوت دارد که اگر اینها در نظر نباشد
تفاوتی از برای او حاصل نمیشود والبته خواهد کرد آن عمل را باکی نیست و احتیاط اجتناب است
بقدر امکان و امثال لذت بردن از خنکی آب در وضو یا خوشحال شدن از اینکه کسی
ترا در عبادت ببیند پس ظاهر این است که ضرر ندارد هرگاه آن داعی تو بر فعل نباشد
اما اگر در بین عبادت قصد ریا و خودنمائی بکنی یا مباحی ضم کنی بنیت قربة منافی است پس
نماز باطلست و هرگاه در میان وضو قصد کند قطع وضو را پس اگر عود کند به نیت
وضوی او باطلست هر چند تمام کند و اگر عود کند به نیت پیش از اینکه موالات فوت شود
پس ظاهر این است که وضو صحیح است **تنبیه** هرگاه کسی عمدا قصد سنت(?) کند در وضوی
واجب یا بعکس اظهر این است که وضوی او باطلست بلکه در صورت جهل بمسئله یا بمکان آن وضو
همچنین است و اظهر آن است که وضوی سنت را در حال اشتغال ذمه بواجب میتوان کرد هر چند
ظاهر مشهور آن است که نمیتوان کرد **مطلب پنجم** جایز نیست وضو با آب غصبی مثل آنکه کسی ظرفی از آب

کرده از برای خود کسی بدون اذن او از آن وضو ساز د یا از حوضی که در خانه غیر است آب دارد
مگر آب وضو باید مباح باشد خواه ملک او باشد یا از آبهای باران و رود و خانهای مباح الاصل
باشد که کسی اختیار او در تحت ملک خود در نیاورده باشد یا آنکه مال غیر باشد اما اذن داده
باشد در وضو ساختن بعنوان صریح یا بفحوای مثل اینکه کسی او را مهمان کرده باشد که مکرر مثلاً
در خانه او شده پس جایز است که از حوض خانه او و آبهای که مهیا است از برای استعمال وضو
بسازد یا آنکه از شاهد حال و قراین حال معلوم باشد که صاحب آب راضی است و از کلام اکثر علما
معلوم میشود که باید علم حاصل شود برضا و از بعضی ظاهر میشود که گمان هم کافیست و اول احوط است
و اما نهرهائی که مال غیر است و فضاها پس جایز است وضو ساختن از آنها بدون اذن صاحب
و همچنین غسل و آب خوردن و چرانیدن در آنها مگر آنکه صاحب آنها منع کند یا علم بهم
برسد که راضی نیست یا گمان حاصل شود بعدم رضا خواه بدانی که یتیم و مجنون وغیره در آن
دخل دارد یا نه خواه و خواه صاحب آن معلوم باشد و خواه نباشد اما آوردن آب حمام و جمع کردن
آن در حوضها و مثل اینها پس اگر حق آبی از رقبه هم برای او بوده و طرابه مشتری ثابت بوده است
پس ظاهر است که باکی نیست و اما اگر معلوم نباشد پس در آن اشکال است و اگر کسی ظرفهای
مملوک از غصب کرد پس ظاهر این است که حکم سابق باقی است و جایز است وضو ساختن و غسل
کردن و نحو آن بلی ظاهر این است که خود غاصب نمیتواند این تصرف را هم بکند بجهت آنکه غاصب
این است که مالک بتصرف آن راضی نیست و هرگاه آب مغصوب مشتبه شود با آب مباح که نداند
کدام ظرف آب مباح و کدام مغصوب پس مشهور این است که استعمال هیچکدام جایز نیست
و در این حکم اشکالی است و همچنین هرگاه که یکی از آن آبها وضو ساز د حکم بطلان وضو مشکل است

۱۵۹

و احوط آنست که هیچیک وضو نسازد خصوصاً در وقتیکه آب مباح یقینی ممکن باشد
و اگر یکی وضو ساخته باشد و آب دیگر هم بهم نرسد احوط آن است که تیمم هم بکند و شرط است
در آب وضو اینکه پاک باشد و وضو با آب نجس باطل است و اما هرگاه مشتبه شود با آب نجس
به آب پاک مانند اینکه موشی در یکی از دو ظرف افتاده و مرده و الحال نمیدانند که کدام یکی
نجس شده پس واجب است اجتناب از هر دو آن آبها را ریزد و تیمم کند و باید که آب
وضو مضاف نباشد یعنی مثل گلاب و عرق نعناع وغیره و بسیار از آبهای مضاف نباشد بلکه
آب حقیقی باشد و اگر آب مطلق با آب مضاف مشتبه شود و آب دیگر هم نباشد بهر یک
جدا وضو بسازد و اگر یکی از آنها بریزد و دیگری بماند با آن یکی که باقی مانده وضو بسازد
و بعد از آن هم تیمم کند مطلب ششم واجب است که مکلف خود مباشر وضو باشد در حال
اختیار اما اگر عذری داشته باشد مثل مرض یا غیر آن که خود نتواند وضو بسازد دیگری او را وضو
میتواند داد و احوط آنست که هر دو نیت بکنند مطلب هفتم در احکام جبایر است هرگاه
در عضوهای کسی شکسته بسته باشد که آن را جبیره خوانند هرگاه تواند که آن جبیره را بردارد و زیر
آن را بشوید یا اگر چنانکه بسته است آب میتواند در زیر آن جاری کند که ضرری با آن نرسد
چنان کند و اگر نتواند هیچیک از اینها را بکند هر جای عضو که صحیح است بشوید و با آنجا که
میرسد که تخته جبیره بسته است دست تری بر روی آن بمالد و در حکم جبیره است که پارچه ای
که بر زخم و جراحت و دمل بسته باشند و واجب نیست جاری کردن آب بر روی جبیره بلکه
همان دست مالیدن کافی است اما باید دست را بر همه روی آن بمالد و ظاهر آنست که رسانیدن
تری بهمه اجزای آن جبیره ضرور نباشد و در موضع مسح مثل شسته باشد پس اگر مستمسح را

می‌تواند بعمل آورد چنانکه بیان کردیم در باب مسح پس بهمان که عمل کند و اگر میسر نشود پس در این صورت
بر جبیره بمالد و باید که آن جبیره بمنزله کهنه پاک باشد و اگر نجس باشد چیزی پاکی بر روی آن
بگذارد و بر آن مسح کند و اما اگر زخمی مرهمی باشد که بر روی آن جبیره نباشد و ممکن باشد
شستن آن پس اطراف آن را بشوید و آن زخم را بگذارد و اگر در دست مالیدن بر روی
آن ضرر نرسد دست بمالد هر چند مستحبی شستن بجا نیاید و اگر آن هم میسر نشود ضرر
نیست دست مالیدن و اگر تواند چیزی بر روی آن بگذارد و دست بر آن بمالد احوط است
و ظاهر این است که دمل و شکستگی که بر روی آن چیزی نباشد هم حکم زخم دارد و اگر در جای
تیمم هم بکند احوط است و هرگاه بعضی اعضا را نتوان شست و نتوان بر جبیره آن دست
بمالید یا آنکه جبیره مسح ندارد مثل اینکه آن عضو مریض باشد پس در این صورت باید تیمم
کرد و دیگر شستن اعضای صحیح در کار نیست و همچنین هرگاه عضوی که مسح باید کرد همه آن
دوا داشته باشد و جمیع آنچه ذکر کردیم در احکام جبیره در وضو در غسل جاری است و فرقی مابین وضو
و غسل نیست بلکه در تیمم هم جاری است و هرگاه جبیره تمام عضو باشد مثل آنکه دست او
شکسته باشد و تختهایی که بر آن بسته‌اند از سر انگشتان را گرفته است پس او
نیز وضو بسازد و تمام اعضای حکم جبیره بکند بلکه از بعضی علما ظاهر می‌شود که هرگاه جمیع اعضای
که باید بشوید جبیره داشته باشد یا بعضی آن عمل کند و احوط آن است که در این صورت جمع کند
مابین آن و تیمم **تنبیه** هرگاه کسی وضو با جبیره ساخت و بعد از آن عذر زایل شود و اگر آن
وضو باقی باشد اقرب آن است که وضو باطل نمی‌شود و احوط آن است که با نقض بعمل بیاورد
دو وضو را اعاده کند **مطلب هشتم** هرگاه کسی شک کند در فعلی از افعال وضو پس اگر مشغول وضو باشد

باید که آن فعل را بعمل آورد و اگر از وضو فارغ شده است و در عمل دیگر داخل شده است پس
بر او چیزی نیست و اما اگر فارغ شده است و بجای خود مانده است و مشغول عمل دیگر نشده پس ظاهر آن
است که در اینجا هم بر او چیزی نیست و هرگاه شک کند که بعضی افعال وضو را کرده است یا نه باید برگردد
و آن را و بعد از آنچه بعد از آن است بعمل آورد به شرط آنکه اعضای موالات نشود و کثیر الشک در وضو
اعتبار بشک نمی‌کند مثل نماز **فصل چهارم** در آداب وضو است مستحب است قبل از وضو مسواک
کردن و در آن تأکید بسیار است و اگر قبل از وضو فراموش کند بعد از وضو بکند و هرگاه مسواک نباشد
کردن با انگشت شایسته و همچنین مسواک کند و مستحب است که ظرفی که از آن وضو میسازد اگر در
گشاده است در طرف راست بگذارد و دست بر آن فرو برد و رو را بشوید و بدست راست
آب بگرداند بدست چپ و آن دست راست را بشوید و اما مثل مشربه و لولهین پس آن را
بطرف چپ بگذارد و از برای شستن دست راست آب برگیرد بدست راست و از آنجا
بگرداند بدست چپ و آن دست راست را بشوید و مستحب است اسم الله گفتن در اول
وضو و شستن دستها تا به بند پیش از آنکه داخل ظرف بکند از برای بول و خواب یکمرتبه و از
برای غایط دو مرتبه و در زنست که مطلقا مستحب باشد نمی‌خواه از ظرفی که خواهد وضو بسازد
که دست در آن فرو میبرد یا نه و مستحب است مضمضه کردن بعد از آن استنشاق کردن بعد از آن
هر یک سه مرتبه و بهتر است که از برای هر دفعه یک کف آب بردارد و مضمضه آن است که آب را
در دهان کند و بجنباند در دهان بگرداند و بریزد و استنشاق آن است که آب در بینی بکشد و
بینی در کرداند و مستحب است که مبالغه در رسانیدن آب بجمیع دهان و بینی بکند و سنت است
گشادن چشم در حال وضو بدون آنکه آب را داخل چشم بکند و دعاهایی که وارد شده است

ورنه و هر یک از مثقال شمار نخواند و سنت است که مرد آب را به پشت ذراع بریزد و زن به شکم
ذراع بریزد و سنت است که وضو ساز واپس کند و آب را از فرو ریزد هر چند مجرد جریان آب به
جزوی از بدن به جزو دیگر کافی است و تحقیق شستن و سنت است که آب وضو کمتر نباشد و آن
چهار کیل مثقال شرعی است و سه مثقال و نصف درشت یک مثقال و سبک تر از شاهی عباسی
از یک چهار یک شش مثقال و چهار یک مثقال و چهار یک سه چهار یک مثقال کمتر است و بعضی شستنها
را داخل این سنت دانسته اند و آن موجه است و مشهور این است که مستحب است که هر یک از دو شستنها
را دو بار بشوید و بعضی گفته اند سنت است و بعضی گفته اند حرام است و قول اول اقوی است و آنچه
آب ریختن بر هر عضو هر گاه شاداب کردن وضو موقوف باشد بر آن آن مستحب است و این
معنی دو بار شستن نیست بلکه دو بار شستن آن است که هر دفعه تمام عضو را بشوید و آب را از سر
دو بار آب ریختن معنی منظور نیست و اما هر گاه آب و چالاکی به سبب خشکی و سستی به سبب
ریختن اگر آبی که میریزد به دست از اطراف آن پس لازم است که غرفه دیگر بریزد بلکه هر گاه
حاجت افتد سه بار هم ضرر ندارد بلکه بیشتر هم و اما سه بار شستن هر یک از اعضا پس آن
حرام و مبطل وضوست خصوصا هر گاه مسح به آب شستن تمام باشد و اما مسح پس در آن تکرار
کردن مستحب نیست اما هر گاه بکند و معتقد رجحان به شریعت آن نباشد معلوم نیست که وضو
باطل شود و مکروه است استعانت در وضو یعنی که کسی دیگر آب به دست او بریزد او
خود وضو را به جا آورد اما مثل آب از چاه کشیدن یا از نهر آوردن و مثل اینها پس کراهت
اینها معلوم نیست چنانکه در روایتی است که جناب امیرالمؤمنین صلوات الله علیه محمد حنفیه
را امر فرمود که آب بیاورد برای وضو پس خاطر [illegible] کرده است و وضو ساخت [illegible] که در

کرده

گرم کرده باشند بلکه اگر کسی بیمار شده باشد و آن آب ملاقی در آفتاب گرم شده نیست
که آن هم چنین باشد و این در غیر مثل حوض و برکه و امثال اینهاست و در اینها کراهتی نیست و همچنین
مکروه است وضو ساختن با آبی که متغیر یا متعفن شده باشد غیر نجاست و آبی که موش و کژدم یا
مار با آنها برخورده باشند یعنی در حال حیات و همچنین آبی که عقرب بر او برخورده باشد
و همچنین سؤر حائض متهمه که احتیاط از نجاست ندارد بلکه هر کس که باکی ندارد از نجاست باشد
و آب غساله جنابت پس اظهر آن است که می‌شود آن را غسل کرد و وضو ساخت بلکه حیض هم
چنین است بلکه نفاس هم و از اطلاق کلام علما بر می‌آید که هر چه در رفع حدث اکبر استعمال
شده چنین است پس استحاضه و مس میت هم مانند آن داخل باشد و بعضی کرده [illegible] اند
و اول احوط و اظهر است و مراد از غساله آن آبی است که جدا شود از بدن از آب غسل
و آن قطره‌هایی که از بدن می‌پاشد در آب ضرر ندارد و همچنین داخل کردن دست جنب
در آن آب بعد برداشتن آب به غیر آن هم ضرر ندارد و اما حوض خزانه حمام و مثل اینها که بقدر
کر و زاید بر آن باشد هزار نفر هم که در آن غسل کنند ضرر ندارد و مکروه است خشک کردن
آب وضو به دستمال و تهبند است که بدن و غیر آن هم خشک کنند **باب دویم** در غسل است
و در آن چند فصل است **فصل اول** در غسلهای واجب و در آن دو مطلب است
مطلب اول غسلهای واجب شش است غسل جنابت و غسل حیض و غسل نفاس و غسل
استحاضه و غسل مس و غسل میت و گاه است که واجب می‌شود غسل به نذر و شبه آن
و اقوی آن است که غسل هم مثل وضو واجب لغیره است و تا وقت نماز داخل نشود نیت
وجوب نمی‌توان کرد و دیگر آن غسلی که واجب شده باشد به نذر و شبه آن و آن غیری که

کفیشیم که غسل از برای دو واجب چند چیز است اول غسل جنابت پس آن واجب است از برای طواف و
واجب است از برای مس کتابت قرآن اگر واجب شده باشد بنذر یا شبه آن و همچنین از برای
درنگ کردن در مساجد و از برای داخل شدن در مسجد الحرام و مسجد حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه و آله و همچنین از برای قرائت سوره‌های سجده واجب دارند اگر واجب شده باشد قرائت آن
و شرط است از برای آنها اگر واجب نشده باشند و اما غیر سوره‌های سجده واجب پس اظهر این است
که جایز است خواندن آن از برای جنب و حائض و مشهور است که زیاده از هفت آیه یا هفتاد آیه
مکروه است و حکم کراهت خالی از اشکالی نیست و غسل حیض مثل غسل جنابت است در همه
مذکورات و همچنین غسل نفاس و همچنین واجب است غسل جنابت از برای داخل شدن در روزه
واجب هر چند بعضی علما رد کرده‌اند در وجوب از برای غیر روزه ماه مبارک رمضان و اولی
در نزد حقیر وجوب است از برای رمضان و قضای آن و اما مثل روزه نذری و غیر آن هر چند
روایت صریحی ندیده‌ام و کلام اکثر علما شامل وجوب از برای آن هم هست و اما
روزه مستحبی پس اقوی آنست که مشروط نیست به غسل بلکه اگر عمداً بجنابت باقی بماند تا صبح
میتواند روزه را روزه بگیرد و اولی در نزد حقیر آنست که غسل حیض هم واجب باشد از برای
روزه واجب و همچنین غسل نفاس و غسل استحاضه پس آن واجب است از برای نماز
و طواف و روزه و در مس کتاب قرآن دو قول است و اظهر وجوب است و اما دخول
در مسجدین و مکث در سایر مساجد پس اظهر عدم وجوبست و خواندن مطلق قرآن از
برای او منعی ندارد هر چند سوره سجده واجب باشد و هر گاه غسل کردن از برای روزه در شب
میسر نشود تیمم بکند بدل غسل و باید با تیمم داخل صبح شود و از کلام علما ظاهر میشود که

غسل

غسل واجب را پیش از صبح باید کرد و بعد از بجا آوردن غسل بکند اینکه وجهی بکرد و بقدر
ادا شد که به نیت ادا غسل را بکند و باید غسل صبح کند و اظهر در نزد حقیر آنست که
غسلی از برای روزه ضرور است در تمام شب میتواند به نیت وجوب بکند از برای روزه
فردا و بعضی در وقت هم اکتفا میتوان کرد **مطلب دویم** واجب است غسل بر کسی که مس بدن
میت برسد بعد از سرد شدن میت و قبل از غسل دادن آن و ظاهر این است که هر گاه به بدن
او ناخن او برسد موجب غسل باشد و همچنین هر گاه مو و ناخن این کس برسد به بدن او و مشهور
است که پاره از بدن میت یا پاره که از بدن انسان زنده جدا شود آن نیز حکم میت دارد
یعنی که هر گاه در آن استخوان باشد و اما هر گاه بعض اعضای میت را غسل داده باشند و بعضی را
نداده باشند پس هر گاه این کس برسد به آن عضو غسل داده اظهر آنست که غسل واجب نمیشود
و اظهر این است که غسل مس میت هم واجب لغیره است **مطلب دویم** در بیان حقیقت
موجبات غسل است و در آن چند مطلب است **مطلب اول** بدانکه جنابت حاصل میشود
به بیرون آمدن منی از موضع معتاد از مرد یا زن در بیداری یا خواب یا شک در خروج
منی مثل اینکه خواب ببیند که جماع میکند و وقتی که بیدار شد تری در موضع معتاد ببیند اما
تحقیق نکند که منی است یا نه غسل واجب نیست و شناخته میشود منی بجهیدن و قوت دفع
و سست شدن بدن بعد از آمدن آن و مقارن بودن آن با شهوت و در مریض همان شهوت کافیست
هر چند قوت دفع نباشد و حاصل میشود جنابت به داخل کردن ذکر تا ختنه گاه در فرج زن از قبل و دبر
و اظهر آنست که داخل کردن در دبر زن تا ختنه گاه نیز همین حکم دارد و در هر دو صورت
بر مرد و زن هر دو غسل واجب میشود و هر گاه العیاذ بالله در پسری یا مردی داخل کند تا ختنه گاه

اقوی آنست که آن نیز موجب غسل است و اقوی آنست که بر مفعول هم غسل باشد و سید مرتضی
قدس سره فرموده است که وطی بهایم است هم موجب غسل است و احتیاط در این است
و اینها همه در وقتی است که منی بیاید اما اگر منی بیاید در همه حال غسل ساقط نیست و خلافی
نیست و اگر علما در مفعول این نزده و در ... نگذاشته اند و احکام جنب پس حرام است
بر او نماز و روزه و طواف چنانکه گذشت و قرائت سوره‌هایی که سجده واجب دارد
و قرائت بعض از آنها حتی بسم الله بقصد آنها و همچنین الفاظ مثل الم و حم هر گاه
نیت سوره سجده بخواند و سجده واجب در چهار سوره است الم سجده و حم
سجده و النجم و اقرأ باسم و حرام است بر او مس کتابت قرآن حتی تشدید
و مد و اسم خدا و بعضی نهی کرده اند از اسمهای انبیاء و ائمه علیهم السلام و حرام است
بر او نشستن در مسجدها و گذاشتن چیزی در آنها و گذر کردن در مسجد الحرام و مسجد حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله و مکروه است از برای او خوردن و آشامیدن مگر آنکه مضمضه
و استنشاق کند و بعد از آن بخورد و هر گاه طولی بهم رسد بعد این کارها
و خوردن آنها را اعاده کند و وضو هم سنت است از برای جنب برای خوردن
و مکروه است از برای او دست گذاشتن بمصحف یعنی غیر کتابت او و در کراهت خضاب
کردن خلافست و تبرک است مطلب دویم در حیض است و در آن چند بحث است

مبحث اول

بدانکه خون حیض از فضلات انسانی است که حق تعالی آن را بمصلحتهای چند خلق کرده مثل آنکه
غذای طفل باشد در شکم و در اطراف آن طفل جمع شود از برای حفظ او و بدل میشود
بشیر از برای غذای او بعد تولد و غالب اوقات سیاه و گرم و غلیظ و سوزنده می‌باشد

و از طرف

رئی مه

و از طرف چپ می آید و هر چه ممکن است که خون حیض باشد و شرایط آن در آن موجود باشد
چنانکه بعد مذکور میشود پس باید آن را خون حیض دانند و احکام آن را بعمل آورد پس هر گاه
سه روز خونی ببیند و بعد از آن قطع شود و پیش از تمام شدن ده روز باز خونی
ببیند شرایط حیض آن نیز حکم میشود بآنکه حیض است و شرایط خون حیض آنست که قبل از
تمام شدن نه سال نباشد و بعد از یأس هم نباشد و حد یأس شصت سال است در غیر قرشی
و تمام شدن پنجاه سال است از برای قرشیه و اظهر آنست که زن حامله حیض می‌بیند
و بحکم حیض نمودن میشود خصوصا آن خونی را که در ایام عادت خود می‌بیند و قولی است که هر گاه
بعد از بیست روز از عادت بیشتره و می‌بیند آن خون حیض نیست و معمول وقت دارد
و خون حیض از سه روز کمتر و از ده روز بیشتر نمیشود پس هر گاه ده روز از حیض نگذشته
خون ببیند حیض نیست هر چند بصفات حیض باشد و شرط است در آن سه روز
آنکه متوالی باشد و کافی نیست در تحقیق آن همین قدر که در هر یک از سه روز
یک لحظه خون ببیند و هر گاه خون حیض مشتبه شود بخون بکارت پنبه بخود بردارد
اگر آن خون بر پنبه طوق گرد و میان پنبه پاک باشد آن خون بکارتست و اگر خون پنبه را
فرو گیرد و همه را آلوده کند خون حیض است و بهتر این است که در حال پشت بخوابد
و پاها را بالا کند و لحظه صبر کند و بعد از آن پنبه را بیرون آورد و ملاحظه کند مبحث دویم
زنان که خون می‌بینند بر سه قسم اند ذات العادت و مبتدئه و مضطربه و ذات العادت
آنست که از برای او عادتی حاصل شده بخون دیدن و این بر سه قسم است قسم اول
که عادت کرده است که هر ماهی مثلا در اول ماه هشت روز خون می‌بیند یا در میان ماه

و همچنین است هر گاه از ده روز کمتر نگذشته باشد

یا ماه و عدد روزها و وقت آنها در همه ماهها مساوی است این را ذات العادت وقتی و عددی
میگویند قسم دویم آن است که عادت وقت کرده باشد در عدد اختلاف بهم میرسد مثل اینکه
همیشه در اول ماه خون می بیند اما در بعضی ماهها پنج روز می بیند و در بعضی شش روز و در بعضی هفت روز
بعضی ماهها
و این را ذات العادت وقتی میگویند و قسم سیم آن است که عادت عدد کرده باشد و وقت اختلاف داشته باشد
مثل اینکه در ماهی هفت روز حیض می بیند اما در بعضی ماهها در اول ماه می بیند و گاهی در میان ماه
گاهی در آخر ماه و عادت عدد و وقت حاصل میشود پس هرگاه در دو ماه متوالی یک نسق ببیند
قسم سیم بمجرد دیدن خون باید خود را حائض بداند اما در قسم اول پس اشکالی نیست تا
قسم سیم پس خلافی در آن هست که آیا در مرتبه قسم سیم بمجرد دیدن خون خود را حائض بداند یا صبر
کند تا سه روز بشود اظهر در نظر حقیر این است که خود را حائض بداند و احکام حیض را بعمل آورد و ترک
از ترک نماز و روزه و غیر اینها اما احوط این است که احتیاط کند و جمع کند مابین عمل حائض و مستحاضه
تا سه روز تمام شود و بعد از آن خود را حائض داند و خون عادت گاه هست پیش می افتد و گاه
هست پس می افتد ظاهر آن است که بمجرد دیدن خون باید حائض بداند و ظاهر این است که ذات
عادت وقتی تنها در اول حیض مثل مضطربه باشد و حکم آن می آید و اما مبتدئه و آن زنی است
که تا بحال حیض ندیده و اظهر این است که آن زن بمجرد دیدن خون خود را حائض نمیداند بلکه احتیاط کند
تا سه روز و بعد از آن خود را حائض داند و روزه که در آن چند روز گرفته است قضا میکند
و همچنین مضطربه یعنی زنی که عادت خود را فراموش کرده باشد آن نیز مثل مبتدئه است
مبحث سیوم در آنکه با وجود حیض از اندرون قطع نشده پاک نشده است پس اگر خون
از بیرون قطع شود پس واجب است بر او استبرا یعنی پنبه بخود بردارد و اگر پنبه پاک بیرون آید
غسل

غسل میکند و اگر آلوده باشد هر چند بعد ازین کمی باید صبر کند تا پاک شود و ظاهر است که در وقت
برداشتن پنبه بهتر است که بنشیند و شکم خود را بدیوار بچسباند و پای چپ خود را بردارد چنانکه سگ در
حال بول کردن برمیدارد و بعد از آن که معلوم شد که خون باقی است پس اگر مبتدئه یا مضطربه باشد
صبر کند تا پاک شود یا ده روز بگذرد و اگر ده روز تمام شد و پاک شد معلوم میشود که همه خون حیض بوده
و اگر از ده روز بگذرد پس حکم آن را بعد از این بیان میکنیم و اگر ذات عادت باشد پس اگر خون
کمتر از ده روز عادت باقی مانده است که آن در حکم حیض داند تا ده روز پس اگر از ده روز
نگذشت همه اینها حیض بوده است و قضای روزه ها هم میکند و اگر گذشت معلوم میشود که زیاده
بر ایام عادت استحاضه بوده است و قضای نماز و روزه آن روزها را باید بکند و الحال بیان میکنیم
حکم خونی را که از ده روز بگذرد پس میگوییم اما ذات عادت هرگاه بعد از عادت خون ببیند
از ده روز بگذرد پس اگر تمیزی ندارد یعنی خونها همه یک رنگ و یک صفت باشد یا اگر تمیز
داشته باشد اما تمیز او موافق عادت باشد یعنی که در ایام عادت خونی که می بیند
بصفت حیض باشد و در غیر آن بصفت حیض نباشد پس این زن ایام عادت خود را حیض
میداند و در باقی استحاضه میکند و اگر تمیز داشته باشد یا مخالف ایام عادت باشد یعنی
که در ایام عادت بصفت حیض نباشد و در غیر آن بصفت حیض باشد پس اگر در میانه ایام عادت
و ایام تمیز اقل طهر که ده روز است گذشته باشد پس درست که هر دو را حیض حساب کند یا در
ایام تمیز کند و احتیاط کند تا سه روز بگذرد و همچنانکه در مستحاضه و مضطربه گفتیم و چنین کند یا اگر از راه
تمیز هم عادتی از برای او حاصل شود و اگر بعد از ایام عادت ده روز نگذشته باشد و ایام تمیز
داخل بوده پس اگر مجموع ایام عادت و ایام تمیز و فاصله مابین اینها از ده روز تجاوز

نمی‌کند اظهر آنست که مجموع را حیض سازد و احوط آنست که در ایام عادت با افعال ده روز جمع
کند میان عمل حیض و استحاضه و اگر از ده روز تجاوز کند پس در صورت ممکن نیست که مجموع
حیض باشد و مشهور و اظهر در اینجا اعتبار عادت است و زاید بر آن را استحاضه دانند و ظاهر آنست
که ذات عادت عددی نیز عدد ایام عادت را اعتبار کند به تمیز رجوع نکند و اما مبتدئه پس آن
نیز اگر تمیزی دارد یعنی که بعضی از آن خونها بصفت حیض باشد و بعضی نباشد رجوع بتمیز میکند
بشرط آنکه آنچه بصفت خون حیض است یعنی سیاه و گرم و غلیظ و سوزنده است کمتر از سه روز
نباشد و اگر در هر یک از سه روز خون بصفت خون حیض نه بینند هر چند مجموع اگر در سه روز
بوده نباشد کافی است و بیشتر از ده روز نباشد و خون ضعیف را که بینند کمتر از ده
روز نباشد و ظاهر آنست که در تمیز شرط نیست که خون حیض هم کافی است پس هر چه شبیه تر است
بخون حیض آن را حیض حساب کند مثلا هر گاه بعض خونها سرخ باشد و بعضی زرد و سرخ
را حیض حساب کند یا بعضی سیاه باشد و بعضی زرد و سیاه را حیض حساب کند و سیاه زردی است این
سرخی در زردی علامت حیض نه مثل عادت او اعتبار کرده اند و اگر مبتدئه تمیزی نداشته باشد یا حاصل
اگرچه فقد آن یکی از شرایط مذکوره باشد پس آن رجوع میکند بعادت خویشان از
جانب پدر یا مادر یا هر دو هرگاه با ایشان متفق باشند در عادت و بمنزله عادت متعارف
ایشان است و الا که دانسته که در اول سن عادت بیشتر است و در آخر سن کم میشود
و اگر خویشان ندارد یا عادت ایشان معلوم نباشد یا مختلف باشند پس در صورت
آنکه عمل بانچه در روایات وارد شده بکند و اظهر روایات در نظر فقیر آنست که
عمل بیکی از دو کار بکند یا در هر ماهی هفت روز را حیض حساب کند از هر جا که خواهد

یا ده

یا آنکه در یکماه سه روز بگیرد و در ماه دیگر ده روز و همچنین و عمل باول نزد حقیر بهتر است
و بعضی گفته اند در صورت بودن خویشان با اختلاف ایشان رجوع بعادت زنان هم
سن او باید بکند و اگر اینها هم نباشد عمل بامور مذکوره میکند و دلیل آن
واضح نیست و اما مضطربه و آن کسی است که وقت و عدد را فراموش کرده است و آن را
متحیره میگویند پس آن نیز اگر تمیزی دارد رجوع بتمیز میکند چنانکه بیان کردیم و اگر تمیز ندارد
پس یکی از آن دو کار را بکند که در مبتدئه ذکر کردیم و بهتر آن کار اول است یعنی در ماهی
هفت روز را حیض داند از هر جا که خواهد بگیرد و ظاهر آنست که زنی که چند بار خون
دیده است و هنوز عادتی از برای او حاصل نشده است مخصوص آن نیز در حکم مضطربه است
و اما ذات عادتی که وقت حیض را در خاطر دارد یا عدد را فراموش کرده است پس اگر
اول وقت را که خاطر دارد مثل آنکه میداند که اول حیض او اول ماه بود و اما نمیداند چند
روز بود پس اول ماه را اول حیض گیرد یا سه روز خود را حیض داند و احتیاط دارد
در اینکه یکی از آن دو کار سابق را در باقی سه روز بجا آورد یعنی که در یکماه همان
سه روز کفایت کند و در یکماه دیگر هفت روز هم بر سه روز بیفزاید که ماهی هفت روز را
حیض شمرده باشد که اول آن هفت روز اول وقتی باشد که در خاطر دارد و اگر آخر
وقت را در خاطر دارد یا اول را نمیداند پس آن نیز عمل میکند بیکی از دو کار و در
اینجا باید که ایام را پیش از روز یازده قرار بدهد و اگر وسط عادت را در خاطر دارد
آن را وسط یکی از آن دو کار را که گفتیم قرار دهد و این در جایی میشود که ممکن شود وسط شدن
پس اگر خاطرش باشد که ششم ماه وسط حیض او بود پس این میتواند ششم را وسط

یا آنکه در ماهی چهار روز بر سه روز بیفزاید

حق آنست که میداند که مجموع ده روز دهم ماه از حیض ... نمیتواند ده روز حیض بگیرد

قرار بدهد میتواند که وسط ساعت هشت قرار بدهد و همچنین هر گاه داند که ششم و هفتم
وسط حیض او بود این میتواند که اعتبار اوسط ده قرار بدهد اما وسط ساعت هشت نمیتواند
قرار داد و هر گاه داند که عدد آن از ده کمتر بود یا نداند که چند روز بوده پس در جمیع
عادات احتیاط را در کارهایی که گفتیم میتواند کرد بلکه در صورتی که نداند که کمتر بوده یا نه عمل
بهیچ یک از آن روایات نشده است بجهت اینکه معنی در آن اخبار این است که [illegible] روز را حایض
داند درست نمی آید و احوط در این جاها عمل بمقتضای قول شیخ است که ده روز را
از باب احتیاط عمل حیض و استحاضه بکند و در هر وقت که احتمال انقطاع حیض برود غسل هم
بکند و در زمینت که بنا را بر اصل یا ممکن بگذارد مثلا هر گاه در صورت مفروضه که در ظن
دارد که وسط حیض او ششم یا هفتم بود پس قدر متیقن است که عادت او چهار بوده است پس خود را
از روز پنجم حایض بداند و در روز نهم غسل حیض کند و بر این قیاس فروض دیگر و تمیز
را در خاطر دارد مثل اینکه میداند که در روز دهم یا همیشه حایض بوده است یا نمیداند که اول
حیض او بوده است یا وسط یا آخر پس اقوی آنست که یکی از این سه کار را که گفتیم بمقتضای
آن عمل کند خواهد اول را از جمله ساعت ده قرار بدهد و خواهد از جمله هشت باقی عدد را
که باید با آن ملحق کند مختار است که پیش بیندازد یا پس بیندازد یا بعضی را پیش میندازد
و بعضی را پس میندازد یا ذات عادتی که وقت را با عدد فراموش کرده باشد عدد را
پس آن نیز رجوع بتمیز بکند با وجود شرایط و هر گاه تمیز او از عدد او تفاوت داشته باشد
پس اظهر آنست که تمام عدد را اعتبار کند و اگر تمیزی نداشته باشد پس [illegible] است
که آن عدد را حیض خود قرار بدهد در هر جایی از آن وقتی که عادت را در آن گم کرده است

اول

که خواسته باشد و در زمینت که اول وقت بهتر باشد و مثل که گفتیم در وقتی است
که عددی که گم کرده است وقت او را در این زمانی گم کرده باشد که آن عدد مساوی
نصف آن زمان باشد یا کمتر از نصف مثل اینکه میداند که در ماه در ده روز اول چهار روز
حیض میدیده یا پنج روز میدیده اند که در اول ده بوده یا آخر آن یا اینکه میداند
که در نصف اول ماه ده روز حیض میدیده یا نمیداند که در کجای آن نصف بوده است اما
که در ماهی ده روز یا هشت روز حیض میدیده اما نمیداند که در کجای ماه بوده است اگر از
نصف آن زمان بیشتر باشد مثل اینکه میداند ده روز اول شش روز عادت او بود
اما وقت را نمیداند پس چنین زنی یقین پنجم و ششم را باید حیض داند و چهار روز
دیگر را خواهد پیش میندازد و خواهد پس میندازد و خواهد قدری را پیش میندازد و قدری
پس میندازد و همچنین هر گاه داند که عادت او در ماهی شش روز بود این را هم میداند
که از هر دو نصف ماه قدری داخل حیض او بود پس چنین زنی یقین دارد که پانزدهم
و شانزدهم هم از حیض او است پس تتمه عدد را بهمان نحو که گفتیم تمام کند مبحث چهارم
در احکام حایض است حرام است بر او نماز و روزه و طواف و مس کتابت قرآن
و مکث در مساجد و گذاشتن چیزی در آنها و گذار کردن در مسجد الحرام و مسجد حضرت رسول صلی الله
علیه و آله و قرائت سورهایی که سجده واجب دارد چنانکه گذشت در جنب اما اگر
بخواند یا گوش بدهد بکسی که میخواند اظهر آنست که بر او سجده کردن لازم است و در حالتی که
اگر بشنود که کسی میخواند هر چند گوش نداده باشد احوط سجده کردن است و جنب هم همین
حکم دارد و حرام است مجامعت کردن زن حایض تا پاک شود و اظهر آنست که همان کم

شود و جماع حرام است هر چند غسل کرده باشد تا گرده است و بعضی واجب دانسته اند کفاره را بر کسی که عالماً
و عامداً جماع کند با حائض در اول حیض یک دینار و در وسط آن نصف دینار و در آخر آن ربع دینار
و دینار یک مثقال طلای خالص سکه دار است یک مثقال شرعی و آنچه حرام است جماع کردن در قبل زن حائض است
و باقی استمتاعات جائز است و واجب است بر او قضای روزه نه قضای نماز و سنت است که در اوقات
نماز وضو بسازد و رو به قبله بنشیند به مقدار نماز و ذکر خدا بکند و مکروه است او را خضاب
کردن **مطلب سوم** در نفاس است و آن خونی است که وقت زائیدن زنان می آید خواه
همراه طفل آید خواه بعد از آن و آنچه پیش از زائیدن می آید نفاس نیست و فرقی نیست میان آن
آنکه طفل تمام متولد شود یا تمام نشده سقط شود هر چند مضغه باشد هر گاه علم بهم رسد که آن مضغه
مبدء انسان است و مضغه شبیه است به پاره گوشت جاییده و بعضی علقه را هم ملحق کرده اند هر گاه علم
بهم رسد که آن مبدء نشو و نمای انسان است هر چند به گفتن چهار زن قابله باشد و علقه پاره
خون بسته است و اقل نفاس را حدی نیست گاه هست که یک لحظه هم می شود و در اکثر آن خلاف است
و تحقیق آن از مشکلات مسائل فقهیه است و آنچه در نظر حقیر راجح این است که اکثر نفاس مثل
اکثر حیض است اما به این معنی که اگر زن عادت داشته باشد ایام عادت خود را که در حیض است همان
مقدار را می نشیند و خود را صاحب نفاس میداند اگر در تمام شدن ایام پاک شد غسل کند
و اگر پاک نشد می نشیند تا ده روز هر گاه خون در ده روز یا کمتر قطع شد معلوم می شود که همه
نفاس بوده و اگر قطع نشد و از ده گذشت معلوم می شود زیاده بر ایام عادت استحاضه
بوده است چنانکه در حیض بیان کردیم و اما مبتدأه و مضطربه پس ایشان اگر خون ببینند تا ده
تمام شود همه را نفاس می شمرند خواه قطع شود بر سر ده و یا از ده تجاوز کند و مثل حیض نیست

که رجوع به تمیز یا عادت خویشان یا غیر آن نکنند و هر گاه زنی در روز اول زائیدن لحظه
خون ببیند و در روز دهم هم خون ببیند مجموع ده روز را نفاس دانند چنانکه هر گاه در روز اول زائیدن
و بعد از آن هیچ خون نبیند تا روز دهم و در روز دهم خونی ببیند باز مجموع ده
روز را نفاس میدانند و خونی که زنان بعد از ده روز می بینند آن را حکم استحاضه است
و باید در آن عمل استحاضه بکنند چنانکه بعد از این مذکور خواهد شد مگر آنکه بعد از قطع
شدن خون نفاس گذشته باشد که اقل طهر است پس به عادت باید نگاه
خود رجوع کند و ایام عادت خود را حیض داند مگر آنکه ممکن باشد که حیض تازه از برای
او حاصل شود پس در این صورت هر چند در ایام عادت هم نباشد که او را حیض میداند
و چنین زنی که در غیر عادت خود خون دید به مجرد دیدن خون ترک نماز نکند مگر آنکه تا سه روز
احتیاط عبادت بکند و بعد از آن خود را حایض داند و هر گاه بعد از ایام نفاس [illegible]
باشد نمی شمرد پس احکام آن چنان است که در مسائل حیض گفتیم و تا احکام
نفساء پس آن مثل احکام حائض است در واجبات و محرمات و مکروهات و فرقی که
که ذکر کرده اند همان است که قلیل نفاس حدی ندارد بخلاف حیض و در اکثر نفاس خلاف
هست و در اکثر حیض خلاف نیست و دیگر آنکه در حیض گاهی رجوع به عادت خویشان و تمیز و غیر
آن می شود و بخلاف نفاس و دیگر اینکه اقل طهر در میان دو حیض باید فاصله شود اما میان دو
نفاس شرط نیست پس هر گاه طفلی متولد شود و خونی ببیند و پاک شود و بعد از
چند روز دیگر طفلی متولد شود و خونی ببیند هر یک از اینها نفاس علیحده است
مطلب چهارم در استحاضه است خون استحاضه غالباً سرد و زرد و رقیق است و تیره خونی

ده روز

که معلوم نشود که از رحم یا از زخمی بهم رسیده و ممکن نباشد که خون حیض باشد بالکلیه بسبب انتفای
شرایط آن و امثال آن استحاضه است و استحاضه بر سه قسم است قلیله و کثیره و متوسطه و معلوم میشود
این اقسام باینکه زن پنبه بخود بردارد اگر خون به پنبه فرو رود و پنبه را سوراخ کند و از آن
بیرون آید و بجنبه دیگر برسد آن کثیره است و اگر پنبه را فرو گیرد و سوراخ کند اما از آن بیرون
روان نشود آن متوسطه است و اگر پنبه را سوراخ نکند هر چند قدری فرو رفته باشد
آن قلیله است اما قلیله پس حکم آن این است که از برای هر نماز وضو میسازد و بر او
غسلی نیست و اما متوسطه پس آن نیز برای هر نماز وضو میسازد و یک غسل هم بر او
واجب است که پیش از نماز صبح بکند و اما کثیره پس آن نیز آنچه بر قلیله واجب است بر او هم
واجب است علاوه دو غسل دیگر یکی از برای ظهر و عصر و آنها را با هم بکند و دیگری از برای
مغرب و عشا و آنها را نیز با هم بکند و بدانکه زن مستحاضه با استحاضه کثیره هر گاه بعد غسل
صبح استحاضه اش قلیله شود دیگر غسلی بر او نیست از برای ظهرین و عشائین و اگر
بعد ظهرین استحاضه اش قلیله شود دیگر بر او غسلی نیست از برای عشائین و همچنین در سایر
اقسام مثلا هر گاه زن مستحاضه با استحاضه قلیله بعد از نماز صبح کثیره شود هر چند
یک لمحه باشد باید از برای ظهرین غسل کند و همچنین هر گاه بعد ظهرین روی دهد باید غسل
بکند از برای عشائین و همچنین در سایر اقسام و ضرور نیست که این صفت قلت و کثرت
و توسط متصل با وقت نمازها باشد بلکه همان مجرد دیدن که حاصل شد کافی است در ثبوت
حکم و همچنین در وضو از برای قلیله مثلا اگر کسی در اول طلوع آفتاب استحاضه قلیله بهم رسد بعد از
آن دیگر پاک باشد تا ظهر و حدث دیگر از او سر نزند باید وضو از برای ظهر بسازد و اگر بعد از آن

دیگر خونی نیاید از برای عصر وضوئی در کار نیست و هر گاه که غسل در کثیره بکند در صورتی
بود که جمع کند مابین ظهرین و عشائین و این از برای آسان کردن کار است و اگر نه
جایز است که از برای هر نماز غسل بکند و نمازها را از هم جدا بکند بلکه بعضی دعوی اجماع بر
استحباب این کرده اند و واجب است بر زن مستحاضه که در وقت هر نماز پنبه را تغییر دهد
و همچنین کهنه را و جمعی واجب دانسته اند که ظاهر فرج را هم بشوید اگر آلوده شده باشد
و تمام مطلب در کتاب مصلی مذکور خواهد شد ان شاء الله **فصل سیم** در غسلهای سنتی است
و در آن دو مطلب است **مطلب اول** در اقسام آن بدانکه غسلهای واجبی که مذکور
شد سنت است کردن آنها بمجرد حصول هر چند وقت عبادت مشروط بآن داخل نشده
باشد و سنت است کردن آنها از برای هر امر سنتی که مشروط باشد صحت آن بطهارت مثل نماز
سنت یا طواف سنت پس کتابت قرآن سنتی یا مشروط باشد کمال آن بطهارت
مثلا تلاوت قرآن و دخول مسجد و غیر اینها از آنچه گذشت در وضو بلکه مطلق غسل کردن در
هر وقت سنت است هر چند سببی از اسباب متقدمه بعمل نیامده باشد و همچنین
سنت است غسل در روز جمعه و بسیار تاکید دارد و وقت آن از طلوع صبح است تا ظهر
و اگر تا ظهر نکرده باشد تا هنوز نماز جمعه یا ظهر را نکرده است غسل بنیت قضا و ادا نکند
و اگر نماز را کرده است و هنوز غسل نکرده است پس احوط آنست بنیت قضا بکند و هر چه غسل نزدیک
بظهر بکند افضل است و هر گاه غسل در روز جمعه فوت شود در روز شنبه قضای آن را بکند
و ظاهر آنست که در قضا مخیر است مابین بعد ظهر جمعه تا روز شنبه و ضرور نیست که بعد ظهر تا افضل
باشد که بجهت سرعت بکند و جمعی کثیر سنت دانسته اند قضا را در شب شنبه نیز با وجود مظنه

از برای

و پیش از ظهر

در روز شنبه این حکم خالی از اشکالی نیست و کسی که در روز پنجشنبه بترسد که در روز جمعه آب نیابد
شود او را جایز است تقدیم غسل در روز پنجشنبه بلکه جمعی تجویز کرده‌اند که اگر آب ندارد و بیابد که
ترسد که فوت شود از او در روز جمعه در روز پنجشنبه می‌تواند کرد و بعضی شب جمعه را اسم ملحق کرده‌اند
بروز پنجشنبه و عمل آن خالی نیست و هر گاه اتفاق افتد که در حسن صورتها در روز جمعه
غسل میسر شود سنت است که غسل را اعاده کنند و از جمله غسلهای سنتی غسل عید فطر و عید
اضحی است و وقت آن بعد طلوع صبح است تا وقتی که نماز عید را بکنند و در رفتن تا آخر
روز هم توان کرد و غسل شب عید فطر بهتر است که مقارن غروب آفتاب بکنند و غسل روز عرفه
که نهم ذی حجه است و روز ترویه که هشتم آن است و روز غدیر که هیجدهم آن است و روز مباهله
که بیست و چهارم آن است و غسل روز مولود حضرت نبوی صلی الله علیه و آله که هفدهم ماه
ربیع الاول است و غسل روز دحو الارض که بیست و پنجم ذی قعده است و روز مبعث که
که بیست و هفتم رجب است و شب نیمه آن و روز نوروز که تحویل شمس به برج حمل می‌شود و شب
نیمه شعبان و شبهای طاق ماه مبارک رمضان خصوصا در شب اول و شب نیمه آن و شب
هفدهم و نوزدهم و بیست و یکم و بیست و سیم و در آن شب غسل وارد است در اول شب و آخر
شب و غسل قضای نماز کسوف و خسوف هرگاه نماز را عمدا ترک کرده باشد و قرص تمام
تمام گرفته باشد و غسل از برای احرام و از برای طواف و بعضی از افعال حج که در مقام خود
مذکور خواهد شد و غسل توبه از کفر و فسق یعنی گناه کبیره و غسل زیارت حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله و غسل از برای کسی که عمدا رفته باشد به دیدن شخصی که او را بدار کشیده باشند بعد از سه روز
و از برای کشتن وزغ یعنی کرپاسه و سنت است غسل دادن طفلی که تازه متولد شده

وغسل

و غسل نماز حاجت و استخاره و طلب باران و بدانکه هر غسلی که سنت است از برای وقتی
باید که در آن وقت کرد و آنچه از برای دخول مکانی است پیش از داخل شدن در آن مکان
باید کرد و آنچه از برای فعلی است مثل زیارت و نماز و امثال آن باید قبل از آن کرد
مگر توبه و تماشای دار کشیده و کشتن کرپاسه که بعد باید کرد و آنچه را که از برای فعلی
می‌کنند اگر قبل از کردن فعل حدثی حاصل شود اعاده بکنند غسل را و آنچه از برای زمان است
مثل غسل جمعه و عید و مثل آن همان کردن کافی است و بسبب حدث اعاده در کار نیست
مطلب دویم هر گاه بر مکلف چند غسل جمع شود پس یا این است که همه آنها واجبست
یا همه سنت است یا بعضی از آنها واجب و بعضی سنت است پس اگر همه آنها واجب باشد پس اگر
در میان آنها غسل جنابت باشد پس اگر یک غسل بکند و نیت همه را بکند مجزی است از همه
ظاهرا و وضو ساقط است و اگر نیت غسل جنابت تنها را بکند نیز مجزی است از همه بر
اینکه در نیت قصد کند که این غسل از برای جنابت تنها است و میخواهم که غسلهای
دیگر را بدو بکنم که در این صورت در مجزی بودن آن از همه اشکال است و احوط آنست که
بلکه آنها علیحده غسل کند و وضو در این صورت ساقط است و اگر غیر غسل جنابت را نیت کند
مثل غسل حیض یا مس میت پس احوط بلکه اظهر آنست که آن غسل مجزی از غسل جنابت نیست بلکه
مجزی از همان چیزیست که قصد کرده و اگر در جمله غسلهائی که بر او هست غسل جنابت نباشد
پس احوط بلکه اظهر آنست در نزد حقیر که اگر یک غسل قصد همه را بکنند کافی است اما اگر
قصد بعضی را بکند از غیر مجزی نیست و اگر آن غسلها همه سنت باشد پس اظهر آنست که اگر
همه را قصد کنند و یک غسل بکند کافی است و اگر بعضی را قصد بکند غسل مخصوص همان است که قصد کرده

باو نرسد آب را بآن برساند مثل بیخ موها و گوش و ناف و زیر پستان زنان و زیر
بغلها و چینهای که در بدن آدمها می‌باشد بهم میرسد و آنکه نمایان است از زیر
ناخنها و شستن خود مو واجب نیست و هر گاه چیزی که حایل آب باشد در بدن او باشد
مثل چیز با گل یا چرک بسیار غلیظی که مانع آب باشد ازاله کند یا چرکهای متعارف ضرر ندارد
و واجب نیست شستن باطن مثل توی بینی و دهن و چشم و سوراخ گوش بقدری که از آن
نمایان است و سوراخهای که در گوش و بینی بجهت حلقه و گوشواره میکنند اگر ضرری در آن نیست
حرکت میدهند تا آب بسوراخ برسد و اگر در آنها ضرری هست پس اگر سوراخ چنان تنگ
بهم آمده است که اندرون آن مدد نیست شستن اندرون آن واجب نیست و اگر اندرون نمایان است
اثر بشوید و هر گاه در میان آب ایستاده غسل بکند پا را امروز بیاورد و آب بر پاها بزند
یعنی پا را بآنطرف که در سمت است بشوید و ظاهر این است که هر گاه نصف بدن را
بشوید تا آنجایی که پا در میان آب است باقی بماند پا را امروز بیاورد و نیت غسل در آب
فرو برد کافیست بلکه هر گاه سر را بشوید و بعد از آن طرف راست بدن را بآب فرو برد
و بعد از آن طرف چپ بدن را بآب فرو برد کافیست تا آب رگهای را شستن بعد از آنست
مطلب دویم آنست که در عوض این غسل ترتیبی نیت و یکدفعه در آب فرو رود و این غسل را
ارتماسی میگویند و اگر دانسته که آب تمام موها تا بال آن نمیرسد در زیر آب دست بمالد
تا آب برسد و هر گاه به نیت غسل داخل آب بشود هر عضو که آب باو رسید دیگر احتیاج بآب
رسیدن دیگر ندارد و مثل کسی در نهری یا حوضی که گل داشته باشد غسل کند پیش از آنکه تمام
بدن را حاصل میشود و دیگر بیرون آوردن از آب و داخل غسل نیست و ظاهر روایات آنست که

[illegible]

وقصد اجمالی کافی است یعنی همین قدر که قصد کند که هر چه امروز مستحب باشد من
غسل بکنم از برای او کافی است هر چند مفصل نداند که آن چند است مثل آنکه روز جمعه است
و میخواهد غسل زیارت هم بکند یا نداند که این چیست که روز مباهله هم هست یا امروز داخل
ملکان شهر تعنی خواهم شد و مثل اینها اما حال او اینست که اگر بداند چند تا است آنها را
هر قصد خواهد کرد و اگر بعضی غسلها واجب و بعضی سنت باشد او در این صورت مخیر است
که اگر همه را قصد کند یکغسل کافی است و اگر بعضی را بکند مخصوص همان بعض است مگر آنکه آن
بعض غسل جنابت باشد که ظاهرا او مجزی است از غیر **فصل چهارم** در کیفیت غسل است
و در آن چند مطلب است **مطلب اول** بدانکه واجبست در غسل مباشرت آن بخودی خود
در حال اختیار یا هر گاه مضطر باشد و عاجز باشد دیگری او را غسل بدهد و واجب است در آن
نیت مقارن اول آن و معنی نیت و کیفیت آن را آنچه در وضو گفتیم معلوم میشود و واجبست
که ابتدا کند به شستن سر و بعد از آن نصف بدن طرف راست را بشوید و بعد از آن نصف
بدن طرف چپ را و گردن هر چند اظهر آنست که با سر شسته شود اما احوط آنست که آن را
با سر بشوید و بعد از آن نصف آن را که در طرف راست است با طرف راست بشوید و نصف دیگر را
با طرف چپ و ناف و عورتین را با هر طرف که بشوید مختار است و احوط آنست که
با هر یک از دو طرف بشوید نصف هر یک را با آن طرفی که در سمت او است بشوید و
ترتیبی در میان اعضا نیست یا نهر آنست که آب از بالا بریزد و بشوید تا پایین و اگر
پا را پیش از دستها بشوید صحیح است و باید که مستی ببايد یعنی آب را از هر جزو
بگذراند دیگر جاری کند و هر گاه مثل روغن مالی بکند کافی نیست و واجبست که هر جایی که آب

بدنه

از فرود آمدن آب به داخل آب فرو رود پس اگر کسی در زیر آب باشد و نیت غسل بکند و خود را حرکت دهد
کم حرکت دادن مشکل است هر چند حکم بطلان آن هم مشکل است در صورتی که فرو رفتن در آب
و جاری به ... مثل چکان حوض یا خزانه حمام که باشد تا که پاشیر آب دارد از آنجا
بقصد غسل در حوض یا خزانه ایستاده باشد و اگر پاشیر آب داشته باشد و فرو رود با آب
و ما را از زیر بجدی حد کند که آب کعبهای او برسد این هم خالی از اشکالی نیست بلکه
آن صورت از احادیث ظاهر میشود بلکه در چنین صورتی آن نحو غسلی که سابق گفتیم که بعد از شستن
سر هر یک از طرفین را از آب در آورد و فرو برد به نیت غسل بهتر است و هر گاه بعد از غسل
ارتماسی معلوم شود که جزئی از بدن او را آب نگرفته غسل را اعاده کند و در زیر باران ... بدن
در آب شار غسل ارتماسی صورت ندارد غسل ترتیبی اشکالی ندارد و مثل اینکه در زیر ناودان نیت غسل
غسل کند و باران که بر سر او می بارد و دست بمالد و سر و گردن را آب برساند و بعد از آن
طرف راست و بعد از آن طرف چپ و ظاهر این است که غسل ارتماسی در همه غسلهای واجبی
و سنتی جایز باشد هر چند که در بسیاری از آنها حدیثی نیست **مطلب دوم** باید که آب غسل
مباح باشد و آب مضاف نباشد مثل گلاب و عرق و غیر آن بلکه آب حقیقی باشد و اظهر آن است
که باید بدن پاک باشد پس هر گاه بدن نجس باشد غسل صحیح نیست بلکه اگر غسل ارتماسی
در آب جاری یا کر بکند و نجاست بمجرد دخول در آب زایل شود هم حکم بصحت مشکل است
و ظاهر این است که ازاله نجاست از هر عضوی قبل از شستن آن عضو کافی باشد و واجب نیست
که جمیع اعضا را قبل از غسل تطهیر کند **فصل پنجم** در احکام و سنتهای غسل است و در آن
دو مطلب است **مطلب اول** سنت است از برای مردی که منی از برای او آمده است استبرا کردن

منی نمی کند که مجرای منی را پاک کند از منی تا آنکه بول کند اول بعد از آن بدست بمالد مجری
بقیه بول را هم بیرون آورد و بهترین صورتها این است که اولا سه مرتبه تنحنح بکند و بعد از آن
دست بمالد از دُم سوراخ مقعد تا بیخ ذکر سه مرتبه و بعد از آن از بیخ ذکر دست بمالد تا سر
آن سه مرتبه و بعد از آن سر ذکر را سه مرتبه فشار دهد و بهترین صورتها آن است که انگشت بزرگ را
در پشت زیر ذکر بگذارد و انگشت سبابه را در دم مقعد بگذارد و بمالد و بیاورد تا آنکه تری که در بیخ ذکر است
که در میان نجاست هم داخل اصل ذکر بشود و همچنان اصل ذکر را هم چنین بکشد تا سر ذکر و پاک کند انقباض
است در استبرا و فایده آن این است که دیگر بعد از آن اگر تری از آن ظاهر شود که معلوم نباشد که چه چیز است
غسل و وضوی آن شکسته نشود پس اگر بول و استبرا هر دو بکند و بعد از آن از او تری ظاهر شود و معلوم
نباشد که منی است یا بول یا مذی یا غیر آن پس بر آن نه غسل واجب است و نه وضو و نه شستن آن تری
و اما اگر هیچ کدام را نکرده باشد و بعد از این چنین تری ظاهر شود باید شخص غسل را اعاده کند و آن
تری هم نجس بوده و هر جا که آن رسیده است نجس است و اگر بول کرده و استبرا نکرده غسل اعاده نمیخواهد
لکن آن تری نجس است و وضو باید بسازد و اگر استبرا کرده و بول نکرده پس اگر ممکن بوده است بول
کرده و نکرده آن تر غسل را اعاده کند و تری را نجس بداند و اگر بول آن نمی آمد و ممکن نبود که بول کند
در مسئله خلاف است و اظهر در نزد حقیر آن است که این هم مثل سابق است و در صورتی که غسل
شکسته میشود آن نمازی که قبل از آمدن این تری کرده صحیح است و اعاده ندارد و بهتر آنکه
گفتیم همه در صورتی است که آن تری مشتبه احتمال بشود اما اگر دانیم که آن تری منی است یا بول است
یا مذی است پس باید بحکم آن عمل کنیم هر چند بول و استبرا نشده باشد و اشکال در صورتی است
که بول و استبرا کرده غسل کند و بعد از آن ملاعبه و دست بازی بکند و از او مذی بیاید و ودی

سازد یا بول کند و احتمال این هم باشد که آلودگی از منی در مجری باشد که با آن مخلوط شده باشد
و حکم این کلام فقها صریحا ظاهر نمی‌آید و ملاحظهٔ احادیث احتیاط از اینها هم نمی‌کنند بهتر است و بعضی
از برای زنان هم بول و استبرا را سنت دانسته‌اند و با آن احکامی که در استبرا مرد گفتیم
در اینجا جاری نیست و هر تری که از زنان ظاهر شود و مشتبه باشد هیچ ضرری ندارد و در اینجا
حال طریق استبرا زن است که انگشتان خود را از جانب عقب فرج از هر دو طرف تنقیه
مجمع را فشار دهد و هرگاه منی مرد در رحم زن بوده باشد از غسل بیرون آید بر او غسلی نیست و اگر
منی خود زن بیرون آید باید غسل را اعاده کند خواه مخلوط باشد یا نه هرگاه تمیز ندهد خالص باشد و در صورت
اشتباه نیز بر او غسلی نیست **مطلب دوم** سنت است که در اول غسل اسم الله بگوید و
دستها را تا مرفق سه مرتبه بشوید و بعضی تا مرفق سنت دانسته‌اند و این بهتر است و مضمضه
و استنشاق بکند و ظاهر این است که در اینها تفاوتی در غسل ارتماسی و ترتیبی نباشد و سنت است
که در غسل ترتیبی دست بر بدن بمالد و آب را به دست بهمه جا برساند و انگشتانی که انگشتر داشته باشد
هر چند نه بسیار تنگ باشد و در دست مالیدن تمام بکند مثل موی سر و جای بدن و سنت است نشستن
رو به قبله و دعا خواندن با آنچه وارد شده است در اثنای غسل و بعد از فراغ و اینکه آب غسل یک صاع
باشد و صاع چهار مد است و بیان آن گذشت و مراعات ترتیب آورده و موالات
همچنان که در وضو گذشت در اینجا واجب نیست بلکه سنت است و هر یک از
اعضا را سه مرتبه بشوید و مکروه است که کسی کومک او بکند یعنی که آب به دست او بدهد
و او به بدن بریزد و غسل کردن با آبی که در آفتاب گرم شده باشد **تتمه** هرگاه کسی در اثنای
غسل از او حدث اصغر سر بزند پس در آن خلاف عظیم است و اشکال بسیار است و احوط آن است

که غسل را تمام کند و وضو هم بسازد و در نیست که اگر تمام بکند هم ضرر نداشته باشد بلکه قصد
کند بطلان آن را و از سر گیرد و وضو هم بسازد و ظاهر این است که این تشکیک در غسل ارتماسی
هم جاری می‌شود به جهت آنکه پیش گفتیم که هر جزوی از بدن را که آب گرفت غسل آن حاصل آمده است
و چنان نیست که بعضی گفته‌اند که باید تمام بدن با آب فرو رود و هیچ جزو از غسل نمانده باشد
باب سیوم در تیمم است و در آن چند فصل است **فصل اول** در اقسام تیمم است بدانکه
چون تیمم بدلی است اضطراری که جناب اقدس الهی از برای رفع مشقت و حرج قرار داده که در جائی
که آب نباشد یا در استعمال آن مشقتی باشد که تحمل آن دشوار است پس از برای هر چیزی که وضو واجب
باشد یا غسل واجب باشد مثل نماز و طواف و مس کتابت قرآن و دخول مساجد و قرائت عزائم
و غیر اینها از آنچه گذشت میسر نشود وضو یا غسل پس تیمم واجب خواهد بود و آن مباح شدن
اینها می‌شود و همچنان گاهی واجب می‌شود به نذر و شبه نذر و علاوه بر آنچه گذشت واجب می‌شود
بر کسی که در مسجد الحرام یا مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله خوابیده باشد و محتلم شود پس تیمم بکند از
برای بیرون آمدن مگر در صورتی که ممکن شود غسل بدون اینکه مکث در مسجد برسد و آن زمان
نادری است و همچنین هر چیزی که سنت باشد از برای آن وضو یا غسل از اموری که پیش ذکر کردیم
سنت است تیمم از برای آنها و علاوه بر اینها سنت است تیمم از برای خوابیدن با وجود آب
حتی برای جنب خواب هر چند ممکن باشد از برای او خاک تر و تیمم از برای نماز میت هر چند
آب میسر باشد و همچنین تجدید کردن تیمم از برای هر نماز **فصل دوم** در اسبابی که با آن
تیمم بدل از وضو و غسل می‌شود و در آن چند مطلب است **مطلب اول** از جمله اسباب تیمم نیافتن آب است
بقدر وضو یا غسل و اگر قلیلی آب داشته باشد که وفا نکند و ممکن باشد که قلیلی گلاب بر آن بکند تا بو

یا عرق یا مثل آن و غسل آن کند که کفایت کند و آن آب از اطلاق در رود و از درجه وجوب
از آب کم شود باید که داخل کند که کفایت کند و از آن وضو سازد یا غسل بعمل آورد و اگر آب
بقدر وضو داشته باشد یا بقدر غسل هر دو بر او واجب باشد مثل آنکه در غیر غسل جنابت باشد احوط آنست
که غسل کند و در عوض وضو تیمم کند و اگر نجاستی در بدن او باشد که لازم باشد ازاله آن یا اگر نجاست
در جامه اش باشد و نتواند جامه را از خود دور کند نجس تر یا غیر آن ازاله نجاست را مقدم دارد
و در عوض وضو یا غسل تیمم کند مگر آنکه صرفی که با آن تیمم تواند کرد بهم نرسد در اینصورت با آن آب
وضو یا غسل بعمل آورد و با آن نجاست نماز کند و کسی که آب ندارد یا اینست که یقین دارد
که تا وقت نماز باقی است آب بجهت او میسر نمیشود و یا اینست که یقین دارد که آب در وقت
میسر میشود و نماز را در وقت میتواند کرد پس در صورت اول طلب آب و تفحص آن لازم نیست
و در صورت ثانیه صبر و انتظار ضرور است و همچنین هر گاه ظن حصول آب دارد هم باید طلب کند
بگمان او باقیست و یا در صورتی که گمان او اینست که در وقت آب میسر نمیشود و یا آنکه طرفین مساوی اند
و احتمال حصول و عدم حصول آب در وقت در نزد او مساویست پس آن شخص باید در زمینهای هموار
در چهار جانب تفحص کند و اگر که کوه و درخت و سنگلاخ باشد بقدر یک تیر پرتاب و اگر از دزد و درنده ترسد و بیم ضرر باشد
زمین ناهموار است بقدر یک تیر طلب از او ساقط است و این وجوب طلب در وقتی است که وقت وسعت داشته باشد و اگر
پرتاب
اگر وقت تنگ باشد مثل آنکه پیش از طلوع آفتاب از خواب برخیزد و وقت وفا نکند تیمم کند و نماز کند
و همچنین هر چند آب موجود باشد و وقت بقدر نیست که وضو یا غسل بعمل آورد باز تیمم کند و اگر
کاهلی کند و طلب آب نرود تا وقت تنگ شود مشهور آنست که گناه کار است و تیمم کند و نماز
کند و اعاده بر او نیست و احوط آنست که نماز را اعاده کند و هر گاه آب موجود باشد و اهمال کند

تا وقت

تا وقت وفا کند بوضو یا غسل و ادراک نماز در وقت هر چند بقدر یک رکعت آن باشد آن تیمم
کند و نماز را در وقت بکند و احوط آنست که اعاده هم بکند و اعاده را در صورت ترک
نکند که در مسئله اشکال قوی است مطلب دویم از جمله اسباب تیمم اینست که خود را
بآب نمی تواند رسانید باعتبار زمین گیر بودن یا بسبب آنکه آب در چاه است و دلو و ریسمان
ندارد که آب بیرون بیاورد و یا آب را بعوض فروشند و قیمت ندارد که بخرد یا از دزد و درنده
بترسد خواه از جان خود ترسد یا از مال یا از عرض خود و خوف زیاد هم از جمله عذرهاست
هر چند از امور مذکوره نباشد مثل کسی که از روش بعضی ترسان میترسند یا از خانه
تاریک میترسند و همچنین هر گاه از تشنگی بترسد و تشنگی باشد مر او تحمل آن هر چند ایمن
باشد از آزار رسیدن و هر گاه ممکن باشد او را کندن چاه یا آب از چاه بیرون آوردن
بهر چاره که باشد حتی مثل اینکه جامه خود را بچاه سرازیر کند و بعد از آنکه تر شود بیرون آورد
و بفشارد باید که تحصیل آب کند و همچنین واجبست گرم کردن آن هر گاه از سرما ترسد
و واجبست خریدن آن از برای کسیکه ممکن باشد قیمت و ضرری بآن نرسد در ادای قیمت هر چند
باضعاف قیمت آن باشد اما اگر ضرر باو برسد یا مبلغی که بجهة قوت خود و لباس ضرور است مطلب
بستاند از او واجب نیست خریدن خواه ضرر در حال باشد یا از برای بعد از این هر گاه احتمال دهیم
رسیدن ضرر دیگر از برای او نباشد که کفایت او کند و همچنین واجبست خریدن ظرف
و دلو و امثال آن هر گاه موقوف باشد تحصیل آب بر آن و همچنین خریدن هیزم برای آب
گرم کردن و امثال اینها و اگر کسی آب را باو بخشد واجبست قبول کند بلکه اگر قیمت آب
را بخشد و میسر شود خریدن واجبست قبول آن مطلب سیم از جمله عذرها آزار و مرض است

که برسد با وجود آنکه مرض از استعمال آب خواه از مردن برسد یا از بخت شدن آثار و طول
کشیدن آن و همچنین هر گاه آزار ندارد اما می‌ترسد که از آن آزار بهم رساند و همچنین و قتی که حرارت
در حالی که چیزی میسر نیست و بیمار از حصول مشقت و عسر تعب است که در عادت تحمل آن
بسیار شاق است نه مجرد اسم مرض و آزار بجهة آنکه بسیار آزار هست که استعمال آب با آن
ضرری ندارد و مظنه ضرر کافیست و جنبی که بترسد از استعمال آب باید تیمم کند خواه عمداً خود را
جنب کرده باشد هرچند برسد از تلف و قول ضعیف است و کسی داند که آب بدست او
نمی آید جایز است از برای او جماع کردن بلکه هرچند بعد از وضو هم آب داشته باشد جایز است جماع
کردن و خوف ترکیدن دست و چون آمدن هم از جمله عذرهاست بلکه شاید آنها را هم از اسباب تیمم
شمرده اند و آن این است که پوست بدن زبر میشود و درد رسیده میشود و گاهی پوست
میشود و گاه هست که منتهی میشود به ترکیدن پوست و دعوی اجماع بر این کرده اند
و بعضی مردم از راه جهالت دعوی صلاح در جنس اوقات وضو یا غسل بطلب او رند تمام آنها
ضرورتی ندارد پس اگر کسی در بعض این احوال مثل خوف شین یا ترکیدن دست و امثال آن وضو
یا غسل کند تا آن که اینها کنند و تیمم هم کند و از جمله عذرها تشنگی است و خوف تشنه شدن
که تحمل آن شاق باشد پس در این صورت آب را نگاه دارد و تیمم کند و خوف تشنگی برادر مؤمن
هم عذر است بلکه جاروائی که همراه دارد بلکه هر حیوانی باشد که از رنج آن ضرری لازم آید
و تیمم باطل نشود که در این صورت حیوانی بکشد و ذبح کرده اند **مطلب چهارم** هر گاه کسی از برای او
آبی میسر نشود و برف باشد اگر تواند شد که آب کردن برف یا مالیدن برف
ببدن بحدی که آب از آن روان شود و بیشتر بطلب آید با آن غسل یا وضو بجا آورد

و اگر بعمد

و اگر بعمد ... نشود بخاک یا غیر آن از آنچه بعد خواهیم گفت تیمم کند و اگر نه خاک و نه آب
و نه غبار و نه گل و نه سنگ ... نباشد ظاهر آنست که طهارت از او ساقط باشد
و احوط آنست که بر برف تیمم کند مثل خاک و اگر با وجود تیمم برف را بر عضوهای وضو یا غسل
هم مالد بکمال احتیاط کرده خواهد بود و بعد از میسر شدن وضو یا غسل یا تیمم صحیح نماز را اعاده کند
فصل سوم در کیفیت تیمم است و در آن چند مطلب است **مطلب اول** واجب است که اول
که قصد کند که تیمم میکنم بدل از وضو یا غسل از برای مباح شدن نماز یا هر چه از برای او تیمم میکند
واجب قربةً الی الله و تحقیق نیت و تفصیل آن و احکام آن همان است که در وضو گذشت
و نیت رفع حدث در کار نیست بجهة آنکه تیمم رفع حدث بالمره نمیکند علی المشهور پس رفع حدث
نباشد یا وقتیکه استعمال آب میسر شود یا ناقضی بهم رسد یا منافی ندارد و نیت باید مقارن
دست زدن بر خاک باشد و بعد از نیت کف دستها را با هم بر خاک میزند و گذاشتن
دست بر خاک کافی نیست هرچند تقوه ... میدارد و تمام کف هر دو دستها بر پیشانی با
طرف بالای بینی بر جبینین که دو طرف پیشانی است که منتهی میشود بگوشها بمالد
و بعضی مسح ابروها را واجب دانسته اند و دلیلی بر آن ندیده ام و داخل کردن آنها احوط است
بعد از آن بکف دست چپ تمام پشت دست راست از بند دست تا سر انگشتان بمالد
بعد از آن بکف دست راست تمام پشت دست چپ را و احوط آنست که تمام کف هر دو
تمام پیشانی و جبینین برسد و همچنین تمام کف دست چپ بتمام پشت دست راست
و تمام کف دست راست بتمام پشت دست چپ اما اینکه هر جزو از اجزای کف بهر جزو از
اجزای رو و پشت دستها برسد ضرور نیست و باید قدری از موی سر را داخل کند از باب

مقدم که خاطر جمع مسح پیشانی بعمل آمده باشد و همچنین قلیلی از بالای بند دست داخل کند تا
کف مسح بکف دست بعمل آید و به پشت دست همچنان مسح کرده مگر در حال اضطرار و اگر دستهای
او هر دو بریده باشد پس مسح دستها ساقط است و از ذراع خود رو را مسح کند و الثم اگر میسر
نباشد نایب بگیرد چنانکه خواهیم گفت و اگر یکدست او قطع شده باشد آن دست
را مسح کند و پشت این دست را بذراع آن دست بمالد تا نایب بگیرد و اگر میسر نشود بخاک
بمالد و اگر بعض دست را بریده باشند باقی را مسح کند و اظهر آنست که واجبست که جزئی از
خاک بدست بچسبد که با آن مسح کند و هرگاه بدست او جزئی نچسبیده دفعه دیگر بر خاک بزند
مطلب دویم مشهور آنست که در تیمم بدل از غسل یکمرتبه دیگر دستها را بر خاک زند از برای
پشت دستها و در بدل از وضو همان یکدفعه اول کفایت کند و اظهر در نزد حقیران آنست که فرقی
میان وضو و غسل نیست و یکدفعه در هر دو کافی است اما دو مرتبه زدن نیکوست خصوصا از برای
غسل و نهایت احتیاط آنست که بدل وضو یا غسل هر کدام باشد دو تیمم بکند یکی بیکضرب و یکی بدو ضرب
و هر دو را بقصد قربت با آنکه یکضربی را نیت وجوب و دو ضربی را نیت سنت و در تیمم بدل غسلها
فرقی نیست مگر اینکه بدل جنابت وضوئی در کار نیست و سایر اغسال هرگاه موجب وضوئی
بهم رسیده وضو هم بسازد و اگر وضو میسر نشود تیمم دیگر هم بدل وضو بکند مطلب سوم
واجبست ترتیب بنحوی که مذکور شد و موالات یعنی عقب همدیگر کردن افعال خواه بدل وضو باشد
و خواه بدل غسل و ابتدا از بالا بکند در رو و دستها هر دو و جمعی از اصحاب گفته اند که باید اعضای
مسح پاک باشد و این احوط است و اگر ازاله نجاست ممکن نباشد با نجاست تیمم بکند هرچند متعدی باشد
و خاک را و بدن را نجس کند و همچنین است هرچند نجاست حایل باشد مثل خون غلیظ خشکیده

و بدانکه

و بدانست که تیمم را خود مباشر شود مگر در صورت عجز پس در آن وقت نایب بگیرد و آن
نایب دستهای او را بخاک بزند و اعضای او را مسح کند و اگر آن ممکن نشود نایب دستهای
خود را بخاک بزند و اعضای او را مسح کند با وجود امکان اینکه عضو دست او را بخاک بزند با دستهای خود را
بخاک بزند کفها بخاک مالیدن صورت و پشت دستها اشکال است که بهیاتیکه دست بر خاک زدن
هم از افعال تیمم است پس باید در آن نایب بگیرد و اگر آن هم میسر نشود اعضای تیمم خود را بخاک بمالد
مطلب چهارم سنت است بسم الله گفتن و گشادن انگشتان در حال زدن بخاک و تخلیل
انگشتان در مسح یعنی دست مالیدن در میان انگشتان ضرور نیست بلکه سنت هم نیست بلکه سنت است
که دست را از خصوص برندارد تا مسح تمام نشود فصل چهارم در بیان چیزی است که تیمم با آن جایز است
بدان که خلافی نیست در میان علما در اینکه تیمم بخاک جایز است و اقوی در نزد حقیران آنست که
تا خاک میسر شود بچیز دیگر نمیتوان تیمم کرد و کمتر متاخرین و بعضی از قدما گفته اند که هرچه بر آن
زمین صادق آید خوبست مثل سنگ و ریگ و غیر آن و دلیل آن تمام نیست و از بعضی
شنفته حوزه که گفته سنگ است پس ظاهر آنست که جایز است تیمم با آن و خلافی در آن
نقل نشده و اما گچ و آهک پیش از پختن آنها پس اگر خاک بر آنها صادق باشد مثل بعضی بلاد که
گچ آنها خاک است خوبست و اگر صادق نباشد اظهر آنست که تیمم نمیتوان کرد و همچنین بعد
پختن جایز نیست تیمم با آنها و بعضی جایز دانسته اند و آن ضعیف است و همچنین اظهر آنست
که سفال مثل آجر و کوزه و برشته و مثل آنها تیمم جایز نیست و هرگاه خاک نباشد بغبار جامه یا نمد یا زین
یا یال اسب و مثال آنها تیمم کند و اظهر آنست که غبار مقدم است بر سنگ و اولی جمع میان تیمم
بغبار و سنگ است و اظهر آنست که در تیمم بغبار بتکاند آن جامه یا مثال آن را تا اینکه آن

غبار محسوس شود و بعد از آن تیمم کند و اگر فرض شود در جایی اصلا هیچ غبار نباشد پس تیمم به آن ساقط است
و باید که غبار غبار خاک باشد و غبار خاکستر و آرد و مثل اینها کافی نیست و اگر غبار هم میسر نشود
بگل تیمم کند و طریق آن اینست که دستها را بگل بگذارد و بعد از آن می تکاند و بعد از آن
بر اعضا میمالد و گل هم باید که از آب و خاک باشد نه مثل خاکستر و آهک و امثال آن نباشد و اظهر
آنست که گل هم بر سنگ مقدم است و احوط آنست که جمع میان هر دو کند و اگر هر دو موجود
باشد و اگر هیچ یک از اینها بهم نرسد و برف بهم رسد پس حکم آن پیش گذشت و باید که
خاک تیمم پاک باشد و بر خاک نجس تیمم جایز نیست و همچنین باید که مباح باشد و هر گاه محبوس
باشد در مکان غصبی و کراهتی از صاحب معلوم نباشد و ضرری باو نرسد از تیمم کردن در آنجا
تیمم بکند و اگر غیر آن محل باشد اشکال است و مکروه است تیمم بر زمین شوره زار و رمل و مسیل آب
از بلندیهای زمین باشد و در میان جاده ها نباشد **فصل پنجم** در احکام تیمم و لواحق آن و در آن
چند مطلب است **مطلب اول** در آنکه جایز نیست تیمم کردن پیش از داخل شدن وقت اما بعد از
دخول وقت پس بعضی گفته اند که در اول وقت میتواند تیمم بکند و بعضی گفته اند صبر کند تا آخر وقت و
اقوی در نزد حقیر آنست که اگر امید زوال عذر باشد و ممکن باشد که آب پیدا شود یا آزار رفع شود
صبر کند تا آخر وقت بقدری که مظنه آن باشد که وقت بقدر تیمم و نماز مانده است آن وقت تیمم
کند و نماز کند و اگر امید زوال عذر نباشد اول وقت تیمم میتواند بکند و هر گاه کسی تیمم از برای
نمازی کرده باشد و وقت نماز دیگر داخل شود با آن تیمم نماز دیگر را در اول وقت میتواند کرد
و انتظار رفع عذر نمی کشد و بیک تیمم چندین نماز میتوان کرد و از برای نماز قضا هر وقت که
کسی اراده کند میتواند که تیمم بکند و همچنین اظهر آنست که برای کسی که نافله یومیه در اول وقت میتواند

تیمم بکند و از برای نمازهای پسینی دیگر هم هر وقت که خواهد میتواند تیمم کند و همچنین
نماز آیات **مطلب دویم** هر گاه نماز را با تیمم کرده و دیگر بر او قضای آن نماز نیست و همچنین
هر گاه بعد از نماز آب پیدا شود و عذر زایل شود و وقت باقی باشد بر او اعاده واجب نیست
خواه در سفر باشد و خواه در حضر ولیکن مستحب است اعاده و اگر تیمم کند و هنوز نماز نکرده
که آب پیدا و عذر زایل شود و بقدری که آب را استعمال کند در وضو یا غسل از برای او
استعمال میسر است تیمم او باطل میشود هر چند قبل از استعمال آن آب تلف شود یا تمکن
حاصل شود یا بقدر استعمال کردن آب تمکن نشده آن آب تلف شود یا عذر حاصل
شود پس در آن دو قول است و احوط بلکه اظهر بطلان است پس باید ثانیا تیمم کند و نماز کند
و اگر آب پیدا شود بعد از آنکه داخل نماز شده باشد یعنی تکبیر احرام را گفته باشد شروع
در آن کرده باشد پس اقوی آنست که نماز را اتمام میکند ولیکن بهتر است که تا رکوع
نرفته است برگردد و وضو بسازد یا غسل کند و نماز را از سر گیرد ظاهر این است که بهمان
تیمم نماز دیگر را هم نمیتواند کرد و هر گاه بعد از فراغ آب تلف شده باشد خواه که تیمم
نسبت به آن نماز باطل نشده و بنماز دیگر هم باطل نشده است و ظاهر این است که فرقی
میان پسینی و دو اینجا هم نیست **مطلب سیم** هر گاه جنبی تیمم کرده باشد و بعد از آن حدث
اصغری از او سر زند اظهر و اشهر آنست که باز تیمم بدل از غسل میکند هر چند قادر باشد
بر وضو ساختن و سید مرتضی قایل شده است باینکه باید وضو بسازد و اگر نتواند
تیمم بدل وضو بسازد تا وقتی که غسل او را میسر شود و احوط آنست که وضو بسازد و تیمم بدل از
از غسل هم بکند و اگر وضو میسر نشود دو تیمم بکند یکی بدل از وضو و دیگری بدل از غسل جنابت و ظاهر

این است که کلام در حیض و نفاس و امثال اینها همین باشد و تعالی اعلم **مطلب چهارم**
کسی که نه آب بیابد و نه خاک و نه چیز دیگر که به آن تیمم تواند کرد نماز او ساقط است و بعضی گفته‌اند
نماز بکند و اعاده هم بکند و بعضی گفته‌اند که در اوقات نماز ذکر خدا بکند به مقدار نماز و اول
قوی است و اما قضای نماز پس اظهر آن است که واجب است **باب چهارم** در نجاسات و در آن
چند مطلب است **مطلب اول** از جمله نجاسات بول و غایط حیوانی است که حرام گوشت باشد
شرط آنکه آن حیوان خون رونده داشته باشد یعنی که هرگاه یک رگی از آن حیوان را
ببرند خون از آن به قوت روان شود و در مقابل آن خونی است که به عنوان ترشح و سستی
بیرون آید مثل خون ماهی و غایط حیوانات مثل گرگ و شغال و شیر و روباه و موش و گربه و امثال
اینها نجس است و بول و غایط ماهی و خوک و عقرب و سوسک و جعل و زنبور و مگس و پشه و امثال
اینها پاک است و بعضی بول پرنده حرام گوشت را پیش از آنکه ضرر خورد شود پاک دانسته‌اند و آن
ضعیف است و جماعتی قائل شده‌اند که بول و غایط هر پرنده پاک است هر چند حرام گوشت
باشد و بعضی از ایشان خفاش را استثنا کرده‌اند و حکم نجاست کرده‌اند و قوی
این است و فرقی میان پرنده و غیر پرنده نیست و بول و غایط حرام گوشت‌ها نجس است
حتی خفاش که دلیل بول خفاش آنچه روایتی است از پرنده‌های دیگر و اما حیوانات حلال
گوشت پس بول و غایط آن همه پاک است اما کراهت دارد و کراهت بول بیشتر از سرگین است و بعضی
علما نجاست آنها قائل شده‌اند و آن ضعیف است و ترک آن بهتر است و حیوانات حلال گوشت که
به سبب نجاست خواری گوشت آنها حرام می‌شود و همچنین گوسفندی که به شیر سگ یا خوک پرورش یافته
باشد و حیوانی که انسان با آن جماع کرده باشد همه اینها بول و غایط آنها نجس است و گوشت آنها حرام

مطلب دوم از جمله نجاسات منی و خون حیوانی است که خون رونده داشته باشد و منی حیوانی که
خون رونده ندارد نجس نیست و خون حیوانی که خون رونده دارد نجس است خواه از سر بریدن
بیاید یا از رگ جاری یا از خراشیدن عضو یا فرو رفتن خواه کم و خواه بسیار نیز خونی که در میان
گوشت بماند خواه در اصل گوشت جمع شود خواه در میان رگها بماند و از آن جمله است خونی که
در میان دل حیوان هست و اما خونی که میان شکم حیوان جمع می‌شود در وقت ذبح و معلوم باشد
که به کشیدن نفس فرو برده است یا به سبب آنکه سر او در وقت ذبح در بلندی بوده است پس آن
نجس است و حرام است و اما اگر معلوم نباشد که به سبب اینها گرفته شده و بسیار هم باشد
مظنه آن بیشتر نجاست است و حکم به طهارت آن مشکل است هر چند حکم نجاست چیزی که ملاقی آن
شود هم مشکل است پس نشاید ترک کرد که هرگاه آن خون در جامه و بدن پیش از درهم بغلی باشد
نماز خواندن کرد اما اگر ازاله نشود و تطهیر شرعی مثل آنکه خشک شود و بریزد یا به آب مضاف
ازاله شود و گرچه واجب نباشد تطهیر در آن جامه اما احوط است که مطلقاً از او اجتناب کند و اما
خون حیوانی که خون رونده ندارد مثل کیک و پشه و ماهی و امثال اینها آن پاک است و خونی که در
میان تخم مرغ بهم رسد نجس است و همچنین خونی که در میان شیر حیوان جدا می‌شود و خونی که
معلوم نباشد که خون پاک است یا خون نجس اصل طهارت آن است **مطلب سوم** از جمله
نجاسات مردار است از هر حیوانی که خون رونده داشته باشد خواه آدمی باشد و خواه غیر
آدمی خواه آبی باشد و خواه صحرائی و در میت انسان پیش از سرد شدن خلاف است و احوط اجتناب است
و نجاست مردار هم مثل سایر نجاستها اگر بر تری ملاقات کند نجس می‌کند و قطعه که جدا شود از بدن
حیوان نجس است خواه از مرده جدا شود یا زنده و اما اگر از بدن زنده قطعه بریده شده باشد

دار او جدا شود و هنوز آن روح و جسد از آن روح از آن قطعه مفارقت کند پس آن نجس است
خرما و اگر روح از آن قطعه مفارقت کند و هنوز جدا نشده باشد پس آن پاک است و اگر جدا شود
بعد از مفارقت روح پس در آن اشکال است و احوط اجتناب است و امثال پوستهای ضعیف و پوستهای
که از دست و لب جدا میشود و کودنی خود بخود و بسته مالیدن بدون قوت و المی پس نجاست آنها
معلوم نیست خصوصاً آنچه از کف و پشتها در وقت شستن جابجا و فسردن آن جدا میشود و دو پوست مردار
ده نامی پاک میشود و دار مردار چند چیز استثنا شده است که آنها پاکند و آن پشم است و موی
و کرک و پر و استخوان و شاخ و سم و تخم مرغ و پنیر مایه و در تخم شرط است آنکه پوست بالا را ... باشد
هر چند سخت نشده باشد و مراد از پنیر مایه همان ابغذیه است که بچه حیوان در اوایل تولد بخورد و در
شیردان آن بسته میشود و بعضی گفته اند خود شیردان هم پاک است و الحمد لله ... معنی او است
و ظاهر احتیاج شستن نداشته باشد هر گاه بجای دیگر مردار با رطوبت ملاقات نکند و احوط
آنست که آنرا بشویند و در شیری که از پستان مردار بدوشند خلاف است و احوط اجتناب است
و موی و پشم و امثال آنها را هر گاه از مردار بکاره با مقراض ببرند و غدغه ندارد و هر گاه از آنها
بکشند ته موی و پشم را بشویند و ظاهر آنست که حکم شاخ و سم هم چنین باشد و فرقی نیست در استثنای
مذکوره میان حیوان ماکول اللحم و غیر ماکول اللحم و نافه مشک که از آهوی زنده جدا شده باشد
یا از آهوئی که او را تذکیه کرده باشند بی اشکال است و اگر از مردار جدا شده باشد در آن اشکال است
و احوط اجتناب است هر چند نجاست آن معلوم نباشد خصوصاً هر گاه از شکلی کرده باشد و اما
مشک پس آن بی اشکال است و ظاهر این است که در صورت علم باینکه از مردار گرفته شده
باشد هم پاک است و ... خلافی نیست در اینکه هر حیوان حلال گوشت به تذکیه پاک میشود و خلاف

کرده

کرده اند در حیوانات درنده مثل شیر و گرگ و روباه و امثال آنها و در مسوخ و حشرات اولی
و اشهر در حیوانات درنده این است که پاک میشود و اظهر در نزد حقیر آن است که مسوخ و حشرات
هم چنین باشد و اظهر آن است که دباغی کردن آنها هم شرط نیست و مسوخ چنانکه در حدیث صحیحی
وارد شده است فیل است و گرگ و خفاش و میمون و خوک و جریث که نوعی است از ماهی و
سوسمار و موش و عقرب و خرس و کرباسه و زنبور و در بعضی روایات طاوس و در بعضی هم
سگ وارد شده است و مراد از حشرات حیوانیست که در زمین جا بگیرند

مطلب چهارم

از جمله نجاسات سگ و خوک و کافر است اما سگ و خوک پس وحشی آنها نجس است اما سگ
و خوک آبی نجاست آنها معلوم نیست و فرقی ما بین سگ شکاری و غیر آن نیست و بعضی علما
گفته اند جای دهن سگ از شکاری که آن را گرفته واجب نیست شستن آن و این ضعیف است
و موی و استخوان و دندان و هر جزوی از آنها نجس است و بچه آنها نجس است اما اگر بچه متولد شود
از آنها که آن را سگ و خوک نگویند پس در نجاست آنها اشکال است و قول بطهارت
قوی است و اگر یکی از آنها با حیوان پاکی جفت شود و بچه از آنها هم رسد آن تابع
اسم خواهد بود اما کافر پس آنچه یهودی و نصاری و مجوس است پس اشکال در نجاست
آنها نیست خواه حربی باشد و خواه کتابی باشد و خواه غیر آنها و بالجمله هر که یکتائی خدا
و پیغمبری محمد ابن عبدالله صلی الله علیه و آله و انکار معاد بکند همه کافر و نجس اند و اما یهود و نصاری
و مجوس پس اشهر و اقوی در آنها نجاست است و اما کسانی که اظهار عداوت اهل بیت کنند مثل
خارجیها و ناصبیها همه کافرند و نجس و همچنین کسی که انکار یکی از بدیهیات دین را بکند و در
حق او احتمال شبهه و تردد که ممکن نباشد برای او که علم بهم رسانده باشد مثل انکار نماز

و بعضی بچکانه و روزه ماه مبارک رمضان و زکوة و امثال اینها و همچنین نماز یعنی تنهائی
که نماز او بدون پیغمبر یا امیرالمؤمنین یا احدی از ائمه صلوات الله علیهم یا غیر ایشان قائل باشند
و اما جبری مذهبان پس دلیلی بر نجاست اینها نیست و مجسمه یعنی جماعتی که خدا را جسم میدانند
پس دلیلی بر نجاست اینها ظاهر نیست و اظهر طهارت است و احوط اجتناب است و اما اطفال ایشان
پس اطفال ورثه کی اینها نیست و همچنین اظهر ولدالزنا طهارت است و اولاد کفری ظاهر شود و اما
و مشهور است که اولاد کفار نجس اند هر چند بالغ نشده باشند و هر گاه مسلمانی اطفال را اسیر کند
تابع مسلمانند در پاکی **مطلب پنجم** از جمله نجاسات شراب است و هر مستی کننده که از اصل روان
باشد مثل شیره که شرابی است که از خرما میسازند و غیر آن و فقاع هم نجس است هر چند مست نکند
و اما مثل بنگ و حشیش و غیر اینها که مایع نیستند بالاصل پس همه پاکیست هر چند آب داخل آنها
کنند و همچنین آب انگور هر گاه بجوش آید نجس میشود خواه باتش بجوش آید یا بغیر آن یا بخودی خود و اما
آب مویز و خرما پس بعضی قائل بنجاست اینها کرده اند هر گاه بجوش آید و احوط اجتناب است و عرق
جنبی که از حرام جنب شده باشد و عرق شتری که نجاست خوار باشد خلافیست و احوط بلکه
اظهر نجاست است و بعضی از علما بنجاست بعضی جانوری دیگر شده اند و همه اینها ضعیف است

فصل دویم در ازاله نجاسات است و در آن چند مطلب است **مطلب اول** در آنکه
واجبست ازاله نجاست از جامه و بدن از برای نماز و طواف و واجب از خوردنیها و ظرفی
که استعمال میشود در خوردن و آشامیدن بتفصیلی که بعد مذکور خواهد شد مگر در حال اضطرار
یا بسبب عفو در بعض اینها چنانکه بیان خواهیم کرد و واجبست ازاله نجاست از مسجد بر هر کس
مطلع شود و اینکه نجاست را داخل مسجد نکنند و آنچه که یقینی است که واجبست داخل کردن

نجاستی

نجاستی است که بمسجد سرایت کند پس اگر کسی جامههای او نجس باشد یا دستمال نجسی همراه
داشته باشد و امثال آن معلوم نیست ضرر داشته باشد بلی ظاهر این نیست که هر گاه
نجس را بر زمین مسجد بریزد حرام باشد هر چند رطوبتی نداشته باشد که سرایت کند یا
مطلق داخل کردن حرمت آن معلوم نیست و در عرف هر چند بوریا و فرش مسجد را تعظیم مسجد
گویند اما احوط اینست که نجاست را از آنها دور کنند و همچنین در و دیوار و جمعی از علما
گفته اند که حکم ضرایح مقدسه و مصاحف و آلات مختصه بآنها مثل جلد قرآن و فرش مثل مسجد است
مطلب دویم زوال حکم نجاست موقوف است بزوال عین آن پس اگر عین نجاست زایل
شود بچیزی که مطهر باشد و اثر رنگ و بو باقی بماند پاکیست و واجب دو بار شستن مثل جامه از
از بول و در بدن و دست مالیدن واجب نیست بلکه روان کردن آب بر آن کافیست بشرط زوال
عین و اما که زوال عین در دو دفعه حاصل میشود و هر گاه در بدن جسم لزجی و غلیظی باشد که با بول
مخلوط شده باشد مثل مذی و امثال آن که در مخرج بول آلوده باشد غالبا محتاج بدست مالیدن و مالیدن است
جامه و بدن و چوب و تخته و سنگ و فرش پس احوط در همه اینست که دو بار شسته شود و ظاهر اینست
که فاصله کردن حقیقی میان دو شستن ضرور است پس اگر آب را جاری کند بنحوی ... یا بر و
امثال آن و بقدر زمانی بریزد که اگر فاصله میکرد دو شستن بعمل می آمد کافی نیست بلکه باید
که بعد از حصول شستن اول دست بر دارد از آب ریختن و بعد از آن مرتبه دیگر بریزد و اینکه
گفتیم در لزوم دو مرتبه در صورتیست که بآب قلیل شسته شود و اما در آب جاری پس یکدفعه کافی است
و مشهور است که اگر در آب کثیر باشد هم یکدفعه کافی است هر چند ایستاده باشد و این دور نیست
و احوط دو مرتبه است خصوصا در آب ایستاده و این حکم مذکور در غیر بول رضیع است و در بول

ریختن آب بر جای یکدفعه کافیست فشردن ضرور نیست اما باید آب تمام آن بول را فرو گیرد و ظاهر
است که جدا شدن آب هم ضرور نباشد همین که آب بهمه اجزای بول برسد کافی است و این
در وقتی است که آن شیرخواره هنوز غذا نخورده باشد یعنی غذائی برغبت و اشتها داده
نخورده باشد اما اگر باو بخورانند یا غذائی باو دهند که اتفاقی شده ضرر ندارد و اگر اتفاق معتد به
که طفل هیچ غذا نخورده باشد تا دو سال او تمام شده باشد و بعد دو سال سیم که شده ظاهر آنست
که دیگر این حکم را نداشته باشد هر چند هنوز غذا نخورده باشد و مشهور است که اصل این حکم مخصوص پسر است
و بعضی دختر را ملحق کرده اند و آن ضعیف است و اما غیر بول از نجاسات پس وجوب دو مرتبه
شستن معلوم نیست اما احوط در همه دو مرتبه است **مطلب ستم** در طریق شستن ظرفها است پس اگر
در ظرف سگی ولوغ کرده باشد یعنی آشامیده باشد از آن ظرف بطرف زبان خود پس واجب است که
سه مرتبه او را بشویند که اول ایشان مرتبه با خاک باشد و مراد از شستن بخاک چنانکه از
از اکثر کلام علما معلوم میشود همان مجرد خاک مالیدن است هر چند خاک خشک باشد و بعضی
و بعضی گفته اند که باید ممزوج با آب باشد که شستن بر آن صادق آید و این احوط است و احوط آنست
که یکدفعه بخاک بمالند و یکدفعه دیگر بگل روان بمالند و بعد از آن دو مرتبه بشویند و ظاهر آنست که
همان خاک و گل در تمام ریختن و حرکت دادن و ریختن کافی باشد و گرد دست مالیدن در کار نیست
خصوصا در ظروفی که در آنها تنگ باشد هر چند احوط دست مالیدن است بقدر مقدور و اگر آورد
خاکستر و اشنان و امثال اینها کافی نیست نه در حال اختیار و نه در حال اضطرار و جمعی از علما
گفته اند که حکم لطع یعنی لیسیدن سگ ظرف بزبان مثل ولوغ است و این احوط است اما اگر
سگ در ظرفی مقصود با آب دهان او بریزد در غیر حال ولوغ یا آبی که سگ در آن ولوغ کرده به آن ظرف

ریزند

دیگر بریزد و امثال اینها پس حکم اینها حکم سابق را ندارد بلکه مثل سایر نجاسات است که
بعد خواهیم گفت و اظهر آنست که هرگاه سگ چند دفعه ولوغ کند باز یک مرتبه شستن
بطریق مذکور کافی است و هرگاه خوکی در ظرفی ولوغ کند مشهور آنست که هفت مرتبه بآب
بشویند و ظاهر آنست که در اینجا خاک در کار نیست و ظرفی که شراب در آن بوده باشد ظاهر آنست
که آن را سه مرتبه شستن پاک میشود و احوط هفت مرتبه است و ظاهر آنست که سایر مسکرات نیز مثل
شراب باشد و غیر آن هر چند باشد و فرق نیست در تطهیر ظروف از نجاسات میان ظروفی
که از گل باشد یا از چوب یا از مس یا غیر آن و بعضی از علما گفته اند که ظرف شراب هرگاه کدو
باشد یا چوب پاک نمیشود و آن موجه است مگر اگر مدتی شراب در کدو و چوب بوده
باشد که در آن نفوذ کرده باشد تطهیر اعماق آن موقوف است باینکه آب بعد از
که آب در اعماق آن نفوذ کند و پاک کند اما در ظاهر آن پس مجرد شستن پاک میشود و هرگاه
موش در ظرفی بمیرد و در رطوبت ملاقی آن شود اظهر آن است که هفت مرتبه بشویند و اما سایر
نجاسات غیر آنچه ذکر کردیم پس اظهر آن است که ظرف را از همه آنها سه مرتبه بشویند و اما
طریق شستن ظروف پس کافی است در آن اینکه آب بریزد در ظرف و حرکت بدهد
که آب بهمه جای ظرف که نجس است فرو گیرد و بعد از آن آب را بریزد و هرگاه ظرف
بزرگ باشد که نتوان حرکت داد یا در جائی نصب کرده باشند مثل خمره بزرگ یا مثل آن
پس طریقه آن این است که آب را در ظرف آن جاری کنند و در ... او که جمع میشود
ازاله نمایند ظرفی بیرون آرند و ... چنانکه اشهر است باید هر مرتبه که ظرف را
بیرون می آورند ظرف را و دست را بشویند و دیگر مرتبه فرو برند تمام آب را بیرون

و اگر در ته آن قدری بماند که لطافت بیرون نیامده کهنه و لته در آن بپیچند و اند که آب او را
برچینند و بیرون بیاورند و مشهور آنست که اعتبار نمیدهد و در کر ساقط میشود و بعضی گفته که شستن
کافیست بشرط آنکه اگر نشستن باکیل در نجاست شرط باشد او را بیرون آورده بشویند و این قول نیست
و احوط آنست که عدد را بیرون آورند **مطلب چهارم** هر چیزی که با رطوبت ملاقات کند با نجس آن
نیز حکم ملاقات نجس وارد و خلاف بعض علما بین در نجاست ضعیف و موجه است پس هر چیزی
که عین نجاست با آن برسید و از آن ازاله شود بغیر مطهر شرعی مثل اینکه خون را برابر اشد
با آب و نیز پاک کند باز هر وقت که ضرری آن محل خون برسد نجس میشود و مبنا
که آن ذات است **مطلب پنجم** شرط است در آبی که تطهیر آن میشود اینکه در اول پاک باشد
و مضاف نباشد یعنی مثل گلاب و آب تره و آب سیلی که آن را آب گویند و جمعی از علما شرط
کرده اند در ازاله نجاست اینکه آب وارد بر نجاست بشود و نجس بشود پس هر گاه جامه
نجسی را در ظرفی که آب در آن باشد بشویند پاک نمی شود هر چند دلیل عموم تمام نیست
و اظهر خلاف است و حاکم حدیث صحیح دلالت میکند میتوان جامه را شست در میان ظرفی که آب
در آن باشد و احوط قول اول است و احوط آنست که از غساله یعنی آبی که از جامه و بدن
و غیر آن در وقت شستن و فشردن جدا میشود اجتناب کنند خواه از شستن اول باشد
یا غیر آن خصوصا در وقتی که نجاست بر آب وارد شود خصوصا در شستن اول هر چند دلیل
تمامی با کمال بر نجاست آنها بنظر حقیر نرسیده است خصوصا در وقتی که آب بر نجاست وارد
شود و این گفتگو در غیر غساله استنجا است و اما غساله استنجا پس آن پاک است خواه از بول باشد
یا از غایط مادامی که علم بتغیر آن نجاست حاصل نشده باشد و نجس ضرور نیست و اگر چه او را
بالاز

نجاست در میان آب است و دیگر حکم الطهارت آن مشکل است خصوصا هر گاه آن آب
در جائی جمع شود و آن نجاست در میان آن باشد که در اینجا البته اجتناب کنند و ظاهر
این است که فرقی نیست در اینکه دست پیشتر بنجاست برسد یا آب بعد در هر صورت و گفته است
که اینکه پیش از استنجا دست بقصد استنجا بمخرج برخورد و نجس شود و بعد از آن خواهد استنجا
کند در این صورت ظاهر آنست که این حکم نجاست خارجی باشد و آن معفو نیست
و هر گاه بول و غایط مخلوط بنجاست دیگر از مخرج باشد مثل منی یا خون اظهر عدم عفو است
و هر گاه مخرج آلوده بمنی یا خون بوده است و بعد از آن بول و غایط کند پس در اینجا البته
اجتناب کنند و اظهر آن است که غساله استنجا تواند ازاله خبث کرد و بعضی منع
کرده اند و اما رفع حدث با آن پس ظاهر اخلافی نیست که جایز نیست و جماع بر آن نقل کرده اند
و کلام در غساله حمام بعد از این مذکور خواهد شد **مطلب ششم** هر گاه آن چیزی که نجس شده است
از بابت جامه و فرش است که جاری ساختن آب بر آن و جدا کردن آب از آن محتاج است
بفشردن احوط بلکه اظهر آنست که بعد هر شستن فشردن ضرور است و باید که در شستن اول عین
نجاست زایل شود اگر عینی موجود باشد و بر تقدیر فشردن را ترک کنند اظهر بلکه ان است که
هر گاه عین نجاست زایل شده باشد در آب جاری و کر دیگر فشردن در کار نیست و احوط آنست
که بهمان ساده و فشردن بهر نحو که ممکن شود باید کرد و بعضی جا است بمالیدن حاصل میشود بر تاب دادن
میشود و در بعضی کوبیدن و در بعضی جا که زدن مثل لحاف و در تشک هر گاه نجاست بباطن نرسیده باشد
و اگر ظاهر آن نجس شده باشد همان ظاهر را بشویند و نقوبت دست بمالند تا ازاله نجاست شود و غساله
از آن بیرون رود و بلکه اگر باطن هم نجس باشد شستن ظاهر تنها همان ظاهر پاک میشود و نقصان باطن

نجس ضرر ندارد و همچنین جامه که همه آن نجس باشد هر قدر از آن را که بشویند پاک میشود و احتمال
اجزاء نجسه دیگر با آن ضرر ندارد و بالجمله مراتب طهارت و سبیل بر آن قائم نیست و همچنان است که
که گفته اند که هرگاه مرتبه ثابت باشد با هرگاه کسی در بیابان وسیعی راه رود و دریابی که همه
بیابان گل باشد و رطوبت داشته باشد همه آن بیابان نجس شود هر چند هزار فرسخ طول و عرض آن
باشد و امثال خاک و آرد و مثال آن پس تطهیر انها با آب قلیل صورتی ندارد و با آب جاری و کر
و هرگاه علم بهم رسد برسیدن آب بهمه اجزاء آن و ازاله شدن نجاست از آن پس طاهر است
و پاک میشود و بعضی تجویز کرده اند تطهیر زمین را با آب ریختن بحدی که آب بر او غالب و قاهر شود
و آن مشکل است و بعضی گفته اند هرگاه زمین نجس را آب بریزند بنحوی که از آن آب جدا شود
برود و کناری جمع شود آن موضعی که شسته شده پاک است آنجا که آب جمع شده نجس است و این هم
مشکل است مگر اینکه زمین درشت باشد مثل آجر یا سنگ یا تخته یا بسیار صلب باشد و امثال
در صورت اظهر است که پاک میشود و مثل سیب و امرود و خربزه و مثال آن هرگاه بعد از بریدن
نجس شود اظهر است که پاک میشود مگر آنکه بسیار رسیده و از هم رفته باشد و مثل آن [illegible]
انگور باشد پس در اینوقت دور نیست که با آب کر توان تطهیر کرد و اگر برسد بحدی که آب مضاف
باشد پس تطهیر آن ممکن نیست چنانکه خواهد آمد و گندم و جو و برنج و امثال انها هرگاه باطن انها
نجس نشده باشد تطهیر آن بغیر آب جاری و کر مشکل است و با گوشت و دنبه هرگاه نجس شود
پس با آب قلیل هم میتوان تطهیر کرد و اگر در آب نجس جوشیده باشد و آب نجس باعماق انها رفته باشد
پس تطهیر آن با آب قلیل مشکل است مگر آنکه علم بهم رسد که آب باعماق آن میرسد و حدی که [illegible]
شده است در باب آب گوشتی که در آن [illegible] مرده جوشیده باشد و میفرمودند که آب بریزند و گوشت

را بشویند

با آب قلیل هم

هرگاه [illegible] تا [illegible] قلیل تطهیر [illegible] [illegible] ضرر نمی ندارد و دیگر [illegible]

۳۷

را بشویند و بخورند و [illegible] که مجهول باشد بر صورتی که علم بمکث طویل بهم نرسیده باشد و احتمال
باشد که [illegible] شده باشد [illegible] بر آنست که مکث طویل در میان آب قلیل [illegible] تطهیر ضرر ندارد و این
نیز بعید است بهر تقدیر که در آب جاری یا کر [illegible] بالکمال تطهیر میتوان کرد و فشردن هم در کار نیست و اما
آن آب گوشت که نجس شده است پس آن قابل تطهیر نیست همچنین هر آب مضاف مثل گلاب و آبغوره
و همچنین هر مایعی مثل روغن و عسل و شیره و مسکه انها قابل تطهیر نیست مگر فرض نادری که کسی عسل و
شیره نجس را در آب بسیاری بریزد که از کثرت [illegible] و ممزوج شود با آب و مستهلک شود و بعد از آن
آن آب [illegible] که شیره و عسل بجا نماند پس آن پاک است و بعضی علما جایز دانسته اند
که روغن را در آب کثیر بریزند و بهم زنند تا مخلوط شود و بعد از آن که جمع شود پاک است و این در صورتی
میشود که آب گرم باشد و این هم مشکل است و با آب مطلق پس آن قابل تطهیر است چنانکه بعد از این
مذکور خواهد شد و هرگاه [illegible] رنگ رزی نجس شده باشد که جایز است که جامه را آن رنگ کنند
و بعد از آن بشویند تا حدی که آب رنگینی از آن نیاید و اگر بگذارند که خشک شود و بعد از آن در آب جاری
یا کر بگذارند که آب باعماق آن برسد کافی است و بعید نیست [illegible] که تطهیر
نیست مگر بحدی که دیگر از آن آب سیاه [illegible] بیرون نیاید و اگر بگذارند که خشک شود و بعد از آن
در آب کر بگذارند که آب باعماق آن برسد ظاهرا پاک میشود مطلب هفتم هرگاه موضع نجاست
معلوم باشد آنجا را بشویند و اگر مشتبه باشد موضع مشتبه را هم بشویند و اگر اشتباه در همه آن
[illegible] مشتبه باشد مثل اینکه یک موضع از جامه نجس شده باشد و معلوم نباشد که کجای آن بوده باید همه را بشویند
و همچنین است حکم بدن و اگر یکی از دو جامه یا بیشتر نجس شده باشد و ندانند که کدام است
پس اگر محصور باشد مشهور و احوط آنست که همه را بشویند و در [illegible] یک نماز نمیتواند بکند با

و در شبهه غیر محصور مثل جایی که بسیار با فرش بسیار باشند و دانند که یکی از آنها نجس است ولیکن بجهت
بسیاری آنها شستن همه موجب مشقت عظیم و عسر شدید میشود پس شستن همه واجب نیست
و همچنین هر شبهه که چنین باشد اجتناب از آن واجب نیست مثل آنکه داند که در این شهر یک
آب یا کاه حرام است که کسی شیر یا ماست از شیر آن شهر واجب نیست اجتناب از آبی که در این
شهر درست فایده خصوصی نیست و واجب نیست اجتناب از تصرف در همه خانها و ظروف و لوای آن شهر
که ملاقی شبهه محصوره که نجاست آن مشتبه باشد نجس نمیشود مگر آنکه همه آن اشتباه ملاقات کند
و هرگاه دو شاهد عادل جرح کنند یکی گوید نجاست ملاقات کرده با این ظرف و دیگری گوید با ظرف دیگر
آن وقت طهارتست و همچنین هرگاه نجاست معینی در خارج بهم رسد و یکی از دو شاهد گوید با این
جا به رسیده و دیگری گوید که بجای دیگر رسیده آن وقت طهارت هر دو است و هرگاه علم
رسیدن نجاست بهم نرسد به طهارت خود باقی است هرگاه ظن نجاست حاصل شود
مثل بول بسیار ترشح کند یا باد آن را بر گرداند و مظنه باشد که بر جهای رسیده است
خصوصا در وقتیکه جایی بدن او احساس رطوبت بکند شستن آنچه را مظنه است و علم
بهم نرسانیده واجب نیست و بعضی هم ضرور نیست بلکه قول غیر عادل هم اعتبار ندارد مگر
آنکه از قول علم بهم برسد و اما هرگاه دو عادل شهادت دهند بر ملاقات نجاست پس
در آن اشکال است و احوط اجتناب است و اما قول صاحب ید یعنی آنکه مال در دست
اوست پس آن نیز معلوم نیست ... قبولش ممنوع است لیکن از برای او نجس است
و اما از برای غیر پس نجاست آن دلیلی ندارد و احوط آنست که غیر در آن نماز نکند و شرط
الطهارت عمل ننماید و اما اگر برطوبت با آن ملاقات کند پس دلیلی بر نجس شدن ملاقی آن نیست

هرچند آن صاحب ید عادل هم باشد و اما قول صاحب ید در طهارت مسموع است هرچند
پیشتر علم بنجاست آن داشته باشی و همچنین هرگاه جامه نجس را بمسلمانی بدهی که بشوید همین که
بگوید شستم و تطهیر کردم ظاهرا کافی است **فایده** از اخبار بسیار ظاهر میشود که در مواضعی که
شک در نجس شدن بهم حاصل شود یا آنکه توهم نجاستی در آن برود یا خبر کرده‌اند آن ملاقات کنند
یا عرق جنبی یا در بدن و امثال اینها مستحب است که آبی بر آن موضع بپاشند و همچنین هرگاه خواهد
که در مسجد یهودی و نصاری نماز کند آبی بر آن بپاشد و بعضی علما گفته‌اند که هرگاه بدن بچیزی
نجس خشکی ملاقات کند بخاک بمالد **مطلب هشتم** از جمله مطهرات زوال عین نجاست است
از بواطن مثل اندرون دهن و چشم و بینی و گوش و فرج و بعد از زوال عین نجاست دیگر احتیاج
به شستن نیست و هرگاه در میان دندانها نان یا گوشت و امثال اینها مانده باشد و دهان نجس شود
مثل خون آمدن یا غیر آن اشکال بهم میرسد و دور نیست که مضمضه کردن ... پاک شود
و همچنین اعضای حیوانات هرگاه نجس شود بمجرد زوال عین نجاست پاک میشود هرچند از ظاهر
نشوند احتیاج بشستن نیست و همچنین آدمی هرگاه عضوی از او نجس شود و غایب شود
به قدری که ممکن باشد که در آن وقت تطهیر کرده باشد و بعضی شرط کرده‌اند که شرط
الطهارتی هم بعمل آورده باشد مثل نمازی یا طوافی کرده باشد و حق آنست که اگر احتمالی
حکم بطهارت و اقتی کنی باید این شرطها معتبر باشد و اما از برای اینکه با او برطوبت
ملاقات کنی و نجس نشوی همان غیبت در زمانی که ممکن باشد در اول ازاله نجاست و تطهیر
کافیست و بعد ملاقی آن احتیاج به تطهیر نیست **مطلب نهم** از جمله مطهرات خاک است و آن
پاک میکند زیر چکمه و نعل و زیر پا را و بعضی ته عصا و نیزه را ملحق کرده‌اند و آن موجب ... طاهر

این است که فرقی نیست در این افراد حکمه و بعضی مثل کفش چرمی و گیوه و بعضی چوبی و غیر اینها
اما مثل جوراب و اشباه آن معلوم نیست که پاک شود و فرقی نیست در نجاست این اینکه
جرم داشته باشد مثل غایط و خون یا بی جرم باشد مثل بول و آب نجس و همچنین فرقی نیست
ما بین اینکه نجاست خشک شده باشد یا تری در آن باقی باشد و حد تطهیر آن است
که عین نجاست زایل شود و تری آن برطرف شود و فرقی نیست در اینکه بر زمین بمالد و
یا بساید تا پاک شود یا قدری راه رود که پاک شود و حد معینی از برای آن نیست و احوط بلکه
اقوی این است که زمین پاک شود و ظاهر این است که نمناک بودن زمین ضرر ندارد و اما اگر گل باشد
پس در آن اشکال عظیم است و اگر قایل به تطهیر نشویم حرج عظیم لازم می‌آید خصوصا در فصل زمستان
و مهما امکن احتیاط را ترک نکنند و همچنین در سنگ و آجر و چوب و گیاه و غیر اینها اشکال است
و احوط آن است که به سنگ کشانی نشود بلکه اقوی در غیر سنگ و آجر هم این است

مطلب دهم

از جمله مطهرات آفتاب است و آن پاک میکند آنچه را که بر او بتابد و خشک کند از بول و آب نجس
و نجاستی که جرمی نداشته باشد و از آنجمله است تری غایط که بعد از ازاله عین باقی مانده هرگاه
یکی از اینها بر زمین و بوریا و حصیر و دیوار خانه‌ها و درخت‌ها و گیاه‌ها و اشجار رسیده باشد و بعضی
مخصوص بول قرار داده‌اند و بعضی این حکم را مخصوص زمین و حصیر و بوریا قرار داده‌اند و ظاهر
عموم است در آنچه گفتیم و اظهر و اشهر آن است که حقیقتا پاک میشود و بعضی گفته‌اند که هرگاه
آفتاب خشک کند زمین و بوریا و حصیر را سجده بر آن میتوان کرد و اما هرگاه بتری با آن ملاقات
شود نجس میکند و این ضعیف است و هرگاه جایی نجس شود و آفتاب خشک نکند بعد از آن آب بر آن
بریزی و آفتاب آن را خشک کند پاک میشود و هرگاه مجموع دیوار گل تر باشد آفتاب که بروی

افتد

آن است اندرون آن هم پاک میشود و اما اگر اندرون نجس شود و بیرون خشک باشد تا بدن
آفتاب به بیرون فایده ندارد و ظاهر آن است که کومک هوا و باد در خشکانیدن ضرر ندارد
اما اگر خشکانیدن باید به آفتاب باشد

مطلب یازدهم

از جمله مطهرات آتش است و آن پاک میکند عین
نجاست را مثل غایط نجس العین و امثال اینها را هرگاه خاکستر شود بی اشکال و همچنین دود اینها
پاک است و بعضی گفته‌اند دود روغن نجس نجس است و آن ضعیف است و اما متنجس یعنی مثل چوبی که نجس
باشد یا پیه یا گوشت حیوان حلال گوشت که نجس شده باشد در پاک شدن آن به سوختن اشکال است
بهر تقدیر هرگاه جزئی از رطوبت با خاکستر آن ملاقات کند تطهیر آن واجب نیست و اما اگر خاکستر نشود
بلکه زغال شود پس در آن نیز اشکال است و تطهیر ملاقی آن نیز واجب نیست و در ظرف سفالی و کوزه
و آجر هرگاه از گل نجس ساخته باشند نیز اشکال است و اظهر این است که پاک نمی‌شود و تطهیر آن
به آب ممکن نیست که کوزه و آجر را در آب جاری یا کر بگذارند تا آب به اعماق آن نفوذ کند و خمیر
نجس به نان پختن پاک نمی‌شود و هرگاه غایط مستحیل به خاک شود یا کرم پاک میشود و همچنین هرگاه
سگ در نمکزار رفته و مستحیل شود به نمک و از این باب است آب علف نجس که حیوان حلال گوشت
بخورد و مستحیل شود به بول و غایط و امثال خون نجس که شکم پشه و کیک و کنه و امثال اینها پس آن
از این باب نیست نجاست خون در او خون آن را در عرف خون آدمی و خون گاو و گوسفند
نمیگویند و خون پشه و کیک و کنه پس آن پاک است و خون زالو که به بدن انسان می‌اندازند و خون سواری
میمکد و بعد از آن خالی میشود اشکال است احوط بلکه اقوی اجتناب است

مطلب دوازدهم

و انقلاب شراب
به سرکه پس آن نیز معلوم نیست که از راه استحاله باشد ولیکن در طهارت آن اشکال نیست به سبب اجماع
و چندان فرقی نیست در اینکه شراب خود به خود سرکه شود یا آنکه چیزی در آن بریزند که سرکه شود

و همچنین فرقی نیست که آن چیز مایع و روان باشد مثل شیره که باید و خشک باشد مثل نمک و نحو
آن چیز در میان آن باقی بماند یا مستهلک شود و اگر شراب قلیلی در خمرهٔ سرکه بریزند همهٔ آن
نجس میشود و سرکه پاک نمی شود هرچند شراب در آن مستهلک شود و هرچند بماند تا سرکه شود اگر شراب
بسیاری هم سرکه شود پس اگر که میشد و اما پاک شدن آب انگور بعد از جوشش آمدن بسبب کم شدن دو ثلث آن
نیز از جمله استحالات است بلکه از راه اجماع و جایز است و طهارت آن حاصل میشود تا که دو حصه
آن برود و یک حصه آن بماند و احوط رعایت کیل و وزن هردو است و فرقی نیست در اینکه آن
دو ثلث بجوشیدن باتش برود یا بآفتاب برود یا در ظرف شود و چیزهایی که در آب انگور
افتاده و بجوشش درآید با آب مثلش نجس میشود و ظاهر این است که بعد از ذهاب ثلثین پاک میشود
مثل ... و کره و ... شسته و امثال اینها و ظرف و اسباب شیره پزی و دست و لباس
اگر مباشر امر است همگی بتبعیت پاک میشود و در نیست که آب انگور که جوشش باید بعد از ذهاب
ثلثین هرگاه بجایی بگذارند که ... و خشک شده پاک شود هرچند در غیر مباشران امر باشد
مطلب دوازدهم از جملهٔ مطهرات اسلام است آن موجب طهارت بدن است از نجاست کفر و بدن
کافر نجاست دیگر نجس نشده باشد باسلام پاک میشود خواه نجس شدن آنها بنجاست کفر باشد بدن آن
و مرتد فطری یعنی مسلمان زاده که کافر شود بعد از توبه کردن و اسلام آوردن در طهارت
آن اشکال است فصل ششم در اقسام و احکام آبها است و در آن مقدمه و چند مطلب است
اما مقدمه پس بدانکه آب کثیر میشود و بر دو چیز آب حقیقی است که آن آب مطلق میگویند و
یکی آب مضاف مثل آن چیزهایی که از جسمی فشرده شود مثل آب انگور و آب علف و نحو آن
یا از بخار چیزی بعنوان عرق حاصل شود مثل گلاب و عرق نعناع و امثال آن یا آنکه ممزوج شود با

مطلق

مطلق چیزی دیگر بحدی که آن را آب نتوان گفت که آب نیست مثل آب گوشت و آب دوغ و شربت
و امثال آنها و هرگاه شک بهم رسد در اطلاق مثل آب تنگ آبهای سیلاب و بعضی افراد شربت
پس در آنجا هیچیک از دو قسم را اسم الاطلاق نمیتوان جاری کرد و در بعضی اوقات میشود که بعضی
از احکام هر یک در آن جاری میشود و مثلا هرگاه در آب سیل شک بکنیم که آب است یا نه و در جواز اسم
از آن هم شک کنیم یعنی ندانیم که میتوان گفت که آب نیست یا نه در چنین صورتی هرگاه جاری
باشد یا بقدر کر باشد حکم بنجس شدن آن بمجرد ملاقات نجاست نمیتوانیم کرد و لیکن وضو
هم از آن نمیتوان ساخت بجهة آنکه شرط است در آب وضو که آب مطلق باشد و هرگاه منحصر
شود امر در استعمال این آب احوط جمع ما بین وضو و تیمم است و همچنین اظهر بل احوط
رعایت ... که آب مطلق پاک و پاک کننده است از حدث و خبث بخلاف
آب مضاف که آن هرگاه در اصل طاهر باشد بآن ازاله نجاست نمیتوان کرد و کم
و زیاد آن بمجرد ملاقات نجاست نجس میشود بخلاف آب مطلق که در اقسام آن چنانکه
در فصل مذکور میشود و آب مطلق چند قسم است آب جاری و آب ایستاده و آب چاه
و آب حمام و آب باران و آب ایستاده هم دو قسم است آب کر و کمتر از کر و احکام
آنها در ضمن چند مطلب بیان خواهد شد مطلب اول آب ایستاده کمتر از کر است و آن بملاقات
نجاست نجس میشود و بعضی علما قایل شده اند که نجس نمی شود و آن بسیار ضعیف است و فرقی
در نجاست ما بین بسیار و کم و خون و غیر خون و فرقی نیست در اینکه نجاست وارد شود بر آب
یا آب وارد شود بر نجاست و یخ و برف حکم آب قلیل دارند هرچند بقدر هزار کر باشند
همان موضع ملاقات بملاقات نجاست نجس میشود و تطهیر آنها هم ممکن است بمقدار کر جاری

هزار و دویست رطل عراقیست که هر رطلی صد و سی درهم است که موافق من تبریز مساوی سی شاهی
پول سیاه باشد بحساب صد و سی و هشت من میشود و اما بحسب مساحت پس اقوی و اشهر آنست
که هرگاه سه وجب و نیم طول آن و سه وجب و نیم عرض آن و سه وجب و نیم عمق آن باشد بمقدار
کر است و هرگاه اختلاف در عرض و عمق باشد حاصل ضرب آنچه را که گفتیم در نظر داشته باشد
و بهمان قیاس در جاهای دیگر ملاحظه کند پس میگوئیم حاصل ضرب آنچه مذکور شد چهل و دو
وجب و هفت ثمن وجب است هرگاه طول آب چهل و دو وجب و هفت ثمن وجب و عرض آن
یک وجب و عمق آن یک وجب باشد البته کر است و همچنین هرگاه بیست و یک وجب و نیم باشد
و عرض آن دو وجب و عمق آن یک وجب باز کر است و همچنین احوال در هر حد مذکور مختلف است
و اقوی این بود که مذکور شد پس هرگاه آب از مقدار کمتر شد هر چند بمثقال باشد
بمجرد ملاقات نجاست نجس میشود مطلب دوم در آب ایستاده که بمقدار کر باشد و آن بملاقات
نجاست نجس نمیشود مگر اینکه رنگ او یا بوی یا مزه او از نجاست متغیر شود و همان که یک
گوشه آن متغیر شده هرگاه باقی کمتر از کر است هم نجس میشود و ضرور نیست که همه متغیر شود
و هرگاه مرداری کنار آب باشد و مثل آب نباشد و بسبب بوی آن آب بد بو
شود آب این جهه نجس نمیشود و مراد از تغیر که گفتیم تغیر حسی است یعنی حقیقت متغیر شود و بچشم
و دهان و دماغ ادراک شود پس اگر قدری بول بی بو در آب کسی بریزد که اگر بو میداشت
آب را متغیر میکرد و چون بو نداشته باشد پس آن پاکی دارد و متغیر شدن آب بچیز پاک
ضرر ندارد مثل گل و رنگ نیل و امثال آن تا وقتی که آب گویند و اسم آب از آن بر نگردد است
بملاقات نجاست نجس نمیشود و هرگاه آب کر متغیر بچیز پاک و نجاستی عارض شود و بسبب آن تغیری

دیگر

که هیچ معلوم نشود که تغیر نجاست و از آن حاصل شده باید حکم بنجاست آن نشود و کر بودن
شرط است در نجس نشدن کر بملاقات نجاست آنکه آن آب مساوی السطوح باشد که همه را
در عرف یک آب گویند و از این بابت در گودال آب که بهم نزدیک باشند و جدولی در
میان آن دو باشد که بهم متصل باشند و اما اگر قدری از کر در گودالی باشد و قدری در بلندی
و از آنجا آب فرو ریزد بپایین و جمع شود مجموع آب بالا و پایین بقدر کر باشد فایده ندارد
و نجاست به یکی از آنها که ملاقات کند آن آب نجس میشود و بملاقات آب بالا آب پایین
هم نجس میشود و بملاقات آب پایین بالا نجس نمیشود مطلب سیم در آب جاری است و آن
آبی است که از زمین برآید و چاه نباشد خواه روان شود بر زمین یا نه مثل باشد چشمهای
کوچکی را که در گودالی کوچک جمع میشود و از آنجا روان نمیشود و فرقی نیست میان آنکه
در بعضی از فصلها بخشکد یا نه و آب برفی که از کوهها بزیر آید و از زیر ریگ و رمل روان شود
و بیرون آید مثل آب جاری نیست و آب جاری بملاقات نجاست نجس نمیشود مگر آنکه رنگ
یا بو یا مزه آن بنجاست متغیر شود و اقوی و اشهر آنست که کریت در آن شرط نیست بلکه هر چند
بسیار کم باشد بمجرد ملاقات نجاست نجس نمیشود و آب جاری همین که از ماده خود منقطع
شود مثل آنکه در میان نهر صاحبی قرار دهند که آب بجای دیگر برود این همه آب که در نهر
روانست این را آب جاری نگویند و در آن باید کریت را اعتبار کرد و همچنین هرگاه در
میان نهر نجاستی بریزد همان جائی که رنگش متغیر شود که متغیر شده آب صاف بی تغیر
در میانه نماند پس آن موضع فرو نجس است و بالای آن در حکم آب جاری است و پایین آن را
باید در آن کریت را اعتبار کرد و آب جاری از ماده قطع شده هرگاه فی الجمله سراشیب

[illegible]

سرد و هرگاه نجاست به پایینهای آن ملاقات کند ظاهر آنست که بالای آن بنجاست نجس نمیشود
و همچنین هر آبی که در روی زمین روان شود هرچند از زمین نابع نشده باشد و هرگاه
قلیلی از کنار آب جاری باشد و با آن متصل باشد آن نیز در حکم آب جاری است هرگاه مساوی
با جاری یا جاری بر بالا باشد و اما اگر جاری در پایین باشد پس آن بملاقات نجاست نجس می‌شود

مطلب چهارم در آب حمام یعنی آن حوضهای کوچک که در جنب خزانه میسازند و از [illegible]
از خزانه در آن آب میریزد و این در بلاد حجاز و عراق عرب متعارف است پس آن نیز در حکم آب
جاریست مادامی که متصل است بخزانه بشرط آنکه خزانه از کر بیشتر باشد که در حین ملاقات نجاست
معلوم باشد که آنچه در خزانه است بمقدار کر یا بیشتر است و همین که اتصال قطع شد حکم آب قلیل
دارد و در حکم آب حمام است غیر آن مثل منبعها و حوضها در هر جا که باشد با وجود شرایطی که مذکور شد
و اما غساله حمام یعنی آبی که از شستن و شو جمع میشود در خلاب پس اگر علم بنجاست آن
باشد یا علم بطهارت آن باشد پس در آن اشکال نیست و اگر علم نباشد پس مشهور نجاست است
و این در نظر حقیر قوی نیست بلکه اظهر است بملاحظه نقل اجماع و دلالت بعض اخبار و اما اصل زمین
حمام و آبهایی که در آن بهم میرسد از شست و شو پس اظهر طهارتست بلکه ظاهر اخلاقی
و لیکن اولی احتیاط است و اشکال در جایی است که علم بنجاست زمین حمام بهم رسید
مثل اینکه دیدیم که خون یا منی به آن رسید یا از جایی که بول بود آب را برداشتند و بسیار از آن
[illegible] و بعد از آن علم بتطهیر آن بهم نرسید و احتمال اینکه تطهیر کرده باشند حاصل باشد
پس ظاهر اطلاق جماعتی از علما طهارتست و بعضی استصحاب نجاست است و آنچه بعد از
تأمل در جمع [illegible] در نظر حقیر رجحان دارد آنست که ملاقی آن را با رطوبت پاک

میدانم

میدانم و لیکن بر آن زمین سجده نمیکنم هرگاه بی‌تکلف باشد و اگر کسی مطلقا احتیاط بکند
بسیار خوب کرده است

مطلب پنجم در آب باران است و آن در حکم جاری است
در اینکه بملاقات نجاست نجس نمیشود مگر اینکه احد اوصاف او متغیر شود بنجاست
فرقی نیست میان جاری بودن آن از ناودان و امثال آن یا در روی زمین جاری بودن
یا اینکه مطلقا جاری نشود یا آنکه در گودالی جمع شده باشد هر چند بسیار کم باشد
و اینها همه در وقتیست که باران از آسمان فرود می‌آید و هرگاه باران قطع شد دیگر این
حکم ندارد و هرگاه کمتر از کر باشد بمجرد ملاقات نجاست نجس میشود و هرگاه قلیل آب باران
در گودالی بوده باشد و بعد از آن باران ببارد بمجرد [illegible] باران باز همان حکم دارد که گفتیم
بلکه ظاهر این است که اگر آب قلیلی از غیر باران هم در جایی باشد در وقت نزول باران
بر آن آن نیز همان حکم دارد و باران بر هر نجسی که فرود آید تمام که تمام او را فرو گرفت پاک
میشود و شرط زوال عین نجاست و جریان شرط نیست و هرگاه آب نجسی در جایی باشد
بمجرد ورود باران بر آن پاک میشود مگر اینکه باران در حین باریدن جاری شود و
داخل شود با آن و ممزوج شود یا اینکه باران ببارد که باز ممازجت حاصل آید و بسیار
شود و قائلین باشتراط کریت در آب جاری و آب باران قائل بآن نشده اند

مطلب ششم در آب چاه است و مراد از چاههای متعارف است که آب از زمین
آن بر می‌آید و در آن جمع میشود و غالبا در درون چاه است و بیرون نمی‌آید مثل چاههای
قنوات که آب اینها در زیر زمین جاری است تا آنکه بروی زمین جاری میشود و امثال آن
داخل در این نیست و اینها در حکم آب جاری است و همچنین هرگاه کسی چاهی بکند و آب

از آن بیرون بیاید ولیکن آبی از بیرون بریزند و آب در آنجا جمع شود و آن نیز در حکم آب سیلاب است
اگر بمقدار کر است و اگر نه در حکم آب قلیل است و در آب چاه بمتعارف خلاف عظیم در میان
علما است مشهور قدما آنست که بملاقات نجاست نجس میشود و مشهور متاخرین آنست که
نجس نمیشود و این در نزد حقیر اقوی است و اول دیگر در رساله است که ضعیف است و علما اینقدر
هرگاه متغیر شود بنجاست اشکال در نجاست آن نیست و بنابر مختار مرقوم حالی که دارد ... نیست
از برای نجاست چنانکه خواهد آمد محمول است بر استحباب مطلب هفتم آب قلیل هرگاه بملاقات
نجاست نجس شود پس تطهیر آن بچند طریق حاصل میشود اول آنکه یک کر آب یا بیشتر را
یکدفعه بر آن بریزند تا با آن ممزوج و مخلوط شود و مجرد اتصال اقسم کافی نیست و هرگاه
متغیر بنجاست باشد بعد از زوال تغیر بقدر کر باقی بماند تا آن را پاک کند و هرگاه قدری
را متغیر کند آن باقی مانده نخواهد بخشید دویم آنکه آب قلیل را در کر بریزند و ممزوج
و مخلوط شود پس هرگاه کوزه آب نجس را که پر باشد کسی در کر فرو برد مجرد این پاک نمیشود
بلی هرگاه آب کمی در آن باشد و آب کر در آن داخل شود و ممزوج شود پاک میشود
سیم آب جاری تطهیر میتوان کرد بشرط آنکه ممزوج شود و مجرد اتصال کافی نیست بالجمله ... است
هرگاه آب از مخزنی که از کر بیشتر باشد بیاید و ممزوج آب قلیل شود هرگاه بعد از ملاقات
و اتصال بسنگی که در آن مخزن بقدر کر نباشد بعد از زوال تغیر آب قلیل هرگاه متغیر شده باشد
بقدر کر باقی نمانده باشد کافی نیست و این در وقتیست که آن خزانه در بالای آب قلیل باشد
و اما هرگاه مساوی باشند مثل در کوزه ای که یکی کمتر از کر باشد و دیگری بقدر کر باشد
پس در اینجا مجرد ممازجت و مخلوط شدن کافی نیست مگر آنکه آن قلیل متغیر باشد

و قدری از کر را متغیر کند پس بعد از آن بعد از زوال تغیر باید از کر کمتر نباشد تا آن قلیل را
پاک و مجرد اتصال در اینها هیچ کدام کافی نیست و هرگاه کر در زیر آب قلیل و از آنجا
بجوشد و داخل قلیل نجس شود پس هرگاه بجوشی است که بر او صادق آید که یک آب اند
عرفا پس آن نیز با مخالطه و ممازجه پاک میشود و شرط نیست که مطهر زیاده از کر باشد در صورتی
که قلیل متغیر بنجس باشد و بعد از زوال تغیر از کر ناقص شود چنانکه گفتیم چهارم آب
باران میتوان تطهیر کرد چنانکه گذشت و هرگاه آن آب نجس کر باشد مثل آنکه کم کم آن جمع
باشد تا بقدر کر یا کر متغیر بنجاست شده باشد پس آن نیز در احکام تطهیر مثل آب قلیل است و هرگاه
تغیر کر خود بخود زایل شود یا بسبب وزیدن باد یا مثل اینها پس آن مانده و ماند و تطهیر آن
نیز آب نمیشود و آب جاری هرگاه نجس شود بسبب تغیر پس طریق تطهیر آن همان است
که از سر چشمه آب بیاید و ممزوج و مخلوط شود با تحدی که تغیر را زایل کند و همچنین آب حمام
و آنچه شبیه آن است ولیکن در حمام شرط است که آن ماده از کر بیشتر باشد اما مثل بعد از
زوال تغیر هرگاه آن حوض کوچک متغیر باشد مطلب هشتم در تطهیر آب چاه بنابر قول بنجاست
و اظهر آن است که تطهیر آب چاه بکر و جاری و باران و غیر آن به تفصیلی که گذشت ممکن است
و دیگر کشیدن آب چاه در کار نیست و از بعضی علما ظاهر میشود که طریق تطهیر آب چاه منحصر است
در کشیدن آب به تفصیلی که می آید و آن ضعیف است و اگر کسی آب چاه را جاری کند پس اظهر
آنست که هرگاه بقدر مقدوری که فرموده اند که باید کشید از آن باقی پاک است و اگر آب
فرو رود و باز بر گردد پس اظهر آن است که دیگر احتیاج بکشیدن آب نیست
هرگاه ته چاه مثل طهارت باران پاک شود و هرگاه آب چاه بنجاست متغیر شود پس

اقوی بنابر مختار است که باید کشید تا تغیر زایل شود و بنابر قول بنجاست آب چاه ملاقات
اقوال بسیار در آن هست و مناسب ترین آن اقوال باین مذهب آن است که هرگاه
آن نجاست مقدری در شرع دارد که باید کشید هرگاه بیشتر است از مقدار زوال تغیر آن
لهذا آن مقدار را باید کشید تا تغیر زایل شود و هرگاه تغیر خود بخود زایل شود پس آن که مقدر شود
بلکه باید آب را کشید و در مقدار آن اشکال است و اظهر آن است که هرگاه قوت آن
دانست که اگر تغیر باقی بود که قدر کشیدن زایل میشد همان قدر را بکشند والا تمام
آب چاه را بکشند و در صورت عدم تغیر آب چاه بنجاست پس در بعضی نجاسات
بخصوص تقدیری وارد شده و در بعضی نشده و در ما لا نص فیه آنکه در آن بخصوص
تقدیری از شرع وارد نشده مشهور است که تمام آب چاه را باید کشید و بعضی گفته اند
سی دلو و اول اظهر است و بنابر مختار استحباب هر یک قول است باید هر چند عمل باکثر
افضل است و آنکه تقدیری در آن از شرع رسیده پس بیان آن در ضمن چند
مسئله بکنیم **مسئله اول** در آنچه تمام آب چاه را از برای آن باید کشید آن
شراب است و مشهور آن است که فرقی بین کم و بیش آن نیست و بعضی گفته اند که از برای یک قطره
آن بیست دلو بکشند و در بیست که قطره آن حکم ما لا نص فیه باشد و مشهور آن است که سایر
مسکرات نیز مثل شراب است و جمعی از علمای شیع را هم ملحق کرده اند و این دور نیست و بعضی
آب انگور را هم ملحق کرده اند در صورتی که جوش بیاید و ثلثان او نرفته باشد و دیگر
منی است و اظهر و مشهور است که کاو نیز همین حکم دارد و دیگر منی است و خون حیض و نفاس
و استحاضه و بعضی عرق شتر نجاست خوار و عرق جنب از حرام را هم ملحق کرده اند و دلیلی بر آن

نیافتم

و هرگاه کشیدن تمام آب چاه ممکن نباشد بسبب زیادتی و وفور آب پس باید چهار
مرد که یک یک مرد دیگر کرد آب را از آن بکشند دو نفر دو نفر بکشند با شب و اظهر آن است که از
طلوع آفتاب تا غروب آفتاب کافی نیست و احوط اعتبار روز در روز بلند است و کشیدن در شب
کافی نیست و در کب از روز و شب کافی نیست و جماعت زن و طفل هم کافی نیست و احوط
آن است که در وقت خوردن و نماز کردن هم مجتمع نشوند بلکه هر وقت راحت و جماعت
نوع بکشند **مسئله دویم** مشهور وجوب کشیدن یک کر آب است از برای مردن اسب و استر
و الاغ و جمعی از اصحاب ده گاو را ملحق کرده اند و این وجوب ثابت نیست **مسئله سیم** واجب است
کشیدن هفتاد دلو آب از برای مردن انسان و ظاهرا فرقی نیست مابین اینکه انسان در
چاه بمیرد یا مرده آن در چاه بیفتد و هرگاه بدن انسان آلوده بنجاست دیگر باشد مثل منی یا خون
یا غیر آن پس کشیدن هفتاد دلو معلوم نیست و از اینجا معلوم میشود که حکم کافر هرگاه غیر مؤمن
باشد و ابن ادریس از علمای ما گفته است باید از برای کافر تمام آب چاه را کشید و دعوی
اجماع کرده است و این بعید است و اظهر آن است که آن را از جمله ما لا نص فیه و این هم بعید است و همچنین
کافر زنده هرگاه بدن او مباشر آب چاه شود **مسئله چهارم** اظهر آن است که از برای
خارج انسان ده دلو باید کشید هرگاه از هم پاشیده باشد و هرگاه از هم پاشیده
باشد و آب شده باشد چهل دلو بکشند و پنجاه افضل است و دور نیست که بگرداند از هم
پاشیدن همان حکم داشته باشد خواه آب شده باشد یا نه خواه تمام آن یا قدری جدا شده
باشد یا بعض آن و جمعی از علما از برای خون بسیار هم پنجاه دلو گفته اند و قرب آن است
که سی دلو یا چهل دلو بکشند از برای خون بسیار مثل خون سر بریدن گوسفند که در کمال

بچاه بچکد و خون از آن جاری است چند دلو بکشند که اقل آن سی است و اولی است بکشند از برای
خون کم مثل کبوتری را سر ببرند و گاه بچکد یا مثل قطرات خون علف که از دماغ بچکد در چاه
مسئله پنجم مشهور وجوب کشیدن چهل دلو است از برای سگ خوک و روباه و خرگوش و گربه
و گوسفند و مشهور در چهل دلو است از برای بول مرد و ابن ادریس فرقی میان مرد و زن کرده و
احوط آن است که از برای بول زن تمام آب چاه را بکشند و ظاهرا فرقی میان بول کسی که مسلم یا کافر
باشد و همچنین است سخن در غایط و خون مسئله ششم مشهور آنکه کشیدن سی دلو از برای
آب بارانی که مخلوط شده باشد بول و عذره و خرء سگ چنانکه در روایت گذشته وارد شده است
و اکثر تعدی نموده‌اند از اینها منفردا و دور نیست که هرگاه یکی از مذکورات هم داخل آب شده
باز هم حکم آن همین باشد زیرا که کافی است که مخلوط شدن آب باران را اثری باشد
مسئله هفتم وجوب کشیدن هفت دلو از برای مردن طیور و آن عبارت است از مثل کبوتر
و بزرگتر از آن تا کوچکتر از شتر مرغ و همچنین از برای غسل کردن جنب در چاه چنانکه مشهور میان
رفته‌اند با اظهر آن است که مجرد مباشرت جنب آب چاه احتمال دارد هر چند غسل نکند و ظاهر
این است که این حکم در صورتی است که بدن او خالی از نجاسات نباشد و الا از برای هر نجاستی
حکم او ثابت است و اظهر آن است که غسل ارتماسی جنب در چاه باطل نباشد و بعضی گفته‌اند
باطل است و همچنین از برای سگ که در چاه بجهد و زنده بیرون آید هفت دلو باید کشید و
همچنین بول صبی و مراد از آن طفلی است که در سال شیر خورده باشد و اگر
دلو کافی است و بعضی گفته‌اند که هرگاه ورم کرده باشد هم هفت دلو باید کشید و بعضی
مطلقا هفت دلو را اعتبار کرده‌اند و اظهر قول مشهور است مسئله هشتم اظهر آنست

و اجنب

که از برای ذرق مرغ خانگی که کثافت خوار باشد اگر پنج دلو بکشند کافی است و زیاده ضرور نیست
مسئله نهم مشهور وجوب سه دلو است بجهة مردن مار و بعضی هفت دلو را واجب
دانسته‌اند و بعضی واجب دانسته‌اند سه دلو را از برای وزغ که آن کرباسه است و بعضی یک دلو
را هم کافی دانسته‌اند و از برای عقرب هم مستحب است که سه دلو را بکشند مسئله دهم
وجوب کشیدن یک دلو از برای گنجشک و آنچه شبیه آن باشد در جثه و مقدار تا حد کبوتر برسد که همه آنها
بزرگ و کوچک اینها تفاوت نمیکند پس جوجه مرغ خانگی و گنجشک حکم ایشان تفاوت ندارد
هر چند در جثه مثل هم نباشند و اکثر علما واجب میدانند کشیدن یک دلو را از برای بول طفل
شیرخوار که طفل فطیم هم این حکم دارد و صبی طفلی که تازه از شیر گرفته باشند و هفت دلوی
که در صبی مذکور شد لیکن از آن است که او را فطیم گویند مسئله یازدهم هرگاه نجاسات متعدده
بچاه بچکد اولی آنست که مقتضای هر یک را باید بعمل آورد خواه متساوی باشند در جنس
و مقدار خواه مختلف و خواه متعدد که شارع فرموده است از برای آنها متساوی
باشند یا مختلف و بعضی استثنا کرده‌اند مثل آنکه خون کمی بچاه ریخته باشد و بعد از آن خون
کمی دیگر بریزد که بسبب آن خون زیاد شود و گفته‌اند که در اینجا حکم خون بسیار را باید جاری کرد
و آن وجهی دارد و مگر اظهر آن است که حکم دو خون کم دارد و از برای هر یک [illegible] دلو
بکشند و مجموع را یک خون بسیار حساب نکنند و هرگاه آب چاه وفا نکند بکشیدن
مقدر هر یک از نجاسات متعدده پس کشیدن تمام آب چاه کافی است و هرگاه متغیر
باشد پس تراوح کنند چنانچه گذشت و دور نیست که تراوح مجزی باشد اگر چه خالی
از اشکالی نیست مسئله دوازدهم هرگاه پاره از حیوانی که از برای او مقداری معین

در شیخ وارد نشده و در چاه هرچه شد مثل سر یا دست آن پس در آن اختلاف است بعضی آن را
ملحق به حکم کل آن حیوان کرده اند و بعضی بما لانص فیه کرده اند و بعضی گفته اند اگر حکم کل حیوان از
حکم ما لانص فیه کمتر است بهمان کفایت کنند و اگر کمتر نیست مقدار ما لانص فیه کشیدن [illegible]
نیست و اگر اجزاء بسیار شده از یک حیوان بریزد یا یک پاره از یک حیوان و پاره دیگر از حیوان دیگر
که از یک جنس باشد مثل دست انسان و دست انسان دیگر یا پای انسان دیگر پس اظهر
آنست که هر یک حکم جدا دارند و تداخل نمیشود و همچنین اجزای حیوانات ما لانص فیه و اما حیوان
حامله هرگاه معلوم شود که آب چاه به حمل او رسیده است پس در آن اشکال است و اظهر در این آنست
که حکم تفاوت نمیکند و اشکال در اول بیشتر است و اما بنابر مختار که عدم انفعال چاه است پس هیچ
جا اشکال نیست **مسئله سیزدهم** آب کشیدن از برای تطهیر باید بعد از بیرون آوردن نجاست
باشد یا مستهلک شدن آن در چاه مگر در حالی که تمام آب چاه باید کشیده شود که اگر قدری
پیش از بیرون آوردن نجاست کشیده شود باکی نیست و هرگاه اجزای نجاست پراکنده شده است
باید همه بیرون بیاید و بعد از آن آب کشند و همچنین موی حیوان نجس العین و اگر موقوف شد
بیرون آمدن همه بکشیدن همه آب چاه که باید کشید و تمام نشود و جمیع اجزاء بیرون نیامد
پاک نمیشود و ظن غالب به تمام شدن اجزاء کافی است ظاهراً **مسئله چهاردهم** معتبر در دلو همانست
که متعارف مثل آن چاه باشد یعنی در عرف [illegible] آن چاه از مثل آن چاه بمثل این دلو آب
می کشند و اظهر آنست که عدد را ملاحظه باید کرد پس هرگاه از چاه ده دلو آب باید کشید کسی که
ظرف بزرگی بچاه کند که مثلا به ده دلو را هر دو [illegible] کافی نیست [illegible] که
روز تا شب می کشند پایی که تمام آب چاه را باید کشید و اکتفا نکند در کار نیست **مسئله**

پانزدهم

پانزدهم قطراتی که متعارف است که از دلو می چکد در حین کشیدن معفو است و کنار های
انتها چاه اگر [illegible] کشیده و همچنین دیوار چاه و کنارهای آن و لجنی که در آن است همه
معفو است و بعد از خلاص اشکال است و همچنین ریسمان و دلو و [illegible] که آب کشیده و
بنابر مختار اشکالی در هیچ یک نیست **فایده** بدانکه هرگاه چاه نزدیک بالوعه باشد
یعنی جایی که در آن آب نجس بسیار ریخته باشد و [illegible] معلوم نشود که نجاست آن و تری آن
بچاه آب رسیده است پاک است و بعد از آن که علم بهم رسید که رطوبت آن بچاه رسیده است
بنابر مختار نجس نمیشود مگر اینکه احد اوصاف آن متغیر به آن نجاست بشود و بنابر قول بنجاست
نجس میشود و سنت است که چاه و بالوعه از هم دور باشند بقدر پنج ذراع هرگاه زمین
چاه از زمین بالوعه بلندتر باشد یا در زمین سخت باشد و هفت ذراع و هرگاه چنین
نباشد بعضی گفته اند که در جانب شمال بودن چاه مثل بلندتر بودن زمین است

منهج دویم در واجبات نمازها است و آن چند بابست **باب اول**
در اوقات نماز و تعقیبات است و در آن چند مطلب است **مطلب اول** هر یک از نمازهای پنج
گانه را دو وقت میباشد یکی وقت فضیلت که ثواب آن بیشتر است و یکی وقت اجزاء
یعنی نماز در آن وقت ادا است و بعد از آن قضا شده و افضلیت ندارد هر چند معصیت هم نکرده باشد
و بعضی گفته اند که وقت اول از آن هر وقت از برای مختار است و دوم از برای صاحب عذر و مضطر
بمعنی که اگر کسی بی عذر نماز را بگذارد تا وقت دوم معصیت کرده است بلکه بعضی گفته اند
که قضا هم میشود و کردن در آخر وقت موجب عفو از آن است و گفته اند که مراد از عذر [illegible]
داران [illegible] و شغلی که ترک آن ضرر [illegible] دنیای آن داشته باشد و مراد بضرورت

پنج مرتبه است اوّل آنکه کافری مسلمان شود در اثنای وقت دوّیم طفلی بالغ شود
سیم حایض طاهر شود چهارم مجنون عاقل شود پنجم بیهوش بهوش آید
و اشهر در ظهر قول اول است اما وقت اول نماز ظهر پس آن از اول زوال است تا آنکه
سایه که بعد از ظهر بهم میرسد مثل آن سایه بشود که در اول ظهر باقی مانده بود و دلیل این اصحاب است
و معنی زوال را بعد از این بیان خواهیم کرد و وقت دوم ظهر باقیست تا آنکه باقی ماند بغروب
آفتاب اینقدر وقت که نماز عصر را بتمامی توان کرد پس آن وقت مخصوص عصر است و ظهر را
نمیتوان کرد و اما وقت نماز عصر پس ابتدای آن بنا بر قول اقوی و اشهر از حال فارغ شدن
از نماز ظهر است تا آنکه سایه که بعد از ظهر از برای هر چیز بهم میرسد دو مثل قامت آن
چیز میشود و وقت دوم آن تا منتهی میشود بغروب آفتاب و اقوال دیگر در مسئله هست همه ضعیف اند
و اما اول وقت مغرب که افضل است پس آن از غروب آفتاب است تا آنکه فرو نشیند
شفق و مراد از شفق سرخی است که در مغرب میماند بعد از غروب آفتاب و وقت دوم آن
باقیست تا آنکه نماز نصف شب بقدر چهار رکعت که آن مخصوص عشا است بنا بر مشهور
و در سفر و حضر هرگاه بقدر چهار رکعت که نصف شب باقی ماند میتواند مغرب و عشا هر دو را بکند
بلکه آنکه هر که یک رکعت از نماز ها را در وقت خود تواند دریافت همه آن را ادا دریافته
چنانکه بعد خواهیم گفت و بعضی گفته اند که وقت مغرب و عشا باقیست تا صبح این ضعیف است
بلی اگر کسی در خواب مانده باشد یا فراموش کرده باشد میتواند مغرب را ادا بکند
تا آنکه بماند بصبح بمقدار نماز عشا و در نیت که مطلق مضطر این حکم دانسته باشد
و بهتر آنست که قصد ادا و قضا نکند و اما وقت اول نماز عشا پس بنا بر اشهر و اقوی

بعد

بعد از فراغ از نماز مغرب است تا ثلث شب رود و بعضی گفته اند که اول وقت آن
سقوط شفق است و اول اقوی است هر چند این افضل است و اما وقت آن
نصف شب است بنا بر مشهور و اقوی و چنانکه پیش گفتیم مضطر هم میتواند تا
صبح هم بکند و بهتر آن است که قصد قضا و ادا نکند و اما وقت اول نماز صبح
طلوع صبح دوم است یعنی صبح خوب روشن شود و وقت دوم آن باقیست تا طلوع
آفتاب مطلب دوم مشهور آنست که اول وقت ظهر مخصوص نماز او است بقدر آنکه
آن نماز کرده شود و بعد از آن شریک میکند با عصر در وقت تا آنکه بمقدار نماز عصر بماند
بغروب آفتاب و همچنین مغرب و عشا و بعضی علما گفته اند که هر نماز در همه وقت
باهم شریکند از اول تا آخر و براین متفرع کرده اند که هرگاه کسی فراموش کند و اول
نماز عصر را بکند و بعد از آن که فارغ شود بخاطرش آید که ظهر را نکرده است پس
اگر در اول وقت مخصوص ظهر بوده است پس نماز عصر صحیح نیست و باید بعد از ادای
ظهر عصر را اعاده کند و اگر در وقت مشترک بوده است یعنی بعد از آنکه بمقدار نماز
ظهر گذشته باشد عصر را کرده است پس در نماز عصر صحیح است و ظهر را بعد از آن
بجا آورد و همچنین در مغرب و عشا بخلاف قول دیگر که میگوید که در هر وقت نماز
دویم را کرده است و بعد از فراغ بخاطرش آمده است صحیح است و اعاده نمیخواهد همان
نماز اولی را بعد از آن بکند و قول مشهور اظهر است هر چند در تفریع مسئله اشکال هست
اما ظن بر ترجیح مختار در مسئله ندارد و اینکه گفتیم در وقت مشترک است که بعد از فراغ
بخاطرش آید اما هرگاه در اثنای نماز بخاطرش آید پس در هر جا که ممکن است عدول

کند بهتر است زاد الی نیز همچنین قرار دهد که اگر کدام نماز اول باشد عدول کند اما هرگاه

ممکن نباشد عدول کند اگر لازم آید زیادتی رکنی پس آن نماز باطل است مثل نماز عشا را مقدم داشته و بعد از

رکوع

رکوع رفتن رکعت چهارم خاطرش آید که مغرب را نکرده ام دیگر نمی تواند عدول کند بمغرب
و اما اگر بر رکوع نرفته است می تواند عدول کند و در نماز عصر می تواند عدول کند باو اینکه سلام نماز را
نداده است حکم درست است که در نماز عصر بعد از خلاص شدن هم عدول نمی تواند کرد چنانکه حدیث
صحیح بآن وارد شده است مطلب سیم شناخته میشود زوال آفتاب بزیاد شدن سایه بعد از کم
شدن یا به پیدا شدن آن بعد تمام شدن و بیان آن این است که در وقت طلوع آفتاب
هر چیزی که در روی زمین است سایه طولانی دارد بطرف مغرب و هر چه آفتاب بالا می آید آن
سایه کوتاه میشود تا آنکه آفتاب برسد بخط نصف النهار و چنان می شود که دیگر سایه از آن
کوتاه تر نمی شود و در بعضی بلاد با آنکه سایه بر طرف میشود پس همین که شروع کرد سایه
بزیاد شدن یا آنکه تازه سایه بهم رسید بعد تمام شدن و رو کرد بجانب مشرق اول آن
اول ظهر است و از برای دانستن دایره نصف النهار و میل کردن آفتاب از آن دایره
هندیه است و طریق آن این است که زمینی را خوب هموار کنند که مطلقا پستی و بلندی در آن نباشد
بعد از آن پرکار دایره بر آن بکشند به هر بزرگی که خواسته باشد و نصب کنند بر مرکز دایره یعنی
وسط حقیقی آن شاخصی مخروطی کرده که سر آن تیز باشد که طول آن تقریبا بقدر ربع قطر دایره
باشد نصب کنند باستقامت که مطلقا کجی در آن نداشته باشد و دانسته میشود استقامت آن باینکه از سه جانب
اندازه کنند و بعد از آن انتظار بکشند و ملاحظه کنند که انتهای سایه در طرف مغرب خارج دایره است و
بیرون از دایره است چه وقت داخل دایره میشود همین که سر سایه داخل شد آن خط پرکاری
همان جا را نشان کند پس بعد از ظهر هم انتظار بکشند تا اینکه آن سایه وقتی که می خواهد از خط پرکاری
بیرون رود بطرف مشرق همان جای خط پرکاری را هم نشان کند بعد از آن ما بین آن دو نشانه را

بخط مستقیمی وصل کنند پس در هر وقت سایه داره شود کمان معین حاصل میشود یکی در جانب
جنوب یکی در جانب شمال آنکه در جانب شمال است آنرا تنصیف کنند بخط مستقیمی که
بمرکز دایره باشد یعنی نصف حقیقی آن و بمرکز آن بگذرد کاری باشد پس همین خط نصف النهار
است و هر وقت که سایه شاخص بر این خط افتاد هنوز ظهر نشده است و همین که میل شروع
کرد که سر سایه از خط بیرون رود بجانب مشرق پس اول ظهر است و بعضی گفته اند که ظهر
میشود بر اینکه آفتاب گردد بجانب ابروی راست از برای کسیکه رو بقبله بایستد و این
در همه جا صحیح نیست بلکه مخصوص جائی است که قبله آن در نقطه جنوب باشد مثل اطراف عرب
عراق و اما در مثل عراق عجم گاه هست که وقتی که آفتاب بابروی راست برسد دو ساعت
یا بیشتر از ظهر گذشته باشد پس این علامت از برای تعیین کردن ظهر خوب نیست نه از برای یکدیگر
اول وقت ظهر داخل مغرب آفتاب است بنابر مشهور و احوط دانسته میشود بزوال حمره مشرقیه یعنی
آن سرخی که از جانب مشرق بالا می آید در محاذی بالای سر که برسد بطرف مغرب میشود
و آن اول مغرب است و اما آنچه از اخبار معتبر بسیار ظاهر میشود این است که همین که قرص آفتاب
پنهان شود و شعاع و روشنی آن از دیوارها و کوهها زایل شود اول مغرب است و معمول
قوی است و اما صبح دویم که آنرا صبح صادق میگویند پس سفیدی است که پهن میشود در افق
و در پهنا متصل میشود و اول آن مثل لطیف واریست و صبح اول که آن صبح کاذب
میگویند آن سفیدی است طولانی که کشیده است بجانب بالای آسمان و در پهنا متصل نیست
و میان آن و در پهنا سیاهی شب حایل است و مدت مدید طول میکشد تا صبح صادق شود
و آنرا ذنب السرحان میگویند یعنی دم گرگ **مطلب چهارم** اول وقت افضل است

بدان

و تاکید و اهتمام بسیار در خبر وارد شده است در ادا کردن نماز در اول وقت و چند
جا استثناء کرده اند که تاخیر در آنها بهتر است **اول** شخصی که چند قضا داشته باشد که تاخیر
فریضه میکند تا قضا را بکند **دوییم** زن مستحاضه که ظهر را تاخیر میکند تا اول وقت عصر
آن تا ظهر و عصر را یک غسل بکند و همچنین مغرب را **سیم** تاخیر عشا تا سرخی مغرب برود
چهارم تاخیر نماز مغرب برای کسی که رفقا انتظار او را میکشند بجهت افطار یا خود
از راه گرسنگی و تشنگی پیش از افطار حضور قلب نمیتواند بهم رساند **پنجم** کسی که بول
و غایط دارد تاخیر کند نماز را تا دفع آنها بکند و نماز کند **ششم** کسی که نمازهای واجبی میکند نماز
حاضرش را پس اندازد و قضا را مقدم دارد تا وقت تنگ شود **هفتم** کسی که
یقین بوقت نداشته باشد هرچند که گمان دخول وقت دارد تاخیر کند تا یقین حاصل شود
هشتم کسی که عذری دارد که امید زوال آن باشد مثل مرض و امید دارد که حال او
بهتر شود **نهم** هرگاه خواهد نماز را بوجه اکمل دریابد مثل انتظار جماعت یا انتظار وقتی
که آرام و حضور قلب و کمال نماز موقوف باشد بآن **باب دوییم**
در ادا و آداب سایر نمازهای واجبی و در آن چند مطلب است **مطلب اول** وقت نماز جمعه بعد از
زوال است بنابر اشهر و اقوی اینست که خطبه‌ها را هم بعد از زوال بخوانند و قول بخواندن نماز جمعه
پیش از زوال ضعیف است و همچنین خواندن خطبه پیش از زوال و اشهر و اقوی اینست که وقت
نماز جمعه باقیست مادامیکه سایه هرچیز مثل آن چیز نشود و احوط اینست که در اول ظهر شروع بخطبه
شود و بعد از آن مشغول بنماز شود تا دیر نشود و لیکن وجوب آن معلوم نیست و قول
بآن ضعیف است و سایه از آن حدی که گفتیم هرگاه بگذرد و دیگر جمعه را نکنند و ظهر را

عشای م

که خواه وقت ظهر باقی باشد یا نباشد و او را که جمعه او را یک رکعت با امام حاصل میشود
و رکعت دیگر را تنها بجا میکند و تمام میکند و همچنین او را که با امام در حال رکوع هم حاصل میشود جمعه بجا
خواهد آمد و همچنین هرگاه واصل نماز جمعه رکعت آن در وقت بشود و باقی در خارج وقت
ادراک جمعه شده است و بعضی مجرد شروع نماز را هم در وقت کافی دانسته اند و در ادراک تمام آن
مشکل است مطلب دویم وقت نماز عیدین ما بین طلوع آفتاب تا ظهر و در اول طلوع آفتاب هم
میتوان کرد و سنت است در روز عید فطر تاخیر کنند بیش از عید اضحی از برای اخراج فطره افطار
مطلب سیم در وقت نماز آیات است اما کسوف و خسوف یعنی آفتاب گرفتن و ماه گرفتن
ابتدای وقت نماز اینها از شروع در گرفتن است و وقت آن باقی است تا همه آن وا شود
و بعضی گفته اند تا شروع کند در وا شدن و آن اقوی است و این احوط است و اما زلزله پس وقت نماز
آن تمام عمر است و اظهر آنست که موسع است و بعضی فوری دانسته اند مسئله و بعضی علما صیحه را
یعنی هر آوازی که از هوا بهم رسد مثل زلزله دانسته اند و این خوب است و اما سایر آیات مثل
بادهای سرخ و سیاه و تاریکیها که باعث خوف شود پس اظهر آنست که همه اینها مثل
مثل زلزله است و اظهر آنست که برای هر زلزله یا علامتی از این علامات نماز علیحده
کرد هر چند متعدد و متعدد بود و ظاهر این است که حکم همانی باشد هر چند این در زلزله
و نحو آن متعدد از نماز کردن میسر نشود باب سیم در اوقات نوافل یومیه است
و در آن چند مطلب است مطلب اول در وقت نافله ظهر و عصر و در آن چند قول است و اظهر
این است که وقت نافله ظهر از اول ظهر است تا آنکه سایه که بعد از ظهر بهم رسید بقدر ذراع برود
و آن عبارت از دو قدم است و مراد از قدم هفت یک شاخص است چون غالب این است

قامت

که قامت هر انسان مساوی هفت پای خودش است و وقت نافله عصر تا آنکه سایه به
دو ذراع رسد که چهار قدم است و بعضی گفته اند که وقت نافله ظهر باقی است بعد که باقی
نمانده باشد اگر و بدین سایه که بعد از ظهر پیدا میشود بهم رسیده مثل شاخص بعد که فریضه ظهر
را توان ادا کرد و وقت نافله عصر باقیست تا نماند از برای پیش شدن سایه بهمان قدر
و بعضی گفته اند که وقت اینها باقی است تا آنکه وقت فریضه باقیست و بسیاری از احادیث
دلالت میکند بر اینکه نافله ها را از وقت مقدم میتوان داشت و از وقت موخر هم میتوان
داشت و بعضی اینها را حمل کرده اند بر رخصت برای کسیکه از حال خود داند که در وقت
بهم خواهد رسید و همه خوب است نهایت افضل تعجیل است و فضیلت باقی است تا آنکه
نماند بمثل و مثلین مقدار ادای فریضه و این افضلیت است و بعد از آن تقدیم امر
نهایت تاخیر افضل است و اولی آنست که در آن حال قصد ادا و قضا نکند و بهر حال که اهمال
رکعت را اگر تمام میکند هر چند وقت نافله در رفته باشد نهایت سبک بجا آورد یا آنکه اکتفا
کند بحمد تنها و ذکر واحد در رکوع و سجود و همچنین مطلب دویم وقت نافله مغرب بعد از نماز مغرب است
تا زوال حمره مغربیه و درست که آن را توان کرد تا جایی که نماز مغرب وقتش باقی است و در
صورت زوال حمره افضل تاخیر است از نماز عشاء و هرگاه شروع کرده در نافله و حمره برطرف شد
نافله را تمام کند خواه در دو رکعت اول باشد یا در رکعت آخر و افضل تقدیم نافله است
بر تعقیبات غیر تسبیح حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و اما وقت نافله عشا که آن را وتیره
خوانند پس آن نافله بعد از عشا است و آنکه وقت عشا باقی است و سنت است که آن را بعد
هر نمازی بخواند که در آن شب میکند مطلب سیم وقت نافله شب بعد از نصف شب است

طلوع صبح صادق شناخته میشود به پیدا شدن ستارها چنانکه در روایت عمر بن حنظله
وارد شده است و بعضی گفته‌اند و مراد ستارها این است که در وقت غروب آفتاب طلوع میکند یعنی
در همه ستارها و همه فصلها درست نمی آید و برای همه کس معلوم نمیشود و گمان حقیر آن است که آنکه
فرموده اند تمثیلی است از برای عوام که آن یعنی نصف شب شدن حاصل میشود هرچند ستارها از زیر
از نصف شب گذشته باشند و ظاهر آن است که این تقریب را همه ملاحظه کرده اند یعنی ستارهای
که در اول تاریکی شب بالای دیوارها و کوهها پیداست که همیشه در اول غروب آفتاب طلوع
کرده باشند و مشهور آن است که هرچه به صبح نزدیکتر باشد افضل است و شاید که مراد ایشان آن باشد
که همه را در نصف شب نکنند نه اینکه این افضل باشد از نزدیکی در نصف آخر شب هم دور
نیست که گوییم که نزدیکی افضل باشد که چهار رکعت بکند و بخواند و بعد از آن چهار رکعت بکند
و بخواند و بعد از آن شفع و وتر را در نزدیکی صبح کاذب صادق بکند چنانکه در اخبار رسول
که رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین میکرده اند و مشهور آن است که جایز است کردن نماز شب
از برای مجرد و مشغول مسافر و کسیکه از غلبه خواب بترسد قضا کردن در صبح افضل است از تقدیم
و هرگاه چهار رکعت را بجا آورد و صبح شد تمام بکند و فریضه را ادا بکند و بعد از آن نماز شب
تمام کند و هرگاه وقت نماز شب نداشته باشد کوتاه کند بوتر و باقی را قضا کند و دور نیست
که وتر را هم در این صورت بنیاد قضا کند **مطلب چهارم** در ادراک وقت نافله صبح بعد از فراغ
از نماز شب است جایز مشهور در آن وقت تا طلوع حمره مشرقیه است و افضل تقدیم است
بر صبح و جمعی از اصحاب گفته‌اند مستحب است اعاده آن هرگاه پیش از صبح کرده باشد و اولی
این است که گوییم که این در صورتی است که بعد از آن خوابیده باشد و در حدیثی که اطلاق [illegible]

سخن گفتیم مذکور شد **باب چهارم** در احکام مواقیت است و در آن چند مطلب است
مطلب اول واجب است کردن نمازها در وقتهای آنها و هرگاه علم بوقت بهم نرساند
پس هرگاه جاهل باشد بوقت نماز کند نماز او صحیح نیست هرچند اتفاق افتاده باشد که
در وقت کرده باشد و همچنین هرگاه فراموش کرده باشد وقت را باز در وقت بکند و
تحصیل یقین بوقت با وجود امکان واجب است و بظن نمیتوان اکتفا کرد مگر آنکه یقین حاصل
شود و اینکه در صنع اذان گفته اعلام شده است شاید از برای معذورها باشد از برای
ابر شدن و مردم هرگاه ممکن نشود و ملاحظه کند حاصل شود و عمل بخبر مخبر عادل نمیتوان کرد
هرچند دعوی علم کند مگر آنکه خبر او مفید علم باشد و ممکن است عمل بشهادت عدلین و در
صورت عدم امکان تحصیل یقین اظهر جواز عمل بمظنه است با امارات چنانکه بعضی وارد شده است از
خبر را یقین حاصل میشود و این احوط است و اگر بعد از عمل بمظنه ظاهر شود فساد آن
اگر تمام پیش از وقت واقع شده نماز او باطل است و اعاده بکند باتفاق علما و اگر ظاهر شود که در وقت
در این و در این نماز داخل شده هرچند پیش از سلام و داخل باشد پس اظهر آن است که
صحیح است و اعاده نمیخواهد و هرگاه گمان کند که وقت تنگ شده است که غیر نماز عصر
را نمیتوان کرد و غیر نماز عشا را نمیتوان کرد و بعد از آنکه عصر یا عشا را کرد ظاهر شد که
وقت باقی است پس بنابر این احتمالات بسیار است که اظهر این باشد که آنچه کرده است کافی
کند و نماز ظهر را یا مغرب را بعد از آن بکند پس اگر در وقت مشترک است ادا کند و اگر
در وقت مختص نماز دیگر است قضا بکند و احوط ترک نیت قضا و ادا است بلکه اگر در ظهر و عصر
چهار رکعت دیگر بکند و نیت ظهر و عصر بکند کافی است **مطلب دوم** هرگاه کسی ادا ممکن

شود که شرایط نماز را بجا آورده و یک رکعت از نماز را در یابد لازم است ادا و ادای آن
یعنی این وقت را از برای ایشان وقت نماز ادا قرار داده‌اند و نماز را تمام میکند پس هر گاه کسی بمقدار
پنج رکعت نماز در آخر روز دریابد ظهر و عصر هر دو را دریافته است و همچنین هر گاه بمقدار سه
رکعت از آخر وقت را دریابد و مسافر باشد هر دو را دریافته است و همچنین هر گاه بمقدار
پیش از نصف شب دریابد بلکه هر گاه بمقدار چهار رکعت بنصف شب مانده دریابد
مغرب و عشا را دریافته است بنابر مختار جمعی چنانکه پیش گذشت خواه حاضر باشد و خواه مسافر
و ظاهر آن است که ادراک رکعت ببر داشتن سر از سجده دوم حاصل شود و بعضی اکتفا
بادراک رکوع کرده‌اند و آن بعید است و اما هر گاه یک رکعت از نماز را با شرایط
از اول وقت دریابد و بعد از آن مانع بهم رسد پس کافی است در آن قضای میت
لی هر گاه بمقدار گفتن شرایط نماز را تمام دریابد و نکرده باشد بر او قضا واجب است و بعضی
گفته‌اند که هر گاه یک رکعت نماز را در اول وقت دریابد نماز را دریافته است و آن بعید است

مطلب سوم هر گاه نماز آیتی با فریضه حاضره جمع شود در هر کدام که وقت آن تنگ
شده آن را مقدم دارد و هر گاه وقت هر دو گشاده باشد پس مشهور و اقوی آن است
که مختار است در تقدیم هر کدام و بعضی واجب دانسته‌اند حاضره را و این احوط است و اگر در بین
نماز آیت بترسد که وقت فریضه حاضره فوت شود آن نماز را قطع کند و فریضه را بجا آورد
و بعد از آن از همانجا که مانده بود نماز آیت را تمام کند و بعضی واجب دانسته‌اند که از سر گیرد
و اول اقوی است و هر گاه معلوم شد که وقت نماز آیت تنگ است ...
اول شروع کردن آفتاب طلوعش شد و ... که بقدر خواهد گرفت که ...

و اگر هر دو وقت تنگ شده باشد فریضه حاضره را مقدم دارد

نماز

ناگه خواهد گذشت در صورت اگر وقت حاضره وسعت دارد و احوط تقدیم نماز آیات است
هر چند وجوبش معلوم نیست مطلب چهارم مشهور این است که حرام است کردن نماز
نافله در وقت نماز واجبی ادائی که واجب را نکرده است غیر رواتب نوافل یومیه که آنها را
در وقت فریضه میتوان کرد و ظاهر آن است که حرام نباشد بلکه مکروه است و ظاهر آن است که
کراهت در رواتب نوافل یومیه هم هست هر گاه بسبب آن وقت فضیلت نماز فریضه
فوت شود یعنی هر گاه نماز نافله کردن باعث فوت فریضه شود یا باعث چیزی از آنها شود
یعنی موجب تفویت بعضی از واجبات آن در این صورت حرام است و همچنین است حال
در نماز نافله کردن برای کسی که بر دوش آن نماز قضای واجبی باشد پس هر گاه
داند که کردن آن نافله باعث این میشود که ترک واجب را بکند آن نماز نافله را
نکند و اما اگر از حال خود دیده‌اند که اگر نماز نافله را بکند نماز قضا را هم بجا خواهد آورد
پس مانعی از کردن آن نماز نافله نیست و در این حال بلکه قول بکراهت هم در این حال
مشکل است مطلب پنجم مشهور این است که مکروه است نافله مبتدأ یعنی نمازی
که نام ندارد و از آن باب است که در همه اوقات مستحب است که کسی دو رکعت نماز
سنت بجا آورد و در وقت طلوع آفتاب و نزد غروب آفتاب و نزد بلند شدن
شدن آفتاب تا آنکه از نصف النهار برگردد یا نزدیک آن و بعد نماز صبح و بعد نماز عصر
بعضی قائل بحرمت شده‌اند و بعضی تفصیلات دیگر داده‌اند و ظاهر در نزد جمعی آن است
که در این حالات کراهتی نیست و احادیثی که این مضمون دارد است محمول بر تقیه است
منهج چهارم در مکان مصلی است و در آن چند مطلب است مطلب اول

جایز نیست نماز کردن در هر مکانی که مباح نباشد تصرف در آن مثل مسجد یا مکانی که مملوک
آن شخص نباشد یا اجاره کرده باشد یا وصیت را یا باشد یا امثال اینها و همچنین است هرگاه
صاحب مکان اذن داده باشد هر جا که گوید نماز کنی یا اذن فحوی مثل اینکه گوید
تو امروز شام در خانه مهمان من باش یا شاهد حال و قراین دلالت کند بر رضای
صاحب مثل خانه دوستانی که از حال ایشان پیداست که راضی اند بنماز کردن در ملک ایشان
و مثل صحراهای خالی که از رغبت که هیچ ضرری بصاحب آن نمیرسد هر چند معلوم نباشد
که مال صغیر و دیوانه هست یا نه بلکه اگر معلوم هم باشد و رضای ولی را شاهد حال در مقام
اعتبار کرده اند هر چند ولی نه حاکم شرع نداشته باشد و احوط بلکه اظهر آنست
که در غیر صحراها بمجرد مظنه اکتفا نکنند و باید علم برضا حاصل باشد هر چند بسبب قراین باشد
و در مثل صحراهائی که تحصیل علم عدم ظهور کراهت صاحب کافی باشد و مشهور آنست که نماز
در مکان غصبی باطل است و جمعی دعوی اجماع بر این کرده اند و مراد از غصب آنست که تصرف
در آن کند بدون اذن صاحب خواه آن شخص خود آن مکان را از صاحبش گرفته باشد عدوانا یا بدون
رخصت تصرف کند هر چند صاحب نشده باشد یا دیگری غصب کرده باشد و این در آن نماز کند
و اظهر آنست که هرگاه صحرا را غصب کرده باشد از برای غیر غاصب نماز جایز باشد هرگاه
ضرر بمالک اصلی نرسد و اما از برای خود غاصب معلوم نیست که نماز جایز باشد و هرگاه علم
نداشته باشد بغصبیت مکان و در آن نماز کند نماز صحیح است و همچنین هرگاه فراموش کند که مکان
غصبی است و در آن نماز کند مگر اینکه خود غاصب باشد و فراموش کرده و در آن نماز کند ظاهر آنست
که در این صورت هم باطل نباشد و هرگاه جاهل باشد بحکم که نماز در مکان غصبی باطل است مشهور آنست

[illegible]

که نماز در مغصوب نماز او باطل است و این اقوی است هرگاه علم اجمالی بشرایط و احکام داشته
باشد و تقصیر در تحصیل کرده و اگر کسی را جبر کنند که در مکان مغصوب نماز کند نمازش صحیح است و اگر
کسی را محبوس کنند در آنجا پس نماز او نیز صحیح است نهایت اشکال در جائی است که بعضی
افعال نماز موجب ضرر بصاحب مکان باشد مثل آنکه محتاج به تیمم و اعضای تیمم او در خم باشد چون
از آن روان باشد و تیمم کردن موجب نجس شدن مکان باشد و صاحب مکان راضی
نباشد پس در این صورت حکم بصحت تیمم و نماز مشکل است بجهة آنکه محبوس بودن همان قرار در آنجا
را مباح میکند و مراد از مکان غصبی که نماز در آن باطل است جائی است که مصلی در حال نماز
تصرف میکند بسبب آنکه باعث گرم شدن و ... شدن هوای جای نباشد خواه
زمین باشد و خواه فرش باشد و خواه حایل ... باشد مثل فرش ... نباشد
و اما هرگاه جامه غصبی در پهلوی زانو و محل پیشانی مصلی باشد ضرری ندارد و هم چنین
هرگاه دیوار و سقف خانه غصبی نباشد و اما هرگاه در پشت بامی نماز کند که آن بام مباح
باشد اما دیوارهائی که این بام بر آن قرار گرفته غصبی باشد پس در این اشکال است و احوط
اجتناب است **مطلب دوم** واجب است که محل پیشانی یعنی آن چیزی که بر آن سجده میکنند
پاک باشد از هر نجاستی اما باقی مکان مصلی اگر نجس باشد نماز صحیح است بشرط آنکه
متعدی نباشد که نجاست تری نباشد که بدن یا جامه مصلی را نجس کند یا جامه
و بدن مصلی تر باشد که با آن نجاست برخورد و بعضی از علما طهارت همه مکان را شرط
دانسته اند و بعضی طهارت موضع مساجد سبعه که بر آن سجده میشود شرط کرده اند و مشهور قوی
آنست که آن هیچ یک شرط نیست و اظهر آنست که هرگاه خون تری که کمتر از درهم باشد

و در آن مکان نباشد ضرر ندارد و هرچند بدن و جامه مصلی نرسد و در مثل چون زخم و دمل
که معفو است هرگاه بمکانی برزد و از آنجا ببدن و جامه برسد اشکال است و چه زمینت
که معفو باشد خصوصا هرگاه اجتناب از آن متعذر یا متعسر باشد و احوط اجتناب است

مطلب سیوم سنت است از برای مصلی ستره قرار دادن یعنی چیزی در برابر روی
خود قرار بدهد که مانع باشد از گذشتن انسانی یا حیوانی در پیش روی او و باعث این
شود که شاغل او نباشد از نظر کردن بمرد و زن که باشد باعث تشویش خاطر و مستحق است که نزدیک
دیوار بایستد یا ستون در پیش روی او باشد یا پالان شتری بگذارد یا عصائی بر زمین
بزند یا جامه بگذارد و حتی عرض قلمی کافی است که اگر هیچ نباشد خطی در پیش روی بکشد که
عرض فاصل باشد اینکه این ستره است سنت است از برای منفرد و مقتدی است از برای او که از آن
نگاه نکند و سوی را از خود منع کند و فکر اشتغال را از خاطر دور کند و مکروه است از برای
دیگران هم که گذشتن در پیش نماز و اگر ستره باشد در که منظور کراهت کمتر از عام مردم در اجتناب

مطلب چهارم سنت است از برای مرد نماز کردن در مسجد بغیر نماز خواندن در غرفه و کعبه استحباب
و در این است خصوصا در مسجد الحرام و مسجد نبی صلی الله علیه و آله و مسجد کوفه و مسجد اقصی و مسجد جامع هر شهری
به تفاوت فضیلت مرقوم مذکور و این در نمازهای واجبی است اما نمازهای سنتی پس الاظهر
و اشهر آنست که در خانه کردن افضل است از مسجد مگر نماز تحیت مسجد و نوافلی که در خصوص مساجد
وارد شده است که در آنجا کرده شود و اما زنان پس نماز ایشان در خانه افضل است خواه واجبی
و خواه سنتی بلکه در پس توی خانه افضل است از خود آن و توی توی خانه افضل است از صحن خانه

تابع سنت است ساختن مسجدها و در آن فضیلت بسیار است و سنت است که مسجدها

بی

بی سقف باشد و مکروه است که سقف دار باشد اما سایبان ساختن بر سر آن ضرر
ندارد و مثل داربست که چیزی بر سر آن بیندازند که سایه کند و سنت است که محل
طهارت از حدث و خبث را در در مسجد بسازند نه در میان مسجد و سنت است که منارها را
مسجد بلند بر نکنند بلکه دیوار مسجد هم بلند بر نکنند و سنت است آمد و شد کردن بمسجد و در
بودن و نشستن خصوصا با انتظار نماز و از خانه وضو ساختن و با وضو داخل مسجد شدن و
ملاحظه کفشها کردن در در مسجد که کثافتی داخل نکند و در وقت دخول پای راست را پیش
گذاشتن و در خروج پای چپ را و دعائی که وارد شده بخواند و جاروب کردن خصوصا
روز پنجشنبه و شب جمعه و چراغ روشن کردن و دو رکعت نماز تحیت مسجد کردن پیش از نشستن
و مکروه است طلاکاری و صورت کشیدن در آن و گشته شدن و بوی بد داخل شدن
خصوصا بوی سیر و آب دهان و بلغم انداختن و سنت است که فرو برد بلغم را و مکروه است
پیش گشتن و شعر لغو خواندن و حکم شده و طلب کردن و موقوف شده کردن
و صدا را بسیار بلند کردن و بیع و شری و صنعتهای دنیا و حدیث دنیا کردن و اطفال بی تمیز و دیوانه
راه دادن و محل حکم و مرافعه را نشستن و در مسجد قرار دادن و سنگ ریزه بر آن انداختن
اندرهاش و کشف عورت از مطلع کردن و خوابیدن در مسجد مکروه است مگر در
مسجد الحرام و مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله **مطلب پنجم** مشهور بین متأخرین این است که مکروه است
از برای هر یک از مرد و زن پهلوی دیگری بایستند در نماز یا زن پیش روی مرد نماز بایستد
و جمعی قائل بحرمت و بطلان شده اند و اول اولی است و زائل میشود حرمت یا کراهت
بحائلی یا ده ذراع و احوط آنست که در صورت تقدم زن ده ذراع را از محل سجود مرد

اعتبار کنند و اظهر آنست که در جایی که یکی از ایشان در بلندی باشد که ده ذراع ارتفاع
داشته باشد و دیگری در پایین ایستاده باشد متصل دیوار باکی نباشد ولیکن از محل قیام
پای دیوار و مجموع دیوار ده ذراع باشد مثل آنکه از محل قیام یکی از ایشان تا محل قیام
دیگری حاصل میشود ده ذراع باشد و دیگر اعتبار آن در امر در این مسئله در کار نباشد
و در اینجا مشهور حرمت و کراهت تقدم مرد بر زن است به قدر کوچک و این اقل مراتب است و بعضی
مراتب آنست که سر زن عقب پای مرد باشد و جایی که گفتیم باید حایل باشد مثل دیوار
و پرده و دیوار نی و کوری و مثل اینها فایده ندارد و احوط آنست که مانع از دیدن یکدیگر باشد
و مثل دیوار شبکه ای چنانچه بسیار نازک نباشد و آنکه اگر یکی از مرد و زن نماز او باطل باشد
و آن دیگری نداند که باطل است و نماز کند نماز او باطل است هر چند نماز آن دیگری در نفس الامر
فاسد باشد و اگر علم نداشته باشد به نماز دیگری وارد داشته باشند نماز نماز او صحیح است و اگر
هیچ یک از دیگری خبر ندارند و با هم بسته باشند نماز و بعد از آنکه هر دو فارغ شدند مطلع شوند
نماز هر دو صحیح است و اگر در اثنا مطلع شوند هر دو یا یکی از ایشان اقوی آنست که نماز
را تمام میکنند و صحیح است و اگر هر دو یکبار بسته باشند نماز هر دو باطل است و اینهمه که مذکور شد
در حال اختیار است و در حال اضطرار و تنگی وقت ثابت است و نه کراهت و هر گاه در جایی
باشند که ممکن نباشد دوری از یکدیگر پس اگر وقت تنگ است هر دو با هم نماز کنند
و اگر وسعت دارد مرد اول نماز کند و اگر مکان ملک زن باشد سنت است که رخصت کند
مرد را که اول نماز کند و در مکان مباح و مشترک میان مرد و زن رخصت کند مرد را اشکال است
و ممکن است که به قرعه عمل کنند و احوط آن است که زن رخصت بدهد مرد را که پیش

مطلب ششم

نماز کند و اگر مرد رخصت کند زن را که اول نماز کند هم اشکال است
مکروه است نماز در میان قبرستان و شدید میشود کراهت هر گاه قبری را پیش روی
خود قرار بدهد و اظهر آنست که قبر را پیش روی خود قرار دادن مکروه است هر چند
در میان قبرستان نماز نکند و زایل میشود کراهت به فاصله ده ذراع یا به حایل و قبر
یا جایی و در زوال کراهت به پوشیدن به مثل فرشی اشکال است و بعضی منع کرده اند
از نماز کردن رو به روی قبور ائمه هدی علیهم السلام نزد ایشان و ضعیف است و احوط آنست که
مساوی قبر امام نماز نکند و اما پیش روی قبر ایستادن پس ظاهر حرمت است و احوط
آنست که در غیر حال نماز هم پشت به قبر امام نکند و مکروه است نماز در جادههای
راهها بلکه مطلق راهها هر چند بر آن جادهها که در میان راهها است نماز کند
و در خوابگاه اسب و استر و قرارگاه شتران خصوصا آن جایی که جمع میشوند که به آب
خوردن بلکه جایگاه گاو و گوسفند نیز و رفع میشود کراهت آن یا کم میشود به آب پاشیدن
و جاروب کردن و در جایی که در آن شراب باشد کشنده یا دیگر باشد و در جایی که در
پیش روی آتش باشد خصوصا آتش افروخته مثل چراغ و شمع و خصوصا هر گاه مرتفع باشد و از این
و از بعضی اخبار بر می آید که از برای هاشم کراهت نباشد و در جایی که در برابر او صورتی
باشد بلکه در خانه که در آن صورتی باشد و سبک میشود کراهت یا زایل میشود
به پوشاندن صورت و گستردن آن و فرشی که در آن صورتها باشد از بعضی اخبار
بر می آید که اگر یک چشم دارد باکی نیست و اگر دو چشم دارد مکروه است و بهتر آنست که
که همه را بپوشاند و نماز کند که در حال نماز چشمش به آن نیفتد و همچنین خانه که در آن

سبخی باشد یا طریقی که در آن بول کنند و خانهای آتش و بعضی گفته اند که مراد آتشی است
که از برای پرستیدن مهیا شده باشد و بعضی دیگر تعمیم داده اند که شامل مطبخ و گلخن خواهد بود
و همچنین رو بروی مصحف گشاده یا مکتوبی که او را مشغول گرداند و رو بروی در گشاده و ان
رو بروی خانه که در آن مجوسی باشد و در خانه مجوس و بیت الخلا و رو بروی دیواری
که از خلا ترشح رطوبت بکند و رو بروی شمشیر برهنه و مثال آن از آلات حرب و همچنین رو بروی مطلق
آهنی کرده است نماز در حمام و مراد گرم خانه است نه جای رخت کندن و در میان وادیها
که محل آمدن سیلاب در میان آب و گل و در خانه مورچها و در میان نهرها و در زمین شوره زار
و در روی برف و در هر زمینی که اهل آن بعذاب الهی هلاک شده اند **مطلب هفتم**
جایز نیست کردن نماز واجبی را در حال سواری و راه رفتن در حال اختیار نه در سفر و نه در حضر
اما در حال ضرورت مثل خوف از دشمن و گل و باران که اگر خواهد بر زمین قرار گیرد عسرت و
مشقت بهم میرساند مانعی ندارد و واجب است که بقدر مقدور بجا آورد و هرچه نتواند بایما
و اشاره بکند و هرگاه امر او مردد شود میانه سوار نماز کردن و پیاده نماز کردن هر
کدام که در آن افعال نماز بهتر استیفا میشود آن را اختیار کند و هرگاه مساوی باشند مخیر است
در هر یک و مشهور آنست که هرچند تواند در حال سواری هیچ افعال را بجا آورد مثل آنکه در بالای
چاروا تختی بندند و بر سر آن بایستند نماز جایز نیست نماز و این محل اشکال است و هرگاه آن
چاروا بسته باشد که هیچ حرکت نکند اظهر جواز است و ظاهر این است که در رف معلق
میان دو درخت که در حال حرکت نباشد مانعی ندارد چنانکه حدیث صحیح بر آن دلالت میکند
و ظاهر این است که در کشتی روان هم نماز توان کرد و هرگاه محل نماز نباشد هرچند

احوط آن است که بدون ضرورت نکند و اما نماز کردن در کشتی پس اگر استطاعت
بیرون آمدن ندارد جایز است نماز در آن باتفاق علما بقدر مقدور در رعایت قبله
و قیام و رکوع و سجود بکند و با عجز اشاره بکند و اگر تواند بیرون آید پس اگر ممکن
نیست از افعال نماز بعضی مگر بیرون آید و نماز کند و اگر خللی بنماز راه دهد پس مشهور
ادب جواز است بانکه کیفیتش در نماز واجبی است و اولی و افضل پس جایز است کردن
آنها در کشتی و سواره و پیاده در حال اختیار و اضطرار و در سفر و حضر و مستحب است
رو بقبله کردن در تکبیرة الاحرام و بعضی واجب دانسته اند و مجزی است ایما و اشاره از
رکوع و سجود و اشاره بسجود را پایین تر از اشاره برکوع بکند و اگر کسی که راه میرود
رکوع و سجود را رو بقبله بر وجه صحیح نماز بجا آورد افضل است و بعضی علما بر آن رفته اند
افتد که غیر قبله در حال قرار بر زمین بدون عذر در آن مشکل است **منهج چهارم**
در قبله است و در آن چند مطلب است **مطلب اول** در حقیقت قبله است که فرقه ما از علما گفته اند
که خانه کعبه قبله مسجد الحرام است و مسجد قبله حرم است و حرم قبله دنیاست و اقوی در نظر
حقیر آنست که قبله خود خانه کعبه است از برای کسی که ممکن باشد که علم بخانه بهم رساند
مثل اهل مکه و واجب است که محاذی خانه بایستند هرچند خانه را نبینند و هر که ممکن نشود
علم بخانه پس قبله او جهت خانه کعبه و سمت آن است و بعضی از علما قول اول را اختیار
کرده اند که با عقول کی باشد که نزاع و خلافی نباشد و این دور نیست و مراد از جهت کعبه
سمت آن فضایی است که خانه در آن است از زیر زمین تا آسمان پس در بالای کوه
کوه ابو قبیس که بسیار مرتفع است از خانه نماز صحیح است و همچنین در سردابی که قرار آن

و در زیر غاره است و اما مجملا هر چند گوییم که در اصل فعل خانه کعبه بوده است نماز را آنجا
ان نتوان کرد و همچنین نماز واجبی را در حال اضطرار و اما در حال اختیار پس اقوی آن است
که نتوان کرد و در صورت جواز بهر دیوار که نماز کند جایز است و نماز در پشت بام خانه
جایز است و اشهر و اظهر این است که ایستاده نماز کند و رکوع و سجود را به ایما بجا آورد
و بعضی از پشت بام را در پیش رو از برای قبله بگذارد و احوط آنست که بدون اضطرار در
پشت بام نماز نکند **مطلب دویم** واجب است اهل هر اقلیمی متوجه شوند بجانب آن رکن
کعبه که بسمت ایشان است و علما از برای هر یک از بلاد علامات چند ذکر کرده اند که در کتب
مبسوطه مذکور است و بعضی گفته اند که همه اینها از قواعد هیئت استنباط شده غیر قبله عراق
که در آن حدیث وارد شده است و از کلام بعضی دیگر بر می آید که هم اینها از احادیث استفاده
شده است خصوصا مسجد کوفه حدیثی معتبر حضرت رسیده و آنچه گفته اند که از برای قبله عراق
حدیث وارد شده است در آن بر تصریح نشده و اینکه قبله عراق است نهایت تقریبش معلوم
و ملاحظه اینکه راوی از اهل کوفه است معلوم میشود که آن از برای اهل عراق است چون در بعضی
که در قبله بیشتر ملاحظه جهه جنوب است و آن در بلاد و اماکن مختلف میشود و عراق هم عرض
طولی دارد و آن علامت هم نظر بضوابط هیئت درست نمی آید مگر با وسط عراق مثل کوفه
و بغداد و نواحی اینها پس باید ما آن علامت را قرار دهیم و آن حدیث این است که
محمد ابن مسلم گفت که یکی از دو امام یعنی امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام سؤال کردم از قبله
فرمود که بگذار جدی را در پشت سر خود و نماز کن و ابن بابویه روایت کرده است که
گفت مردی از برای حضرت صادق علیه السلام که در سفر میباشم و راه نمی یابم بقبله

در

در شب پس فرمود آیا می شناسی ستاره که آن را جدی میگویند گفتم می شناسم فرمود
آن را بر طرف راست خود و هرگاه در راه حج باشی و گردانی آن را میانه دو شانه خود تمام
حدیث و گفته اند که اطراف شرقی عراق مثل بصره و آنچه محاذی اوست جدی را بطرف
دو شانه راست بگیرند و میل زیاد بجانب مغرب بکنند و اما اطراف غربی آن مثل موصل و
آنچه محاذی اوست مشرق اعتدالی را بر طرف چپ و مغرب اعتدالی را بر طرف
راست و آفتاب را در وقت ظهر بر طرف ابروی راست بگیرند و ذکر کرده اند از برای
علامت شام اینکه جدی را پشت شانه چپ بگیرند و سهیل را در وقت طلوع در میان دو چشم
در نظر و غروب بر چشم راست و بنات النعش را در نزد غایب شدن پشت گوش راست و از برای
اهل مغرب جدی را بر طرف چپ صورت خود بگیرند و ثریا را بر طرف راست و عیوق بر طرف
چپ و بنات النعش را در نزد طلوع بر طرف راست رو و از برای اهل یمن جدی را
میان دو چشم خود بگیرد و سهیل را در نزد غایب شدن در میان دو شانه خود و بعضی گفته اند
که قبله خراسان و عراق یکی است و آنچه ملاحظه کنی از اختلافاتی که حاصل میشود در این علامات گرده
و باید همه که امام علیه السلام در حدیث سابق فرموده اند در بعضی بیش از آنکه عراق و اطراف آن
با وجود اختلاف و خصوصا در راه کعبه و عراق معلوم میشود که معتبر در قبله ملاحظه جهه است و دوستی
و امر قبله سهل است و گرفت دیگر بسیار لغو بوده اند و لیکن معذور میشود آنکه تحصیل علم بجهة کرده
و از جمله وجوه تحصیل علم محرابی است که معلوم شده باشد و گاه هست که استدلال بقواعد هیئت
در بعضی اوقات [illegible] قطع بکنند و اگر ممکن باشد تحصیل علم پس تکیه بکنند بجایی که حاصل شود
او را از علامات و علاماتی که پیش ذکر کردیم مساجد پیش از مکانی افاده کنند و بهر راهی.

که گمان آن هم رسد خوب است و از جمله آنها خبر دادن دیگریست بقبله هر چند عادل نباشد
و اما بودن اقوی عمل باعتماد نکند و کسی را که اجتهاد ممکن نباشد مثل کور و محبوس پس
شکی نیست که عمل بخبر غیر میتواند کرد و محرابهای مسلمانان و قبرستانهای ایشان از
جمله اموریست که باعث ظن قوی میشوند و جایز است عمل بآنها در صورتی که ممکن نباشد تحصیل علم
کند و اما بآنها اکتفا کنند و بدون اشکال جایز نیست که اجتهاد در اصل جهه و سمت قبله
نکنند و تیزات[?] آن خلل کنند مگر در تیامن و تیاسر که بعضی جایز دانسته اند اجتهاد در آن را
پس دلیلی بر آن قایم نیست بلکه بعضی جایز دانسته اند و این احوط است هر چند اظهر جواز است
و هرگاه هیچ جهه از جهات تحصیل علم و ظن بسمت قبله از برای او ممکن نباشد پس مشهور آنست
که نماز میکند بچهار جانب و بعضی گفته اند قرعه میزنند و بآن عمل کنند و جمعی از اصحاب گفته اند
که یک نماز بکند بهر سمتی که خواهد و این در نزد حقیر اظهر است **مطلب دویم** هرگاه تحصیل
گمان بسمت قبله بکند و نماز کند و ظاهر شود که خطا کرده است پس یا آنست که در بین
نماز ظاهر میشود و یا بعد از نماز اما اول پس اگر انحراف او از قبله ما بین مشرق
و مغرب است باید که برگردد بجانب قبله و نماز او صحیح است و اما اگر ما بین مشرق و مغرب
ایستاده یا پشت بقبله کرده است یا غیر اینها پس در همه صورت اعاده میکند نماز را اگر چنانکه
وقت تنگ شده باشد که بتواند اعاده نماز کند و اگر کمتر از وقت را هم درک نمیکند[?] باید
پس برگردد بجانب قبله و نماز را تمام کند هر چند ظاهر شود که پشت او بقبله بوده است و احوط
در این صورت آنست که قضا را هم بکند و اما دویم آنکه خطا ظاهر شود بعد فراغ از نماز پس
اگر انحراف او ما بین مشرق و مغرب است پس بر او چیزی نیست و اگر بجانب مشرق و مغرب است

پس اگر وقت باقیست اعاده کند و اگر نه بر او قضائی نیست و اگر پشت بقبله کرده بوده است
پس در آن دو قول است اقوی آنست که آن نیز چنین است و ظاهر این است که حکم متحری که نماز بکند
بیک جهه که گذشت حکم همین شخص است که بگمان خود استقبال قبله کرده است و اظهر آنست که
کسی از روی فراموشی از قبله گشته همچنین باشد و اما جاهل بمسئله که بتقصیر در تحصیل کرده باشد پس اظهر
آنست که آن چنین نیست و در حکم کسی است که عمدا از قبله منحرف شده باشد و کسی که عمداً
منحرف شود از قبله نماز او باطل است بجهة آنکه استقبال قبله واجب است در جمیع فرایض و در حال صحت
آن است در حال اختیار و اما نوافل پس حکم آن گذشت که میتوان در حال اختیار رو بغیر قبله
کرد در آن بغیر صورتی که استثنا کردیم **منهج پنجم** در لباس مصلی است و در آن چند مطلب است
مطلب اول واجب است پوشیدن عورت در نماز و هرگاه کسی با امکان و قدرت عمدا ترک
کند نماز او باطل است و اظهر آن است که هرگاه ندانسته باشد که عورت او پیدا است و یا دانسته است
و فراموش کرده و بعد از نماز متذکر شود بر او اعاده و قضا نیست و اگر در بین نماز متذکر شود بپوشاند
و اگر اهمال کند در پوشانیدن نماز او باطل است و اظهر آنست که هرگاه برگ درخت و گیاه
مع وجود جمیع انواع ساتر عورت بعمل آورد به فرقی ندارد و جایز است ستر بآن هر چند جامه هم
ممکن باشد و اگر هیچ کدام ممکن نباشد پس اگر تواند بگل بچسپاند چنان ساتر لون آورد که
در حال نماز از هم جدا نشود و ساتر رنگ و حجم عورت باشد در رکوع و سجود صحیح کند چنان
کند و در این صورت که این ساده ای باشد اجابه و برگ و گیاه هر چند احوط تقدیم آنها است و اگر
آن هم ممکن نشد و تواند نشد که بگل رنگ عورت را بپوشد باید که نماز را باشاره بکند
و اگر هیچ چیز ممکن نشود و میتواند که تحصیل ساتری کرد هر چند بخریدن باشد بقیمتی که باو ضرر نرسد

و محرم محرم نباشد پس در صورت برهنه نماز کند و در رکوع و سجود به اشاره ایماء نماید و در وقت اشاره را
سر بکند و اگر ممکن نشود به چشم بکند و بعضی واجب دانسته‌اند که در حالت وضع اهل رکوع و سجود در آن بلند
بکند و خم شود از برای آنها بقدری که عورت ظاهر نشود و همچنین بر پیشانی بگذارد چیزی که بر آن
سجود توان کرد و هرگاه ممکن شود عمل سجود را بجا بکند که نزدیک شود به پیشانی و وجوب برداشتن چیزی [illegible]
نیست هر چند احوط است و اظهر آن است که هرگاه ایمن نیست نشسته نماز کند و در جایی که ایستاده
اشاره میکند و بعضی علما فتوی این کرده‌اند که از برای سجود بنشیند و اشاره کند و این نیز
بر ذخیره اولی است هرگاه به سبب کشف عورت نشود اولی نیست که برهنه هرگاه گمان
این داشته باشد که از برای او ساتری بهم میرسد بلکه هرگاه امید این داشته باشد هم نماز
را واجب است که تاخیر کند تا وقت تنگ شود امید او برطرف شود و اگر در اثنای نماز ساتر
بهم رسید پس اگر ممکن است ستر بدون منافی نماز ستر کند و اگر ممکن نشود پس اظهر صحت
نماز است هر چند وقت وسعت داشته باشد که نماز را از سر گیرد و بدانکه واجب نیست ستر عورت
خود از کسی پس هرگاه جامه پوشیده است که در حال رکوع عورت خود را می‌بیند اگر بر کس دیگر ظاهر
نشود نماز او صحیح است و هرگاه چنان باشد که گاهی از برای غیر هم ظاهر شود پس نماز
او باطل است و نماز او از اول باطل نیست تا به آنجا برسد که در حال ممکن است که عورت
او را کسی ببیند و مراد از پوشیدن غیر در آنجا حاضر باشد حاصل میشود تا اینکه جای
بایستد که در عرف عادت کسی عورت او را نتواند دید پس هرگاه شخصی بی زیر جامه در
جایی بایستد که سوراخی در زیر پای او باشد بگاهی نظاره که ظاهر این است که در اینجا
انسانی باشد و اتفاق افتد که در اینجا انسانی بوده نماز او صحیح است هر چند عورت او را

دیده

56

دیده باشند و اما اگر در لب آبی بایستد که غالبا از تحت آن عبور مردم میشود نماز او باطل است
هر چند در آن حال هیچ کس عبور نکند و هرگاه جمعی عریان بسیار جمع شوند پس مستحب است از برای
ایشان نماز جماعت مردان باشند یا زنان در یک صف می‌ایستند و امام در میان صف می
نشیند و زانوهای خود را از ماموم پیش نمیدارد و همه به اشاره نماز کنند مطلب
دویم پس واجب است پوشیدن عورت را و مراد از عورت آنچه که واجب است از برای مرد پوشیدن
آن در نماز همان است که گذشت در مسائل خلوت و اما از برای زن پس واجب است ستر
جمیع بدن غیر رو و دو دستها از مچ و پاها از مچ ساق تا سر انگشتان و همچنین باید قدری از دست و پا را
باید بپوشد که خاطر جمع بتمام ستر آنها پوشیده شده باشد و همچنین باید قدری از
روی را از باب مقدمه بپوشد و ظاهر این است که مراد از روی در اینجا آن است که در
عرف روی گویند نه آن قدری که شستن آن واجب است در وضو و ظاهر آن است که داخل
گوش زیر زنخ بقدری که متعارف است که نمایان باشد نیست اما کلو کردن برای تمام
پوشاندن موهای خود را هم پوشاند و آنکه مذکور شد حکم زن آزاد است و اما کنیز و دختر
نابالغ سر و ارست و مانند نماز کنند بلکه ظاهر این است که ستر باشد لیقعه نماز کردن کنیز چنانکه
از روایات ظاهر میشود و بعضی شرط دانسته‌اند پوشیدن و مخصوص حدیثی در اینکه مدبره و ام
ولد فرقی در این باب [illegible] نیست که در ام ولد که بعضی احتیاط داده‌اند که اولی فرزند او
زنده است مثل آزاد باشد چنانکه از مفهوم صحیحه محمد ابن مسلم معلوم میشود و این احوط است
و اما کنیزی که بعضی او آزاد باشد پس آن در حکم آزاد است مطلب سیم واجب است که
بودن بدن و جامه نمازگزار طاهر و شرط صحت نماز است پس هرگاه علم نجاست دارد

عمداً ابن شمار کند نماز او باطل است که اگر وقت تنگ باشد که نتواند ازاله نجاست کند و جاهل مسئله
که تقصیر در تحصیل آن کرده است در حکم عالم است در بطلان و هر گاه عالم بنجاست فراموش کند ازاله نجاست را
تا آنکه از نماز فارغ شود و اظهر در نزد حقیر آن است که نماز را اعاده کند خواه وقت باقی مانده باشد یا نه
و همچنین هر گاه در اثنای نماز بخاطرش آید اگر وقت تنگ باشد احوط آن است که نماز را تمام
کند و اعاده هم بکند و اما جاهل بنجاست پس یا این است که مطلع می‌شود بنجاست بعد از نماز
یا مطلع می‌شود در اثنای نماز در صورت اول اظهر عدم اعاده است خواه وقت باشد یا نه خواه
در صورت احتمال حصول نجاست تفحص و اجتهاد کرده باشد یا نه و در صورت دوم یعنی آنکه
که در اثنای نماز مطلع شد بنجاست پس اگر معلوم شود که این نجاست پیش از نماز بهم رسیده
بوده است پس اعاده می‌کند نماز را اگر باشد یک وقت که در آن نماز را استیناف می‌کند و قضا واجب
نیست ولیکن احوط است و اگر علم بهم رساند که نجاست در اثنای نماز بهم رسیده است
پس اگر تواند که ازاله آن کند بنحوی که منافی نماز نباشد مثل فعل کثیر یا پشت بقبله کردن
پس ازاله کند و آن نماز را تمام کند نماز او و اگر نتواند جامه را بردارد و ازاله نجاست کند
و نماز را از سر گیرد اگر باشد یک وقت که حکم آن است که تعیین و اظهر آن است که در صورت
شک در اینکه نجاست پیش از نماز بوده یا در اثنا بهم رسیده بعضی تفصیلات جاری است
و هر گاه بعد از نماز نجاستی ببیند و شک کند که آیا در حال نماز با او بوده یا بعد بهم رسیده
پس اعاده بر او ضرور نیست **مطلب چهارم** در آنکه در چه چیز بخشیده شده است نماز کردن با نجاست
اول خون زخمها و دملها در حدی که قرار داده شده است از برای عفو خلاف است و اظهر
در نزد حقیر آن است که معفو است مطلقاً مادامی که خون او بالمره قطع نشده و احتمال داده که مشغول

شده باشد

شده باشد تا زمانی که بالمره جسم و دمل ملتئم شود و دمان شود و اول احوط است و فرقی
میان کم و زیاد و نه میان جامه و بدن و واجب نیست تبدیل جامه و شستن یک کردن نجاست
و نه بستن و پیچیدن زخم و جامه و احوط بلکه اظهر آن است که عفو نکند و عفو بجایی که در اطراف
خون زخم و دمل باشد [illegible] پس اگر زخم در [illegible] باشد و خون آن که [illegible] رسد مسلماً
معلوم نیست که معفو باشد و اگر ضرری دیگر با خون ممزوج شود مثل ریم و آب عرق [illegible] در آن
اشکال است و اظهر آن است که ضرر ندارد خصوصاً مثل ریمی که ممزوج است بخون و مثل عرق
که غالباً از آن جدا نیست [illegible] است که صاحب زخم و دمل
روزی یکبار جامه اش را بشوید **دوم** خونی است که از درهم بغلی کمتر باشد و اظهر
آن است که در مساوی قدر درهم عفو نباشد و مراد از درهم کسادی آن است نه وزن آن
و در تحدید مقدار آن اشکال است و اکثر علما ذکر کرده‌اند سعه آن را بعضی گفته‌اند مقدار
گودی کف دست راست و بعضی گفته‌اند مقدار بند اول انگشت ابهام و بعضی گفته‌اند
بگشادگی اشرفی است و مراد از اشرفی آن است که یک مثقال شرعی است و ظاهر آن
که [illegible] اشرفیهای [illegible] است و همه [illegible] نزدیک بهم [illegible] و احتیاط آن است
که از مقدار [illegible] انگشت [illegible] مشهور [illegible] و استثنا شده است از این
حکم خون حیض و نفاس و استحاضه و بعضی علما ملحق کرده‌اند باینها خون نجس العین را و دلیل آن
هر چند ظاهر نیست احتیاط در این است و در خون متفرق که هیچ قطره از آن مساوی
درهم نباشد خلاف است مشهور و اظهر آن است که هرگاه بقدری باشد که اگر جمع شوند
باهم بقدر درهم باشند از آن اجتناب کنند و در حکم با آنکه خون یکی است یا متعدد است

برطرف رجوع نکنند پس هرگاه خون اندکی در جامه منتشر کرده باشد بر روی دیگر هر دو جانب گمان است
خواه جامه کلفت باشد یا نازک و هرگاه مشتبه باشد خون معفو بخون غیر معفو اقرب بصواب
و همچنین هرگاه طاهر بنجس مشتبه شود اصل طهارت است **سوم** کفایت نیست که در چیزی
باشد که ساتر عورت نیست خواه از جمله لباس باشد مثل عرقچین و جوراب و بند زیرجامه و کمربند
و انگشتر و امثال اینها یا نباشد مثل قلمدان و کارد و دستمال و امثال اینها و خواه آنچه از جمله لباس است
در موضع خود باشد مثل عرقچین در سر و جوراب در پا یا مثل آنکه اینها در کیسه او باشند یا در
بغل او باشند و در عمامه در وضعی که هست اشکال است و دور نیست که معفو باشد خاصه هرگاه بر
این نحو باشد بجهه آنکه مادامی که بر وضع عمامه است ساتر عورت نیست و وقتی که او را
از هم وا کنند عمامه نیست و بنابراین پس باید شالهای که متعارف است که بکمر می‌بندند هم چنین
باشد و اشکال در این بیشتر است و البته احتیاط در این ترک نکنند و از اینجا ظاهر میشود که اگر
کسی کفش را بپوشد و در دامنش باشد که میت بزرع باشد و نجس باشد میتواند با او نماز کند بلکه
دور نیست که هرگاه ریش خود که پوشیده نجس باشد و آن را جدا نکنند و در دامنش بگذارد
همچنین باشد حاصل آنکه آنچه از احادیث و ادله معلوم میشود این است که باید که بدن مصلی و
جامه‌های که پوشیده است اگر باشد نجس نباشد و اما آنکه مطلقا همراه او چیزی نجس باشد
ضرر دارد پس معلوم نیست و احتیاط را در آنچه ساتر عورت میتواند شد در هیچ جا
و هیچ حال ترک نکنند و اما غیر ساتر پس آن ضرر ندارد بهر حال چنانکه گفتیم پس هرگاه
شیشه پر از بول باشد و در آن بسته باشد که سرایت بدن و جامه نکند با آدمی باشد
مبطل نماز نیست و همچنین هرگاه خون کسی در زیر پوست داخل کرده باشد و از جمله این

شده باشد بیرون کردن آن واجب نیست و اما خونی که بسبب کوفته شدن گوشت در زیر پوست
جمع میشود و میماند آن بطریق اولی ضرر ندارد و همچنین هرگاه پنبه یا دستمال نجس همراه داشته
باشد بطریق اولی ضرر ندارد و همچنین طفل در بغل داشتن و نماز کردن با حیوان حلال گوشت
همراه است یک ضرر ندارد **چهارم** جامه زنی که تربیت صبی میکند و یک جامه بیشتر ندارد
و در شبانه روزی یک مرتبه بشوید کافی است و جمعی از متأخرین صبیه را هم ملحق بصبی کرده‌اند
و این دور نیست بجهه آنکه در حدیث لفظ مولود وارد شده است و آن شامل هر دو
هست و ممکن است که مرد مربی هم ملحق باشد بزن مربیه و همچنین زنی که دو تا بیک جا
هم ملحق است به هرگاه مضطر باشد باین و همچنین بیشتر از یک طفل یک طفل و همچنین غایط
بجای بول و در الحاق مثل ... به اشکال است و اقوی این است که اکتفا بر یکبار آب کشیدن هر چند
نجاست بول ... شیرخواره باشد بلکه بشویند و در آخر روز در شستن که همه نمازها را با جامه
پاک بکنند یا یک بار کفایت بهتر است و جمعی از اصحاب ملحق کرده‌اند کا به مربیه ...
مرایی که بول او متواتر می‌آید و معتمد در این مسئله آن است که ملاحظه عسر و حرج را بکنند
و بقدری که مشقت عظیمه لازم نیاید در ازاله نجاست کوتاهی نکنند و هرگاه زیاده
بر شستن یکبار بر او حرج باشد بیهمی اکتفا کنند **مطلب پنجم** هرگاه جامه نجس باشد
و مصلی قادر بر تطهیر آن نباشد و جامه دیگر نداشته باشد خلافی نیست و در اینکه اگر
جامه را بکنند و عریان نماز کنند صحیح است ولکن خلاف کرده‌اند که آیا جایز است
در جامه نجس نماز کردن یا نه بعضی گفته‌اند بلی اختیار دارد که عریان نماز کنند یا جامه
نجس نماز کنند و بعضی واجب دانسته‌اند که برهنه نماز کنند و این در نزد حقیر اقوی است

و اگر مضطر شود که در جامهٔ نجس نماز کند بجهت سرما یا گرما یا غیر آن و در آن جامه نماز کند
و بعضی گفته اند که اعاده هم میکند و این احوط است و اقوی عدم وجوب است و هرگاه دو جامه
داشته باشد که یکی از آنها نجس است و نمیداند که کدام است اشهر و اظهر آنست که واجبست در هر یک
جدا نماز کند و بعضی گفته اند که هر دو را بیندازد و عریان نماز کند و این
ضعیف است و ظاهر این است که فرقی میان دو جامه و بیشتر نباشد و باید که نماز بکند در جامهای
نجس و تکرار نماز مگر آنکه حرج و مشقت بسیار لازم آید و در این صورت احتمال دارد که مختار باشد
که در هر یک نماز بکند و احتمال دارد که بقرعه عمل کند و احتمال دارد که بعدد روی بکند و هرگاه
وقت تنگ باشد و نتوان در نماز در همه یا بیشتر را در بیشتر کرد احتیاط دارد که بعدد گنجایش
وقت در هر یک از جامها که خواهد نماز کند و هرگاه که احتمال طهارت بعضی باشد در نیت بگنجد
باید آن را اختیار کرد و اگر از اشتباه بیرون برطرف شود احوط آنست که نماز را در آنکه باید
بکند و عوض نماز هم نمازی بکند و در نمازها ملاحظهٔ ترتیب را بکند پس کسی که میخواهد نماز ظهر و عصر
را در دو جامهٔ مشتبه بکند اول هر دو نماز را در یک جامه بکند بعد از آن هر دو نماز را در جامهٔ دیگر
بکند و میتواند که یکی را در هر یک از دو جامه بکند و بعد از آن دیگری در هر یک از دو جامه
بکند اما اگر ظهر را در جامه بکند و عصر را در جامهٔ دیگر بعد از آن ظهر را در این جامهٔ اخری و
عصر را در جامهٔ اول پس در وقوف صحیح نخواهد بود مگر نماز ظهر زیرا که ممکن است که جامهٔ
پاک همان اخری باشد و در آن ترتیب لحاظ نشده باشد. مطلب ششم جایز نیست نماز
در پوست مردار هر چند از حیوان حلال گوشت باشد خواه ذبح شده باشد و خواه
نشده باشد و خواه ساتر عورت باشد و خواه نباشد خواه بخودی خود مرده باشد

یا او را بطریق غیر شرعی کشته باشند تا ثابت نشود که او را بطریق شرعی کشته اند خواه ذبح باشد
و خواه نحر و خواه صید و خواه غیر آن مثل اینکه در دست آن نماز گزار و ثابت شدن این بحصول
علم است یا بشهادت عدلین یا باینکه گرفته شود از دست مسلمان یا از بازار مسلمانان خواه معلوم
باشد و خواه نباشد و خواه آن شخص که از دست او میگیری در بازار مسلمانان علم باسلام آن داشته
باشی و خواه از جمله کسانی باشد که ذبح اهل کتاب را حلال میدانند یا نه مگر آنکه علم بهم رسانی که
ذبیحهٔ اهل کتاب است یا آنکه در دست دارد و گوید که حیوان است و نجس جایز نیست بلکه مستحب هم
نیست بلکه مکروه است و پوستی که افتاده باشد در جایی که بلاد مسلمانان و دست کسی بر آن
نباشد و در آن نماز نتوان کرد هر چند حکم بنجاست ملاقی آن هم مشکل است و در مثل جلد قرآن و صحف
اشکال است و دور نیست که در بلاد مسلمین حکم بطهارت قوی باشد و ظاهر این است که
مطهره که از پوست ساخته اند و سکت و امثال آن هر کدام جزم شود که از بلاد مسلمان ساخته باشد
و احوط آنست که از پوست مردار حیوان که خون رونده ندارد و مثل ماهی هم اجتناب کند و با آن
نماز نکند و اظهر این است که همراه داشتن جزئی از مردار هر چند مویی نباشد مبطل نماز است مثل
چشم گرگ و قطعه از پوست گفتار و مثال آن و ازین باب است برشی که از پوست مردار
بسازند و آب را غلاف کارد و شمشیر کنند و با اینها نماز نتوان کرد و اجزاء مرداری
که در بحث نجاسات استثنا کردیم با آنها نماز میتوان کرد. مطلب هفتم جایز نیست
نماز در جامه که از پوست حیوانی بوده باشد که حرام گوشت باشد هر چند تذکیهٔ آن بعمل آمده
باشد مگر آنچه را استثنا خواهیم کرد و همچنین در جامه که از پشم یا مو یا کرک آن
باشد و اشهر و اقوی آنست که فرقی نیست میان جامهٔ ساتر عورت و غیر آن مثل

عرقچین و بند زیر جامه و غیر آن و همچنین اشهر و اظهر آن است که همراه داشتن جزئی از آن
نیز این حکم دارد هر چند لباس نباشد مثل گره و ورقه و عاج و شیرها و غیر اینها
هر گاه پوشیده باشد با اینها نماز کرده باشد و در آن اشکال است و اصلی رد وجوب اعاده است
هر چند احوط است خصوصا در لباس خصوصا در آنکه ساتر عورت باشد و مخلوط کردن اجزای
غیر مأکول اللحم به غیر آن مثل پشم با پشم فایده نمی‌بخشد و در جایی که شک کنی که با این
جزو مأکول است یا غیر مأکول و در آن اشکال است و هر چند که اقوی عدم وجوب اجتناب
باشد و احوط اجتناب است بلکه احتیاط موکد است و اگر اجزای مأکول اللحم مشتبه
شود به غیر آن پس اقوی وجوب اجتناب است از هر دو مثل اطراف شبهه محصوره و بدانکه
مراد از غیر مأکول اللحم غیر انسان است و نماز در فضلات طاهره انسان مثل عرق و چرک
و مو و ناخن صحیح است هر چند از غیر خود باشد و همچنین مراد از غیر مثل زنبور و شپش و امثال اینها است
نیست چنانکه اینها را گوشتی نمی‌باشد که خوردنی باشد یا نخوردنی پس نماز کردن با شمع و عسل
و امثال اینها ضرر ندارد و اینکه وعده کردیم که استثنا خواهیم کرد آن دو چیز است اول
خز است که نماز در موی آن بالاتفاق صحیح است و در پوست آن هم جایز اظهر و اقوی صحیح است
نهایت اشکال در حقیقت خز است و اهل عرف در آن اختلاف کرده‌اند و کلمات علما در آن
مختلف است بعضی گفته‌اند حیوانی است چهار دست و پا که آن را از آب صید می‌کنند
و همین که جدا شدن از آب مثل ماهی و بعضی گفته‌اند که آن سگ آبی است و بعضی چیز دیگر گفته‌اند
و شیخ زین الدین قدس سره در شرح لمعه گفته است ذکاتی که آن امروز مجهول است و کسی او را
نمی‌شناسد یا اسم او تغییر یافته یا اشتباه در اسم آن شده است و در اوایل اسلام

آن بسیار بوده است و اظهر در نزد حقیر آن است که این همان باشد که گذشته و حکم آن مذکور شد
دوم سنجاب است و در آن هم دو قول است و اظهر آن است که جایز است نماز با آن بشرط
آنکه تزکیه شرعی نموده باشد و مراد از آن پوست است **مطلب هشتم** حرام است پوشیدن ابریشم
خالص بر مرد و مبطل نماز است از برای ایشان بخلاف زنان که حلال است بر ایشان و مبطل نماز
ایشان نیست و در خنثی احوط اجتناب است و استثنا شده از برای مردان حال جنگ
که باکی ندارد پوشیدن و نماز کردن در آن و ظاهر آن است که مراد جنگ صحیح باشد و همچنین
همچنین حال اضطرار بجهت سرما و گرما و غیر آن و نماز در ساتر لفظ حریر عذر نیست بلکه غرض آنها
نماز کنند و بعضی جایز دانسته‌اند از برای کسی که شپش او را آزار کند و اظهر در نزد حقیر منع است
که اگر شپش با آن رفع شود و کشتن آزار شپش مشقت و حرج است بر او میتواند بپوشد و با آن نماز کند
والا فلا و اینکه مذکور شد حکم جامه است که ساتر عورت باشد و اما غیر آن مثل کلاه و بند زیر جامه
و جوراب و غیر آن پس در آن خلاف است و اظهر در نزد حقیر آن است که مبطل نماز است و اما سجاف
جامه که در دور دامان و در آستینها میدوزند و در آستر جامه میاندازند پس اظهر آن است که
مبطل نیست و احوط اجتناب است و احوط آن است که از چهار انگشت بیشتر نباشد و در حکم سجاف است
دو سه قیطان که در دور گریبان پیراهن میدوزند و در دور دامان جامه میدوزند و دو تکمه و بند
قبا پس وضوح جواز در اینها بیشتر است و اما جامه که از ابریشم و غیر آن با ابریشم مخلوط باشد
پس جایز است نماز در آن بجهت مردان هر گاه که در عرف گویند که مخلوط است کافی است و ظاهر
آن است که هر گاه ده یک آن غیر ابریشم باشد و اکثر کرباس و کتان فایده ندارد و هر گاه
جامه را ده یک باشد دیگر ده یک تمام ابریشم باشد و یکی تمام کتان هم خوب است اما هر گاه

جامه از قطعهای چند و وصله‌ها باشند که بعضی حریر باشد و بعضی دیگر چیزی از قبیل حریر قلمدان
هرچند بر هیئت همان جامه را داشته باشد که گفتیم پس در آن اشکال است و اظهر اباحت است
و همچنین هرگاه جامه کرباس باشد مثلا و روی او را از ابریشم نقش کنند که متصل بهم باشد
از قبیل زری جامه زنها که در این زمانها متعارف است و هرگاه تکه‌ای چند در جامه چند از ابریشم
بدوزند و در آن هم قول است و احوط اجتناب است جایز است نشستن بر روی فرش
حریر محض و سوار شدن بر آن و اظهر در نزد حقیر آن است که نماز هم بر روی آن صحیح است
مطلب نهم حرام است پوشیدن طلا از برای مردان و باطل است نماز در آن و در آنها اختلافی
نیست هرگاه تمام جامه یا ساتر عورت از طلا باشد مثل آنکه از منسوج جامه بافند و در جامه
غیر ساتر مثل کلاه و امثال آن و همچنین در ملفوفه به طلا اشکال مثل آنکه جامه را از منسوج طلای خالص
و ابریشم بافته باشند و در مموه یعنی آن روکش طلا داشته باشد در حرمت آنها و بطلان
نماز در آنها خلافست و ظاهر اکثر علما حرمت و بطلان است و این احوط بلکه اظهر است
و همچنین انگشتر طلا از برای مردان حرام است [illegible] تصریح به بطلان نماز در آن کرده‌اند و بعضی
اخبار هم دلالت بر آن دارد و بعضی [illegible] بطلان در آن کرده‌اند و احوط اجتناب است و احوط
بلکه اظهر حرمت استعمال تکمه طلا و سجاف از طلا است و همچنین احوط بلکه اظهر بطلان نماز است
در آنها و اما زنان پس خلافی در این نیست که جایز است از برای ایشان پوشیدن
طلا و نماز کردن در آن و اما همراه داشتن طلا پس دلیلی ندیده‌ام که دلالت کند بر حرمت
آن در حال نماز و باطل شدن نماز با آن خواه آنکه دار باشد و خواه نباشد و اگر خوف
فراموش کردن و تعجیل شدن آن باشد احتیاط هم به صورت است بلکه گاهی [illegible] که حرام است

جدا

جدا کردن از خود نمی‌اگر در جائی باشد که خاطر جمع است که تلف نمی‌شود بیرون آوردن بهتر است
مطلب دهم جایز نیست نماز کردن در جامه غصبی بلکه باید جامه ملک او باشد یا اذن از
صاحب آن داشته باشد هرگاه بنحوی یا شاهد حال مشهور علما نماز را باطل میدانند و
بعضی دعوی اجماع بر آن هم کرده‌اند و هرگاه مالک اذن بدهد غاصب را جایز است
نماز در آن مطلب یازدهم مکروه است نماز در جامه یا انگشتری که در آن تمثالی باشد و اظهر این است
که کراهت مخصوص صورت جاندار است پس در مثل درخت و گل و امثال آنها کراهتی نیست هرچند
صورت گل و درخت در تمثال بسیار است و همچنین مکروه است نماز کردن با لباسهای سیاه که
در آنها صورت [illegible] است و کراهت آن کم میشود یا برطرف میشود بآنکه بپوشند و در جامه‌های
کهنه و [illegible] بپوشند و مثل آنکه آن پول در [illegible] و امثال آن در پنهان داشته باشند در هر جا
که باشد و همچنین مکروه است نماز کردن با آهن خواه انگشتر باشد خواه غیر آن مگر آنکه آن آهن پوشیده
باشد در غلافی یا کیسه یا کهنه و مانند آن بسیار در احادیث وارد و خصوصا انگشتری آهن و همچنین
مکروه است نماز در جامه کسانی که اجتناب از نجاست نمی‌کنند و در این است که [illegible]
که غالبا محل نجاست است مثل زیر بغل و بالاتر و جامه‌های [illegible] که [illegible] مکروه است
نظر بکثرت ابتلا و عدم اجتناب مؤمنین در اعصار و امصار و همچنین مکروه است در جامه پوستی
که از مسلمان گرفته باشد که مردار را بدباغی کردن حلال دانند و در جامه که در زیر پوست
پوشیده باشد که از پوست روباه باشد و مکروه است [illegible] بازی کردن [illegible] و اعلم مطلق
نماز کردن بی ردا خصوصا هرگاه جامه کمی یا نازکی پوشیده باشد یا زیر جامه تنها پوشیده
یا لنگ تنها بسته باشد حتی آنکه در [illegible] اگر مضطر شود و بندد بر جامه یا ریسمانی بر روی

خود بپوشند از دوش و کیفیت رداء آنست که جامه بر دوشهای خود بیندازد و هر دو طرف آنرا
جمع کند و بر دوش راست بیندازد و یا آنکه طرفهای جامه را بگذارد که آویخته باشد و ظاهر
آنست که علما و پوشیدن دستمال آنرا کافی است از رداء و مکروه است از برای کسی که نماز
بجماعت میکند بیکه عمامه او تحت الحنک نداشته باشد و مستحب است نماز را با عمامه کردن و در
کیفیت تحت الحنک خلاف است در اقوال علما و در احادیث بعضی ظاهر میشود که قدری
از عمامه را واگذارد و دور از فوق در زیر چانه در هم پیچند و سر آن را از طرف دیگر عمامه فرو برند
و از بعضی دیگر ظاهر میشود که از زیر چانه بگذرانند و بزنند بر روی سینه و بعضی چنانچه ظاهر میشود که
طرف از برای آن بگذارند که طرف را کوتاه تر و در پشت سر بیندازند و طرف را
بلند تر و در روی سینه بیاویزند و بعضی گفته اند که آنچه دلالت میکند بر معنی اول از برای
مباح است و بعضی معنی دویم را از برای مباح گفته اند و کمال خیر آنست که همه
خوبست و جمع میان همه بهتر است یعنی اول دور زیر چانه بگرداند و فرو برد طرف دیگر عمامه را و بعد از آن
بیندازند بر روی سینه بالکس و در زینت که در سؤال علماء ذکر تحت الحنک خوبست
که از جمله لباس شهرت باشد و ترک آن اولی باشد یا آنکه مکروه باشد و مکروه است
نماز در قبای بسته که مانع از حضور قلب باشد خواه بسبب تنگی خود قبا باشد یا بستن
بند یا دکمها و در حال حقن و همچنین نماز کردن در جامه بسیار نازک هر چند رنگ
بدن زن یا عورت مرد نماید نماز باطل است اگر حجم عورت نماید و رنگ آن نماید
اظهر کراهت است و بعضی باطل دانسته اند و احوط اجتناب است و اما پوشیدن جوراب
مثل گل و دوز بپس آن کافی نیست چنانچه گذشت و همچنین مکروه است که مرد و زن با

نماز

نماز کند و زن نقاب دار نماز کند یا در خلخالی نماز کند که صدا داشته باشد یا در حالی که گردن
او خالی باشد از قلاده و گردن بند و مکروه است نماز در جامه سیاه بغیر عبا و عمامه و چکمه و در
جامه که رنگ سیر داشته باشد مثل جورابهای زنانه که در این زمانها متعارف است و کفش و کموه
و مثال آن و اگر چه بعضی حرام دانسته اند و احوط ترک است و ظاهر آنست که کراهت با
حرمت ثابت باشد هر گاه پشت پا بگیرد هر چند تمام را نپوشد و آنچه چنین باشد کراهت
دارد و نه حرمت مثل نعل عربی که در نعل عربی نماز کردن سنت است
خوشبو کردن خود در حال نماز به مشک و غیر آن چنانچه از حضرت صادق علیه السلام روایت است
که فرمود که نماز کسی که خود را خوشبو کرده باشد افضل است از هفتاد نماز که بدون بوی خوش باشد

مقصد دویم در بیان نمازها و احکام آنها و در آن دو باب است **باب اول**
در بیان نمازهای واجب است و احکام آنها و در آن چند فصل است **فصل اول** در عدد نماز
یومیه و نماز جمعه است و احکام آنها و در آن چند مطلب است **مطلب اول** نماز یومیه
پنج نماز است ظهر و عصر هر یک از اینها چهار رکعت است و مغرب آن سه رکعت است و عشا
و آن نیز چهار رکعت است و نماز صبح و آن دو رکعت است و وجوب اینها در شبانه روز
بر هر مکلفی که شرائط تکلیف را داشته باشد بدیهی دین است و کسی که داند ترک یکی از اینها را
در حق او شبهه ممکن نباشد کافر است **مطلب دویم** نماز ظهر در روز جمعه بدل میشود به نماز جمعه
بشرائطی که مذکور خواهد شد و در حین وجود شرائط واجب نماز جمعه و دیگر نماز ظهر را
کرده جمعی از علمای ما دعوی اجماع کرده اند که این در وقتی است که امام عصر حاضر باشد
یا نایب خاص او و اگر امام یا نایب هیچ یک از اینها حاضر نباشند واجب عینی نیست و مشهور در میان

داشت که در وقت حضور شخص است کردن این سنی که مکلف اختیار دارد و میخواهد نماز ظهر را بکند
و میخواهد جمعه را اما افضل نماز جمعه کردن است و جمعی گفته‌اند که در زمان غیبت حرام است و اول
داخل است که جمعه را بکنند و ظهر را هم اعاده کنند و در هر صورت احوط بقصد قربت میتوان کرد
احتیاط است که جمعه را ترک کنند بجهة آنکه جمعی قائل شده‌اند که مطلق نماز جمعه در زمان غیبت حرام است
و با وجود شرایطی که بعد مذکور میشود دیگر نماز ظهر کفایت نمیتوان کرد و بعضی گفته‌اند که در حال
غیبت امام و نایب خاص آن هر چند ثابت دانیم نماز جمعه را مادام که پیشنماز مجتهد جامع الشرایط
نباشد یا باذن مجتهد نماز جمعه کنند و این احوط است مطلب چهارم شرط است در صحت نماز جمعه
آنکه بجماعت ادا شود و شرط است در امام که بالغ و عاقل باشد و هرگاه دیوانه باشد که
گاهی عاقل شود در حال عاقلی آن صلاحیت امامت دارد کراهت است و همچنین باید مرد باشد
و حلال زاده باشد و در معنی عدالت خلاف است و همچنین در چیزی که با آن عدالت را
توان شناخت و ظاهر آن است که حسن ظاهر کافی است بنحوی که در حدیث صحیح عبدالله بن
ابی یعفور از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که سؤال کرد از آنحضرت که بچه چیز شناخته
میشود عدالت مرد در میان مسلمانان تا قبول شود شهادت او از برای نفع ایشان و ضرر
ایشان پس فرمود آنحضرت باینکه بشناسند او را بستر و عفاف و نگاه داشتن شکم و فرج
و دست و زبان و شناخته میشود و دوری کردن از گناه کبیره که خدای عز و جل وعده آتش
برای آنها داده است از شرب خمر و زنا و عقوق والدین و گریختن از جهاد و غیر اینها و چیزی که دلالت
میکند بر اینها همه اینست که پوشاننده باشد همه عیبهای خود را تا اینکه حرام شود بر
مسلمانان آنچه در پرده است از لغزشها و عیبهای او ما دامیکه غیر عیبهائی است که در آن پوشانیده

شده و او پوشاننده است و حرام شود تفتیش بعض از اینها و واجب شود بر ایشان خوب
شمردن او و اظهار عدالت او در میان مردم و اینکه تخلف کند از جماعت مسلمانان و
از ازای پس هرگاه سؤال شود از او در قبیله و محله اش بگویند ندیدیم از او مگر خوبی و
مداومت میکند بر نمازها و حفظ میکند اوقات آنها را و حدیث طولانی است و در
اینجا زیاده و کم است و مواضع حاجت را ذکر کردیم و حاصل این است که باید آنکه شخص
را دیده باشیم که ارتکاب معاصی از او ظاهر نشود و صلاح و طاعات و خیرات از او ظاهر شود
و در آن گرا باشد که معصیتی از او ظاهر شود و اگر کسی خواهد او را بسبب معصیتی که از آن او صادر
و فعل آن باشد و مشهور میان علما آن است که در عدالت معتبر است اینکه منافی مروت هم از او
ظاهر نباشد و مروت را تعریف کرده‌اند بملکه نفسانی در بعضی که آن باعث آن شود که
از اموری که مشعر بر پستی نفس و کمی همت باشد دوری کند از مباحات و مکروهات و گناهان
صغیره که اصرار در آنها نشود مثل چیز خوردن در بازار و بول کردن در راهها در وقت آمد و شد
مردم و امثال اینها که قبیح شمرده میشود در میان مردم و مثل دزدیدن یک لقمه و کم
کشیدن ترازو بقدر حبه و امثال اینها بجهة آنکه این امور را از راه بخل است
یا بجهالی و خرده بینانی و ثوق و اعتماد است و پوشیدن عیب که در حدیث سابق مذکور
شده هم دلالت بر آن دارد و بدانکه هرگاه چیزی که منافی عدالت باشد از این کس ظاهر
شود و توبه کند از عدالت رجوع میکند و مجرد ظهور توبه کافی است هر چند تأمل باشیم
بانکه عدالت عبارت از ملکه راسخه است و اختلاف کرده‌اند که آیا شرط است در امام جمعه
آنکه آزاد بودن از خوره و پیسی و حد شرعی و اعرابی بودن و کوری و جواز امامت عبد منفی است بر قول

منعقد شدن جمعه بآن و لهذا مذکور خواهد شد و دیگر حیثیت که سالم بودن از غیر کوری و در ایام جمعه
شرط باشد و تمام این گفتار در نماز جماعت مذکور خواهد شد ان شاء الله **مطلب چهارم** واجب
نمی‌شود نماز جمعه مگر بر مرد آزاد بالغ و عاقل که مسافر نباشد و سالم از کوری و امثال هم باشد
و در آن اشکال است و در صورتی که سقوط جمعه از او باشد هر چند جمعه در روزی اتفاق افتد که او
ادای اول جمعیت او که نداشته باشد و همچنین در صورتی که از خنثی هم ساقط باشد و مراد از مسافر
بودن آنست که بر او قصر واجب نباشد خواه در خانه بود باشد یا غیر آن باشد و در حمل اتمام
باشد و در سفر معصیت پس اتمام جمعه در حکم حاضر اند و در جایی که مخیر است میان قصر و اتمام
مثل اماکن اربعه در آن اشکال است و در صورتی که ساقط باشد و مراد از رجوع عرف
میشود پس هر کرا اگر گویند مریض است از او ساقط میشود و مراد از پیر مرد بسیار پیر است که عادة حضور
تحمل آن نتواند باشد و بعضی گفته اند که بر کسی که بعد از دو فرسخ تمام دور باشد واجب است که حاضر
شود و اقوی آنست که بر او واجب نیست بنابر اختلاف و این معارضه است که اگر
چنین فرضی کنم ثابت میشود که فاصله دو فرسخ تمام باشد که نه زیاد و نه کم و آن کسی که فاصله
او دو فرسخ و بیشتر دور باشد با آنکه در راست بر او واجب نیست اما هر گاه که حاضر شد
باید دیگر جاید بر او واجب میشود و خلاف است بعضی نفی کرده اند بنابر اینکه ... ذکر داد و
شاید راجح آنست که هر چه موجب عسر و حرج باشد باعث سقوط میشود و از این
جمله است کسی که باعث تب باشد و هر گاه این جماعتی که نماز جمعه از ایشان ساقط است
اتفاق افتد که حاضر شوند در نماز جمعه پس جایز است از برای ایشان جمعه و مجزی از ظهر هم هست
مگر مستثنی میشود برای آنها که نماز جمعه نکنند فرار از زن و مسافر که در شأن خلافت و کهتر بر ایشان

از جمعه

٦٤

نزد وجوب میدهند و این اظهر است علما را زمانی که ایشان حاضر شدند نماز بر ایشان واجب شده
پس یکی نیست عددی که در جمعه معتبر است چنانکه خواهد آمد با ایشان حاصل میشود و جمعه با ایشان
منعقد میشود و نیز زن که آن از جمله عدد محسوب نمیشود و در بنده و مسافر خلافست و در صورت
که اقرب انعقاد جمعه باشد با ایشان **مطلب پنجم** هر گاه از پنج نفر کمتر باشند جایز است کردن
جمعه اجتماع پنج نفر که یکی از ایشان امام باشد ولکن در این صورت وجوب جمعه متعین نمیشود با
هر گاه هفت نفر جمع شوند که یکی از ایشان امام باشد در این صورت متعین میشود جمعه **مطلب ششم**
شرط است در صحت جمعه اینکه در جمعه دیگر اقامه نشود که فاصله میان آنها کمتر از یک فرسخ باشد
و معتبر در خطبه آخر یکی از این دو جماعت است و اول جماعت دیگر پس اگر از ضعف اول جماعت که
عدد جمعه با آن منعقد میشود تا اول جماعت دیگر یک فرسخ باشد کافی است بلکه معتبر ملاحظه
مابین صف آخر آن جماعت و امام جماعت دیگر است پس هر گاه اتفاق که با وجود
عدم فاصله یک فرسخ هر دو به یکبار نماز کنند این نحو که هر دو یکبار تکبیرة الاحرام
گویند نماز هر دو باطل است و باید جمعه را اعاده کنند و اگر یکی پیشتر شروع کرده نماز
دیگری باطل است و آن دیگری نماز ظهر را اعاده میکنند و مقدار فرسخ سه میل است و هر میلی
چهار هزار ذراع است و هر ذراعی معتبر از عرض هشت چهار انگشت است غالبا و هر
انگشتی مقابل عرض هفت دانه جو است و بعضی گفته اند شش دانه جو است و هر جوی
مساوی هفت دانه مو از موهای یابو است **مطلب هفتم** شرط است در صحت جمعه خواندن
دو خطبه پیش از نماز و مشهور این است که واجب است در هر یک حمد خدای تعالی و صلوات بر محمد و
آل او علیهم السلام و آنکه دو آیت قرآن و موعظه و بعضی هر یک از مذکورات طلب آمرزش کرده اند

بهر لفظی باشد هرچند که اکثر خصوص ادعیه شده است بخواند بهتر است و قرائت قرآن
مشهور آنست که واجب است در خطبه اول یک سوره تمام بخواند و سوره قل هو الله احد از همه بهتر است و در
خطبه اخری یک آیه تمام خواندن هم سنت است و در حدیث وارد شده است که آخر کلام او این آیه
ان الله یامر کم بالعدل والاحسان تا آخر خوانده شد مشهور آنست که واجب است که خطبه را
بزبان عربی بخواند و ظاهر این است که هر گاه عدد جمعه عربی نفهمند بعجمی بخواند و احتیاط در آنست
که بهر دو زبان گویند و اگر واجب است هم عربی را در نیت که هر عدد جمعه واجب باشد یا ذکر حقیقی
معنی آن و اگر ممکن نشود بعد از آن بعجمی گویند و ظاهر آنست که واجب است که امام جمعه یک کس باشد
و واجب است ایستادن در حال خطبه و شرط صحت نماز است که بجز در صورت عجز هرگاه ممکن باشد
که نایب نگردد در خطبه و نماز بنا بر مذهب مختار تا از برای خطبه خواندن بنابر قول بجواز نگاه دارد امام
جمعه نایب بگردد و اگر خواهد نشسته خطبه بخواند و واجب است طمانینه و آرام در حال قیام بجهة
خطبه خواندن و واجب است که در میان دو خطبه بنشیند و آرام بگیرد و اظهر آنست که طهارت
شرط است در حال خطبه چنانچه از احادیث معلوم میشود که خطبهها بمنزله دو رکعت نماز است و اظهر
آنست که واجب است بلند کردن صدا بقدری که عدد معتبر در جمعه بشنوند و اولی وجوب گوش
دادن ایشان است بلکه ساکت بودن هم و اولی حرمت کلام است بر خطیب و بیشتر
بلکه بعضی علما حرام دانسته اند بر او هر چه که حرام است بر مصلی و بهتر آنست که در میان دو خطبه
هم حرف نزند اما بعد از فراغ از خطبهها و قبل از قامت باکی نیست و سنت است از برای خطیب
ردائی از برد یمانی و اینکه عمامه داشته باشد و تکیه کند بر عصائی یا کمانی یا شمشیری و
روی خود را بمردم کند و سلام کند در اول وقتی که بالا رفته است و بنشیند تا مؤذن

اذان

اذان گویند و فارغ شود و اینکه بلیغ باشد و با نکته و وعظ بکند بحدی که مؤثر باشد تا خدا او در
اثر کند مطلب هشتم سنت است در روز جمعه غسل کردن و احکام و شرایط آن گذشت
و اول روز رفتن بمسجد اعظم بعد از آنکه تراشیده باشد سر را و ناخنها و شارب خود را
گرفته باشد بلکه در همه روزها این امور سنت است و همچنین خوشبو کردن خود و شانه کردن
ریش و پوشیدن بهترین جامههای خود و پاکیزهترین آنها بلکه مطلق زینت کردن و اینکه
با آرام تن و آرام دل باشد و بعد بر صدقه دادن کار خیر بکند و دعائی که وارد شده است بخواند
و حرام است سفر کردن در روز جمعه بعد از دخول ظهر و هر گاه در پیش روی او نماز جمعه
دیگر در حد ترخص سفر باشد که آن هم میسر باشد پس در این صورت در جواز سفر اشکال است
و اظهر عدم جواز است و کسی که بر سر دو فرسخ است چون مکلف است که پیش از ظهر بقدر
طی مسافت روانه بجانب نماز جمعه شود پس در وقتی که وقت همین قدر از ظهر
مانده است که بنماز جمعه برسد در آن وقت سفر او هم حرام باشد و اگر سفر او بهمان
جانب باشد که نماز جمعه میکنند پس اظهر جواز سفر است و اینکه مذکور شد در وقتی است
که سفر واجب نباشد اما هر گاه واجب باشد پس فقها گفته اند که بر او حرام نیست مثل
سفر حج و همچنین هرگاه مضطر باشد بسفر بجهة رفع ضرورت و همچنین حرام است خرید
و فروش در وقت ظهر جمعه و ظاهر این است که سایر معاملات غیر بیع نیز همچنین باشد
اظهر آنست که معامله که در آن شود صحیح است هر چند آن فعل حرام باشد فصل دوم
در باقی نمازهای واجبی است و در آن چند مطلب است مطلب اول در نماز عیدین یعنی
فطر و اضحی و در آن چند بحث است مبحث اول واجب است نماز عیدین با نیت وجوب بشرط آنکه

بجمعه شرط و معتبر است و در آن که شرط نماز جمعه است مثل حضور امام عادل معصوم یا نایب خاص او که معصوم او را
بخصوص نصب کرده باشد و مثل عدد و داوی اعتبار بجهت آنست که یکی از ایشان امام باشد و بعضی نفر را
اعتبار کرده اند و مثل امکان بجماعت کردن آن نماز و اینکه باید نماز یکی باشد یعنی در کمتر از
یک فرسخ فاصله پیش از یک نماز نشود پس ظاهر و صریح بعضی از ایشان این است که این شرطها است
و این قول قوی است و جماعتی قایل شده اند که این در وقتی است که نماز عید واجب باشد اما هرگاه
سنت باشد بسبب اختلال شرایط پس باکی نیست و این دور نیست و اما خطبهها پس مشهور
استحباب آنهاست و بعضی آنها را واجب دانسته اند و بعضی شرط صحت نماز دانسته اند و این
احوط است و کیفیت آنها مثل خطبه جمعه است ولیکن در خطبه عید سزاوار است که آنچه مناسب آنها است
و بعضی آنها را واجب دانسته اند گفته شود از احکام فطره و قربانی و محل خطبهها بعد از نماز است
و گوش دادن بآنها سنت است و کیفیت نماز مشهور این است که نیت کند و تکبیرة الاحرام گوید
و حمد و سوره بخواند پس تکبیر گوید پنج مرتبه و بعد از هر تکبیری قنوتی بخواند پس تکبیر مستحب
رکوع را گوید و برکوع رود و پس بسجده رود و بعد از سجدهها برخیزد و از حمد و سوره بخواند
و تکبیر گوید چهار مرتبه و بعد از هر تکبیر قنوتی بخواند پس تکبیر مستحب رکوع را گوید و برکوع
رود و پس بسجود رود و بعد از آن نماز را اتمام کند و احکام وجوب و استحباب تکبیر و قنوت
و کیفیت تکبیر و تعیین سوره در باب قرائت نماز و قنوت و غیر آن مذکور خواهد شد و
حرام است سفر بعد از طلوع آفتاب که در او است بعد طلوع صبح و پیش از صبح باکی نیست

مبحث دویم هرگاه مختل شود شرایط نماز عید پس مستحب است کردن بجماعت و فرادی و
ساقط است نماز عید از هر که نماز جمعه ساقط است و مستحب است از برای ایشان حضور نماز

و در

[illegible]

و در غیر ایشان از زنان خلاف است و احوط بلکه اظهر آن است که زنان صاحب هیئت و جمال حاضر نباشند
که بیرون روند بنماز مبحث سیوم سنت است که این نماز را در بیرون صحرا بکنند مگر در مکه
مشرفه که سنت است که در مسجد الحرام بکنند و سنت است که بر زمین بکنند بطوری که چیزی میان او و زمین
حایل نباشد و بر روی فرش ننشینند و سنت است از برای امام بلکه از برای مأمومین اینکه در
بیرون رفتن پا برهنه باشند و در راه روند با آرام تن و دل و سنت است غسل کردن پیش از
بیرون رفتن و خوشبو کردن مردان از برای بیرون رفتن و زینت کردن و بهترین جامهها را
پوشیدن و عمامه را بر سر گذاشتن و ردا را بر دوش کردن و دعایی که وارد شده است
خواندن و اینکه از راهی بروند و از راهی برگردند و بعضی گفته اند که در رفتن راهی
راه دور را اختیار کنند و سنت است که در عید فطر افطار کنند پیش از بیرون رفتن و در عید
قربان بعد از برگشتن و اینکه افطار در عید فطر بتربتی باشد و بعضی گفته اند که بتربت امام
الحسین علیه السلام و این ضعیف است و در عید قربان گوشت قربانی خورد و اگر میسر نباشد
دور نیست که مطلق گوشت قربانی هم خوب باشد و مستحب است که منبر از مسجد جامع نقل نکنند
بلکه شبیه منبری از گل بسازند بلکه مطلق منبر گل سنت است هرچند منبر چوبی دیگر هم باشد
و اینکه موذن با آواز بلند سه مرتبه گوید الصلاة بجای اذان که مردم حاضر شوند و بعضی
گفته اند که بعد از آنکه برخواسته شد نماز گویند و دور نیست که هر دو جا گویند هم سنت باشد و سنت است
که تکبیرات را گویند در عید فطر عقب چهار نماز که اول آن مغرب شب عید است و آخر آن
نماز عید است و بعضی واجب دانسته اند و اول اظهر است و کیفیت آن این است اَللهُ اَکبَرُ
اَللهُ اَکبَرُ لا اِلٰهَ اِلّا اللهُ وَ اللهُ اَکبَرُ وَ لِلّٰهِ الحَمدُ وَ اللهُ اَکبَرُ

علی ما هدانا و در عید قربان عقب ده نماز گوید که اول آن ظهر روز عید است اگر در منی
باشد و در غیر آن در عقب ده نماز و بعضی این را واجب دانسته اند و اول اقوی است
و تکبیرات که در حدیث آن چنین گوید الله اکبر الله اکبر الله اکبر الله اکبر لا
اله الا الله والله اکبر و لله الحمد الله اکبر علی ما هدانا
الله اکبر علی ما رزقنا من بهیمة الانعام والحمد لله علی ما ابلانا
و مکروه است که با اسلحه بیرون روند مگر وقتی که دشمنی در برابر باشد و مکروه است که نماز سنتی
پیش از ظهر بکنند در هر دو عید مگر دو رکعت در مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله پیش از بیرون رفتن و بعضی
بعضی حرام دانسته اند و احوط ترک است و بعضی قضای نماز را هم منع کرده اند و بعضی دیگر گفته
که مراد این قائل نماز نافله است **مبحث چهارم** هرگاه اتفاق شود عید و جمعه با هم پس مشهور
علما آن است که هر که عید را کرد مختار است در حاضر شدن جمعه و حاضر نشدن و بعضی گفته اند
که این مخصوص کسی است که خانه او دور باشد و بعضی واجب دانسته اند حضور را و اول اقوی و این از
برای مأمومین است و امام پس اکثر علما واجب دانسته اند حاضر شدن را و این احوط است
مطلب دوم در نماز آیات و در آن چند مبحث است **مبحث اول** در وجوب آن نماز آیات است
ما بلکه شکی نیست در وجوب آن از برای کسوف یعنی گرفتن آفتاب و خسوف یعنی گرفتن ماه و
از برای زلزله و واجب است از برای علامات مهیبه آسمانی که اغلب مردم از آن خوف میکنند مثل
تاریکی شدید و بادهای شدید که خارج از متعارف باشد پس در اینها خلافست و اقوی
وجوب است و هرگاه خسوف و کسوف بقدری باشد که وسعت وقت نماز و اشته باشد پس در آن
نیز اشکال است و احوط بلکه اقوی وجوب است بجهت آنکه در وقت کسوف و خسوف شروع

و صاعقهای شدید

در اثنای

و نماز را تمام میکند هرچند در اثنای آن وا شود و در مسائل وقت کسوف و خسوف و زلزله
در مباحث اوقات نماز گذشت **مبحث دوم** در کیفیت است آن ده رکعت است و ده رکوع
و چهار سجود در هر رکعتی پنج رکوع است و در رکعت اول پنج سوره و در رکعت دوم پنج سوره
و سایر احکام آن در قاعده اذکار نماز در مبحث قرائت و رکوع و سجود و قنوت مذکور
خواهد شد **مبحث سیم** سنت است که این نماز را در زیر آسمان بکنند و اگر در مسجد بکنند
در فضای بی سقف مسجد بکنند و آن افضل است از صحرا و سنت است که طول دهد بمقدار
کسوف و خسوف هرگاه وقت وفا کند و اگر مظنه نباشد که وفا نکند نماز را تمام
کند و با دعا و بکند مطلق اعاده کردن هم سنت است که در وقت زلزله آیه ان الله
یمسک السموات والارض ان تزولا و دعاهائی که وارد شده است بخواند و اینکه در نزد
وزیدن بادهای تند شدید بصدای بلند الله اکبر گوید و دعائی که وارد شده است بخواند
مبحث چهارم در نماز طواف و استیجار و آنکه بنذر و شبه نذر لازم شده باشد نماز طواف
پس آن واجب است از برای طواف واجب و سنت است از برای طواف سنت و محل گفتگو
در آن کتاب حج است و اما نماز استیجار پس آن واجب میشود بعقد اجاره و در آن وقتی
با نماز خود مکلف است از جهت گرد کردن نیت نیابت پس قصد میکند که نماز ظهر قضا میکنم بنیابت
فلان ورثه او اسم و اگر قصد قضا هم نشود ضرر ندارد و جهر و اخفات را رعایت کند و هرگاه
نایب و منوب عنه یکی مرد و دیگری زن باشند پس اشکال است در اینکه نماز صحیح خود را از برای
منوب عنه میکند یعنی در جهری جهر کند و در موضع اخفات اخفات و در صورتی که زن از
برای خود میکند احوط این است که در مواضع جهر جهر کند و موضع اخفات اخفات

و اما نمازهایی که منذور شده اگر مثل عهد و قسم واجب میشود پس واجبست که هر گونه
که نذر کرده است بجا آورد و هر گاه نذر مباحی کرده باشد مثل اینکه نذر کرده است
که دو رکعت نماز را در میان ظهر و عصر بکند باید دو رکعت نماز را در میان این جماعت بکند پس
ظاهر علما آنست که قید وقت را اعتبار کنند و میگویند که همان وقت بجا آورد و در
قید مکان خلاف کرده اند و اقوی در نظر حقیر آنست که در مکان هم لازم است که بجا آورد
و کافی دیگر نمیشود اگر چه افضل باشد مثل مسجد الحرام و اشکال در وقتی است که نذر
کند که من نماز ظهر را امروز در خانه بکنم که جمعیت نذر مکان راجح باشد بنماز ظهر پس
بنابراین که رجحان در نذر شرط باشد صحت نخواهد داشت و میتواند در جای دیگر بکند اما
در کلام علما فرقی مابین این دو مثال ندیدم **فصل سیم** در قصر و تمام است و در آن چند
مبحث است **مبحث اول** واجبست از برای مسافر قصر کردن نمازهای چهار رکعتی کسی که
با وجود علم بمسئله عمدا ترک کند نماز او باطلست و هر گاه جاهل بمسئله باشد و بوجوب
قصر و تمام کند پس مشهور این است که نماز او صحیح است و اعاده هم بر او واجب نیست
هر چند داخل شود بمسئله در همان وقت باقی باشد و بعضی علما گفته اند که هر گاه وقت باقی است
اعاده بکند و بعضی واجب دانسته اند اعاده را مطلقا و اقوی قول مشهور است و نماز آنکه
جاهل معذور باشد در این مسئله مراد این است که در اصل مسئله قصر جاهل باشد که گوش
نخورده باشد که نماز را قصر باید کرد معذور است و هر گاه اصل ثبوت قصر را داند پس در
سایر فروع مسائل قصر و تمام معذور نیست و بعضی علما گفته اند که جاهل بوجوب تمام
هم معذور است یعنی هر گاه کسی از روی نادانی نماز تمام را قصر کند و این ضعیف است و اما

اگر

اگر کسی قصر را فراموش کند و تمام کند پس در آن خلافست و اشهر و اظهر آنست که اگر در وقت
بخاطرش آید اعاده کند و نه بر او قضا نیست **مبحث دویم** شرط است در جواز قصر اینکه بخواهد
بقصد او مقرر در شرع باشد و کمتر نباشد و حد آن مقدار هشت فرسخ است مشهور این است
که باید سفر هشت فرسخ متصل باشد که اگر چهار فرسخ شد که در همان روز برگردد بعضی علما در
صورت دویم قائل به تخییر شده اند و بعضی گفته اند نماز را قصر کند اما روزه را بگیرد و این
قول قائلی نشده که در هشت فرسخ ممتد و چهار فرسخی که همان روز اراده عود داشته باشد
پس اراده روز دیگر خواسته باشد عود کند در همه قصر بکند و اقوی در نزد حقیر همین قول است و ظاهر
آنست که همین که اراده نداشته که در ده روز بماند هم کافی باشد و بجز ضرورت باشد که قصد کند که پیش از
ده روز برگردد اگر چه این احوط است و اظهر در نزد حقیر این است که هر چهار فرسخ را بر وی صحیح
میتوان کرد و هر چند مشهور خلاف آن است و لکن ازین بعد مواضع این اشاره خواهد شد و هم
این را مفصل در کتاب غنائم الایام ذکر کرده ام و هر گاه کسی که سفر میکند این است که نمیداند مقدار
مسافت را نمیداند و اگر میداند در آن اشکال نیست و اگر نمیداند آیا تفحص واجب است
پس این است که ممکن است علم به آن اشکال نیست و اگر ممکن نباشد پس نماز را تمام میکند
و اگر ممکن باشد پس در وجوب تحصیل علم به آن اشکال است و اظهر و احوط این است که باید
تفحص بکند چنانکه هر گاه مریض احتمال بدهد که استعمال آب ضرر دارد باید تحصیل ظن بعدم ضرر
بکند آب را استعمال میکند و در صورت جهل بمسافت و عدم امکان تحصیل علم هر گاه نماز را تمام
کرد و بعد از آن معلوم شد که سفر او بقدر مسافت شرعی بوده است پس اعاده بر او لازم نیست
و همچنین هر گاه اول وقت بقدر ادای تمام نماز گذشته باشد و هنوز نماز نکرده باشد

باید قصر کند و باعتبار کمال او است و اظهر این است که در وقتی که علم حاصل شد از برای او بمسافت
همین که مجموع آن راه طی کرده قبل از علم و آنچه باقی مانده که پست هشت فرسخ است کافی است دیگر
نباید که از حال علم بهم رسانده هشت فرسخ دیگر مانده باشد و مقدار مسافت بشهادت عدلین
ثابت میشود و ممکن است که بعدل واحد هم توان اکتفا کرد و شیاع که مفید ظن نزدیک بعلم کند هم ظاهرا
کافی است و باعتبار تقیس برحسب عسر و حرج عظیم است و هر آنکه در بسیار از احادیث بجای هشت
فرسخ رفتار کردن فرموده اند و هر یک اینها را اکتفا میتوان کرد و جمله غالبا این است که رفتار کردن بیش از
هشت فرسخ باشد و از بعضی اخبار معتبره ظاهر میشود که مراد رفتار شتر قطار است و ظاهرا معتبر در آن
راه متوسط و رفتار متوسط است و هر گاه کسی بسیار شتاب کند و روز طی کند تا قصر میکند مثل
کشتی تیز رفتار است که هشت فرسخ را او را در یک ساعت طی کند و همچنین هر گاه اسب سوار هشت فرسخ را در
چهار روز طی کند تا اگر هشت فرسخ را مثلا در یک سال طی کند پس آن اعتبار ندارد و عرفا آنرا
مسافر نمی گویند و همچنین هر گاه از سفر بر گردد و در حوالی منزل خود مدتها در قریه‌های که نزدیک آنجا است
تردد کند تا دو چنین شود بحث سیم شرط است و در قصر قصد مسافت و معلوم بودن علم مقدار آن
بعنوان تفصیل داشته باشد تا اجمال علم تفصیلی مثل اینکه شنیده اند از مقدار سفر او تا منزلی که میخواهد
برود هشت فرسخ است و قصد میکند این هشت فرسخ را طی کند و علم اجمالی اینکه قصد کند که
بمکانی برود و نداند که آن مکان چند فرسخ است و لکن در نفس الامر هشت فرسخ و بیشتر هم
هست این در وقتی مانده و می بخشد که کسی چیزی بسوزی را قصد کند و در اوائل مسافت علم
بهم رساند که مسافت هشت فرسخ است و هنوز نماز نکرده باشد پس در حال نماز را
قصر میکند و فائده این شرط‌ها قصد مسافت این است که هر گاه کسی بدون قصد مسافت راه

در که

طی کند هر چند بیش از مقدار مسافت شرعی بشود که قصر نمی کند مثل کسی که ازپی گریخته و غریم خود
و در هر جا گویند برگردید و بخصوص طی مسافتی منظور ایشان نیست طی هر گاه طی مسافت
هشت فرسخ کنند و در برگشتن نماز را قصر میکنند و هر گاه بجائی برسند که بدانند که دو فرسخ دیگر هم
برود و از او عود هم دارد و عود او هم هشت فرسخ میشود پس اظهر در نزد حقیر آن است که
در رفتن آن دو فرسخ و در همه برگشتن قصر میکند بلکه هر گاه داند که دو فرسخ دیگر میرود و در شش
هم برگردد تا در رفتن و برگشتن هر دو قصر میکند و لیکن مشهور علما این است که رفتن را
ضم نمی کنند بر برگشتن و معتبر همان مسافت برگشتن است و در قصد مسافت جزم معتبر نیست یعنی
باید لازم جازم باشد که من این مسافت را طی میکنم هر چند جزم بوقوع و حصول آن نداشته
باشد یعنی اینکه در وقت راه افتادن تزلزلی و تردیدی در رفتن نداشته باشد و هر کسی اراده
بر نبینند که اگر دو فرسخ که بر دون رفتی اگر بیمار نشوی یا هم خواهی رفت پس در آن وقت
میگویند و این علامت این است که جزم بوقوع ندارد پس در اثر توقف اکمال هم برسد در جائی
که بعقیده بمشیت امری مثل صلاح کردن کردهای از مجلس در ملک جعوص بر دون رود و جازم
و جازم و مصمم رفتن با آن ملک نشود و در خاطرش خطور نکند که اگر آن گرفتاریش از
رسیدن من صلاح شود و در این راه خبر بمن برسد بر میگردم یا در اثر توقف هر گاه
در این راه منقطع شود که در هر جا که خبر بمن رسید که صلاح شده برمیگردم آن سفر هم
میخورد تا اینکه هر گاه منقطع شود منفی نشود نماز را هم قصر کند و در آخر منقطع شود آیا آن قصر
صحیح است یا نه و لیکن بعیت و اصح نزد اینکه تا جزم ظاهری بس است یا جزم نفس الامری بخواهد
اظهر آن است که جزم ظاهری بس است و از اینکه بر جزم بود باید قصر میکند و هر وقت که

متوطن شده و مردود شده حکم برود و این سفر را هم برساند که لهذا این خواهیم گفت و مادامی که
رضا در قصر شرط نیست پس هر گاه اسیری را کسی ببرد و او قصد نکند دارد آنکه کس گفته
اسیر و زن و غلام میشود که هر گاه اسیر اراده فرار داشته باشد و غلام مظنه آزاد شدن داشته باشد
و زن مظنه مطلقه شدن داشته باشد و خواهند وقتی که مرخص شوند برگردند و علم داشته باشند
که پیش از طی مسافت شرعیه مرخص نمیشوند بلکه هر گاه مظنه هم داشته باشند قصر میکنند و هر گاه
احتمال مرخص شدن و مرخص نشدن مساوی باشد یا علم ندارند که آن اشخاص که ایشان را اسیر نموده اند
تا مسافت شرعیه میرسانند پس در این صورتها تمام میکنند **مبحث چهارم** شرط است در قصر استمرار
قصد پس اگر از راه برگردد و یا در بین راه مردد شود پیش از آنکه به مسافت شرعیه برسد نماز را
تمام کند و کافی است در وقوع مسافت طی چهار فرسخ که با انضمام برگشتن هشت فرسخ شود ولی
اختلاف کرده اند علما در جایی که بیرون رود به قصد مسافت شرعیه و در بین راه رای او قرار
گرفته که باید با فلان رفیق رفت و منتظر آمدن آنها شود که همراه آنها برود و همچنین قرار داده که
اگر آنها بیایند برود و اگر نه برگردد و ظاهر آن است که هر گاه چهار فرسخ رفته است پس
باید قصر کند مگر اینکه در آنجا قصد اقامه عشره بکند یا سی روز مردد باشد و اگر کمتر از چهار
فرسخ رفته است واجب است که تمام کند مگر اینکه باز روانه مقصد شود و بعضی اعتبار هشت فرسخ
کرده اند که اگر هشت فرسخ تمام رفته است قصر میکند و اگر نه تمام میکند و هر گاه قبل از قطع مسافت
چهار فرسخ یا هشت فرسخ نماز قصری کرده باشد و بعد از آن تردد و بطالت حاصل شود پس ظاهر
آن است که اعاده نمیکند و بعضی گفته اند که هر گاه وقت باقی است اعاده میکند **مبحث پنجم**
شرط است در قصر اینکه در اول مسافت معهوده منظور نداشته باشد که در بین این مسافت ده روز

۱۵۹

در جایی اقامه کند و دلیل آن ظهوری ندارد بلکه همین که قصد اقامه ندارد پس هر گاه کسی
در اول سفر قصد نداشت که بین مسافت اقامه کند لکن در بین سفر قصد کرد در منزلی که ده روز
پس آن اعداد و جایی که محل اقامه است تمام کند و ظاهر این است که ده روز حاصل میشود با حکم
اول طلوع آفتاب روز اول وارد محل شود و روز دهم که آفتاب غروب کرد بیرون
رود که شب اول یا بین طلوع صبح و آفتاب ضرور نباشد یا پاره روز را حساب نکند
هر چند از طرف دیگر روز را حساب کند و ظاهر آن است که هر چه را در عرف و عادت اقامه
میگویند کافی باشد پس کسی که اقامه در بلدی میکند بیرون رفتن او به باغ و بستان در بازار
که ایشان و محل زراعتی که اگر بلد با آنجا مرد و در سکر ضرر ندارد هر چند از حد
ترخص و همچنین ضرر ندارد قصد اینها در ابتدا در نیت اقامه پس هر گاه کسی از محل اقامه بیرون
رود به مکانی که کمتر از حد مسافت قصر باشد یا این است که در عرف و عادت او را
نمی گویند که از اقامه در رفت بلکه باز میگویند که فلانی در فلان بلد اقامه دارد پس ظاهر آن است
که اقامه او بر هم نخورده و اگر در عرف و عادت بگویند که از اقامه بیرون رفت مثل اینکه بر دو
بقریه حوالی این بلد که سه فرسخ باشد و در آنجا گذر نماید در روز هم نماند پس اگر منظور
او این باشد که از این قریه برگردد و ده روز تازه در آن بلد بماند اقامه بر هم نخورده و نماز
و روزه او در رفتن و برگشتن هم تمام است و اگر اقامه جدید ندارد پس در آن اشکال است
و خلاف عظیم است و اکثر علما بر آنند که با وجود اینکه قصد هشت فرسخ تازه نداشته باشد
هر چند از تتمه سفر اول باشد تمام کند و اگر از آن بلد که بیرون رفت منظور هشت فرسخ
مسافت تازه دارد هر چند تتمه سفر اول باشد قصر میکند و این ظاهر است از اول و دوم

نیست ظاهراً و اینکه بار کرده و محمل و تمه دار انجا برده و گدای و گرد ظاهر این است که بعضی که از
بلد تا تمه بیرون رفت و عازم طی مسافت شرعیه است قصر میکند هر چند آن مسافت حاصل نشود
بضم کردن رفتن برگشتن بخانه خود و احوال دیگر در مسئله این است که بمجرد بیرون رفتن از بلد تا تمه
قصر میکند هر چند منظور نداشته باشد که طی مسافت شرعیه کند و قول دیگر این است که در رفتن آن
قریه تمام میکند و در برگشتن قصر میکند بجهت اینکه رجوع بخانه خود دارد و میخواهد در جائی اقامه کند این
در رفتن است که از انجا تا خانه اش بمقدار مسافت شرعیه باشد و کلام این قائل در خود بجانی
که ما نگاشته مختلف است و ظاهر معقول انسب این است که رفتن و برگشتن ضم نمیشود چنانکه مشهور است
دانسته در نزد حقیر این است که رفتن برگشتن ضم میشود و معیار همان منظور داشتن طی مسافت
شرعیه است بدون قصد اقامه در میان آن بهر نحو که باشد و لیکن احتیاط در این مسئله بسیار
خوب است و مهما امکن ترک نکند و اگر کسی در جائی قصد اقامه عشره نکند بعد از آن از قصد خود برگردد
در رجوع بقصر میکند مگر اینکه یکنماز چهار رکعتی تمام کرده مثل نماز ظهر که دیگر تا انجا است نماز و
روزه را تمام میکند و اگر در بین نماز از قصد اقامه برگردد پس بعضی گفته اند که رجوع
میکند بقصر و بعضی گفته اند تمام میکند و بعضی گفته اند که اگر از محل قصر گذشته است یعنی داخل
رکوع سیم شده است تمام کند و اگر نه قصر کند و مسئله محل اشکال است اگرچه اظهر قول اول است
پس بنابر این قول هرگاه از محل قصر گذشته باشد نماز را بر هم میزند و از سر میگیرد و اگر
کسی یکنماز تمام کرده باشد یا روزه گرفته باشد و رای او برگردد پس بعضی گفته اند که
کافی نیست روزه واجب هر چند تمام کرده باشد پیش از رجوع قصد اقامه و بعضی گفته اند
کافی نیست مطلقا و بعضی گفته اند کافی است اگر بعد از ظهر رجوع کند از قصد اقامه و قول اول اقوی است

پس

پس هرگاه وثوق داشته باشد که روزه واجبی گرفته و نماز کرده عمداً یا سهواً و بعد از اتمام روزه
از قصد اقامه رجوع کرد پس بعد از آن هم نماز قصر میکند و هم روزه فردا را افطار میکند پس کسی که
وقت نماز چهار رکعتی تا بخود کردن   دارد و همچنین مثل نافله ظهر و عصر را کردن هم فایده
ندارد و بلکه همان حکم از برای نماز چهار رکعتی تمام است و اما هرگاه بیماز در بین نماز قصر
قصد اقامه پس آن نماز را تمام میکند و ظاهر این است که چنین نماز تمامی هم در مسئله پیش
کافی باشد یعنی هرگاه در این صورت بعد از فراغ از نماز پشیمان شود و قصد اقامه او بر هم بخورد
بحث ششم شرط است در قصر اینکه قطع نشود سفر او برسیدن بوطن و مراد از وطن در عرف
جائیست که او در آن محل سکنای خود قرار دهد و اراده بیرون رفتن و تعلق بمکان و مسکن کردن
آن را در نظر داشته باشد و اثر آن ظاهر میشود و در بعضی اوقات با اینکه در انجا خانه میسازد
و درخت غرس میکند و باغ میسازد و امثال اینها و قطع علاقه از غیر آن میکند خواه مولد او و پدران
او در آن باشند یا نباشند و ... پیشتر این است که در انجا ملکی داشته باشد بلکه کافی است
اجاره کردن خانه اگرچه تا آخر عمر او باشد خصوصاً در بلادی که این متعارف است مثل اکثر
بلاد ... پس کسی که در کربلای معلی و نجف اشرف مجاور شود و با وجود خانه ... ندارد
و بنای آن بر این است که دوام العمر خانه اجاره کند و نشنید صادق است بر او که در انجا
توطن کرده است و اما اگر کسی برود یا کوچ و عیال خود ... خواهد در ... سال یا بیشتر در انجا معتکف
بماند و خود کند او را ... نمیگویند توطن کرد هر چند که در آن ... سال بسبب رفت و آمد
دارد و خانه از برای خود بخرد و ... میتواند شد که یکی باشد و میتواند شد مثل اینکه چنین
قرار دهد که در سالی شش ماه در بلادی شش ماه در بلادی دیگر چنانکه اغلب اکراد و ایلات

در طلاق و کرم سیر صرف میکنند بلکه میتواند که کسی چهار زن داشته باشد و در چهار قریه منزل
و توطن داشته باشد که در هر فصلی یکی از اینها بسر برد و همه اینها را عرفاً وطن میگویند
و هر یکی از اینها که رسید دیگر قصر نمیتواند کرد پس کسی که بطوری داشته باشد که در یکسال یا
دو سال در جائی ساکن باشد بدون قصد توطن و اتفاق شده که در راه آن سفر کند در جائی
که عود کرده با آن منزل با قصد اقامه عشره نکنند نماز را تمام کنند بخلاف آنجا که اراده توطن
در آن کرده است که بمجرد عود با آن تمام میکند و هر گاه فردا باز خواهد بسفر رود اظهر در [illegible]
است که توطن بالفعل شرط است و حصول توطن سابقی برای وجود قطع علاقه [illegible] در حال
کافی نیست و همچنین اظهر این است که همین قصد توطن کرده و بنای ماندن کرده و آثار دوام
و استمرار از او ظاهر شده مثل بنای عمارت و [illegible] و امثال آن اگر بیرون رفت و بعد عود کرد
بآنجا بدون قصد اقامه تمام میکند هر چند از آنجا تا آن وقت شش ماه هم نمانده باشد پس
فایده بسیار معتد وطن عرفی است در حال خواه آنان ثابت باشد که مقصود [illegible] دراینجا
مانده باشد یا بیشتر مانده باشد یا سالی سه ماه مانده باشد خواه بمقداری
که مذکور دارد که در آنجا در هر سال بماند که فیه تمام آن محقق شده باشد یا نشده
باشد و توطن سابقی با قطع علاقت از آن اعتبار ندارد خواه در آنجا شش ماه [illegible] سال
مانده باشد یا بیش یا [illegible] مانده باشد و یکی مشهور علمای ما آنند که هر کس که شش ماه
توطن کرده است همین که بآنجا میرسد تمام میکند هر چند قطع علاقه از آنجا کرده باشد و دلیل
ایشان وضوحی ندارد اما چون بعضی از ایشان دعوی اجماع کرده اند اگر توانند در آنجا
قصد اقامه بکنند و تمام کنند و اگر نتوانند قصر و اتمام هر دو را بکنند احوط است و جمعی از علما [illegible: text continues into the margin]

دانسته اند تجرّد توطن شش ماه را اما وجود قطع علاقه شرط کرده اند که در آنجا ملک داشته
باشد هر چند بقدر درخت خرمایی باشد هر چند بعضی از ایشان ملک را شرط تحقق [illegible] توطن
عرفی کرده است و بعضی اکتفا کرده اند بمنزل و بعضی از ایشان تصریح کرده اند که در منزل مملوک
بودن شرط نیست و خانه اجاره و عاریه هم کافی است و اظهر در نزد حقیر این است که هیچیک از اینها
شرط نیست همان صدق وطن عرفی در حال کافی است و وجود ملک مطلقاً دخلی در صدق
عرفی ندارد بلکه اشکالی که سابق ذکر کردیم که جهت نقل اجماع و [illegible] احتیاط آن است که حکم ثابت
آن در جائی است که در آنجا ملک داشته باشد و اما اگر مطلق ملکی در آنجا نداشته باشد و در آنجا شش ماه
توطن کرده پس دعوی اجماع در آن معلوم نیست چنانکه واضح است پس باید احتیاط در
اینجا هم ترک نشود **مبحث هفتم** شرط است در قصر آنکه در بین راه سی روز مردد نماند
یعنی هر گاه بجائی رسید و رفتن میسر نشد و قصد اقامه هم ندارد و مردد است نماز را قصر
میکند تا سی روز تمام شود و همین که سی روز تمام شود باید تمام کند هر چند بقدر یک نماز
دیگر بماند و در اینجا ماه هلالی اعتبار ندارد بلکه سی روز باید تمام شود چونکه در اقامه عشره
گذشتیم و در کسر آن ماه روز اعتبار ندارد و هر گاه در بین سی روز بیرون رود از
بلد که عرف گویند که در آن بلد نیست حکم این سی روز بهم میخورد **مبحث هشتم**
شرط است در قصر که [illegible] از شغل و عمل آن سفر نباشد مثل مکاری و ملاح و امثال اینها
و [illegible] همراه نباشد مثل بادیه نشینها که خانهای ایشان خیمهای ایشان است و دائم [illegible]
و با خود [illegible] کرده اند و مشهور علما [illegible] کثیر السفر مطلق را اراده کرده اند و این سبب بعض
از ایشان شرط کرده اند و [illegible] که سه سفر کرده باشد و بعضی هم ذکر کرده اند و بعضی [illegible: text continues into the margin]

این عبارت گفته‌اند که سفر او بیش از حضر او باشد و اکثر احادیث معلوم میشود و بعموم و خصوص هم در آن
دو عبارت مندرج است که در اول گفتیم پس هرگاه بر او صادق آید که شغل او سفر است
خانه اش همراه اوست نماز در سفر تمام میکند و روزه خود را میگیرد و احکامی که در احادیث مذکور شده
بخصوص چند نفر آمده مکاری و کری و راعی و اشتقان و ملاح و جابی و تاجری که
در صحرا منزل کنند از محل خود جدا و آنهائی که طالب آب و علفند و هر جا که آب و علف هست بصحرا آیند
و مراد از مکاری کسی است که چارپای خود را کرایه دهد که همراه او برود و کری کسی است که خود را
کرایه دهد مثل اشخاصی که قاصدی میکنند و راعی شبانی است و اشتقان را بعضی گفته‌اند
قاصد است و بعضی گفته‌اند امین خرمنهاست و جابی کسی است که جمع خراج و جمع کننده زکوة
و حاصل آنکه هر که شغل و عمل او سفر است یکی از این اسمها بر او صادق آید حکم او این است که مذکور
شد و لیکن بر آن شرطها که بعضی ذکر کرده‌اند ظاهر نیست پس هرگاه کسی ده راس الاغ بخرد
و اسباب چارواداری بر پا کند و بنای خود را بر این گذارد که مکاری باشد ظاهر این است که او را
در عرف مکاری میگویند و احتیاج این نیست که سه سفر بکند تا او را مکاری گویند لیکن
ممکن است که علت اینکه این اشخاص تمام میکنند این باشد که اصل قصر کردن که رفع مشقت است
در اینها چون بسیار سفر میکنند عادت میکنند و مشقت از ایشان رفع میشود و تمام میکنند
و این نمیشود مگر اینکه سفر بسیار کنند تا عادت کنند بلکه مکاری شغلی است که ملکه این
کار را داشته باشد و مراد آن کرده باشد و آن نمیشود مگر بکثرت سفر پس کسی که احتیاط خواهد
در سفر اول و دوم جمع کند میان قصر و تمام و بعد از آن تمام خوب کرده است و وجوب آن
معلوم نیست و بعضی احادیث دلالت میکنند بر اینکه هرگاه مکاری و جمال سفر ایشان بسیار سخت

و شدت رسد چنانکه بعضی علما در میان این گفته‌اند که دو منزل را یک منزل کنند جمعی از علما گفته‌اند
که اینها قصر میکنند و عمل بآن دور نیست و گویا این وقتی باشد که این دو منزل را یکی کردن عادت
ایشان نباشد و باید دانست که مراد از سفری که کثیر السفر در آن تمام کند آن سفری است
که شغل و عمل او است پس هر مکاری که بحج رود یا بزیارت رود و هر چند چارپای خود را هم در آن
را کرایه داده باشد مثل سایر مردم قصر میکند و بدانکه مشهور میان علما بلکه خلافی در آن نیست
که هرگاه اینجماعت در خانه خود ده روز بمانند این حکم از ایشان زایل میشود و خواه قصد
ده روز ماندن را کرده باشند یا بعنوان تردد مانده باشند و بعد از آن هرگاه سفر کنند قصر
میکنند و بعضی علما گفته‌اند که بعد از آن در سفر دوم تمام میکنند و اظهر آن است که در سفر اول قصر
میکنند و در سفر دوم تمام میکنند و مشهور علما این است که هرگاه اینجماعت در غیر بلد خود هم قصد
ده روز بکنند آن هم در حکم ده روز در بلد است و نیت اقامه در آنجا شرط است و بعضی دعوی
اجماع کرده‌اند که نیت اقامه باید بدارد و بعضی تردد سی روز را در غیر بلد خود [illegible]
قصد اقامه ده روز کرده‌اند و بعضی ده روز مردد و بعد سی روز را ملحق این کرده‌اند و اعتبار
اینها خالی از وجهی نیست اما هنوز در مسئله اشکال باقی است و مشهور علما آن است که اقامه ده روز
که بعد بیاید قصر میکنند و جمعی از علما قائل شده‌اند که هرگاه پنج روز یا بیشتر مانده روز
مانده باشند نماز روز را قصر میکنند و روزه را میگیرند و نماز شب را تمام میکنند و
اقوی قول اول است و بدانکه احادیث در باب شرط عدم اقامه عشره در خصوص مکاری وارد شده
و مشهور این است که فرقی مابین این اصناف نیست و خلافی نقل کرده‌اند مگر محقق در شرح
که در کتاب مختصر نافع نقل خلاف کرده‌اند و ابن جنید علی در شرح آن گفته است که این خلاف

و در هیچ کتاب نیست شاید این محقق از بعضی علمای عصر خود شنیده باشد **مبحث نهم** شرط است
در قصر آنکه سفر معصیت نباشد خواه خود آن سفر معصیت باشد مثل گریختن از [illegible] و گریختن غلام
از آقای خود و اعراض کردن زن از شوهر خود و بیرون رفتن از اطاعت او یا آنکه قصد کند این سفر
گناه را مثل آنکه ببرد و بجائی که فساد کند یا مالی بدزدد یا مال حرامی دارد و میخواهد او را برساند او را
بجائی برساند یا آنکه خود آن سفر در طی مسافت معصیت کند مثل آنکه هر جا در راه غصبی سوار اسب
غصبی مسافت حج و زیارت را طی کند پس در همه اینها نماز و روزه را تمام کند [illegible]
اتفاقیه در سفر که باعث قصد سفر نکرده باشد مثل آنکه به سفر برود و در بین راه اتفاق افتاد
که مال کسی را [illegible] یا در بین راه شراب بخورد یا غیر آن از او صادر شده این باعث تمام
کردن نماز و گرفتن روزه نمیشود و هرگاه در ابتدا از سفر هم اگر از افعال خود [illegible] اند که [illegible] معاصی را
همچنانکه در حضر میکند در سفر هم خواهد کرد همچنین است و بعضی گمان کرده اند که کسی برای تحصیل علم
و معیشت سفری بکند مانع آن از تحصیل باشد نماز را باید تمام کند و آن ضعیف است خصوصا
هرگاه آن شخص چنان شخصی باشد که اگر در خانه بماند هم تحصیل نمیکند و هرگاه کسی بشکار رود و قصد
مسافت نموده [illegible] باشد پس اگر شکار او محض از برای لهو است قصر نمیکند و اگر از برای
قوت عیال قصر میکند و هرگاه از برای تجارت و [illegible] باشد جمعی گفته اند که روزه را
بخورد و نماز را اتمام بکند اقوی آنست که هر دو را قصر بکند **مبحث دهم** شرط است در قصر
آنکه از منزل خود بحد ترخص رفته باشد و در حد آن خلافست اقوی این است که هیچ کدام از خانهای
آن حد از [illegible] هر چند [illegible] آن حد [illegible] باشد یا آنکه صدای اذان را
نمی‌شنود و ترخص است در قصر و ظاهر این است که این هر دو علامت [illegible] پس ظاهر آنست

که هر گاه [illegible] باشد که صدای اذان را نمی‌شنود مرخص است و معتبر در اذان
صدای متوسط در زمان متوسط است و ظاهر این است که اذان آخر بلد و خانهای آخر بلد معتبرست
مگر آنکه بلد بسیار عظیمی باشد که معتبر در آن محله است که در آن ساکن است و در وقت برگشتن
از سفر خلاف کرده اند که آیا همین موضع که رسید و تا داخل خانه نشود باید تمام کند یا قصر میکند تا
داخل خانه شود و مشهور قول اول است و قول دویم هر چند خالی از قوت نیست اما قول اول
در نظر حقیر اقوی است این احکام حد ترخص خانه بلد خود است اما هرگاه در بلد دیگر قصد اقامه
کرده باشد و از آنجا خواهد سفر کند آیا بمجرد بیرون رفتن قصر میکند یا آنکه حد ترخص در آن
هم معتبر است و همچنین در [illegible] که میرود آن بلدی که بخواهد در آنجا اقامه کند باز این حد معتبر است
یا نه و در این مسئله اشکال است اظهر این است که معتبر نیست بلکه بمجرد [illegible] قصد [illegible] که
تمه سفر [illegible] شرعیه است خروج [illegible] قصر میکند و همچنین هرگاه [illegible] قصد مسافت نبوده [illegible]
که در عقب گریخته میرفت و در بین راه قصد مسافت از برای او حاصل شد آن هم
چنین است **مبحث یازدهم** بدانکه آنچه مذکور شد از شرایط قصر هر گاه بعمل آید در حقیقت
قصر واجب عینی است تمام کردن مگر در [illegible] مکه معظمه و مدینه مشرفه و مسجد جامع کوفه و حایر ابی عبدالله
الحسین علیه السلام که در آن خلافست بعضی تمام را واجب دانسته اند و بعضی قصر را و مشهور
تخییر است میان قصر و اتمام و این اقوی است و در تحدید حایر خلافست و احوط
که این حکم را مخصوص داخل روضه مقدسه دانسته اند خصوصا موضعی که نزدیک [illegible]
آنحضرت و مشهور این است که تمام کردن افضل است از قصر و این در نزد حقیر اقوی است
اما احوط قصر است و ظاهر این است که نافله ظهر و عصر و عشاء هم مستحب باشد [illegible]

پس گزاردن آن جایز نیست و در نماز قصر و اتمام مخیر است و جمعی احتیاط کرده‌اند
پس هرگاه کسی اول ابتدا نکرده که در این اماکن نماز تمام کند و بعد از تشهد رای او قرار گیرد که
دو رکعت کرده باشد و سلام بگوید صورتی ندارد **مبحث دویم** هرگاه در خارج وقت داخل
شود و مکلف قادر باشد بر نماز تمام و نماز نکرده بسفر رود قریب آن است که باید که قصر
بکند و بهتر حالی است که نماز را بجا آورند اول وقتی که وجوب با وی تعلق گرفته و همچنین صورت
عکس هرگاه در سفر باشد و وقت نماز داخل شود و قادر باشد بر اینکه نماز را قصر بکند نماز نکرده
بخانه بیاید نماز را تمام بکند و در هر دو مسئله اقوال متعدد است و اقوی آن است که مذکور شد

باب دویم در نوافل است و در آن چند فصل است **فصل اول** در نوافل یومیه است
و در آن چند مطلب است **مطلب اول** در عدد رکعات نوافل یومیه سی و چهار رکعت است
هشت رکعت نافله ظهر است که قبل از ظهر باید کرد و هشت رکعت نافله عصر که پیش از نماز
عصر باید کرد و چهار رکعت نافله مغرب که بعد از نماز مغرب باید کرد و دو رکعت نماز وتیره
نشسته بکند و یک رکعت محسوب میشود بعد عشا باید کرد و از بسیاری از اخبار ظاهر میشود
که این دو رکعت را ایستاده کردن افضل و احوط نشستن است و بعد از آن هشت رکعت نافله
شب است که بعد از نصف شب باید کرد و بعد از آن دو رکعت نافله وتر و بعد از آن دو رکعت
نافله صبح و تفصیل وقت اینها در مباحث اوقات گذشت و در کردن این نافلها تاکید
بسیار است و در بعضی اخبار ترک کنان معصیت دانسته‌اند و در احادیث معتبره وارد شده است
که تمامی نقص نمازهای واجب که بسبب عدم حضور قلب حاصل شده بکردن این نافلها
کامل میشود **مطلب دویم** مکروه است سخن گفتن بین این چهار رکعت نافله مغرب و بین

و نماز مغرب و تعقیب خواندن بعد از نماز مغرب ضرر ندارد و خصوصا تسبیح حضرت فاطمه زهرا صلوات الله
علیها مضایقه نکنند و این احوط است و سنت است که بعد از نافله مغرب پیش از تسبیح علوی آیات ذیل
بکند و ده آیه از آخر آل عمران را که اول آن ان فی خلق السموات والارض
واختلاف اللیل والنهار لآیات است بخواند و دعائی که وارد شده است بخواند
و در کلام علما سجده در راه رفتن گذر شده است بجای سجده خواندن و اول افضل است
و خواب کردن را منع کرده است **مطلب سیوم** هرگاه نماز شب از کسی فوت شود
پس بعد از نماز صبح نافله شفع و وتر را با نافله صبح بکند ثواب نماز شب را دریافته
و ظاهر آن است که این در صورتی ظاهر است مثل اینکه فراموش کرده باشد یا خواب بر او غالب
شده باشد یا شغلی او را مانع شده باشد **مطلب چهارم** در روز جمعه سنت است نافله را بیست
رکعت نهاده از روزهای دیگر و در بعضی اخبار دو رکعت بعد عصر وارد شده و در بعضی
رخصت که هشت رکعت زیاد هم و چهار در کیفیت ترتیب آن مختلف است و همچنین کلام
علما و بعضی فرموده‌اند که شش رکعت از نوافل در وقتی که روز بلند میشود بکند و شش رکعت
پیش از ظهر و دو رکعت در اول ظهر پیش از نماز جمعه و شش رکعت بعد جمعه و در بعضی دیگر
وارد شده است که شش رکعت در اول روز و شش رکعت بعد از آن بعنوان چاشت و دو رکعت
بعد از ظهر و دو رکعت بعد از عصر و در بعضی دیگر نحو دیگر وارد شده و مقدم داشتن همه این نافلها
بر فریضه افضل است و عمل بهمه جایز است **مطلب پنجم** ساقط میشود در سفر نافله ظهر
و عصر و مشهور این است که وتیره هم ساقط میشود و بعضی جایز دانسته‌اند کردن آنرا
و این خلاف از قوت نیست چنانکه از بعضی اخبار مستفاد میشود **فصل دویم**

در نماز استسقا است و آن سنت است در وقتی که آب نهرها کم شود و باران کم شود و
آن مثل نماز عید است و خطبها را در کجا باید بنماز میخوانند و در قنوت و خطبه این نماز که مناسب
این مقام است گویند از طلب رحمت و باران شدن جناب اقدس الهی و مواعظی که مناسب مقام باشد
و این سنت است که آنچه وارد شده از قنوت و خطبه بخوانند و سنت است که شهر و پیش از بیرون رفتن
روزه بدارند و روز سیم بروند و آنکه روز سیم دوشنبه باشد یا جمعه و آنکه غسل کنند از برای
نماز و آنکه پیش از روزه نیز صدقه بدهند و آنکه به صحرا روند پا برهنه با آرام تن و دل و خواری و خشوع
و آنکه اطفال و مردان پیر و زنان پیر و حیوانات را همراه ببرند و میان اطفال و مادرهای ایشان
تفرقه کنند که فغان و ناله بسیار شود و آنکه امام بعد از نماز رداء خود را بگرداند و آن طرف
که بر شانه راست بوده بر شانه چپ گرداند و آنکه بر شانه چپ بوده است بر راست گرداند و
پس رو بقبله کند و گوید که الله اکبر پس بطرف راست رو کند و گوید
سبحان الله و همچنین بطرف چپ رو کند و گوید لا اله الا الله رو بمردم کند
و گوید الحمد لله و هر یک را صد مرتبه گوید و از جمله نیکیها گفته اند مردم
هم همراه گویند و بعد از روزه گرفتن سه روز اگر خوردها باشند و روزه را از سر گیرند و باز
بنماز روند تا رحمت بر ایشان نازل شود **فصل نهم** در نوافل ماه مبارک رمضان
و مشهور این است که مستحب است هزار رکعت نافله علاوه بر آنچه در سایر ماهها سنت است
و مشهور این است که در هر شبی بیست رکعت بکند هشت رکعت بعد مغرب و دوازده رکعت
بعد عشا و در هر یک از شبهای دهه آخر سی رکعت بکند هشت رکعت بعد مغرب و بیست و دو
رکعت بعد عشا و از بعضی روایات عکس این بر می آید یعنی هشت را بعد عشا فرموده و

دوازده را بعد مغرب و در این باب بعضی اخبار وارد شده اند و صد رکعت
باقی میماند آن را در سه شب قدر هر شبی صد رکعت میکنند علاوه بر آنکه در شبهای
دیگر میکنند و از اکثر علما نقل کرده اند که در این سه شب همان صد رکعت را بکنند و هشتاد
رکعت که باقی میماند قسمت کنند بر جمعه ها و در هر جمعه ده رکعت نماز حضرت امیرالمؤمنین
صلوات الله علیه و حضرت فاطمه علیها السلام و جعفر طیار بکنند و در جمعه آخر بیست رکعت نماز
حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه و در شب شنبه آخر بیست رکعت نماز فاطمه علیها السلام
و شب بعد خوب است **فصل چهارم** در سایر نوافل است و آن بسیار است و در کتب
ادعیه مذکور است از جمله موکدتر آنها نماز جعفر طیار رضی الله عنه است و آن چهار رکعت است بدو
سلام اگر توانی هر روز بکن و اگر نه هر دو روز یکبار یا هر جمعه یا هر ماه یا هر سال یکبار پس در سنی
که خدا می آمرزد گناهان تو که هیچ بر زند در این اینها چنانکه در بعضی اخبار وارد شده است
و میتوان آن را در ضمن نوافل بجا آورد یعنی در نماز شب یا نماز دیگر و در ضمن قضا نماز هم
میتوان کرد هر چند بعضی نماز واجب هم گفته اند و کیفیت آن است که بخواند در هر رکعتی حمد و سوره
و بهتر آن است که در اول اذا زلزلت الارض بخواند و در دوم والعادیات
و در سیم اذا جاء نصر الله و در چهارم قل هو الله احد و بعد از خواندن
سوره پانزده مرتبه گوید سبحان الله والحمد لله ولا اله الا
الله والله اکبر پس رکوع رود و در رکوع هم ده مرتبه تسبیحات را
گوید و بعد از راست شدن هم ده مرتبه گوید و همچنین در سجده اول و در راست شدن
سجده اول و در سجده دوم و در راست شدن از آن هر یک ده مرتبه و همچنین در سایر

این است مشهور و جایز است که نماز را بدون مستحبات بکند و نماز نماز قضای آن را بکند و در حال
راه رفتن در حوایج خود هرگاه تعجیل داشته باشد و در سجده آخر دعایی که وارد شده
بخواند و از جمله آنها نماز حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه است و آن چهار رکعت است
و در هر رکعتی حمد یک بار و قل هو الله احد پنجاه بار و از جمله آنها نماز حضرت فاطمه علیها السلام است
و آن دو رکعت است در رکعت اول حمد یک بار و انا انزلناه صد بار و در رکعت دوم
حمد یک بار و قل هو الله احد صد بار و از جمله است نماز غفیله و آن دو رکعت است
در میان مغرب و عشا و وقت ادای آن است و از باب حمزه مغربی و نماز حضرت رسول
صلی الله علیه و آله و نماز حسنین علیهما السلام و نماز روز غدیر و روز اول ذی الحجه و شب
و روز آن و شب نیمه شعبان و مولود معصومین صلوات الله علیهم و نماز اعرابی و استخاره
و حوایج و شکر و تحیت مسجد و زیارت و لیلة الدفن و غیر اینها و تفصیل اینها در کتب مبسوطه
مذکور است و غیر اینها که بسیاری از نمازهای آنها ذکر شده همه مستحب است کردن و در کیفیت
نماز و جمع قل هو الله احد در رکعتی است غیر نماز اعرابی و قله در تر و کیفیت نماز اعرابی در مصابیح ... علیم
مواجهه آمد **باب سیم** در افعال و اذکاری که مقدم بر نماز و موخر از نماز و مقارن نماز است
و در آن چند باب است **باب اول** در اذان و اقامه و در آن چند مطلب است
مطلب اول جایز نیست اذان و اقامه در غیر نمازهای یومیه چه اداء و چه قضاء و نماز جمعه
داخل در فرایض یومیه و جمعه پس مشهور و اقوی این است که مستحب است و استحباب آنها موکد است
خصوصا در جماعت و در نمازهای جهریه خصوصا نماز مغرب و صبح و بعضی اقامه را در سایر نمازها
واجب گفته‌اند و آن قول هم در مسئله هست اقوی قول مشهور است و از برای زنان هم

بزان

و در بعضی از اخبار آمده که ... و ... زنان ... [illegible]

مستحب است اما ترک نکرده‌اند و در بعضی اخبار صحیحه است که زن در اذان به تکبیر و شهادتین
اکتفا می‌تواند کرد و در حدیث صحیح دیگر در اقامه نیز اکتفا شده به اینکه تکبیر بگوید و به این
اکتفا کنند و بعضی گفته‌اند که مردان محرم او هم می‌توانند به اذان او اکتفا کنند بلکه
بعضی به غیر محرم هم کافی دانسته‌اند و این هر دو خالی از اشکال نیست خصوصا اقوی بلکه
اظهر و اشهر در اخیر عدم جواز است و بعضی علما تصریح کرده‌اند به اینکه حکم خنثی هم
حکم زن است **مطلب دوم** ساقط می‌شود اذان در چند جا **اول** در نماز عصر و عشا است
هرگاه کسی جمع کند آنها را با ظهر و مغرب پس اگر فاصله قرار بدهد میانه دو نماز به اینکه
نافله بکند اذان ساقط نمی‌شود و سقوط اذان در اینجا رخصت است و بعضی ترک آن جایز دانسته
ترک آن افضل باشد و آنچه مشهور شده که هرگاه دو نماز را در وقت فضیلت نماز اول
جمع کند اذان را به نیت نماز اول بگوید و اگر در وقت فضیلت دوم جمع کند به نیت نماز
دوم بگوید دلیلی از برای آن نیافته‌ام **دوم** عصر روز عرفه در عرفات و عشای شب عید
و خلاف کرده‌اند در اینکه سقوط اذان در اینجا از جهت کراهت است یا از جهت محض
رخصت است و اظهر حرمت است **سیم** عصر روز جمعه است خواه جمع کند آن را با جمعه
یا ظهر یا تفریق کند و در کیفیت سقوط در اینجا نیز خلاف است و احوط بلکه اقوی لزوم ترک است
چهارم کسی است که نماز قضای بسیار بکند در یک وقت پس او در اول نمازهای
خود اذان بگوید و باقی نمازها را با اقامه تنها بگوید و مشهور است که ترک اذان در اینجا
از باب رخصت است و کردن آن افضل است و این در نظر حقیر خالی از اشکال نیست
و بعضی متاخرین تقویت کرده‌اند قول به اینکه تکرار بدعت باشد و بنای علما بر سقوط است

پنجم مرجوح است در هر نماز در سفر که اذان ترک بکند ششم هرگاه بشنود
اذان غیر را خواه آن اذان را از برای جماعت دیگر گوید یا منفرد باشد و خواه اذان
مسجد باشد و خواه اذان شهر باشد همان کفایت میکند بلکه اقامه هم چنین است مگر آنکه قد قامة
سخن گفته و سقوط اذان در چهار صفت است پس بر استحباب باقی است اینها در غیر اذان
جماعت مخصوصه است پس هر آنچه هم میتواند اذان را از سر گیرد و تا موقع(?) اینجا
حکایت اذان سنتی دیگر است مشهور آن است که هرگاه منفردی اذان و اقامه گفته
باشد و شخص دیگر و جماعت دیگر بیایند و خواهند که نماز را بجماعت بگذارند اذان و اقامه را از سر گیرند
هفتم مشهور این است که هرگاه جماعتی داخل مسجد شوند و خواهند نماز جماعت کنند
و جماعت دیگر پیش از اینها نماز جماعت کرده باشند و هنوز همه ایشان متفرق نشده
باشند جماعت ثانیه اذان و اقامه ایشان میتوانند که ساقط کنند و بعضی از ایشان
تصریح کرده اند که منفرد هم میتواند که ساقط کند و ظاهر احادیث دلالت بر همه دارد و اگر چه در منفرد
ظاهر نیست وجهی از برای تخصیص بجماعت الا آنکه در نظر حقیر است از احادیث ظاهر نیست
و اظهر این است که اتحاد نماز معتبر است یعنی اینهائی که داخل میشوند همان نمازی خواهند
بکنند که آنها جماعت کرده اند مطلب سیم مشهور و اقوی این است که فصول اذان هجده است
الله اکبر چهار مرتبه اشهد ان لا اله الا الله و بعد از آن اشهد ان
محمدا رسول الله و بعد از آن حی علی الصلوة و بعد از آن حی علی الفلاح
و بعد از آن حی علی خیر العمل و بعد از آن الله اکبر و بعد از آن لا اله
الا الله هر یک از اینها دو مرتبه بگوید و اما هفده فصل است و تفاوت آن با اذان

بر

هست که تکبیر اول ساقط میشود و یک تهلیل آخر و دو قد قامت الصلوة
بعد از حی علی خیر العمل زیاد بکند و هرگاه در سفر باشد یا عذری داشته باشد و شتاب
داشته باشد میتواند این فصلها را از اذان و اقامه هر دو کم کند مثل اینکه تکبیرهای اذان
را یکی گوید و همچنین میتواند هر یک از فصلها را یکی گوید در اذان و اقامه و در
هست که قیام در اقامه و کفش و در ماده با کفش بهتر است و اینکه اذان و اقامه هر دو را یکی
یکی گوید واجب است بهمان ترتیبی که مذکور شد اگر عمدا خلاف آن بکند باطل است و اگر
سهوا فصلی را بر فصلی مقدم دارد برگردد و فصل پیش را بگوید و بعد از آن فصل بعد را بگوید
و همچنین هرگاه سهوا اقامه را مقدم دارد برگردد و اذان را بگوید و هرگاه شک کند
در آن بعد از دخول در اقامه برنگردد مطلب چهارم سنت است که در حال اذان و اقامه
رو بقبله باشد و در حال کفش نهادن تاکید بیشتر است و در حال اقامه بیش از آن
و مکروه است ملتفت شدن بطرف راست و چپ و سنت است در حال ایستادن
در هر دو و بعضی در اقامه شرط صحت دانسته اند این قوت دارد و احتیاط در آن است
که ترک نکند در اقامه مگر در حال اضطرار و سنت است که با طهارت باشد و بعضی شرط
صحت اقامه دانسته اند و این قول قوت دارد و سنت است که اذان را بتانی بگوید
و در میان فصلها درنگ کند و اقامه را بشتاب بگوید اما در هر دو مراعات وقف و
نفس کشیدن بیک نفس و همچنین در جمیع اذکار مثل تسبیح حضرت فاطمه زهرا علیها السلام
و غیر آن تکیه آنکه جزم کردن بدون نفس کشیدن یا نفس کشیدن یا حرکت دادن اعراب است
در کلام عرب صحیح نیست و بعضی گفته اند که سکون بدون وقف هم در لغت عرب

دارد شده است و آن بسیار حرکت دادن است در اظهار اسرار اول است و اگر زبان
کسی بر وجه صحیح جاری نشود و در حروف حرفی را بحرفی بدل کند چنانچه بلال شین را سین
بدل کند پس آن باکی نیست و همچنین بدل کردن حرکتی در صورت عجز با تغییر اعراب امکان
تعلم پس اظهار آنست که باطل است خواه باعث تغییر معنی بشود و یا نشود و باید بسیار اول
الله اکبر و ها را در آخر الله و صلوة و حا را در آخر فلاح همه را ظاهر کند و سنت است
که بلند کند صدای خود را با اذان و هر چه بیشتر بلند کند ثواب آن بیشتر است و انگشتان خود
را در گوشهای خود کند و مشهور این است که سنت است که فاصله بدهد میان اذان و اقامه برکعت
نافله یا سجده یا نشستن یا گام برداشتن بغیر مغرب که در آنجا فاصله را بگام برداشتن بکند
یا نفس کشیدن یا تسبیح گفتن و در بعضی احادیث نشستن در مغرب هم وارد شده است و اینکه ثواب
کسی دارد که بخون خود غلطیده باشد در راه خدا چون حالات اوقات مختلف میشود
هر وقت هر کدام مناسبت داند بکند بقطع نظر از مراعی و موانع خارجه و درست که در ظهر و عصر
و رکعت نافله بهتر باشد و در غیر اینها سجده بهتر باشد بغیر نماز مغرب و سنت است خواندن دعائی
که وارد شده است میان اذان و اقامه و سنت است حکایت اذان از برای کسیکه می شنود
هر چند در بیت الخلا باشد یعنی هر کلمه که مؤذن گفت او هم بگوید و بعضی جایز دانسته اند قطع نماز را
از برای حکایت اذان و این مشکل است و قطع قرائت قرآن از جهت آن پس باکی نیست
و حکایت اذان در حال نماز صورتی ندارد و هر چند در غیر کلمهایی باشد که حی علی وارد است
که بگوید دعائی که وارد شده است در وقت شنیدن اذان و آن جمع کردن این با حکایت اذان
این میشود که بعد از فراغ از اذان بگوید یا آنکه در اول اذان بگوید و بعد از آن هر چه را اذان

حکایت کند مطلب پنجم مکروه است سخن گفتن در اثنای اذان و اقامه خصوصاً بعد از
قد قامت الصلوة خصوصاً در جماعت یعنی آن جمعی که میخواهند نماز جماعت بکنند
و گفته اند اقامه آن شخص که اقامه میگوید بعد از قد قامت الصلوة سخن گفتن ایشان صورتی
ندارد و کراهت بسیار شدید دارد و جمعی حرام دانسته اند و این قول خالی از قوتی
نیست و بعضی علما در اثنای اقامه هم حرام دانسته اند و بنا بر اینقدر هر گاه کسی سخن بگوید
سنت است که اقامه را از سر گیرد و استثنا کرده اند از سخن گفتن در اینجا سخنی را که متعلق به
نماز باشد مثل پیش و پس ایستادن امام و راست کردن صف و گفتن اشهد ان علیا ولی الله
و ان محمد و آل محمد خیر البریه جایز است هر گاه بقصد جزو اذان بودن نگفته باشد
هر گاه بجزو اذان داند ظاهرا بدعت است پس در صورت گفتن ترک مرتبه کردن احوط است
و [...] گفتن شبیه ترک است اگر از اذان مطلب ششم اگر ترک کند اذان و اقامه را تا آنکه او
تمام شود پس اکثر علما بر آنند که [...] دیگر که برکوع نرفته است میتواند خراب کرد نماز را
و اذان و اقامه بگوید و باز نماز را از سر گیرد و اگر سهوا ترک کرده باشد و هر گاه عمدا ترک کرده
کرده باشد دیگر بر نگردد و بعضی عکس این گفته اند و این ضعیف است و بعضی گفته اند
میتواند برگردد در صورت نسیان [...] از نماز خارج نشده است و احوط است که هرگاه داخل
رکوع شده دیگر برنگردد و [illegible] برگشتن هر گاه از قرائت [...] بیشتر است و مشهور
این است که هر گاه جاهل بوده باشد از برای اذان تنها هم بر نگردد و بعضی دعوی اجماع بر این
هم کرده اند و بعضی گفته اند از برای اذان تنها برنگردد و حکم این از احادیث ظاهر نمیشود
و بعضی علما تخصیص داده اند این احکام را بمنفرد و بعضی تعمیم داده اند در امام و منفرد و جماعت ظاهر

در مغرب است **مطلب هفتم** جایز نیست تقدیم اذان بر وقت نماز در غیر صبح و در صبح جواز
تقدیم اذان است و جمعی منع کرده اند از آن مستند بعد از ملاحظه احادیث در این باب معلوم میشود
که آن اذان پیش از صبح که مذکور شده است اذان صبح نیست که بآن توان اکتفا کرد و از
برای نماز صبح بلکه بجهت تنبیه و اعلام و بیدار شدن خفتگان است و جایز نیست که جمعی که منع
کرده اند از اذان پیش از صبح را منع کرده باشند و آنها که تجویز کرده اند اذان اعلام را اثبات کرده
باشند پس نزاعی در میانه نخواهد بود و ابن عقیل از ابن بابویه نقل کرده اند که رسول صلی الله
علیه و آله که دو موذن داشتند یکی بلال و یکی ام مکتوم و آن کور بود و پیش از صبح اذان میگفت و آن
حضرت می فرمودند که هرگاه اذان بلال را بشنوید پس باز دارید خود را از خوردن و آشامیدن
پس ظاهر این قصه موذن در این جا اذان اولی خواهد بود و با تعدای (?) آنها از مکه مکرم (?) جماعت نا شنید
دعا ده و داشته باشد **مطلب هشتم** شرط است در موذن اسلام پس اذان کافر صحیح نیست
و ظاهر آنست که همان شرط است ایمان پس آن شرط نیست بلکه تمیز اذان او صحیح است
دار برای نماز و اذان او اکتفا میتوان کرد نه در دخول وقت و اذان طفل غیر ممیز صحیح نیست و
هم چنین اذان دیوانه و مست کافیست اذان زن از برای زنان خوبست نه غیر آنها و سنت است که
که موذن عادل باشد و صاحب آواز باشد و اینکه صدای خود را بلند کند و اینکه بر جای بلندی
بایستد و مستحباب منار … و اینکه شنوا باشد و بر وقت و اینکه کور نباشد هر چند
جایز است از برای کور هم هرگاه کسی او را راهنمائی کند و در اعتماد کردن با اذان کسی که
جاهل بوقت باشد اشکال است هر چند که بر سبیل اتفاق در وقت گفته باشد بلکه اگر
شخص معتمدی او را راهنمائی کرده باشد خوبست و در جواز اعتماد با اذان کسی که او ثقت (?)

میکرد بر آن اذان گفتن اشکال است اظهر عدم جواز است و اجرت گرفتن حرام
و اما روزی دادن با وارث (?) … از بیت المال مسلمین باکی نیست **باب دوم** در قیام است
و در آن چند مطلب است **مطلب اول** واجب است ایستادن در همه نمازهای واجبی قیام
در حال تکبیرة الاحرام و واجب رکن نماز است که ترک آن عمداً یا سهواً نماز باطل میشود و همچنین
قیام متصل برکوع رکن است یعنی که باید برکوع از قیام … آید و … آن در بعضی از … ظاهر
میشود مثل اینکه شخصی بسبب ضعف عاجز شده از ایستادن و نشسته و در اثنا تمام شدن از
قرائت … قوتی بهم رسد که میتواند بایستد پس باید برخیزد و راست بایستد و برکوع رود
پس اگر در حال خم شده برخیزد خوب راست نشده برکوع رود نماز او باطل است
و همچنین مأموم هرگاه خواهد داخل شود در وقتی که امام برکوع است باید تکبیر را بگوید در حال
قیام و از قیام برکوع رود که اگر تکبیر گویان برود نماز او باطل است و قیام در حال تکبیر را در
نافله است و در این ورکن ام داخل شده است و حد قیام آنست که مهرهای پشت
که آن را صلب میگویند بر روی یکدیگر در صف استواری و استقامت قرار گیرند پس در حال
خم نشود و … تکیه … بر مثل تکیه (?) نیست هر چند ترک آن … است و واجب است که بر
پا بایستد و تکیه بر چیزی نکند بنحوی که اگر آن را دور کند بیفتد و بعضی گفته اند که مکروه است
و بنای عمل بر مشهور است و اینکه گردن بر چیزی مثل دیوار … برای برخواستن اشکال
ضرر ندارد و بعضی این را هم مثل اول دانسته اند و آن ضعیف است و واجب است قرار
در حال قیام یعنی در بین نماز راه برود و دیگر در پیش و پس نرود مگر در جائی که استثنا شده است
مثل نماز جماعت در بعضی اوقات چنانکه بعد خواهد آمد و اینکه نشستگی خود در ایستادن (?)

و گاهی بر آن بیفزاید و پس آن مکروه است که گاهی پا را بلند کند و پس و گاهی پیش و این در
وقتی است که در عرف از حد استقرار خارج نشود و اگر نه نماز او باطل است و در وقت
پیش رفتن و پس آمدن از قرائت دست بر دارد و البته آن قرائت نخواند **مطلب دویم**
هرگاه کسی عاجز شود از ایستادن پس تکیه کند بجائی و اگر تواند بعض قیام را با استقلال بجا آورد
بقدر مقدور بجا آورد و تمام را اگر عرفاً توان گفت بجا آورده و اگر تواند قیام را بجا آورد
رکوع و سجود را نتواند درست بجا آورد و اگر نشسته رکوع و سجود را میتواند درست بکند
باز قیام را مقدم دارد و رکوع و سجود را بقدر مقدور بجا آورد و هر چند بایما و اشاره باشد
و هرگاه هیچ مقدور نباشد نشسته نماز کند و در معرفت عجز رجوع بحال خود میکند بجهه
آنکه انسان بحال خود بصیر است پس هرگاه داند که نمیتواند بی مشقت بسیار
برپا است نشسته و هرگاه طبیب گوید که ایستادن ضرر دارد میتواند بقول او
عمل کند و اگر چه از برای خودش ظن بعدم ضرر حاصل باشد و همچنین هرگاه گوید که باید چند
روز به پشت بخواند یا بنشیند بجهت چشم یا غیر آن هر چند از ایستادن عاجز نباشد و هر ز(؟)
رسیدن ضرر اعم است از هلاکت یا طول انجامیدن یا زیاد شدن آن یا بشدت کردن آن و هرگاه
ضرر تنها ترک قیام نمیتواند کرد و در حکم مذکور است هرگاه از دزد و درنده بترسد یا
زیر سقف کوتاهی محبوس باشد و هرگاه تواند راه رود و نماز کند یا نشسته نماز کند نشستن
را مقدم میدارد و در جمیع در صورت امکان از راه رفتن یا به تکیه ایستادن تکیه را
مقدم میدارد و هرگاه از نشستن عاجز باشد تکیه کند و نشسته و همچنین است بار بعد
کیسم(؟) در قیام مثل آن در نشستن ملاحظه کند و بعد از عجز از همه به پهلوی راست بخواند رو بقبله

و برای

و برای رکوع و سجود اشاره کند و اگر از آن هم عاجز شود به پهلوی چپ بخواند بروش مذکور و اگر از آن
هم عاجز شود به پشت بخواند مثل حال احتضار و اشاره کند و باقی احکام رکوع و سجود در محل خود خواهد
آمد پس مدار بر آنکه هرگاه کسی ایستاده است عجزی عارض شود او را می‌نشیند و اگر از نشستن عجز عارض
شود به پهلوی راست میخواند و همچنین حال آن و عکس این هرگاه ضعیف میباید بهر حالی که ممکن است بحال
دیگر بالاتر از آن منتقل میشود بحالی که بالاتر از همه است پس اگر قبل از قرائت عجز او عارض شود
مشهور آنست که در حال فرود آمدن هم قرائت میکند و بعضی گفته اند ساکت شود تا نشسته بعد از آن
بخواند و اول اظهر است و اگر از برای ضعف قوت بهم رسد پس ترک قرائت کند تا برخیزد
و از آنجا که مانده است بخواند و همچنین هرگاه از خواندن به نشستن منتقل شود و بعضی گفته اند [illegible]
و اگر از پس بکرد(؟) این مشکل است و هرگاه بعد از تمام شدن قرائت قوت بهم رسد
باید برخیزد و راست بایستد و برکوع رود و طمأنینه و آرام در قیام واجب نیست **مطلب سیم**
جایز است نشستن در نمازهای سنتی در حال اختیار و مستحب است که در آن سوره را برخیزد و
را ایستاده تمام کند و اگر چه یک آیه یا دو آیه باشد پس برکوع رود که ثواب نماز ایستاده
از برای او نوشته میشود و ظاهر آنست که در نمازهای وجهی(؟) اگر به همین قدر یک آیه یا دو آیه
بما بایستد در هر جای قرائت باشد و جایز باشد که آن را در آخر قرار دهد که رکوع را از قیام
بجا آورد و مستحب است از برای کسی که تواند بایستد و کاهلی کند در نماز نافله در عوض هر رکعتی
دو رکعت کند خواه نوافل یومیه باشد یا غیر آن و در دو سوره خلاف کرده اند که ایستادن
در آن افضل است یا نشستن و گویا خلافی در جواز هر دو ندارند نشسته باشد و شاید احوط نشستن باشد
و تکیه‌ای آوردن نافله در حالی که به پهلو خوابیده باشد در حال اختیار پس بعضی آن را [illegible]

قولی [illegible] نشسته و از ایستادن [illegible] و از ضعف عارض شود

و اینها آنند و آن بسیار است و در نشستن مخیّر است هر نوع که خواهد بنشیند خواهد دو زانو خواهد
چهار زانو خواهد پاها را دراز کند و مکروه است سنت است و بعضی آن را
تفسیر کرده اند به آنکه در حال نشستن ساقهای و رانهای خود را از زمین بردارد و در است
کیفیت رکوع نشسته دو وجه گفته اند یکی آنکه خم شود بحدی که راستی او بنسبت بکسی که راست نشسته
باشد مثل نسبت راستی راکع ایستاده بکسی که راست ایستاده و دوم آنکه خم شود بحدی که
پیشانی او برمحل سجده او برسد و اول آن است که پیشانی او برابر پیش روی زانوهای او باشد
و ظاهر این است که همه واجب نیست و احوط آنست که رانها را از زمین بردارد و بعضی علما آن را واجب
دانسته اند **مطلب چهارم** سنت است خواندن آنچه وارد شده است در رکوع ایستادن و نماز و آنکه
پاهای خود را کند کرده فاصله بگذارد در میان آنها اقل فضیلت آنست که بقدر عرض
انگشتی باشد و اکثر آن بقدر یک وجب و شانه های خود را پس دهد و دستهای خود را بگذارد و بر روی
رانهای خود بگذارد و برابر زانوها و نظر او بجای سجده باشد و کسالت و کاهلی و خواب آلوده نباشد
و با شتاب نباشد و خاضع و خاشع باشد و چشمهای او بزیر باشد و با آسمان نگاه نکند و کتاب جیب
در دست ملتفت نشود و مشغول نباشد و مثل بنده خوار و ذلیل باشد که پیش روی آقای
بزرگی ایستاده باشد و بنده کسی باشد که نماز را وداع کند که گویا دیگر او را نصیب نمی شود نماز و
اگر پیش دست خود بازی نکند و انگشتان خود را نشکند و یکی از پاهای خود را مقدم برپای دیگر
بگذارد و مساوی بگذارد و در روی انگشتان پاها نیز بلند باشد و خمیازه و کسالت نکند و زن
پاهای خود را از هم جدا نکند و دستهای خود را بر سینه بچسباند که سینه او مجتمع باشد و ...
دارد و بعضی چنین گفته اند که دستهای خود را بر روی پستانها بگذارد و این درست

و اما تکفیر در حال نماز پس مشهور و اقوی حرمت است بلکه نماز باطل میشود و آن تکفیر که
در حدیث صحیح وارد شده این است که کف دست راست را بر پشت دست چپ
بگذارد و بعضی گفته اند که چپ را بر راست گذاشتن همین حکم دارد و ظاهر آنست
که فرقی نباشد میان آنکه دستها را بر بالای ناف بگذارد و یا پایین و بعضی
تصریح کرده اند به اینکه فرقی نیست در اینکه حایلی میان دستها باشد یا نه و بعضی
اشکال کرده اند در گذاشتن دست بر روی ساعد دست دیگر هم و احوط
اجتناب است از همه و آنکه مذکور شد در حال غیر تقیه است و در آن حال اگر
نیست بلکه گاه هست واجب است بلکه اگر ترک کند در تقیه که نماز او باطل است
و شیخ فرموده است که التفات حرام است یعنی یکی از کفها را بر روی دیگری
بگذارد و میان زانوهای خود بگذارد و دعوی اجماع بر آن کرده است

باب بیست و سیم در تکبیر احرام است و در آن چند مطلب است **مطلب اول**

واجب است نیت در نماز و تحقیق آن در وضو گذشت و حاصل کلام در نیت این است
که آنکه متمیز فعل است از غیر ... باید قصد کند و همین که نماز معین شد در نظر او
قصد کند قصد میکند که از برای خدا میکنم پس هر گاه مکلف در اول ظهر مشغول
نماز دیگر نباشد و اراده نماز دیگر نداشته باشد غیر نماز ظهر پس همین است
در نظر او که نماز ظهر میکند همین کافی است پس همین که شنیده اند که نماز ظهر
میخواهد بکند برای خدا و این قصد را دارد و میگوید الله اکبر و اگر گاهی
نماز قضا میکند و محتاج است به آنکه معین کند که آنکه حالا میکنم ادا است یا قضا

پس قصد ادا او دون آن نکند و همچنین هرچه باعث بطلان عمل و اتمام او از عبادت از
وجوب و استحباب ظهر و عصر و قضا و ادا او باید در نظر داشته باشد و قصد کند
تقرب را و بجز نکند و واجب است استمرار حکمی تا آخر نماز بمعنی که قصدی که منافی نماز
باشد نکند پس اگر در بین نماز قصد کند خروج را یعنی گوید از نماز دست بر میدارم
اما کاری که منافی نماز باشد بجا نیاورد ظاهر آن است که نماز او باطل میشود و اما اگر
گوید که لحظه دیگر از نماز دست بر میدارم یا که در رکعت دویم از نماز دست بر میدارم
پس در آن اشکال است و احوط بلکه اظهر بطلان است و اما خروج از نماز را معلق
کند بر امری پس اگر آن امری است که حتما میشود یعنی وقوع آن در بین نماز است
پس این مثل صورت سابقه است و اگر معلق کند بر امری که ممکن است که واقع نشود
پس در آن اشکال است و احتیاط در اتمام و اعاده است و اما آنکه شارع کند در کردن
قطع نماز را در آن پس لیکن آن ضرر ندارد و هرگاه قصد فعل منافی بکند مثل اینکه قصد
خوردن کند یا قصد حرف زدن بکند آنچه مشهور نقل شده است این است که باطل کرده است
نماز باطل نمیشود و ظاهر آن است که اگر غافل است از اینکه آن منافی نماز است پس آن
ضرر ندارد و اگر متذکر است پس اگر در مسئله سابق قائل شویم بطلان نماز را بقصد خروج
در آن پس ظاهر در اینجا هم بطلان خواهد بود و اما اگر قصد کند چیزی از نماز
و غیر نماز هم مثل تکبیر که بگوید و قصد خبر کردن غیر را هم با آن ضم کند یا رکوع کند و قصد
برداشتن چیزی را هم با آن ضم کند یا آن را با تنها ضم کند پس بعضی از علما حکم بطلان
کرده اند و اعاده آن را فرموده اند بی فایده میدانند بجهت اینکه اعاده موجب باطل شدن در کم میشود

اما در

اما در غیر رکن مثل قرائت و ذکر رکوع و امثال آن پس اظهر بطلان است هرچند
اعاده آن بکند خصوصا در وقتی که ضمیمه نیت ریا باشد و احتمال صحت در صورت اعاده
در وقتی است که با آن کردن فعل کثیر ماحی صورت نباشد و در نیت که گوییم
قرائت ریائی یا ذکر ریائی در نماز ضرر ندارد خصوصا جنس قرائت و ذکری که
بقصد قربت نباشد یا خالص از برای خدا نباشد و ادله که دلالت بر جواز
مطلق ذکر و قرائت در نماز میکند مستثنا دارد انها قرائت و ذکری است که بقصد قربت
باشد یا اینکه بقصد حرامی مثل ریا نباشد و اما هرگاه ذکر صدائی گوید بقصد اعلام
غیر مثل یا الله و الله اکبر یا آیه قرآنی بخواند بجهت اعلام پس ظاهر این است
که ضرر ندارد و اما حکم ضمیمه مباح در کار و افعال مستحبه نماز پس ظاهر آن است که تنها
را بقصد دیگر ضم نکند و شاید تنها همان ضرر باشد مطلب دویم جائز است
عدول کردن از نیت نماز بنماز دیگر لیکن گردانیدن نیت از نماز دیگر در چند
موضع اول عدول از نماز بعد از نماز مثل اینکه نماز عصر میکند بخاطرش آید
که نماز ظهر را نکرده است عدول میکند و چنین قرار میدهد که همان نماز ظهر باشد و بعد از
تمام نماز عصر را میکند و همچنین نماز عشا و مغرب خواه نماز ها هر دو ادا
باشند یا هر دو قضا باشند یا اولی قضا باشد و دومی ادا و از مسائل اینست که در نماز مغرب
بخاطرش آید که نماز عصر را نکرده است چنین قرار میدهد که این نماز عصر باشد و آن را
چهار رکعت تمام کند و بعد از آن مغرب را بکند و همچنین هرگاه عشا را فراموش کند
و داخل نماز صبح شده باشد صبح را فراموش کند و داخل نماز ظهر شده باشد

و بالعکس این یعنی در یک نماز قضایی باشد و خواهد عدول کند بنماز ادا از که مانده در آن
وقت بکند پس در آن اشکال است و اقوی در نزد حقیر آن است که هر گاه وقت
حاضره تنگ نباشد عدول کند و نماز قضا را تمام کند و بعد از آن ادا را بکند و هر گاه
وقت حاضره تنگ باشد پس آن قضا را بهم زند و حاضره را بجا آورد و اگر که بتواند
آن را در وقت تمام کند هر چند که رکعت آن باشد و اگر وقت وفا نمی کند حتی یک رکعت
در این صورت در جواز عدول ریب تردد و اشکال است و اظهر عدم عدول است و بعد از
تمام قضا نماز حاضره را قضا بکند **دوم** عدول از مأموم بودن به امام بودن در وقتی که امام بمیرد
یا حادثه ای رو دهد که یکی از مأمومین را پیش بدارند که با او اقتدا کنند و نماز را تمام کنند
سیم عدول از مأموم بودن به تنها نماز کردن و این در صورت حصول عذر مثل اینکه
پیش آید سیل ضروری که به تخلف از آن ضرر حاصل شود یا دردی آن را عارض شود
بی اشکال است و در صورت عدم عذر مشهور جواز است و علامه دعوی اجماع کرده ولیکن
احوط آن است که بی عذر منفرد نشود **چهارم** عدول از تنهایی به مأموم شدن شیخ
طوسی دعوی اجماع بر جواز آن کرده و آن مشکل است **پنجم** عدول از اقتدای
امامی به امام دیگر و این وقتی است که بغیر آن صورتی که مذکور شد که حادثه به امام رو دهد
باشد و در صورت دیگر عدول نکند **ششم** عدول از فریضه به نافله از برای کسی که
بترسد که جماعت از او فوت شود نماز فریضه را که داخل شده است
نماز ظهر در حال رکوع باشد نمی تواند این کار را بکند و اگر در پیش قرائت
باشد شاید تواند به نافله نشیند و سلام بگوید و ملحق شود به جماعت و همچنین کسی که در روز

جمعه فراموش کند قرائت سوره جمعه را و سوره دیگر شروع کند او هم نیت رساله بکند تا
و در رکعتی تمام بکند و نماز ظهر را با جمعه از سر میگیرد **هفتم** عدول از قصر
به تمام است هر گاه در بین نماز قصد اقامه کند و از تمام به قصر مشهور بر جواز است
و آن در وقتی است که در رکعت اول باشد و هنوز تمام نکرده و در محل آن بوده
حدیث صریحی در این باب ندیده ام و بعضی موانع دیگر هم استشمار کرده اند که دلیل
آنها واضح نیست و مدار آنکه موضع عدول اثنای نماز است و بعضی از فراغ هم جایز
دانسته اند در جایی که ممکن باشد و حدیثی در آن ندیده ام مگر خصوص نماز ظهر و عصر
که حدیث صحیحی وارد شده که جایز است عدول بعد از فراغ نماز عصر به ظهر و عمل به آن
خوب است **مطلب سوم** تکبیرة الاحرام واجب است و رکن نماز است و ترک آن عمداً و
سهواً نماز را باطل میشود و همچنین زیاد کردن آن پس هر گاه دو تکبیر بگوید نماز او باطل است
و هر گاه مرتبه سیم بگوید صحیح است و بعضی گفته اند که تکرار هم مبطل نماز است پس دفعه
دویم صحیح خواهد بود و این ضعیف است خصوصا هر گاه عمداً بگوید و واجب است که تکبیر را
بلفظ معهود بگوید الله اکبر و مثل والله الاکبر الجلیل و غیر آن صحیح نیست
و همزه الله اکبر هر دو را قطع کند از ما قبل و وصل نکند و همچنین همزه را اشباع
نکند و همچنین فتحه با را و اکبر تشدید ندهد و هر گاه عاجز باشد از این سعی بکند تا بیاموزد
و اگر عاجز باشد ترجمه آن را به هر لغتی که تواند بگوید و لال به هر نحو که تواند ادا کند ادا کند
و اگر صحیح نخواند زبان خود را حرکت دهد و اشاره بکند و سنت است که دستهای
خود را با تکبیر بالا برد و بعضی واجب دانسته اند و احوط این است که ترک نکند

هم حاجت کند میسر است و این استحباب مطلق است بر ره آنچه حاصل میشود به هر نحو که باشد
اما بهتر آنست که دست را ابتدای تکبیر هم متوالی لعل آورد و سنت است که انگشتان
دستها را از دو طرف معتدله کند و ابهام را هم کند و انگشتان را بهم بچسباند و جمعی از علما
گفته اند که انگشتان بزرگ را از سایر انگشتان جدا کند و باقی را بهم بچسباند
و این بهتر است و سنت است که تکبیر را بلند گوید هرگاه امام باشد و ماموم آهسته گوید
و منفرد مخیر است و بعضی مطلقا مستحب دانسته اند و سنت است تکبیر دیگر بعد تکبیرة الاحرام
امام ایشان آهسته بخواند و مصلی اختیار دارد در آنکه هر یک از هفت تکبیر را
خواهد تکبیر احرام قرار بدهد و جمعی گفته اند اولی آنست که تکبیر احرام قرار بدهد بود در مصباح
شیخ طوسی نقل شده که اولی همان است از برای تکبیر احرام و اظهر در ترجیح
فضیلت تکبیر آخری است چنانکه از عبارت فقه الرضا معلوم میشود و حدیثی که دلالت
دارد بر آنکه تکبیرات نماز خارج کانه بود دلیج تکبیر است تتمه آنکه این درست نمی آید
مگر آنکه شش تکبیر خارج از نماز باشد پس تکبیر هفتم تکبیر احرام خواهد بود و سنت است
که بعد از تکبیر اول که گفت گوید اللهم انت الملک الحق لا اله الا انت
وحدک لا شریک لک رب انی عملت سوء و ظلمت نفسی
واعترفت بذنبی فاغفر لی ذنبی انه لا یغفر الذنوب الا انت
بعد از آن دو تکبیر گوید پس گوید لبیک و سعدیک والخیر فی یدیک
والشر لیس الیک والمهدی من هدیت عبدک وابن
عبدک منک وبک ولک والیک لا ملجأ ولا منجا

ولا مفر ولا مهرب منک الا الیک سبحانک وحنانیک
تبارکت وتعالیت رب البیت بعد از آن تکبیر گوید پس و علی
ترجیح بخواند بعد از آن اعوذ بالله من الشیطان الرجیم گوید و شروع
بقرائت کند و بعضی علما گفته اند روایتی وارد شده که بعد از تکبیر ششم گوید رب
اجعلنی مقیم الصلوة ومن ذریتی ربنا وتقبل دعاء ربنا اغفر لی
ولوالدی وللمؤمنین یوم یقوم الحساب و در روایتی است که پس از
تکبیر احرام گوید یا محسن قد اتاک المسیء وقد امرت المحسن ان یتجاوز
عن المسیء وانت المحسن وانا المسیء بحق محمد وآل محمد صل
علی محمد وآل محمد وتجاوز عن قبیح ما تعلم منی و بنابر آنکه اختیار
کرده ام بهتر است که این دعا را متصل بتکبیر هفتم بخواند پس سزاوار که بعد تکبیر ششم
رب اجعلنی مقیم الصلوة را بخواند و این دعا را بعد از تکبیر احرام گوید و بدانکه
بعضی این شش تکبیر را در همه نمازها سنت دانسته اند و بعضی مخصوص فرایض دانسته اند و بعضی
مخصوص بهفت جا قرار داده اند اول هر نماز و اول هر رکعت از نماز شب و در مفرده
وتر و در اول رکعت نافله ظهر و در اول رکعت نافله مغرب و در اول رکعت از دو رکعتی نماز
احرام و وتیره و قول اول اظهر و اکثر است و وحشت مرضی مشهور است و این هفت نافله
هم تکیه شش از سایر روی نقل مشهور است باب چهارم در قرائت است و در آن
چند مطلب است مطلب اول در وجوب خواندن سوره فاتحة الکتاب در همه نمازهای
واجبی و شرط صحت نمازهای پیشین از برای کسی که تنها نماز بکند و برای پیشنماز و در هر

رکعت نماز دو رکعتی و در هر دو رکعت اول نماز سه رکعتی و در دو رکعت اول نماز چهار رکعتی
و باطل میشود بترک آن عمداً اما اگر فراموش کند پس اگر در وقتی که به رکوع رفت بخاطرش
آمد پس نمازش صحیح است و هرگاه پیش از رکوع رفتن بخاطرش آمد باید قرائت را اعاده کند
و اگر چیزی دیگر پیش آمده مثل سوره و قنوت و غیر آن بعد از آن در هر سه بگوید و در صورتی که
عمداً ترک فاتحة الکتاب بکند و داخل سوره شود نمازش باطل است هر چند برگردد و فاتحه را بخواند
و در صورتیکه سهواً ترک کند فاتحه را و داخل سوره شود بخاطرش آید برگردد و واجب نیست
که همان سوره را بعد از آن از سر بگیرد بلکه هر سوره دیگر هم میتواند بخواند و اگر همان را
بخواند نیز احوط باشد و اگر دانسته که داخل در سوره شده شک کند که آیا حمد خوانده است یا نه بعضی
را سخن این است که برگردد و حمد را بخواند و اقوی در نزد حقیر آن است که برنگردد و جماعتی دیگر
از علما اختیار آن کرده اند بلکه در نظر حقیر بعید نمی نماید که اگر در بعض آیات شک کند بعد از
آنکه داخل آیه دیگر شده باشد که آن نیز برنگردد چه آنکه احادیث دلالت دارد برآنکه
هرگاه فارغ شدی از چیزی و داخل شدی در چیز دیگر پس شک تو در چیزی نیست و بعضی علما
چنین فهمیده اند که مراد از چیز جمله تمامی است از افعال نماز مثل قرائت و رکوع و سجود
و امثال آن و بعض اجزا مثل فاتحه چیزی نیست و بعضی دیگر تخصیص داده اند این را بافعال و اجزا هم نیز
گفته اند که هرگاه مشغول در حال قنوت شک کند در قرائت باید برگردد و این هم دلیل
واضحی ندارد و خلاصه هر چند مقتضای قاعده و عمومات این است که هرگاه کسی در چیزی
شک کند بعد از آنکه از محل آن رد شده التفات به آن حاصل نشود و دلیل این احادیث صحیح و دلالت
بر عدم اعتنا به آن میکند در وقتی که داخل در چیز دیگر میشود و الله العالم بحقایق الاحکام مطلب دویم

بر این هم

وبدان

پاره

در آنکه در نماز آیات واجب است خواندن فاتحة الکتاب ده مرتبه اگر ده سوره بخواند
و هرگاه سوره را تقسیم کند در ده رکوع این طور که یک سوره را پاره کند و هر پاره را
برای هر رکوعی بخواند پس او در هر مرتبه واجب است که حمد را بخواند مثلاً در رکعت اول حمد
میخواند و بعد از آن میگوید بسم الله الرحمن الرحیم انا انزلناه فی لیلة القدر و به رکوع رود
و بعد از آنکه راست شد میگوید و ما ادریک ما لیلة القدر و به رکوع رود و بعد از آنکه
راست شد میگوید که لیلة القدر خیر من الف شهر و همچنین تا آخر و بعد از آنکه سوره تمام شد
بر میخیزد و باز حمد میخواند و ابتدا او در سوره دیگر یا همان سوره میکند و بهمین نحو تمام میکند
و در تقسیم یک آیه را بیشتر هم میتوان کم کرد و جایز است تقسیم در همه رکوعها و جایز است
تمام کردن سوره در همه رکوعها و جایز است که در هر رکعت یک سوره تمام بخواند و یک
رکعت تقسیم کند سوره را که پنج آیه باشد و جایز است که تقسیم کند در هر رکعتی برای بعض
رکوعها تمام بخواند و برای بعض دیگر پاره پاره از سوره و احوط آنست که صورت تقسیم حمد را
بخواند تا سوره تمام شود و احوط آنست که سوره را که در رکعت اول قدری از آن خوانده
آن را در همان رکعت تمام کند خواه سوره قرآن بخواند باشد یا خوانده باشد و همچنین
احوط این است که تا سوره را تمام نکند سوره دیگر را نخواند بلکه بعض سوره را خوانده است
هم از سر نگیرد تا آن را تمام کند و نهایت احتیاط آنست که در هر رکعتی پنج حمد
پنج سوره تمام بخواند و حمد و سوره پاره پاره و الله العالم مطلب سیم خلافی است در
میان علما در آنکه تسبیح افضل است در رکعت آخر نماز سه رکعتی و در دو رکعت آخر نماز
چهار رکعتی که حمد بخوانند یا ذکر کنند و نهایت در چند چیز خلاف کرده اند اول آنکه ذکر چه

عبارت و چه قدر است دویم در اینکه کدام افضل اند و در هر یک از اینها اقوال مختلفه نقل کرده اند
و اظهر در نزد حقیر آن است که مطلقا ذکر کافی باشد از تسبیح و تحمید و تهلیل و تکبیر و شاید این
و احوط آنست که این عبارت کوید سُبحانَ اللهِ وَالحَمدُ للهِ وَلا إلٰهَ إلّا اللهُ
وَاللهُ أكبَرُ و از این احوط نیست که این عبارت را سه مرتبه کوید خصوصا در رکعتی که امام
باشد و نظر به احتیاط شده که در این تسبیحات باشد و بعضی توهم کرده اند که استغفار
هم واجب است و این ضعیف است کفتن آن بهتر است و افضلیت تسبیح بر حمد و افضلیت حمد بر تسبیح
در آن نیز اقوال مختلفه هست اظهر در نزد حقیر آن است که تسبیح افضل است خواه امام باشد
و خواه منفرد و خواه مأموم و چون دانستی که افضل و احوط تکرار آن عبارت است سه مرتبه
سه مرتبه هرگاه کسی شک کند که این اول فصل است و اول آن بجز سه تا برادر آن
نیز بنا بر کمتر بکذارد الا آنکه در جواز عدول از حمد به تسبیح و عکس تأملی هست که شروع کند در یکی
از اینها و خواهد دست بردارد و آن دیگری را بخواند اشکال است و احوط ترک آن است
و همچنین اگر سهو است که یکی از اینها را بخواند و فراموش کرده و دیگری را خواند و در اثنای
آن یاد او آمد که فراموش کرده در این مسئله نیز اشکال است و ظاهر است که اقوی این است که رجوع
نکند بلکه بهتر است که اول بخواند یا آنکه همین را که سهوا خوانده مرتبه از سر بخواند و احوط
این است که قصد وجوب نکند و این را بقصد قربت بکند و هر گاه کسی در دو رکعت اول
قرائت را فراموش کرده باشد واجب نیست که در دو رکعت آخر بخواند بلکه مخیر است مابین
قرائت و تسبیح و اگر شک کند در عدد تسبیح بنا بر اقل بکذارد و خلاف کرده اند
در وجوب اخفات در تسبیح و احوط بلکه اقوی آنست که اخفات کند مطلب چهارم

وجوب خواندن یک سوره تمام بعد فاتحة الکتاب در هر دو رکعت اول نمازهای واجب در
حال اختیار و قول استحباب آن ضعیف است و همچنین قول بجواز تبعیض یعنی بعض از
سوره را خواندن نیز ضعیف است و حدیثی که در آن وارد شده است محمول بر تقیه
و اضطرار و همچنین جایز نیست قران دو سوره خواندن در نمازهای واجبه
و در نمازهای سنتی باکی نیست هر قدر که بخواند و اظهر آن است که دو سوره
و بیشتر خواندن در نماز مبطل نماز است و بعضی علما تصریح کرده اند بلکه زیاده از یک
سوره خواندن هر چند دومی را تمام نکند باز هم همین حکم دارد و بعضی هم دلالت
بر آن دارد و احوط بلکه اقوی آنست که ملاحظه همین را بکنند و مراد از قران وارد
کردن دو سوره آن است که بقصد قرائت سوره بعد از حمد باشد اما تکرار آیه
و این آیه بقصد ذکر یعنی و حضور قلبی پس آن ضرر ندارد بلکه اخبار دلالت بر جواز
آن وارد و همچنین قرائت در حال قنوت و غیر آن هم ضرر ندارد هر چند سوره
تمامی باشد بلکه ظاهر نیست که هر گاه بعد قرائت تمام سوره دیگر بخواند بقصد
قرائت سوره که بعد حمد فرموده اند بلکه بقصد آنکه قرآن است و قنوت باطل
نباشد و احوط آن است و بعضی علما تصریح کرده اند که خلافی نیست در اینکه
جایز است قنوت خواندن بعض آیه های قرآن و در اینکه قصد کند اذن دادن
کسی را که میخواهد داخل خانه شود و اینکه کوید ادخلوها بسلام و احوط آنست
که سوره تمام دیگر در نماز واجبی نخواند هر چند در قنوت و نخوانده باشد جایز نیست
که در نماز سوره طولانی بخواند که خواندن آن وقت از دست برود هر چند که بداند

که نگاهداشت نماز را در وقت درمی‌یابد و با وجود علم بعضی ظاهر این است که بحرمت
در آن نماز باطل می‌شود چنانچه بعضی علما تصریح کرده‌اند بنا بر آنکه امکان دارد که وقت
وسیع است و بعد از شروع معلوم شود که وقت تنگ است از آن سوره دست بردارد
هر چند از نصف سوره گذشته باشد و سوره دیگر بخواند و بدانکه سوره والضحی و الم
نشرح یک سوره حساب می‌شود و همچنین سوره لایلاف و الم ترکیف هر گاه در نماز
واجبی بخواند باید هر دو را با هم بخواند و یکی کفایت نمی‌کند و بسم الله الرحمن الرحیم از برای
هر دو سوره بگوید و بعضی قایل شده‌اند که بسم الله الرحیم ساقط می‌شود و آن ضعیف است
مطلب پنجم حرام است خواندن سوره که سجده واجب در آن هست در نمازهای واجبی
و نماز باطل می‌شود بخواندن آن خواه آن را تمام کند یا سوره دیگر هم بخواند و بعضی علما تصریح کرده‌اند
که بشروع کردن در آن نماز باطل می‌شود هر چند هنوز سجده را نخوانده باشد و این سخن
قوی است و اگر سهوا بخواند پس اگر قبل از خواندن آیه بخاطرش آمد عدول کند بسوره
دیگر هر چند از نصف گذشته باشد و اگر سهوا تمام کند سوره را پس بعضی گفته‌اند
برای سجده اشاره کند و بعد از نماز قضای سجده را بکند و بعضی گفته‌اند مختار است در میان
این دو و بعضی گفته‌اند نماز را تمام و قضای آن سجده را بعد از آن بکند و دلیل
هیچ کدام وضوحی ندارد و احوط است که سجده بکند و نماز را اعاده کند و اگر سهوا
آیه سجده بخواند و بخاطرش آمد هنوز سوره تمام نشده پس آن را احتیاطا [illegible] را
بکند و دور نیست که او در این صورت بعد از سجده عدول کند بسوره دیگر و بعد از تمام
اعاده نماز نکند و در نمازهای سنتی پس یکی هست خواندن آنها و در وقتی که به

سجده را

سجده را خواند سجده کند پس اگر سجده در آخر سوره است برخیزد و سوره حمد را
بخواند و برکوع رود و بعضی گفته‌اند سوره دیگر را با حمد نیز بخواند و برکوع رود
و اگر تتمه از سوره مانده است برخیزد و آن را تمام کند و برکوع رود و هر گاه فراموش
کند سجده را هر وقت که بخاطرش آید آن را بجا آورد **مطلب ششم** بدانکه سجده‌ها
که در قرآن است پانزده است چهار تای آن واجب است پس آن در چهار سوره است سوره
الم تنزیل وهم لا یستکبرون و در سوره حم فصلت ان کنتم ایاه تعبدون
و در آخر سوره والنجم و آخر سوره اقرأ باسم و اما سنتی پس آن در آخر سوره
اعراف است و در رعد وظلالهم بالغدو والآصال و در نحل ویفعلون
ما یؤمرون و در بنی اسرائیل ویزیدهم خشوعا و در مریم خروا
سجدا وبکیا و در حج ان الله یفعل ما یشاء و در موضع دیگر حج وافعلوا
الخیر لعلکم تفلحون و در فرقان وزادهم نفورا و در نمل رب
العرش العظیم و در ص وخر راکعا واناب و در اذا السماء انشقت
واذا قرئ علیهم القرآن لا یسجدون و در وقت تلفظ بکلمه سجده
سجده نکند بلکه وقتی که آیه تمام شد سجده کند چنانکه اشاره بمواضع آن کردیم
و سجده واجب است بر کسی که خود بخواند آیه را یا گوش بدهد بکسی که میخواند و بشنود و اما
اگر گوش او بخورد بدون آنکه گوش داده باشد پس در آن خلاف است و ظاهر
در نزد حقیر وجوب است و در غیر عزائم مستحب است و اظهر آن است که طهارت شرط
آن نیست بلکه بی وضو بلکه جنب و حایض هم سجده بکنند و احوط است که حایض

گوش نهد یا سجده و اگر بشنود سجده واجب نکند و باید غسل هم قضا بکند و اما ستر عورت
و پاکی بدن و جامه و استقبال قبله پس مشهور عدم لزوم اینهاست و اظهر این است لیکن از
بعضی احادیث ظاهر می آید که استقبال قبله واجب است در وقتی که نشسته باشد و احوط آنست
که ترک نکند و از جمله مسائل از فعالی سجده بر زمین و سجده کردن بر چیزی که صحیح باشد
سجود بر آن پس در آن اشکالی و خلاف است و هر چند دلیلی بر لزوم اینها قائم نشده
با احوط رعایت اینهاست بهر قدر که وجوه اشکال بیشتر باشد بر این که ایستادن را ترک
نمیتوان کرد مگر در حالی که سوار باشد و میتواند که سر را بر جائی بگذارد و اما نیت اشاره
میکند و تکبیر احرام ندارد و تشهد و سلام ندارد و در وقت راست شدن از سجده تکبیر هم واجب
نیست بلکه سنت است و بعضی واجب دانسته اند و این احوط است و مشهور آن است که ذکر سجود هم
شرط نیست و واجب نیست و احوط این است که ترک نکند و ذکر سجود نماز هم در آن
میتوان گفت و سنت است که در سجود بگوید لا اله الا الله حقا حقا لا اله
الا الله ایمانا و تصدیقا لا اله الا الله عبودیة و رقا سجدت
لک یا رب تعبدا و رقا لا مستنکفا و لا مستکبرا بل انا
عبد ذلیل خائف مستجیر و احوط آنست که نیت سجده را در وقت آمدن
بکند و اگر نکند گناه کرده است و باید که بجا آورد هر وقت که باشد و نیت قضا و ادا
در کار نیست و همچنین سجده های مستحبی هر جا خواند یا شنید یک سجده علیحده واجب خواهد
از برای آن هر یک سجده کرده باشد و خواه نکرده باشد مطلب هفتم در بیان
گفتن بسم الله در اول حمد و سوره و آن جزئی است از سوره که در قرآن است مگر سوره

برائة

را که در اول آن بسم الله نیست و واجب است حمد و سوره بنحوی که وارد شده است
بلفظ عربی و باید که اخلال آن نکند هر چند که حرف باشد حتی تشدید و بعضی معتل را
هم ملحق آن کرده اند و آن خالی از اشکالی نیست و همچنین اعراب از فتحه و ضمه و کسره و سکون
و غیر اینها همه را رعایت کند و اولی آنست که تغییر اعراب مقتضی بطلان است هر چند
باعث تغییر معنی نشود بلکه هر چند موافق عربیت هم صحیح باشد و جایز است خواندن
قرآن بهر یک از قراءت مشهور که جمعی از اصحاب دعوی اجماع بر تواتر اینها کرده اند و علامه
حلی رحمه الله فرموده است که بهترین قراءتها در نزد من قراءت عاصم است از طریق
ابابکر بن عیاش و طریق ابو عمرو بن علاء و بهر تقدیر قراءتی که در قرآنها متداول است
که اینها را نوشته شده است بسمه در جواز آن نیست که دیگر عوام مطلع باشند و با
وقف لازم و نه معتل و امثال اینها پس ظاهر این است که مراد قراء هم از این وجوب و لزوم
شرعی نیست چنانکه از تفحص ایشان نقل کرده اند بلکه مراد ایشان هم تاکید است از نیسن
ترک آن مخل نماز نخواهد بود هر چند احتیاط در رعایت آن است و ادای حروف
از مخارج حتی که از تاکید مخمار شده بطریقی که لسان عرب است پس تشدید در حرف
آن نیست بلکه باید آنکه موافق طریقه عرب است باید بجا آورد و مثل آنکه وقف بحرکت
نکند و وصل بسکون نکند و رعایت صفات حروف مثل استعلا و اطباق و جهر و همس
آن واجب نیست و واجب است ترتیبی که وارد شده است بخواند و موالات کند
یعنی از تاکید مکرر چندان فاصله نشود و ضرر دیگر در میان نیاورد حتی که در عرف و عادت
آن نگویند که قرآن میخوانند یا حمد و سوره میخوانند و هر گاه چنین نکند اظهر بطلان است و هرگاه

بکند سهوا تدارک آن را بکند در جائی که فعل در میان نیاورده و بنحو صحیح اعاده کند و اگر رکن
طولی که فعل نماز باشد در بین آن عمل آورد و قرائت در نماز هر دو باطلست و کسی که
حمد نداند باید بیاموزد و اگر عاجز باشد میتواند که از روی قرآن بخواند احتیاط اولی
که اقتدا کند بدیگری یا از روی قرآن بخواند و هر گاه کسی عذری نداشته باشد در جواز خواندن
از روی قرآن اشکال است و ترک آن احوط بلکه اقوی است و هر گاه از اینها همه عاجز باشد
پس اگر حمد بسیار اتواند بخواند بهمان اکتفا کند و سوره عوض نمیخواند و اگر بعضی از حمد را نداند
پس اگر بقدر یک آیه است واجب است که آنرا بخواند و در قبل از آیه اول حمد است الحمد
این است که هر گاه بقدری است که آنرا قرآن بگویند در عرف آنرا بخواند و در عوض
آنچه نمیداند خلافست که مکرر بخواند و شاید که هر گاه صرفی داند بهمان که میداند
تکرار کند تا بمقدار حمد بشود و بهتر خواهد بود و اگر حمد هیچ نداند اگر از قرآن چیزی میداند بخواند
و اگر نداند ذکر کند بقدر تسبیح و صلوات و تهلیل و اگر آنرا هم نتواند ترجمه حمد را بگوید
و اظهر این است که باید بمقدار حمد باشد و کسی که گنگ باشد بهر نحو که ممکن است بجا آورد و مشهور
است که زبان خود را حرکت دهد و دل خود را و بعضی اشاره را هم
زیاده کرده اند و واجب نیست بر او قصد اگر چه درست است ترتیل قرائت یعنی بتأنی
و آرام خواندن حروف را در هم نکند و بسیار از یکدیگر متفرق نکند و وقفها را چنانچه نقل شده
بعمل آورد و مکرر در جائی که از همه خلاف آن رسیده باشد مثل بحث و مایعلم
تأویله الا الله و محسنانی که قرّاء اعتبار کرده اند بعمل آورد خصوصا انها را
تاکید در آن کرده اند مثل بحث لازم و مد متصل و ادغام و اخفا و اظهار و شک است که

هر گاه بکند آیه که در آن ذکر باشد از رحمت خدا بهشت را سؤال کند و هر گاه ذکر
آتش باشد پناه بخدا برد و از آن وحشت است که بعد از فاتحه فصلی در نگ کند و همچنین بعد از
بعد از سوره و مکروه است مثل هو الله احد را بیک نفس خواندن **فایده** حرام است
گفتن آمین بعد حمد بلکه مبطل نماز است و احوط آن است که در هیچ جای نماز آنرا نگوید
مطلب هشتم جایز است عدول از سوره بسوره دیگر خواه در اول اراده آن سوره را
فراموش کرده باشد سوره دیگر شروع کرده یا آنکه اراده نداشته و بعد از شروع رای او
گردیده و خواهد سوره دیگر بخواند مگر قل هو الله احد و قل یا ایها الکافرون و مگر بعد و مرده
در اینها هر چند بسم الله بنمار بقصد اینها گفته باشد دیگر نمیتواند برگردد مگر در نماز
جمعه و نماز ظهر جمعه که مشهور و اقوی در اینها این است که میتواند برگردد و عدول کند از این
دو سوره بسوره جمعه و منافقین در صورتیکه اراده جمعه و منافقین داشته بوده است اینها
را خوانده باشد و احیح در صورتی که از اول امر اختیار این دو سوره کرده باشد و غرض
از جمعه و منافقین کرده باشد بعضی علما اشکال کرده اند بجهت عدم وضوح دلالت جواز و مشهور
احوط ترک عدول است و موضع عدول در جائی که جایز است عدول از اول تا اول است که از
نصف سوره نگذشته باشد بعضی گفته اند تا نصف نرسیده است و چون تعیین نصف
حقیقت صعوبت دارد و مناسب آن است که مکلف نمیتواند تحدید آن کرد پس غالب
عدم وقوع بنصف میشود و اگر فرض کنیم که کسی تحدید نصف سوره را
کرده باشد پس میتواند برگردد هر چند نصف را خوانده باشد اما همین که از نصف گذشت
هر چند بحرفی باشد دیگر نمی تواند برگردد و همچنین هر گاه در بین سوره غلط کند و فراموش

کند و اگر نداند و دشوار باشد تمام کردن سوره و بترسد که وقت فوت شود در این
صورتها عدول میکند بسوره دیگر و بهتر است که عدول کند بسوره قل هو الله احد و عدول
در جائی که فراموش کرده و غلط کرده واجب است و در صورتهای که پیش ذکر کردیم حرمت
و اگر نکند باطل نمی سازد و اقوی در نزد جمعی آن است که تعیین سوره مخصوصه در نماز واجب نیست
بلکه همین که حمد و سوره خواند کافی است هر چند قبل از قرائت قصد خواندن آن سوره نکرده
باشد یا قصد سوره مطلقی کرده باشد یا قصد سوره دیگر داشت و سهوا این سوره را
هم بدون قصد تعیین خوانده باشد و همچنین است کلام هرگاه قصد خواندن کلام سوره
داشته باشد و باز سهوا آن را خوانده و بعضی توهم کرده اند که این صحیح نیست بجهة آنکه
نیت قربت ندارد و آن فاسد است و هر گاه عادت بخواندن سوره داشته باشد در حکم
قصد و تعیین است پس امر در آن آسان تر است و اما قصد و تعیین بسم الله در اول سوره
پس اظهر در نزد حقیر وجوب و تعیین است متفرع میشود بر آنکه هرگاه کسی عدول کند
از سوره بسوره دیگر باید بسم الله را اعاده کند بقصد سوره دوم و همچنین هرگاه بعد از
حمد بسم الله گوید بقصد سوره معین و اراده آن سوره مراد گردد و تمام میشود در تعیین سوره بسم الله
اعاده کند بقصد سوره بعد از حمد سوره خوانده باشد باکی نیست بجهة آنکه معلوم است
که بسم الله همان سوره که خواسته است که خوانده است و واقعا همان سوره و اعادی بسم الله
او هم هست و قصد حراعی دیگر نیست همه یک صورت است مثل بسم الله کلام در اول از سوره که در
اول سوره که مثل الحمد لله و حم و الم مطلب نهم واجب است در حمد و سوره در
نماز صبح و دو رکعت اول مغرب و دو رکعت اول عشا و حد جهر آن است که بشنود کسی که

ادبل

زود کمتر باشد و گوش صحیح داشته باشد و حد خفات آن است که خودش بشنود اگر
نگوید هرگاه گوشش صحیح باشد و از برای کسی که گوش آدمی نشنود و تقدیر باید کرد که
گوشش صحیح بود می شنید و حق این است که همین که مذکور شد در تحدید جهر و خفات کافی
نیست بلکه باید در عرف هم صادق باشد بر آن جهر و آن این حاصل کم جوهر صدا ظاهر
شود هر چند ضعیف باشد پس گاه هست که کسی جوهر صدا را ظاهر میکند و کسی که از دور
باشد می شنود بسبب آنکه بلند است میکند و گاه هست که عکس این است که جوهر صدا ظاهر
میکند آن شخص نمی شنود اما کسی که نزدیک باشد می شنود و بر زنان واجب نیست که در
نمازهای جهری جهر کنند و خواه خفات بلکه ظاهر این است که در خفاتی بر ایشان خفات
واجب نیست و احوط آن است که خفات کنند و علمای گفته اند که جهر کردن در صورتی
جایز است که اجنبی صدای ایشان را نشنود و دلیل آن واضح نیست و همچنانکه حرمت شنیدن
صدای ایشان را نیز دلیلی واضحی ندارد و در صورت حرمت و تلذذ بر فرض تحریم
بطلان نماز معلوم نیست و اگر کسی فراموش کند جهر و خفات را یا جاهل باشد مسئله آن
در موضع جهر خفات کند یا به عکس نماز او صحیح است و در صورت یاد آمدن قبل از
رکوع هم تدارک و اعاده نمیخواهد و خلافی ظاهر نیست در میان علما که فرقی میان آواز و قضا
نیست در جهر و خفات و اما سایر اذکار نماز غیر حمد و سوره پس در نزد ایشان است
جهر با تهیا نکردن بگیر که در اول نماز میگوید چنانکه گذشت و مکروه است جهر ماموم
و ماموم در همه اینها حتی در قنوت هم و منفرد مخیر است مگر در حمد جائی که استحباب آن
مذکور شده و بعضی دیگر خواهد آمد مطلب دهم سنت است استعاذه قبل از قرائت حمد در

در رکعت اول هر نمازی و مشهور در آن این صورت است که اعوذ بالله من الشیطان
الرجیم و دیگر اعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم و در غیر
رکعت اول این نگوید هر چند در رکعت اول فراموش کرده باشد و [illegible]
که اخفات کند و آن خواه امام و خواه مأموم و خواه منفرد واجب است که بسم الله الرحمن
الرحیم را در نماز اخفاتی بلند گوید خواه امام و خواه منفرد خواه در رکعت اول و خواه غیر آن و در این
مسئله اقوال دیگر هست اولی و احوط همان است که مذکور شد و مستحب است در نماز
جمعه جهر کند در قرائت و در ظهر جمعه خلاف است و احوط و اشهر ترک آن است و استحباب جهر است
و بعضی خصوص جماعت دانسته‌اند و بعضی جایز دانسته‌اند و اقوی قول اول است و احوط
قول آخر است و مستحب است جهر کردن در نمازهایی که در شب به جا آورده می‌شود و اخفات
کردن در نمازهای روز مطلب دوم مستحب است در نماز خواندن سوره‌های مفصل و آن
از سوره مبارکه محمد صلی الله علیه و آله است تا آخر قرآن پس سوره‌های دراز را در نماز صبح
بخواند و آن از اول است تا سوره عم مبارک و متوسطهای آن را در عشا بخواند و آن از سوره
عم تا والضحی و کوتاههای آن را در ظهر و عصر و مغرب و آن از سوره والضحی است تا آخر قرآن
و از برای قل هو الله احد و انا انزلناه فضیلت بسیار وارد است و [illegible]
با تمام داده است که درست است که خواندن انا انزلناه در رکعت اول و قل هو الله احد در رکعت دوم
بهتر از عکس باشد و حدیث است که هر کس ترک کند سوره‌ای را که در آن ثواب است و بخواند
انا انزلناه و قل هو الله احد در عوض آن حق تعالی او را ثواب آنها را که ترک کرده است
و روایت شده که هر که بخواند در نماز صبح دوشنبه هل اتی و هل اتاک را خدا نگاه ندارد

اورا

اورا از شر آن روز و سنت است قرائت سوره جمعه و منافقین در نماز جمعه و ظهر جمعه و بعضی
واجب دانسته‌اند و بعضی واجب دانسته‌اند در نماز جمعه تنها و اول اقوی است و
مستحب است خواندن آنها در عصر جمعه و نیز در خواندن جمعه و قل هو الله احد در نماز صبح جمعه و در روز
و در رکعت دوم از منافقین هم وارد شده است و در مغرب و عشای آن جمعه و سبح اسم
و در رکعت دوم از هر دو نماز و بعضی گفته‌اند در مغرب آن جمعه و قل هو الله احد بخواند و در عشای
جمعه سبح اسم و شاید این بهتر باشد و در رکعت دوم عشا منافقین وارد شده است

باب پنجم در رکوع است و در آن چند مطلب است مطلب اول رکوع واجب است
در هر رکعتی یک مرتبه بغیر از نماز آیات که در هر رکعت آن چند مرتبه واجب است و رکوع رکن نماز است و
باطل می‌شود نماز به ترک آن عمداً و سهواً و همچنین هر گاه زیاد کند رکوعی را پس اگر فراموش کند
رکوع را و به خاطرش آید پیش از سجده پس اگر در حال قیام است رکوع را به جا آورد و بعد از آن
سجده رود و اگر سر او به سجده رسیده باشد و به خاطرش آید باز باید رکوع را به جا آورد و اقوی و اظهر
آن است که در این صورت باید برخیزد و از آنجا به رکوع رود و این در صورتی است که رکوع را
از اول فراموش کرده باشد اما اگر بعد از سر راست شدن به قصد رکوع فراموش کند و به پایین فرود آید
پس اگر به رکوع نزدیک شده بوده است به حدی که [illegible] می‌شود و بعد از آن
فراموش کرده است پس ظاهر آن است که حاجت نیست برخاستن و رکوع را به جا آورد و اگر
کمتر فرود آمده بوده است پس به آن قدر بلند شود و رکوع را به جا آورد و اگر بعد از آنکه به صورت
راکع از آن پایین آمده بود همین که خم شده بود [illegible] می‌شود و [illegible] آرام در رکوع
را فراموش کرد و به پایین فرود آورد پس در لزوم و تدارک [illegible] اشکال است [illegible]

سجده لازم نیاید و فی رکن و جمعی از علما گفته اند خلافی نیست در سجده برنگردد و احوط آن است که برگردد
و نماز را تمام کند و اعاده کند و اما اگر راست شدن بعد از رکوع را فراموش کند پس ظاهر آن است
که برنگردد و چنانکه خواهیم گفت و قول بعضی که آن این نحو که برخیزد و راست بایستد بآرام و بسجود
رود اقوی است و احتیاط را ترک نکند و اگر داخل شدن در سجده بخاطرش آید که رکوع
را نکرده است هر چند سجده را کرده باشد و نشسته شد پس ظاهر آن است که واجب است که
برگردد و رکوع را بجا آورد و بعد سجده ها را بجا آورد و اگر بعد از دخول در سجده دوم بخاطرش آید
و هنوز سجده را کامل نکرده باشد پس در آن اشکال است و اقوی بطلان است و اگر بعد از
اکمال سجده دوم بخاطرش آید پس اظهر و اشهر بطلان است بجهة آنکه اگر برگردد لازم می آید که زیاد کند
رکن بجهة آنکه چهار سجده میشود و اگر برنگردد ترک رکنی کرده است که آن رکوع است پس اگر
شک کند در رکوع پس اگر در حال قیام است رکوع را بجا آورد و اگر در حال سرازیر شدن
بجهة سجود شک کند که رکوع کرده است یا نه پس اظهر و اشهر آن است که برنگردد و بسجود
برود و اگر شک کند در رکوع در حال قیام و سر راست شدن از برای رکوع باز شد
بحد رکوع پیش از راست شدن بخاطرش آید که رکوع کرده بوده است پس اگر منافی بجا آورده است
که نماز او باطل میشود و جمعی از فقها گویند که از همانجا خود را بسجده بیندازد و نماز او صحیح است
و احتیاط در این است که اعاده و اگر از او سهو نشود احتیاط این نحو بجا آورد از بطلان کناره کند
احوط است مطلب دویم واجب است در رکوع خم شدن بقدری که برسد کف دستهای او
بر زانوهای او و بعضی بقدری که سر انگشتان تنها بزانو برسد کفایت کنند و در تمام علما دعوی اجماع بر این
کرده اند و فرقی در میان مرد و زن نگذاشته اند نهایت از بعضی احادیث مستفاد ظاهر میشود

که از برای

که از برای زن از این کمتر هم کافی است و احوط آن است که زن هم از این کمتر خم نشود و واجب است
در حال رکوع ذکر کردن و جمعی از علما گفته اند هر ذکری بکند جایز است و این قول خالی از
قوتی نیست و مشهور آن است که باید تسبیح باشد و این اقوی است و در کیفیت و عدد تسبیح
خلاف کرده اند و اقوی و احوط آن است که یک مرتبه سبحان ربی العظیم و بحمده
بگوید یا سه مرتبه سبحان الله بگوید و نهایت احتیاط در این است که سه مرتبه
سبحان ربی العظیم و بحمده بگوید و لفظ و بحمده هر چند در اکثر اخبار نیست اما
شکی نیست که گفتن آن ضرری ندارد بلکه احوط است که ترک نکند و واجب است در رکوع طمأنینه
و آرام گرفتن بقدر ذکر واجب اگر ممکن شده باشد بحد رکوع پس قبل از آنکه بحد راکع رسیده باشد
جایز نیست که شروع در ذکر کند و تا ذکر تمام نشده نمی تواند راست شود و هرگاه کسی
عاجز باشد از آرام گرفتن پس ظاهر آن است که ذکر ساقط نمی شود پس اگر تواند که بحد
اقل واجب رکوع رسیده شروع کند در ذکر و با وجود حرکت به پایین تر از آن بگذراند که حرکت
بطرف چپ و راست ذکر را بگوید بلکه اگر ممکن نشود اما تواند که در اول سر راست شدن شروع
بذکر کند و در اثنای راست شدن تمام کند هم ذکر را ترک کند طمأنینه در رکوع نماز رکن نیست
و اگر فراموش کند تا راست شود نماز صحیح است و برنگردد و همچنین در رکوع واجب است راست
شدن از رکوع و راست شدن بنحوی که صلب او مستقیم شود و آرام گرفتن در آن بقدری که
در عرف بگویند که آرام گرفت و این طمأنینه هم رکن نیست و اگر فراموش کند راست شدن
را تا بسجود رود و فراموش کند آرام گرفتن بعد رکوع را تا بسجود رود نماز او صحیح است و ظاهر
علما این است که اگر بر زمین سجود هم بخاطرش بیاید برنگردد و حکم در انسای طمأنینه خالی از

اشکال نیست بجهة آنکه تعمد در رکن لازم نمی‌آید خصوصا با وجود آنکه شیخ طوسی و ابن طاووس آن را هم رکن
دانسته‌اند **مطلب سیم** هرگاه از رکوع عاجز شود و اقل واجب را نتواند تمام آورد
بقدر مقدور خم شود و هرگاه خمیدگی او بمثل راکع باشد پس اظهر آنست که واجبست که قدری
از آنکه هست خم‌تر شود و اگر بالمره از خم شدن عاجز باشد پس اگر اشاره کند و اگر
از آن هم عاجز باشد بچشمها اشاره کند و بدانکه بهتر در حد رکوع که گفتیم در حال کسانی است
که مستوی الخلقه باشند پس کسی که دست بلندی دارد یا دستهای کوتاه دارد که
خم شدن دستهایش بزانویش برسد و بعضی بعکس آن پس باید ملاحظه کرد و بقدر آنکه مستوی
الخلقه خم میشود او هم خم شود **مطلب چهارم** سنت است تکبیر قبل از رکوع در حالی که راست
ایستاده است و بعضی واجب دانسته‌اند این تکبیر را و اول اولی است و دستهای خود را
بالا برد چنانکه گذشت پس برکوع رود و قبل از ذکر رکوع گوید اللهم لک رکعت و
لک اسلمت و بک امنت و علیک توکلت و انت ربی خشع سمعی
و بصری و شعری و بشری و لحمی و دمی و مخی و عصبی و عظامی و ما اقلته
قدمای غیر مستنکف و لا مستکبر و لا مستحسر پس سه مرتبه گوید
سبحان ربی العظیم و بحمده و افضل آن هفت مرتبه است و از آن افضل [illegible]
که مستحب است بقدر استطاعت طول بدهد تا شصت مرتبه و بیشتر هم روایت شده
مگر آنکه امام باشد که آنوقت ملاحظه حال ماموین را بکند که آنچه است که در میان ایشان کسی
باشد که طاقت ندارد و دیگر راست شود و آرام گیرد و سنت است که پاها را برابر هم بگذارد
که پیش و پس نباشد و در میان آنها فاصله بگذارد بقدر کف و دست راست پیش از

دست

دست چپ بر زانو بگذارد و کف دستها را بر زانوها جا بدهد و بر زانوها انگشتهای خود فرو برد
و انگشتان را از هم باز کند و زانوها را به پشت بکشد و پشت خود را راست نگاه دارد و مساوی
باشد بحیثیتی که اگر قطره آبی بر پشت او بریزند بهیچ طرف نریزد و گردن خود را
درست نگاه دارد و سر خود را پایین نیندازد و نظر در میان دو پای او باشد و لبهای
خود را بهم بگذارد و در کمال ذکر کرده‌اند امنت بالله ولو ضربت عنقی نفی ایمان
او در دوم کند اگر چه گردن زده شود و مستحب است صلوات بر محمد و آل محمد در رکوع
و سجود بدلالت اخبار بسیار پس بعد از آنکه راست شد گوید سمع الله لمن حمده
الحمد لله رب العالمین اهل الجبروت والکبریاء والعظمة لله رب
العالمین و نقد کرده‌اند آن را اگر امام باشد و بعضی گفته‌اند که مأموم باشد در وقتیکه امام
سمع الله لمن حمده میگوید که او گوید بعضی الحمد لله رب العالمین بهتر است
ظاهر صحیحه جمیل و حلبی از اشکال نیست و مقتضای بسیاری از کلام علما این است که فرقی
نباشد پس بعد از آن بلند کند دستها را به تکبیر سجود و رود و جمعی از علما گفته‌اند که مستحب است
از برای زن در وقتی که رکوع میکند دستهای خود را از بالای زانوهای خود بر روی رانها
خود بگذارد تا آنکه بر خم نشود که کفلهای او بالا رود چنانکه مضمون صحیحه زراره است و در
عمل بظاهر آن اشکال است مگر آنکه بدعت مخفی بکنند که اقل واجب در رکوع بعمل
آید چنانکه گذشت با وجود آنکه جمعی از علما تصریح کرده‌اند که مرد و زن در همه احکام مساوی‌اند
الا در چهار جهت **باب ششم** در سجودست و در آن چند مطلب است **مطلب اول**
واجبست در هر رکعتی دو سجده و دو سجده با هم رکن است بمعنی که اگر دو سجده را زیاد کند عمداً

وسهواً نماز باطل است و اما سهو کردن یک سجده و زیاد کردن یک سجده پس آن مبطل نیست
و هرگاه یک سجده را یا هر دو سجده را فراموش کند پیش از آنکه برکوع رود و بخاطرش آید برگردد
و سجده را بجا آورد و آنچه از قرائت و ذکر بعد از آن است اعاده کند و بعضی گفته‌اند هرگاه سجده یکی از رکعت
در دو رکعت اول و در رکعت سیوم مغرب و بعضی رکن یک سجده را هم مبطل دانسته‌اند در دو رکعت اول
و بعضی مبطل دانسته‌اند مطلقاً و اقوی قول اول است و مشهور میان علما این است که سجده سهو واجب است از برای
فراموش کردن یک سجده و بعضی واجب ندانسته‌اند و قول اول احوط است و در صورتیکه قبل از رکوع بخاطر آورد
برگشتن سجده را هرگاه آنکه فراموش شده یک سجده باشد با طمأنینه این سجده و بعد از آن
را بجا آورد و بعد از آن سجده نکند و حکم شک در سجود مثل شک در رکوع است در محل خود
است و در محل فعل دیگر شده مثل تشهد و قیام آن را بجا می‌آورد و اگر از محل خود گذشته بجا آورد اعتنا
نمی‌کند مطلب دویم واجب است در سجده که نهند رمز شود که جای پیشانی او مساوی محل ایستادن
او شود و جائیکه در عرف و عادت او را مساوی گویند و اگر قلیلی بلندتر باشد باکی نیست و مشهور
این است که باندازه خشتی هرگاه بلند باشد باکی نیست و بعضی آن اندازه چهار انگشت مضموم
کرده‌اند و خلافی در این نیست که هرگاه از این بلندتر باشد صحیح نیست و چون بلندی جای
سجده دو نوع ممکن است یکی اهل زمین کجی دارد و اما پست و بلندی دارد و مثل سنگ و خشت
و امثال آن در روی زمین مساوی افتاده باشد و دویم آنکه اهل زمین کج است و کسر آن با هم
نزدیکتر است از دیگری با مطلق مرزی در سطح آن منقاد است از مورد که راه مثل این کوه
و احوط این است که در اینجا نیز هرگاه محل سجده در طرف بالا باشد بلندی آن از بستکای
از چهار انگشت بیشتر نباشد و افضل آن است که از همه جهت مساوی باشد و اقوی آن است که پستی محل سجده

هم از موضع پا زانو و از انگشت نباشد و احوط آن است که در زمین سراشیب هم مخفی ملاحظه
کند که محل جبهه از زانو و از انگشت پست نباشد و ظاهر آن است که در صورت هرگاه خشتی
یا چیزی بجای پیشانی گذارد تا مساوی شود ضرر ندارد و بعضی اعتبار کرده‌اند در بلندی
مساجد بعضی بجای دیگر بنهاد زانو نیز هم زانو و از انگشت از جای پا بلند نباشد و این
احوط است و اما این محل سجده هرگاه بلندی باشد پس آن باکی نیست هر چند از مقدار
خشت هم بیشتر باشد و هرگاه در حال سجده کردن پیشانی او بر بلندی واقع شود پس آن
در آن اشکالی دارد و در کلام علما هم خلافست بعضی گفته‌اند که هرگاه زیاده از
انگشت بلندتر است سر را بر دارد و بجای دیگر گذارد و اگر کمتر است سر خود را نکشاند
تا بجای سجده‌گاه قرار دهد و بعضی وجوه دیگر گفته‌اند و احوط و اظهر در این است که هرگاه
ممکن است سر را بکشاند تا پیشانی در سجده‌گاه صحیح قرار دهد خواه بلندتر از مقدار خشت
باشد یا نه و همچنین هرگاه پیشانی او بر چیزی فرود آید که سجده بر آن صحیح نباشد مثل
فرش و امثال آن هرگاه کسی در پیشانی و غلی و جراحتی باشد که وا کی بر زمین
نکند بقدر آن و مثل جراحت آن پیشانی صحیح بر زمین قرار گیرد و هرگاه از این متعذر
باشد بر یکی از دو طرف پیشانی سجده کند و ظاهر آن است که طرف راست را تقدیم دارد و اگر نتواند
بر چپ سجده کند و هرگاه از این هم متعذر باشد و مقدور نباشد بر زنخ خود سجده کند و بهتر
آن است که اگر ریش انبوه دارد موها را از هم بکشاند تا پوست زنخ بر زمین برسد
مطلب سیوم هرگاه از سر گذاشتن بر زمین عاجز باشد بسبب ناتوانی یا آزاری پس جای
سجود را بلند کند یعنی از خشت یا سنگ یا از شل پشتی و متکا بلند کند که پیشانی تواند

سر بر آن گذارد و سجده کند و بغیر این سر اشاره کند و بغیر آن بچشمها اشاره کند و بهتر
آنست که در حال ایما چیزی که توان بر آن سجده کرد بر پیشانی خود بگذارد و بعضی واجب
دانسته‌اند و این احوط است و احوط آنست که در ایما سجده کاملتر از رکوع باشد تا اهل علم
واند بعضی در رکن بودن و در سهو در آن و بعضان نقصد بلت و در کار منت ملکه
ظاهر این است که اینها خود سجده‌اند مطلب چهارم واجبست سجده کردن بر هفت عضو پیشانی
و دو کف دستها و سر دو زانوها و سر انگشتان بزرگ پاها اما پیشانی مشهور و ظاهر آنست که همین
مسمی رسیدن پیشانی بر زمین و آنچه بر آن سجده توان کرد مثل مسواک و دو انگشت و در زمین
و امثال آنها بعمل آید کافی است و بعضی گفته‌اند واجبست که تمام پیشانی بر زمین برساند و
آن ضعیف است و افضل آنست که بر تمام پیشانی سجده کند و بعضی گفته‌اند که باید بمقدار
درهم پیشانی بر زمین برسد و دلیل آن هر دو ضعیف است و پیشانی در اصطلاح تمام گوشت
رو در میانست که بلندی میان دو ابرو و محل رستن موی پیشانی باشد و اما ابروها و محل پیشانی نیستند
و اما دستها پس ظاهر آنست که در آن هم مسمی کافیست و بعضی در آن اشکال کرده‌اند
و احوط آنست که تمام کف دستها را بر زمین بگذارد و همین قدر کافی است و اگر ملوث شده باشد
کو روی کف دست و امثال آن در عمل آوردن احتیاط در کار نیست و اما سر انگشتان بزرگ پاها از این
که اشتمال بصورتی بدارد و اما زانوها پس ظاهر و مسمی بعمل آمدن کافی است و اشکال در آن
اما انگشتان پا پس ظاهر آن در مسمی کافی است و بهتر آنست که بر بند اول انگشت سجده کند
و باید که اعضا را بر زمین بچسباند و تکیه کند و پس اگر بر روی چیزی نرم مثل لحاف یا بر پنبه
نماز کند واجب است که فرو کند تا عضو قرار گیرد تا قرار گیرد اول ذکر را حساب کنند

بعد

مطلب پنجم واجبست که از دو پیشانی در حال سجود و بجهة سجده بر غیر زمین الا آنچه
از آن بروید غیر چیزی که خوردنی باشد یا پوشیدنی باشد و در معادن سجده جایز نیست
مثل طلا و نقره و مس و برنج و قلع و فرزنج و گچ اشکال است و ظاهر آنست که قبل از پختن
جایز باشد سجده بر آن مثل سنگ آهک و بعضی احادیث جواز بر این وارد که بعد از پختن
گچ هم جایز باشد و آن ضعیف است و احوط اجتناب است و اما ظرف مثل آجر و سفال و کاشی
و کوزه که بر روی آن شیشه نمالیده باشند پس جمعی از علما حکم بجواز سجود کرده‌اند و احوط
اجتناب است و مراد از خوراکی خوردنی و پوشیدنی آنست که بالفعل چنین باشد از
قوت یا بفعل آن باشد چه که از رشتن و بافتن پوشیدنی میشود و مثل گندم و جو که بعد از نان
کردن و آرد و نان کردن خورده میشود پس گندم و جو و امثال در سنبله که از خوراک
مردم می‌آید نتوان سجده کرد و هم مثل برگ مو که در وقت آن خوردنی باشد و بعد از آن
خوردن نتوان انکار کرد و در رمه خشخاش هرچند اشکال است صد اشکال باشد و مراد از
مأکول و ملبوس آنست که در عرف عادت مأکول و ملبوس باشد مثل بعضی دواها و غیر آن
مثل ریشه‌ها که بعضی استعمال کنند اما سجده بر او جایز است و همچنین بر برگ حنا و امثال آن و بر چیزهای
بعضی اشجار جامه کنند و بپوشند و ظاهر آنست که همین را اعتبار کنند اگر
اهل عرف عادت بر چیزی مطلع شوند که از گیاههای صحرا که توان خورد و لذت باشند
جایز است سجده بر کاغذ و مکروه است بر کاغذ نوشته اما در نوشته نباید همه آن
بمرکب سیاه نوشته شده باشد یعنی بعضی از آن خالی از مرکب باشد که پیشانی بر آن برسد
و بعضی گفته‌اند که سجده بر کاغذی که از حریر ساخته باشند نکنند و بعضی کاغذی را که از

سنت است در حال قیام بعد رکوع آنکه گوید الله اکبر در حالی که ایستاده است چنانکه
گذشت و دستهای خود را آنکه بیشتر بالا برد چنانکه گذشت و بعد از آن سجده کند و دستهای
خود را پیش بگذارند و انگشتان خود را همه را بهم بچسباند و بهتر آن است که بر زمین گذارد
هر چند که بر روی فرش هم حرام ندارد و چیزی از بدن خود را بر چیزی دیگر نگذارد و ملکه اعضا
از یکدیگر جدا کند و ذراعها را بر زمین فرش نکند بلکه بردارد و ماهیچه خود را
بگشاید و علاوه بر هفت موضع سابق بینی هم سجده کند بلکه آن را بر چیزی که صحیح
باشد سجده بر آن گذارد و بعضی طرف بالای بینی را گفته اند و اول اظهر است و سبحان
ربی الاعلی و بحمده را سه مرتبه گوید یا بیشتر چنانکه گذشت و بعد از آنکه راست شود
و بنشیند گوید الله اکبر و در حال نشستن تورک عمل آورد یعنی بر ران چپ بنشیند
و پشت پای راست را بر شکم پای چپ گذارد و گوید استغفر الله ربی
و اتوب الیه پس باز الله اکبر گوید در حالی که نشسته است پس سجده
دویم برود و چنان کند که در سجده اول کرد و مکروه است اقعا بین سجدتین و مشهور میان
علما در تفسیر آن است که کفهای خود را بگذارد و بر سر پاشنه‌های خود بنشیند و گفته‌اند
سر پنجه‌ها و انگشتان خود بنشیند و بعضی تفسیر کرده اند به آنکه کفهای خود را
بر زمین بگذارد و زانوهای و ساقهای پا را راست کند و دستها را بر زمین بگذارد
چنانکه سگ میکند و احوط اجتناب است از هر دو و اما آن حالی که مأموم از امام پیش افتد
بر سر پا می‌نشیند جایی که کفها را بر زمین نمیگذارد و بهتر آنست که در نشستن بعد
سجده دویم هم ترک اقعا کند بلکه در جمیع حالات نشستن در بین نماز و سجده کردن

صح

کتان و پنبه باشند هم استثنا کرده اند و دلیل تمام وضوح ندارد و اینها همه در حال اختیار است
و اما در حال اضطرار پس هر گاه از شدت گرما یا سرما بر زمین نتواند سجده کند بر چیزی که
تواند بر آن سجده کرد مثل گیاه و برگ درخت هم میسر نشود بر پشت و این بیاستین جامه سجده کند
و هر گاه مثل اینهم از برای او میسر نشود بر پشت دست خود سجده کند و ظاهر آن است که اول
میتواند چنین کند و تا ضرر واجب نیست و ظاهر آنست که با وجود معادن مثل طلا و نقره و مس
و این مثال اینها جایز است و اینها مقدم ندارد و همچنین جامه مقدم است بر برف و در ترتیب
تقدیم معادن بر برف اولی باشد و در ترتیب تقدیم پشت دست بر برف هم اولی باشد یا
در تقدیم آن بر معادن اشکال است و اکمل پس در حال اختیار بر آن سجده نمیتوان کرد
سجده و ربا اره بجای ساده و بهتر بلکه اولی آنست که بعد از تعدد کامل بجود در اول سادرو
بکرد و اشاره عمل نکند چنانکه بعضی علما گفته اند هر چند مشهور آنست که اشاره کافی است و احوط
آنست که در حال اختیار آن چیزی را که بر آن سجده میکند در زیر عمامه و کلاه نگاه ندارد بلکه مشغول
را از آن بگذارد و مطلب ششم واجب است ذکر در حال سجود و حکم آن همان است که در رکوع مذکور
شد لکن آنکه در ذکر کبیر سبحان ربی العظیم و بحمده سبحان ربی الاعلی و بحمده
میگوید و واجب است آرام گرفتن در حال سجود به قدر ذکر واجب و بعضی آن را رکن دانسته اند
و آن ضعیف است و باید که بعد از آنکه اعضا به وضع بر زمین قرار گرفت شروع کند در ذکر و تا ذکر
فارغ شد سر بر ندارد و همچنین واجب است سر برداشتن از سجود و نشستن و آرام گرفتن بعد از سجده
اول و مسمی آرام کافی است و اما آرام گرفتن بعد سجده دویم پس آن سنت است اما بنا بر
تکیه وارد و اما احوط آنست که ترک نکند مطلب هفتم در سنتهای سجود است پس مستحب است تکبیر

بگو

بر زمین است افضل است از غیر آن و افضل انواع زمین تربت مقدسه حضرت سید الشهدا علیه السلام
است و سنت است که پیشانی را مکرر بر سجده گاه بگذارد که از سجده و در آن فاضل شود
و سنت است که پیش از ذکر سجود بگوید اللهم لك سجدت وبك آمنت ولك اسلمت
وعليك توكلت وانت ربي سجد وجهي للذي خلقه وشق سمعه
وبصره والحمد لله رب العالمين تبارك الله احسن الخالقين
و هر گاه سر بردارد و بگوید بعد از تکبیر اللهم اغفر لي وارحمني واجرني وادفع عني
وعافني اني لما انزلت الي من خير فقير تبارك الله رب العالمين
و سنت است که در حال برخاستن پشت انگشتان دست را بر زمین بگذارد و برخیزد
و در آن حال مقعد خود را بر زمین نگذارد و در حال که سر برمی‌دارد کف دست‌ها خود را چسبانیده باشد
بلکه دست‌ها را گشاده بر زمین بگذارد و در آن حال مقعد خود را بر زمین نگذارد و در وقت برخاستن
بگوید بحول الله وقوته اقوم واقعد یا بگوید اللهم ربي بحولك وقوتك
اقوم واقعد و اگر خواهد بعد از آن بگوید واركع واسجد و در حال برخاستن ابتدا
زانوها را از جا بردارد و بعد از آن دست‌ها را چنانکه در وقت سجده کردن سنت است
که دست‌ها را پیش از زانوها بر زمین بگذارد و سنت است از برای زن اینکه وقت سجده رفتن
زانوها را بر زمین بگذارد و در حال سجود خود را بر زمین بچسباند و ذراعهای خود را بر زمین
پهن کند و اعضای خود را بهم بچسباند و در وقت نشستن بر سر رانهای خود بنشیند
نه همچنانکه مرد می‌نشیند و در وقت برخاستن خود را جمع کند و راست شود چنانکه اول
کفلهای او بلند شود و بعد از آن راست شود **باب هفتم** در قنوت است و در آن چند مطلب است

مطلب

مطلب اول مشهور میان علما آن است که سنت مؤکد است قنوت در همه نمازها و بعضی واجب
دانسته‌اند در نماز جهریه و قول اول اظهر است و محل آن در رکعت دوم بعد از قرائت و قبل از
رکوع است مگر چند موضع که در آن تفاوتی هست اول نماز جمعه است و مشهور آن است که در هر دو
رکعت قنوت هست در رکعت اول پیش از رکوع و در رکعت دوم بعد از رکوع و ظاهر بعضی آن است
که هر دو پیش از رکوع اند و ظاهر بعضی آن است که یک قنوت است و در رکعت دوم مثل سایر نمازها
و بعضی گفته‌اند که قنوت یکی است و در رکعت اول است و در رکعت اول قبل از رکوع و قول اول
اظهر و اولی است دوم نماز عیدین و مشهور آن است که در آن نه قنوت است پنج قنوت
در رکعت اول و چهار در رکعت دوم و پیش از هر قنوتی تکبیری بگوید پس تکبیرات نماز عید
می‌شود در رکعت اول پنج تکبیر است غیر تکبیرة الاحرام و تکبیر رکوع و در رکعت دوم چهار تکبیر است
غیر تکبیر رکوع و در مسئله اقوال دیگر است و اقوی این است که مذکور شد و بهتر آن است
که قنوتها مضمون را بخواند که روایت شده و بعضی واجب دانسته‌اند و سنت است و سنت
برخاستن در تکبیرات چنانکه گذشت و تکبیرات رکن نیست [illegible] شد و در نماز پس اگر فراموش کند
را [illegible] باطل نمی‌شود و [illegible] تکبیر [illegible] اول [illegible] تکبیر بعد نماز کرده و مانند دو
[illegible] و هر گاه شک کند در عدد تکبیر و قنوت بنا را بر اقل گذارد و [illegible] سیم [illegible] است
و در [illegible] کلام [illegible] و [illegible] و [illegible] مشغول [illegible] بخواهند و در این زمانها
[illegible] مشهور است که در رکعت دوم شفع قنوت نیست و قنوت در رکعت مفرده وتر است
بسبب حدیث صحیحی که این مضمون وارد شده است و لکن [illegible] از [illegible] اصحاب صحیح
نمی‌کنند و این روایت در عیون اخبار الرضا صدوق نقل کرده که حضرت امام رضا علیه السلام

و شفع هم قنوت نخوانده اند و علمای آن در رخصت و بعضی آن حدیث صحیح را حمل بر تقیه کرده اند
یا اینکه مراد آن قنوت بوده است که مخصوص وتر است و در حدیثی وارد شده که بعد از سر برداشتن
از رکوع وتر بگوید اللهم هذا مقام من حسناته نعمة منک و شکره ضعیف و ذنبه عظیم
مطلب دویم هر گاه قنوت را فراموش کند تا برکوع رود بعد از رکوع بجا آورد و اگر بسجود رود
بعد از رکوع بخاطرش نیاید تا بسجود رود پس بعضی علما گفته اند بعد از نماز قضای آن را بکند و این قول نیست
و در حدیث صحیح است که هر گاه در بین راه بخاطرش آید رو بقبله بنشیند و قنوت را بخواند
و هر گاه در قنوت شک کند و هنوز برکوع نرفته است آن را بجا آورد و اگر برکوع رفته دیگر
ملتفت نمی شود مطلب سیم سنت است جهر کردن قنوت در همه نمازها و در ماموم آن است
اولی آنست که ماموم آهسته بخواند و جهر نکند و سنت است که قبل از قنوت تکبیر بگوید و دست
خود را بلند کند پس مجموع تکبیرات نمازهای پنجگانه نود و پنج تکبیر می شود که پنج تای
آن تکبیر قنوت است و این تکبیرات غیر از شش تکبیر است که در اول نماز سنت است پس
در هر نماز چهار رکعتی بیست و دو تکبیر است و در مغرب هفده تکبیر است و در صبح یازده
تکبیر است و سنت است که در حال قنوت دستهای خود را بلند کند برابر روی خود و باطن
کفها را بجانب آسمان کند و پشت آنها را بزمین و بعضی علما گفته اند
که انگشتان بزرگ را از سایر انگشتان جدا کند و مناسب آنست که نیت و نظر او
آنست که در حال قنوت نظر او بکف دستهای او باشد و سنت است طول دادن
قنوت و دعا کردن برای مؤمنین بنامهای ایشان و لعن بر کافرین و
منافقین بنامهای ایشان و بعضی از علما تجویز کرده اند که قنوت را بزبان فارسی بگویند و احوط

آنست



آنست که بغیر عربی نخوانند و بهتر آنست که آنچه از معصوم علیهم السلام وارد شده بخوانند ۵
باب هشتم در تشهد است و آن چند مطلب است مطلب اول واجب است تشهد
در رکعت دویم بعد از سجده دویم در هر نماز و در رکعت سیم در نماز سه رکعتی و در رکعت
چهارم هر نماز چهار رکعتی و واجب است نشستن در حال تشهد و آرام گرفتن و تشهد رکن نماز
نیست و ترک آن عمدا باعث بطلان نماز است و اگر سهوا ترک کند پس اگر تشهد اول باشد و بخاطرش
بیاید پیش از آنکه برکوع رود هر چند فی الجمله هم برخاسته شده باشد برگردد و تشهد را بخواند و بعد از
آن برخیزد و رکعت را بجا آورد و سجده سهوی ندارد و هر گاه داخل رکوع شده باشد پس
واجب است که نماز را تمام کند و سجده سهو بکند و قضای تشهد را بعد از نماز بکند و بعضی قضا را واجب
ندانسته اند و اول اقوی است و اگر آنکه فراموش کرده تشهد دویم باشد پس اظهر و اشهر
نزد جمهور قضا است و بعضی قضای هر یک را از اجزای نماز که فراموش شود لازم دانسته اند
و بعضی اجزا آنچه بخصوص قضای آن وارد شده مثل سجده و تشهد را لازم دانسته اند لیکن
اینها هر چند محل اشکال است لیکن عمل باینها احوط است و با سجده سهو که تشهد
دویم پس بعضی حکم بلزوم آن کرده اند و دلالت میکند بر آن موثقه روایت عن ابن سنان
بن ... موثقه ابو بصیر و این احوط است و ابن ادریس گفته است که اگر تشهد
آخر را فراموش کرده باشد و سلام داده باشد و قضا نکرده حدثی از او سر زند
نماز او باطل است و این قول ضعیف است و احوط آنست که وضو سازد و قضای آن کند
و محتمل است که بی وضو هم قضا تواند کرد و اما اگر پیش از تشهد از او حدثی سر زند پس اظهر
بطلان نماز است عمدا باشد یا سهوا باشد و بعضی گفته اند باطل نمیشود پس برود و وضو

باید که نماز را تمام کند و اول اقوی و احوط است و اگر تشهد را بعد از حدث ادا نموده
پس اولی و احوط است که نماز را تمام کند و با طهارت اعاده کند خصوصا نماز را قبل از
سلام چونکه نماز معلول است احتیاط را ترک نکند و در بعضی اخبار صحیحه وارد شده است که
هرگاه سهو تشهد در نماز شده باشد هر چند در رکوع رکعت ثالثه باشد که آن را
قصد از و تشهد را بخواند و نماز خود را از سر گیرد و عمل کردن به آن نیک است مطلب دویم
مشهور میان علما گمان کرده اند در ذکر تشهد مطلق شهادتین کافیست که بگوید اشهد ان
لا اله الا الله واشهد ان محمدا رسول الله بلکه کمتر از این هم بود انست که بعضی
مثل اشهد ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله یا محمدا رسوله
و مثل آن کافی است و احوط است که صورت اولی را ترک نکند و بعضی واجب دانسته اند که بگوید اشهد
ان لا اله الا الله وحده لا شریك له واشهد ان محمدا عبده
ورسوله و این احوط است و واجب است بعد از ذکر شهادتین صلوات بر محمد و آل محمد و بهتر است که
صلوات بلفظ اللهم صل علی محمد و آل محمد بلکه بغیر این لفظ را در تشهد مشکل است
و این صلوات را بخصوص در تشهد واجب است و با صلوات فرستادن سنت است که هر گاه نام آن
حضرت خواه کسی خود بگوید یا غیر آن بگوید پس آن مستحب موکد است و جماعتی از علما آن را واجب دانسته اند
خواه در نماز خواه در غیر نماز و اقوی عدم وجوب است بجهة نقل اجماعی که محقق و علامه کرده و لزوم
عسر و حرج خصوصا در وقتی که مکرر اسم شریف آنحضرت مذکور شود و احوط است که ترک
نکند تا وقتیکه عسر و حرج لازم نیاید مطلب سیم سنت است تورک در حال تشهد چنانکه
گذشت و آنکه زانوها را بر زمین نچسباند و از هم وا کند انگشتها را و مکروه است که در تشهد نشستنهای

بنشیند

بنشیند و چنانکه ماموم مسبوق می نشیند بنشیند که در وقتی که پای راست را بر پای
چپ گذارد و در حال تورک بجای کرسش بگوید امت الباطل واقم الحق
و اولی آن است که در اخبار وارد شده است بخواند و از تشهد اول که فارغ شد وقت
برخاستن بحول الله وقوته اقوم واقعد بگوید چنانکه گذشت باب
نهم در تسلیم است و در آن چند مطلب است مطلب اول بدانکه چنانکه تحریم
نماز و دخول در نماز حاصل میشود به تکبیرة الاحرام همچنین واجب است خروج از نماز و آن حاصل میشود
بسلام گفتن بعد از اتمام تشهد و صلوات بر پیغمبر و آل او صلی الله علیه وآله و اقوی
آن است که سلام واجب است بلکه اظهر آن است که جزو نماز است و ترک آن عمدا باطل کننده نماز است
و اظهر آن است که اگر حدثی عمدا از او سرزند قبل از سلام نماز را اعاده کند بلکه در باب
سلام هم چنین است اما اگر سهوا و بی اختیار از او حدثی سرزند پس در آن اشکال است
و احوط اتمام و اعاده است چنانکه پیش اشاره بآن کردیم و اقوی و ارجح آن است
که خروج از نماز بیکی از دو عبارت میشود السلام علینا وعلی عباد الله
الصالحین و دیگری السلام علیکم و هر کدام اختیار کند جایز است و هر
کدام را که گفت از نماز بیرون رفته است و گفتن دیگری واجب نیست و در صورتیکه
السلام علینا را اول بگوید گفتن السلام علیکم بعد از آن سنت است
و احوط آن است که هر دو را بگوید باین ترتیب که السلام علینا را اول و بعد از آن
السلام علیکم را بگوید و در جواز تقدیم السلام علیکم بر السلام علینا
اشکال است احوط بلکه اظهر آن است که چنین نکند پس اگر ابتدا کرد به السلام علیکم

دیگر السلام علینا را گویند و بنابر مختار چهار و در صورتیکه السلام علینا گفته باشد
منافی و خروج از نماز را داشته باشد و نیت در خروج سلام معنی که در وقت سلام نیت
قصد خروج از نماز بکند ضرور نیست بلکه همان قدر کم مینمایند که سلام گفتن از نماز در سرو
کافیست هر چند در کمال میدکر نباشد و از اکثر متوالی فهمیده که نیت دخول در نماز هم همان قدر
مشترک است و آن وسواسها که بسبب اتمام در کرد را میدیکار طالعان می آید انهارا
از سر انداخته و بعضی علما لفظ و رحمة الله را بعد از السلام علیکم واجب دانسته
و بعضی و برکاته را هم بعد از و رحمة الله واجب دانسته اند و دلیل واضحی بر این نیست
و احوط و افضل گفتن تمام است مطلب دویم در آنکه منفرد و یکسلام میدهد رو بقبله و مشهور
آنست که امام هم یکسلام رو بقبله و بعضی گفته اند که اگر در پس صف باشد دو سلام دهد
از هر طرف خود و اول او بر است و دویم پس مشهور آنست که سلام و هر یکی بطرف
راست و دیگری بطرف چپ و هر گاه در طرف چپ او کسی نباشد یکسلام میدهد بطرف راست
خواه کسی در طرف راست باشد یا نباشد و بعضی گفته اند که هر گاه دیواری در طرف چپ
باشد باز دو سلام دادن مستحب است هر چند کسی نباشد و بعضی گفته اند که مأموم
سلام میدهد یکی از برای رو بامام و دویم از برای ماموین و مشهور میان علما این است که
منفرد در وقت سلام دادن بگوشه چشم راست اشاره کند بطرف راست و امام
بصفحه رو اشاره نکند بطرف راست و رو از قبله بگرداند و همچنین مأموم بصفحه رو اشاره
میکند بدو طرف و مدرک ظاهر احادیث و کلام علما است که از سلامی که مخرج است از نماز است
این احکام مذکوره از برای آن است پس هر گاه السلام علیکم و رحمة الله و برکا

ته

[١٠]

شما را بگوید پس حکم واضح است در اشاره کردن و بگمارد و در بار و سلام گفتن
و همچنین هر گاه السلام علینا و علی عباد الله الصالحین گفته باشد و
هر گاه هر دو را گوید پس جاری این احکام در سلام دویم و بعد و آنکه سلام اول مخرج از
نماز است خالی از اشکال نیست و همچنین جاری کردن این احکام در سلام اول و بعد از
گفتن سلام دویم و دویم نیست که هر چند که السلام علینا در اول مخرج است با این باز
مستحب است مستحبات را در سلام دویم توان کرد و گو با خلافی هم در آن نباشد و اما این
مستحبات را در السلام علینا بجا آوردن و بعد از آن السلام علیکم
گفتن مشکل است و سنت است قصد کند در سلام سلام انبیا و ائمه هدی و ملائکه حفظه
را و امام و مأمومین را نیز و همچنین مأموم نیز رد بر امام را و بر کسانی که بر طرفین او هستند
و بعضی قصد رد بر امام را واجب دانسته اند و آن ضعیف است و همچنین رد بر مأمومین
و بعضی گفته اند که سنت است در سلام قصد مسلمین از انس و جن و این در این است
معلوم است و در السلام علینا و علی عباد الله الصالحین مطلب سیم
در آنکه سلام در نماز های سنتی در هر دو رکعت یک سلام است و ... و در رکعات کمتر متوالی سلام
گفتن نیاز در رکعت بیشتر قصر نافله دو تر در اکثر سلام را قدری گرفتی میگویند بنابر مختار که سلام
نماز در رکعت شفع ... گفته و اگر جایز دانیم که در سه رکعت یک سلام بگوید چنانکه بعضی
تجویز کرده اند بعض باز در هر صل مؤلف طریقه ... از آن راه شده که در سه رکعتی سلام گوید
و همچنین این قاعده مستثنی است نماز اعرابی که آن دو رکعت است در رکعت اول یک سلام
و در هشت رکعت دیگر هر چهار رکعت آن یکسلام میدهد مثل نماز جمعه و ظهر و عصر و شیخ طوسی

در صباح روز جمعه روایت است از ... که گفت روزی آمد اعرابی بخدمت رسول خدا صلی الله
علیه و آله پس گفت پدرم و مادرم فدای تو باد یا رسول الله صلی الله علیه و آله ما در بیابان
میباشیم و دور از مدینه نمیتوانیم که هر جمعه بخدمت تو بیاییم پس رهنمایی کن مرا بکاری که فضیلت نماز
جمعه را داشته باشد وقتی که بروم باهل خود خبر کنم ایشان را پس رسول خدا صلی الله علیه و آله
فرمود که هرگاه روز بلند شود پس دو رکعت نماز که بخوان در رکعت اول
حمد یکبار و قل اعوذ برب الفلق هفت بار و در دویم بخوان حمد یکبار و قل اعوذ برب الناس
هفت بار و برخیز و هشت رکعت نماز بکن بدو سلام و بخوان در هر رکعت از آن حمد یکبار و اذا جاء
نصر الله یکبار و قل هو الله احد بیست و پنج بار و هرگاه فارغ شوی از نماز پس بگو سبحان
الله رب العرش الکریم لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم هفتاد
مرتبه پس قسم بآن کسی که مرا برگزیده است بنبوت که نیست مومن و مومنه که این نماز را
در روز جمعه بکند همچنین که من گفتم مگر اینکه من ضامنم از برای او بهشت را و بر نمی خیزد از جای
خود تا اینکه خدا گناه او را و پدر و مادر او را بیامرزد

باب دهم در تعقیب و در آن چند مطلب است

مطلب اول تعقیب است که کسی مشغول شود بعد از نماز بدعا و ذکر و امثال اینها و تسبیحات
مثل تلاوت قرآن و امثال آن و ... از خوف عذاب ... که نشستن
ترک نکند و اگر حاجتی داشته باشد پس باکی نیست که در راه رفتن بخواند و ...
بخواند و ... بسیار ... و بعضی از آنها تسبیح حضرت فاطمه زهرا علیها السلام
... و فضیلت آن بسیار است حتی در روایتی از حضرت صادق علیه السلام وارد شده
که تسبیح حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در هر روز عقب هر نماز نزد من بهتر است از هزار رکعت نماز

نمازها

در هر روزی مشهور در ترتیب آن این است که اول بگوید الله اکبر سی و چهار مرتبه
و بعد از آن بگوید الحمد لله سی و سه مرتبه و بعد از آن بگوید سبحان الله سی و سه
مرتبه و در بعضی روایات تقدیم سبحان الله بر الحمد لله است و اولی عمل بمشهور است
و سنت است که بعد از تمام شدن تسبیح حضرت فاطمه زهرا علیها السلام یکمرتبه لا اله الا الله
گوید و از اخبار ظاهر میشود که دعا خواندن در تعقیب افضل از قرآن خواندن است اگرچه در خبر هم
وارد شده که بگویم که هر وقت ... قضا کند دعا بخواند و هر وقت که قضا ...
نکند چنان کند چه اگر حالات انسان مختلف میشود و هرگاه حال ...
نسبت هم ... و دعا کند و سنت است که در ابتدای تعقیب سه مرتبه بگوید الله
اکبر که دستهای خود را بگیرد تا برابر روی خود بنحوی که پشت دستها رو
او باشد و شکم دستها بقبله و هر مرتبه دستها را ... فرود ...
... و باز بردارد در تعقیب ... نماز کند ... میان نماز و تعقیب
نکند ... نافله ... افضل این است که او را مقدم دارد و در تعقیب قرآن ...
... سلام بگوید و تسبیح حضرت فاطمه زهرا علیها السلام که اینها را مقدم دارد بر نافله
و ادعیه و اوراد و آیات و اذکار که در تعقیب وارد شده بعموم و خصوص و بعضی نمازها در
کتب ادعیه مذکور است و ... ذکر اینها ... است که در حال تعقیب
بنشیند بنحوی که در تشهد می نشیند ... رو بقبله ... نماز ... طهارت
ترک کند ... مطلب دویم
سنت است سجده شکر عقب هر نمازی بجهة ادای شکر بر توفیق یافتن بجهة ادای

نماز و در آن تأکید بسیار است و در احادیث فضیلت بسیار از برای آن مذکور است و بعد از آن
که اثر آن تعقیبات قرار دهد چنانکه از اخبار مستفاد می‌شود و ادای شکر توفیق تعقیب هم می‌شود
هر گاه بر تعقیب تقدیم دارد هر روزی بتعقیب می‌رساند و این که گفتیم در غیر نماز مغرب است و در
نماز مغرب اخبار مختلف است و شاید تقدیم سجده شکر بر نافله مغرب بهتر باشد هر چند تعقیب نماز
بعد نافله خوانده شود چنانکه گذشت و اگر کسی دو مرتبه سجده کند یکبار بعد نماز مغرب و یکبار بعد
نافله در او تعقیب بهتر خواهد بود و ظاهر اخبار آن است که استحباب سجده شکر مخصوص نمازهای واجبی نباشد
بلکه عقب نمازهای سنتی هم سنت است بلکه سنت است سجده‌های شکر از برای تجدد نعمتها بلکه
مذکور نعمتها نیز و زوال شده نعمتها در هر حال سنت است که طول دهد سجده را بقدر
استطاعت و آنکه دراعهای خود را بر زمین پهن کند و سینه و شکم خود را بر زمین بچسباند
و آنکه در میان دو سجده گونه‌های خود را و [illegible] خود را بر خاک بگذارد و اول طرف راست
را و بعد از آن طرف چپ و همین قدر در سجده محقق می‌شود و در احادیث بسیار بیان در سجده
مذکور است و بعضی از علما تصریح کرده‌اند که شرط است در آن که هفت عضو بر زمین
گذاشته شود و در شرط بودن گذاشتن پیشانی بر چیزی که سجده صحیح باشد بر آن اشکال
و دلیل واضحی ندارد و اقل ذکری که در آن می‌شود این است که بگوید شکراً لله
سه مرتبه و در روایتی هست که صد مرتبه بگوید شکراً شکراً و اگر خواهد بگوید
عفواً عفواً و اذکار و ادعیه بسیار در آن وارد شده و در کتابهای علما مذکور است

فصل چهارم در لواحق نماز است و در آن چند باب است باب اول

در جماعت است و در آن چند مطلب است مطلب اول سنت است بجماعت گذاردن نمازها

بجا

واجبی خصوصا نمازهای پنجگانه و ثواب بسیار و فضیلت بسیار در آن وارد شده است و در ترک آن
و بی‌رغبتی به آن مذمت شدیده و تهدید در احادیث بسیار است و این حکم در ادا و قضا همه
ثابت است و بعضی در شمول نماز نذری و نمازهای احتیاط و نماز طواف اشکال کرده‌اند و آنچه
از احادیث و دعوی اجماع ایشان نماز جمعه و عیدین و آیات و استسقا در می‌شود و در نمازهای
دیگر اشکال است و در مشهور نماز بجماعت کردن واجب نیست مگر در جمعه
و عید و کسی که نذر کرده باشد که بکند یا شده نذر از خود و کسیکه قرائت او صحیح نباشد
بر وجهی که سابقا در بحث قرائت مذکور شد و در نمازهای سنتی جماعت سنت نیست مگر نماز
استسقا و نماز عیدین با اختلال شرایط چنانکه گذشت و بعضی صور نقدهای دیگر که مذکور
خواهد شد مثل اعاده نمازهای که فرادی شده باشد بجهت ادراک فضیلت جماعت و اخباری
که دلالت دارد بر جواز جماعت در نوافل خصوصا در ماه رمضان محمول بر تقیه است و بعضی علما
اخباری که دلالت میکند بر جواز امامت زنان در نوافل ضعیف است چنانکه خواهیم گفت و بعضی
از علما جایز دانسته‌اند جماعت را در نماز غدیر و دعوی روایت بر آن کرده و دلیل آن
ظاهر نیست که تکلیف صبی ممیز هم کافی باشد و در جواز امامت صبی ممیز خلافست اشهر و اولی
عدم جواز امامت است مگر آنکه بجهت اطفال امامت کند و همچنین صحیح نیست امامت خنثی و مجنونی
که گاهی افاقه حاصل است در جواز امامت او در حال جنون او در حال افاقه خلافی نیست و اظهر جواز است خصوصا
در شخصی که عادت معینی دارد و باید که امام شیعه اثنی عشری و عادل باشد و ولد الزنا
نباشد چنانکه گذشت و زن امامت از برای مردان نمی‌تواند کرد و همچنین برای
خنثی و امامت می‌تواند کرد از برای زنان در نمازهای واجبی و سنتی و بعضی گفته‌اند از برای

زنان هم بشوند اگرچه در نمازهای سنتی و بعضی گفته اند که در هیچ نماز از برای ایشان مستحب نیست و اگر

و اول اقوی و اشهر است و سیم دیگر شماری که دلالت دارد بر جواز امامت ایشان در نمازهای

غیر واجبی در نظر حقیر اقوی دلیل اما احتیاط در ... خوب است لیکن با جماعت ایشان تامل نموده

کرد **مطلب دویم** اظهر آنست که جایز نیست که بشمار آید ... باشد و بعضی

گفته اند که از برای امثال خود ایشان نمیتوانند امامت بکنند و مشهور آنست که کور نمیتواند

امامت بکند هرگاه کسی باشد که متوجه او باشد و او را رو به قبله بدارد که اظهر اینست که

این حاصل و قولی بر آن نقل شده و آن ضعیف است و اعرابی یعنی صحرانشینان

خواه عرب باشند و خواه غیر آن پس اظهر آنست که غیر امثال خود نمیتوانند امامت

بکنند و امامت امثال خود پس آن باکی ندارد و اینها در صورتیست که سایر شرایط امامت

از عدالت و غیر آن موجود باشد و اگر نه از برای هیچکس نمیتوانند امامت کرد و همچنین است

کلام در غیر اعرابی هم از آنچه پیش گفتیم و آنچه بعد خواهیم گفت و ممکن است که وجه منع

همین باشد که ایشان ترک واجب میکنند که عبارت از تحصیل معرفت و علم به آداب زاید

بر آنچه موقوف علیه نماز است پس از این سبب فاسق شده و از اینجاست آنکه گفت که

انتفائی که در دهات می نشینند با وجود قدرت بر شهر رفتن و تحصیل علوم کردن ایشان

هم حکم اعرابی دارند چنانچه بعضی علما این را تصریح کرده اند و اختلاف کرده اند در آنکه

حد شرعی بر او جاری شده باشد بعد از توبه که ... دانسته اند و بعضی تجویز کرده اند

امامت او را از برای مثل خود و غیر خود اقوی باشد بجهت آنکه منقول است

که عادل است ... کافری که [illegible] بوده که مسلمان شده باشد پس خواه بوده

بالمره

با کراهت است و امامت نمیکند کسی که او را ختنه نکرده باشند پس در آن نیز خلافست و اظهر آنست

که اگر مقصر است در این با وجود قدرت که کوتاهی بکند در ختنه کردن خود پس جایز نیست

امامت او نه از برای مثل خود و نه دیگران و اگر قاصر است پس جایز است مطلقا با کراهت

و جایز نیست امی و لحن امامت کننده از برای غیر مثل خود و مراد از امی کسی است که قرائت

را نمیدانند خواه هیچ را نداند و خواه بعض را نداند و اما اینجا و اگر

تقصیر در یاد گرفتن بکند نماز او از اصل باطلست و مراد از لحن کسی است که غلط خواند یعنی

تغییر بدهد حرفی را بحرفی یا حرکتی را بحرکتی دیگر و در امامت کردن کسی که در حرف زبان

او بگیرد و تکرار میکند یا حرف فا و امثال آن اظهر جواز است و همچنین اقتدا کردن بر امی و لحن کسی که

نماز او صحیح باشد اشکال است و اظهر عدم وجوبست همچنین جایز نیست که نشسته امامت

کند برای ایستاده و در امامت کردن برای مثل خود اشکال است **مطلب سیم** شرط است در

صحت نماز آنکه حایلی در میانه امام و ماموم نباشد که منع از دیدن امام باشد مثل دیوار یا پرده

و مشهور و اظهر آن است که پنجره و دیوار مشبک ضرر ندارد و بعضی از علما گفته اند ضرر دارد و همچنین

باکی نیست در دیوار کوتاهی که مانع از [illegible] نباشد ... هرگاه در غیر حال سجده ... دیده

امام را ببینند و احوط اینست که ... حایل نباشد و بنابر قول بطلان مشهور

اینست که همین نماز ماموم باطلست نه امام و کافی است از برای ماموم که امام را

ببیند یا کسی که آن امام را می بیند یا کسی که او کسی را ببیند که امام را می بیند و خط

در پیش روی ماموم مانع است مثل صفهای متعدده که در برابر روی او ایستاده

باشند و مشاهده کردن از پهلو پیش ظاهر فتوی اکثر علما اینست که آنهم کافی است

مثل آنکه در بیرون در مسجد صفی بایستند که آن دو نفری که در برابر در ایستاده باشند صف
مأمومین را یا امام را می بینند و آن جمعی که در طرف راست و چپ آن ایستاده اند
که مجموع یک صف میشوند آنها کسی را نمی بینند بغیر آن دو نفری که در برابر در ایستاده اند که
مجموع یک صف میشوند آنها کسی نمی بینند و بعضی در صحت این توقف کرده اند و هر چند بطلان
این ظاهر نیست ولیکن احوط ترک آن است خصوصا هرگاه صف بسیار طول داشته باشد
و اما هرگاه دو نفر در طرفین آن جماعت ایستاده باشند که نه امام را می بینند و نه صف
و جمیع مسجد را پس در آن اشکال نیست چنانکه در صحیح تصریح شده است که برای جماعتی
که در میان ستونها می ایستند باکی نیست چه چون غالب ستونهای مسجد بزرگ عرض عریضی دارد که
جمعی در پشت آنها می ایستند و تنها نفر طرفین را نمی بینند پس این هم مؤید است که آن دو طرف
صف برابر در هم نماز ایشان صحیح باشد چنانکه مشهور است و بعضی گفته اند که باید نهری
حایل نباشد میان امام و مأموم و آن دلیل واضحی ندارد و این احکام که مذکور شد از برای
مردان است و اما زنان هرگاه در عقب مردان نماز کنند پس اشهر و اظهر آن است که نماز ایشان
صحیح است هر چند دیوار حایل باشد و هر چند در خانه باشند که پشت سر مردان باشد و شبکه
و پنجره نداشته باشد و جایز نیست که میان امام و مأموم بلندی بسیار باشد مگر به سبب صفهای
که میان است هر چند صفها بسیار باشد و در حد بلندی که موجب بطلان نماز مأموم میشود
خلاف است مشهور آن است که همین که در عرف و عادت گویند که امام پیش ایستاده
مأموم در پشت سر او ایستاده است یا در طرف راست او ایستاده است کافی است و اگر
چنین نباشد نماز باطل است و بعضی تحدید به سیصد ذراع کرده اند و بعضی از علما گفته اند

که اگر مابین امام و مأموم یا مابین هر دو صف بیش از دو گام برداشتن باشد نماز مأموم صحیح نیست
و این احوط است و ظاهر آن است که بنابر قول هرگاه از موضع سجود مأموم تا محل
سجود امام یک گام برداشتن باشد باکی نیست و ظاهر این است که صف آخر
میتوانند احرام نماز ببندند پیش از آنکه صفهای پیش احرام بسته باشند و احوط آن است
که صبر کنند تا صفها احرام ببندند هر چند باین نحو باشد که بعضی از بعضی احرام بسته باشند
و همچنین هرگاه در بین نماز صفهای ایشان تمام شود مثل اینکه مسافر باشند چند نفری
دیگر و ایستاده باشند نماز صف بعد صحیح است مطلب چهارم جایز نیست که امام بلندتر از مأموم
بایستد مثل شبه دکانی یا پشته ای بایستد پس در این صورت نماز مأمومین باطل است و اگر
زمین سرازیر باشد ضرر ندارد که امام در آن سر بلند بایستد و مأمومین در جهت او و ظاهر آن است
که بلندتری جای امام به مقدار عرض چهار انگشت و مثل آن باکی نیست و از بیش از آن احتیاط
کنند و بعضی تحدید کرده اند به یک وجب که اگر یک وجب باشد مبطل است و بعضی به قدر گام برداشتن
تحدید کرده اند اینها دلیل واضحی ندارد و اما مأموم پس جایز است که بلندتر از امام بایستد هر چند
بالای پشته بام باشد و امام در پایین و احوط آن است که همه مساوی باشند مگر آنکه جا تنگ
باشد و محتاج شوند ببالا رفتن و جایز نیست که مأموم پیش روی امام بایستد و مشهور
آن است که مساوی امام و در پهلوی امام میتوانند بایستند و بعضی علما واجب دانسته اند
که متأخر از امام بایستند هر چند در پهلوی او باشد و قلیلی پست تر از آن بایستد و این احوط است
و افضل این است که هرگاه دو مرد باشند خواه یکی از آنها یا دیگری نماز کنند مأموم در
طرف راست امام بایستد و هرگاه بیشتر باشند مأمومین در عقب سر امام بایستند و بعضی

این را او جب دانسته‌اند و این ضعیف است پس اگر آن کمتر در طرف چپ باشد و هم
بایسته نماز او صحیح است و همچنین هر گاه بسیار باشند و همه در طرف راست باشند یا همه در
طرف چپ باشند و در این صورت که ماموین در عقب می‌باشند و هر چند بسیار باشند ضرر ندارد
که همه ایشان در جانب راست صف زنند که در طرف چپ کسی نباشد و به عکس و در اعتبار
مقدار تقدم و تاخر ماموم و معیار آن اشکال است و صریح کلام بسیاری این است که مساوات عقب
میشود و مساوی بودن نشستنهای پس نماز مشهور بماند ماموم در این حال صحیح است هر چند
انگشتان پای او یا زانوی او پیشتر از انگشتان امام باشد و بعضی تصریح دیگر کرده‌اند و احوط آنست
که عدم تقدم را در همه این اعضا ملاحظه کند **مطلب پنجم** واجب است متابعت امام در افعال یعنی
که در رکوع و سجود و قیام و قعود از امام پیش نیفتد بلکه بعد از او کنند یا همراه او کنند
و این را بعضی از علمای گفته‌اند است که در صورتی که همراه کند ثواب جماعت ندارد بلکه بعد از
امام کند تا ثواب جماعت را دریابد و اما آنکه پیش افتادن از امام باعث بطلان نماز شود
یا نه در آن اشکال عظیم است و احوط بلکه اظهر آن است که هر گاه عمداً پیش افتد نماز را اعاده
کند اما در صورت نسیان و خطا پس نماز باطل نیست و مشهور علما این است که هر گاه ماموم عمداً
پیش از امام سر از رکوع بردارد صبر کند تا امام برسد و اگر سهواً سر بردارد پیش
از امام برگردد با امام در رکوع و این زیادتی رکن مبطل نماز نیست و بعضی برگشتن را
در صورت سهو مشروط دانسته‌اند و این ضعیف است و ظاهر این است که خطا و سهو حکم واحد دارند
و فتوای ایشان در صورت سهو و خطا خوب است و در صورت عمد پس دلیل آن در نزد حقیر
ضعیف است و عمل به آن بسیار مشکل است و احوط بلکه اظهر بطلان است و نهایت احتیاط

لیکن

امام

کردن مشهور عمل کند و نماز را اعاده کند و هر گاه پیش از رکوع رود یا پیش از سجود
رود پس مشهور میان علما بعضیشان آن است که مذکور شد که هر گاه عمداً کرده است باید
به همان حال بماند تا امام به او برسد و اگر سهواً یا خطا باشد برگردد و با امام کار آورد
و اشکال در این مسئله و احتیاط همان است که مذکور شد و اما متابعت در اقوال
و اقوال یعنی هر چه امام میخواند بخواند و غیر او را بخواند در تاخر و ذکر کند و پیش از او هم نکند
بلکه همراه او یا بعد از او بگوید پس اشهر و اظهر عدم وجوب است و لکن احوط است و این در غیر
تکبیرة الاحرام است و اما تکبیرة الاحرام پس تقدم ماموم در آن باعث بطلان نماز است بلکه اظهر
آنست که همراه گفتن هم چنین است و جایز نیست مفارقت از امام بدون عذر هر گاه
قصد فرادی کردن ندارد و مکرر در مثل تشهد و قنوت هر گاه از امام پیش افتاده باشد و تشهد
و قنوت خود را خواهد بخواند جایز است مفارقت کردن و قصد انفراد هر گاه عذری
داشته باشد مثل اینکه دردی او را عارض شود یا بول او را بگیرد یا شغلی او را پیش آمده یا
هر گاه عذری نداشته باشد و مفارقت کند به قصد انفراد پس در آن خلاف است و اشهر
و اظهر جواز مفارقت است و اما جواز عدول از فرادی به جماعت پس در آن نیز خلاف است
و شیخ دعوی اجماع بر جواز آن کرده است و احوط ترک است و در صورتی
که جماعت کند از قصد فرادی کرد و مفارقت اختیار کرد پس واجب است که نماز را از
همانجا تمام کند پس اگر پیش از قرائت مفارقت کرد قرائت کند و اگر بعد از قرائت
باشد اشکال است و احوط آنست که همان سوره که در میان او است از سر گیرد خواه
حمد و خواه سوره دیگر و خصوص مفارقت کردن در سلام گویا خلافی در جواز آن نباشد

خواه با عذر و خواه بی عذر رود که با در یافتن انفراد هم واجب نباشد با اقتدا به امام و اول بسم الله بکند
مطلب ششم در حکم قراءت مأموم است در عقب امام عادل که با او اقتدا می‌کند
و احادیث و اقوال علما در آن اختلاف شدید دارد و ظاهر علمای ما چنانکه خلافی در نظر
نیست این است که قراءت کردن بر مأموم واجب نیست با اشکال در حرمت و کراهت
و استحباب و فرق میان جهری و اخفاتی در غیر آن است و آنچه در نظر حقیر اظهر این است که در دو
رکعت اول نماز اخفاتی حرام است قراءت کردن بر مأموم و همچنین در دو رکعت جهری هرگاه
قراءت امام را می‌شنود هر چند صدای همهمه باشد که حروف آن از یکدیگر ممتاز نشود و
در اینجا واجب است که ساکت باشد و گوش بدهد و اگر هیچ نمی‌شنود پس اظهر استحباب
قراءت است و تسبیح گفتن هم ضرر ندارد و بهتر است که در دو رکعت اول اخفاتی مأموم تسبیح
بگوید تا امام فارغ شود و خواهد تسبیحات اربع بگوید و خواهد سبحان الله بگوید و شاید سبحان الله
گفتن احوط باشد و اما در رکعت آخر پس در آن متعارض است یعنی ثالثه و رابعه در قراءت و
یعنی بر ترک قراءت و احوط بلکه اظهر ترک قراءت است و بهتر این است که در رکعت آخر
تسبیحات اربع را بگوید چنانکه در جای خود نشان کرده‌ایم که ترک قراءت در دو رکعت اخیر
در نماز جهری بیشتر است و این احکام که مذکور شد در غیر مأمومی است که در رکعت سیم
و سیم و چهارم ملحق شود و حکم آن بعد مذکور خواهد شد و هرگاه در عقب امام ناشایسته
نماز کند از راه تقیه پس آن صورت اقتدا است و اقتدای حقیقی است و قراءت ساقط
نمی‌شود بلکه باید آهسته بخواند و اگر از آن هم خوف کند که مطلع شوند در نفس خود
بخواند یعنی در دل خود بگذراند قراءت را و اگر تقیه باعث شود که بالمره باید ترک کند

بلکه

مثل آنکه باید در حال رکوع ملحق شود یا در بین قراءت ملحق شود که بعضی از قراءت را تواند که تمام
هر چند تنها باشد یعنی از سوره حمد بخواند که نماز او صحیح است و هرگاه قراءت تمام
نشده امام برکوع برود و بعضی گفته‌اند که در حال رکوع قراءت را تمام کند و این دلیلی ندارد
بلکه همان قدر که خوانده است کافی است بهر تقدیر اظهر این است که این نماز مجزی است از برای او
و اعاده لازم نیست هر چند احوط اعاده است اگر میسر شود و در حالی که تقیه واجب نباشد بلکه
مستحب باشد کیفیت را همان است در قراءت نکند و بهتر است که اول در خانه نماز خود را بکند
و بعد از آن با ایشان حاضر شود و ظاهر این است که مستحب است که قراءت خود را از امام
زودتر تمام کند و مشغول ذکر شود تا امام فارغ شود که مبادا او زودتر فارغ شود و قراءت او
ناتمام بماند و در فضیلت نماز کردن در عقب سنی بعضی احادیث بسیار وارد شده است تا
حتی در حدیث صحیح مذکور است که کسی که نماز کند با ایشان در صف اول چنان باشد که
نماز کرده باشد در عقب رسول خدا صلی الله علیه و آله در صف اول مطلب هفتم جایز است
که اقتدا کنند نماز واجب را به نماز واجب هر چند غیر یکدیگر باشد مثل ظهر را با عصر لکن قول
ابن بابویه در منع عکس ضعیف است و همچنین باکی نیست که در عدد رکعات مختلف باشند مثل
صبح با عشا و عکس و قصر با تمام و عکس بلکه جایز است که مسافر ظهر و عصر هر دو را با ظهر حاضر
اقتدا کند ... و سلام بلکه قضا را با ادا و ادا را با قضا و ... ظهر و ظهر را با عصر و همچنین
از ابن ابی ... نقل کرده‌اند که شرط کرده است ... در عدد رکعات را ...
و آنها که مذکور شد وارد شده است که نمازها در کیفیت مختلف نباشند پس نماز ... را
با آیات و عکس نمی‌توان اقتدا کرد و جایز است اقتدا کردن متنفل بمفترض و عکس مثل آنکه نماز

کرده باشند تنهائی و برسد بجماعتی که نماز واجب میکنند و ایشان خواهد استاده کند چنانکه
بعد می آید و همچنین در صورتی که نماز واجب را قضا کند کسی که تنها نماز کرده بوده است
و اراده دیگر بجماعت میکند چنانکه خواهد آمد و همچنین نابالغ بالغ در متنفل بمتنفل در موضعی که مذکور
شد قبل این **مطلب هشتم** سنت است که مأموم هرگاه یک مرد تنها باشد اینکه در پهلوی راست
امام بایستد و هرگاه بیشتر باشند پشت سر او بایستند و همچنین هرگاه یک زن با مرد باشند
و هرگاه یکی زن باشد او خود پس ایستادن در جانب راست امام بایستد و اگر مرد و همراه زنان
باشد مرد در پهلوی او بایستد و زنان عقب او بایستند و هرگاه مردی با مردان چند باز زنان
بسیار پیش او و زنان بایستند هرچند چند باشند و هرگاه زنی پیش نمازی زنان میکند زنان
در پهلوی او بایستند و هرگاه محتاج شود صف دیگر شوند امام زنان در میان صف اول
بایستد و خود را از زنان پیش ندارد بلکه مساوی ایشان بایستد و همچنین جماعتی که عریان
باشند و خواهند که نماز جماعت بکنند نشسته صف بزنند و امام در میان می نشیند
ولیکن زانوهای خود را از زانوهای پیش میدارد و مشهور است که باید نشسته باشند و
بعضی گفته اند که اگر ایمن باشند از مطلع شدن غیر بایستند و اولی آنست و از
برای رکوع و سجود اشاره میکنند و امام که در عقب سر آن می نشیند رکوع و سجود میکنند
و اولی اظهر است **مطلب نهم** سنت است که در صف اول صاحبان علم و عقل بایستند
نزدیک امام بایستند و هرکه افضل است بجهات مذکوره در افضل مواقع صفوف بایستند
و افضل مواضع نزدیک امام است و بعد از آن طرف راست صف اول و بعد از آن
طرف چپ و بعد از آن صف دوم و همچنین تا آخر پس اینجماعت در پس می ایستند

درنزد

و در صف بعد اینها آنها که در مرتبه از اینها پست تراند و همچنین بعد از آن اطفال می ایستند
و بعد از آن زنان می ایستند و از بعضی ظاهر میشود که در طرف چپ بایستند که طرف
راست وسعت بهم رسانند بهتر است و در جنازه دلالت بر عکس است و مکروه است
که با وجود گنجایش صفها کسی تنها بایستد و هرگاه صف گنجایش ندارد [illegible] سنت است
سنت است که برابر پشت سر امام بایستد و سنت است که گشادگی صفها را تمام کنند
و بهم دیگر متصل باشند و صفها را راست بدارند و شانه های خود را برابر یکدیگر بدارند و در
حدیث است که در نزد خدا گامی که برداشتی بهتر نیست از گامی که بردارند کسی که آن خلل
صفی را و از برای امام سنت است که بمأمومین بگوید که صفها را راست کنند و هرگاه
صف تنگ باشد از برای مأموم باکی نیست که در میان نماز پس برود با عقب پشت
سر خود بعقب پیش رود یا روی خود را از قبله نگردانند و هرگاه صف نماز بهم
نباشد نماز آن صف باطل نمیشود هرچند فاصله بسیار باشد و متعدد شده و اما صفی
که در عقب این صف است اشکال در نماز ایشان هم میرسد بجهه آنکه زیاده از گام بردار نشستن
فاصله میشود و احتیاط در ترک آنست چنانکه پیش گفتیم هرچند بطلان آن ظاهر نیست
و فاصله بقدر کمتر یا قلیلی بیشتر پس آن ضرر ندارد مطلقا والله اعلم **مطلب دهم**
هرگاه جمعی در خانه باشند و خواهند نماز جماعت کنند قابلیت امامت در متعدد ایشان
باشد صاحب خانه اولی از دیگران است و همچنین در مسجدی که امام جماعت مقرری دارد
تقدیم او اولی از دیگران است و ظاهر این است که مراد از صاحب خانه کسی است که در آنجا
ساکن باشد هرچند به اجاره و عاریه باشد نه مالک آن و جمعی از علما گفته اند که نمی

اولی از دیگران است و ظاهر از مراد ایشان بعد از این تمامی است که مذکور خواهد شد
و مشهور آنست که بعد از این اولی که پیش گفتیم که هر که اقرأ قرّاء باشد مقدم است
بر اعلم و در معنی آن خلاف کرده‌اند بعضی گفته‌اند یعنی آداب قرائت را بهتر داند و حروف
را بهتر از مخرج ادا کند و بعضی گفته‌اند یعنی آنکه بیشتر تلاوت قرآن بکند و بعضی گفته‌اند
که اعلم و افقه مقدم است بر اقرأ و این اظهر است و مشهور آنست که بعد از اعلم هر که هجرت زودتر
کرده است مقدم میدارند و معنی هجرت در پیش گذشت و بعضی علما گفته‌اند مراد کسی است
که زودتر اسلام اختیار کرده باشد یا زودتر از دار الحرب به دار الاسلام آمده باشد
یا از اولاد کسی باشد که هجرت او مقدم شده بر دیگران و بعد از آن آنکه سن او بیشتر است
مقدم میدارند و جمعی این را تفسیر کرده‌اند به آنکه در اسلام سن او بیشتر گذشته باشد
و وجوه دیگر هم از برای ترجیح ذکر کرده‌اند همین قدر اکتفا کردیم و مشهور علما این است
که اینها در صورتی است که ماموین اختلاف کنند و اگر اتفاق کنند هر که را اتفاق کنند مقدم
دارند اولی است و همچنین هر گاه همه ناخوش داشته باشند از یکی اولی است امامت نکند
و دور نیست که هر گاه آن مرد دیندار خوب باشد امامت او مکروه نباشد و گناه از برای
ایشان است که او را ناخوش دارند و آنچه از اخبار ظاهر میشود این است که امامی مذکوره
باعث ترجیح میشود هر چند اختلاف در میان ماموین نباشد و علما چنانکه گفته شد هم که
مذکور شد. **مطلب یازدهم** مکروه است که امامت کند مسافر به جماعت حاضر و بعکس و همچنین است
کردن هر یک به دیگری و ظاهر این است که معنی کراهت در اینجا این باشد که ثواب او
از جماعت با مثل خود کمتر است نه آنکه ثواب او از فرادی هم کمتر باشد و بعضی از علما گفته‌اند

و بعضی

بخصوص مالی کرده‌اند که نماز مسافر و حاضر در عدد رکعات مختلف باشد پس در نماز صبح و مغرب
مکروه نخواهد بود و قولی از قولی هست پس هر گاه امام مسافر باشد و فارغ شود ماموم در
سلام تبعیت او نمی‌کند و برخیزد و نماز خود را تمام میکند و ظاهر این است که در بعضی نمازها تواند
ترک [illegible] کند هر گاه [illegible] است و اشتباه شد و همچنین هر گاه امام او را پیش دارد
که عدد نماز ماموم کمتر از عدد نماز امام باشد و زودتر فارغ شود افضل آن است که سلام نگوید
بلکه بنشیند و ذکر کند تا همراه امام سلام گوید و اگر خواهد پیشتر گوید و برود و هر گاه
عدد نماز ماموم بیشتر باشد افضل آن است که صبر کند تا امام سلام گوید آنگاه برخیزد و اگر خواهد هم
که پیشتر برخیزد و در این وقت افضل آنست که امام سلام گوید تا ماموم بقیه نماز خود را بگذارد
و بعد از آن سلام گوید و همچنین مکروه است که ابرص را تقدیم دارد امام صحیحها باشد و ابرص و مجذوم
و امثال آن همراه از راه دارند و در روایتی است که ایشان نشستن نرسند و الا صحیح نخواهد بود و حاکم که
و همچنین است تیمم کننده که اهل وضو دارند یا اهل غسل دار باشند و همچنین است بنده که آزاد
اهل و عیال خود و دور نیست که هر گاه اعلم قوم باشد امامت کردن او از برای آزادان
کراهت نداشته باشد و مکروه است ملا کردن در وقت قد قامت گفتن از برای نماز
مطلب دوازدهم سنت است بر خواستن جماعت وقتیکه موذن بگوید قد قامت الصلوة
و بعضی گفته‌اند در وقتیکه بگوید حی علی الصلوة و سنت است از برای امام که بشنوانند
تکبیر مستحب را آهسته بگوید و تکبیر احرام را بلند بگوید بلکه سنت است از برای او که جمیع
ذکرها را بلند بگوید و بعضی گفته‌اند و سنت است از برای ماموم که بعد از فراغ امام از
سوره حمد بگوید الحمد لله رب العالمین و آنکه در رکوعی که امام گفت سمع الله

لمن حمده هم گوید الحمد لله رب العالمین و سنت است که امام و مأموم
بخوانند و مخصوص خود نکنند بلکه قصد او و مأمومین هم باشد مثل اینکه اللهم اغفر لی و
لوالدی نگوید بلکه بگوید اللهم اغفر لنا و لوالدینا و سنت است که امام
حال ضعفا و ارباب حاجت از مأمومین را بکند و نماز خود را سبک بکند و بسیار طول ندهد
و در رکوع و سجود و سایر ذکرها و دعاها نکند و همچنین در دعای قنوت و تشهد طول ندهد و سنت است که
هرگاه امام فارغ شد و بعضی از مأمومین فارغ نشده باشند بر نخیزد تا مأمومین فارغ بشوند
که امام در جایی که نماز کرده است تعقیب کند تا از جای خود منصرف بشود و گاهی بعضی گفته‌اند اگر خواهد تا بنشیند
[illegible] بکند **مطلب بیستم** سنت است که کسی نماز را به تنهایی کرده باشد هرگاه
به جماعتی برسد همان نماز را به جماعت بکند خواه امام باشد خواه مأموم و احوط این است که قصد
نماز را اعاده کند مثل اینکه ظهر را ظهر و عصر را عصر [illegible] اشکال است و همچنین احوط آنکه
اظهر این است که هرگاه نماز را به جماعت کرده باشد باز دیگر نمی‌تواند به جماعت بکند و بعضی
علما تجویز کرده‌اند که تکرار [illegible] در آن اشکال است و همچنین هرگاه جماعتی از فقها
که اگر نماز را فرادی کرده باشند با هم خواهند که جماعت اعاده کنند در آن هم اشکال است
و جایز [illegible] در جایی جماعتی که [illegible] و بعضی قائل به وجوب شده‌اند و این ضعیف است سنت است که هرگاه
فرادی نماز کند و در بین نماز جماعتی منعقد شوند نیت خود را [illegible] اگر دو رکعت
سلام بگوید و داخل جماعت شود و هرگاه در رکعت سیم و چهارم باشد پس در جواز
تغییر نیت و تمام کردن رکعت اشکال است و بعضی علما منع کرده‌اند از همه اینها و بعضی

گفته‌اند

گفته‌اند که می‌توان نماز را قطع کرد و نیت جماعت کرد [illegible] درک فضیلت اولی است
و اگر مشغول نافله باشد که جماعتی منعقد شود پس بعضی علما حرام است بلکه اگر ترسد که جماعت از
دستش برود نافله را قطع کند و اگر نترسد از این پس تمام کند و رکعت را [illegible] داخل جماعت بشود
و این درست نیست **مطلب چهاردهم** [illegible] در اینکه ادراک جماعت حاصل می‌شود با ادراک رکوع یعنی هرگاه
امام را [illegible] قبل از رفتن به رکوع هر چند [illegible] شده که تکبیر الاحرام گوید و [illegible] درست
تکبیر رکوع نشود و اما هرگاه امام در بین رکوع باشد پس در آن خلاف است و اظهر و اقوی آن است که هرگاه
تکبیر الاحرام را در حال قیام بگوید [illegible] به رکوع برود که [illegible] امام شروع به برخاستن کرده باشد
[illegible] و در این [illegible] نماز جمعه و غیر آن فرقی ندارد و ظاهر آن است که [illegible] امام را در
حال رکوع [illegible] اگر در وقتی برسد به امام که امام شروع به برخاستن کرده باشد پس [illegible]
[illegible] و اگر شک کند که [illegible] امام قبل از برخاستن [illegible] پس [illegible]
[illegible] و بعضی گفته‌اند [illegible] که در حال [illegible] به رکوع امام رسید دیگر آن رکعت حساب نمی‌شود
و اول اقوی است و بعضی گفته‌اند که احوط لحوق در حال رکوع است و این در جماعات [illegible]
مشکل است [illegible] و هرگاه داخل مسجد شود و اظهر آن است که [illegible]
در اینکه در حال رکوع راه رود یا آنکه رکوع و سجود را بجا آورد و [illegible] راه رود
و داخل صف جماعت شود و بهتر این است که در وقت راه رفتن پاهای خود را از زمین [illegible] و کلام
[illegible] و هرگاه امام را قبل از رکوع دریابد [illegible] در حال رکوع پس آن رکعت از او فوت [illegible] است
[illegible] سنت است که تکبیر گوید و سجده [illegible] با امام بکند و آن را از نماز حساب نکند خواه قبل از
سجده‌ها دریابد یا در اثنای آنها و بعضی در آن توقف کرده‌اند و اظهر استحباب است و اظهر آنست

که سجده‌ها که تمام شد و فارغ شد از تکبیر احرام گوید ذکر تکبیر اول که شنید بعضی علما گمان کرده‌اند
همین تکبیر را بگوید زیاد شدن رکن در نماز معلوم است و اول احوط و اظهر است و اگر در نماز امام
امام سجده نماز امام بجا نیاورد پس جمعی گفته‌اند که نشسته است که تکبیر بگوید و با امام نشیند و تشهد بخواند و
بعد از آنکه سلام گفت برخیزد و نماز کند و دیگر اعاده تکبیر در کار نیست و این درست و بعضی فقها
در این صورت قایل شده‌اند که مخیر است در خواندن تشهد و نخواندن آن و درست که خواندن بهتر است
و هر تقدیر حکم او در این صورت عجب است و در اکثر تشهد بسیار مشکل است هر چند مطلق بعضی از اصحاب
حاصل باشد **مطلب پانزدهم** هر گاه ماموم وقتی حاضر شود که امام دو رکعت پیشتر کرده باشد آن را
اول نماز خود قرار دهد و با امام نماز کند و بعد از فراغ امام تتمه نماز خود را بجا آورد و ظاهر
آنست که رکعت اول و دویم ماموم رکعت سیم و چهارم امام اتفاق می‌افتد در آنکار ماموم قرائت
حمد و سوره واجب است در قدری است که تمام رکعت را دریابد با آنقدری که دریابد که نتواند تنها
حمد و سوره را یا حمد تنها را بخواند اگر آنقدر وقت نماند باشد قرائت واجب نیست بلکه
مقرر است اگر گمان کرد که نتواند حمد را و سوره را بخواند یا حمد تنها بخواند و شروع کرد
بخواندن و امام در آن وقت به رکوع رفت هر گاه جلدی می‌شود که تمام کند و با امام در رکوع
برسد که همین مسئله را نو نشود و تمام کند و با امام ملحق شود و هر چند بهتر باشد و اگر چنین نباشد
از همانجا قطع کند و با امام ملحق شود و حکم در رکعت اخرین ماموم که در باقی نماز رسیده پس آن
مثل سایر نمازهاست که مخیر است میان حمد و تسبیح و قول به وجوب حمد ضعیف است و
مستحب است که این ماموم در موقت تشهد متابعت امام کند و هر جا که جای تشهد ماموم
نیست مستحب است که سر پا نشیند و کف دستها و پاهای خود را بر زمین بگذارد و هر جا که محل تشهد

بدان

واجب است در رکعت قرار دهد و تشهد را بخواند و با امام ملحق شود و از بعضی اخبار بر می‌آید
که در قنوت که متابعت امام کرده دیگر در محل قنوت خود بخواند ولیکن سقوط استحباب
خصوصا در جائی که قنوت ماموم بعد از فراغ امام واقع می‌شده مشکل است و بعید است
که ماموم صبر کند تا امام سلام گوید برخیزد و اگر پیش از سلام هم برخیزد جایز است و نیت
انفراد هم واجب نیست **مطلب شانزدهم** هر گاه بعد از امام با هم شکی شود ماموم بر امام که شنید
بگمان هر چند نشست سر خود شده و کسی که اش دارند و نماز را اعاده تمام کنند هر چند کسی
باشد که از جمله ماموم نباشد و همچنین هر گاه امام را حادثه رود در مثل اینکه گاه
آید که طهارت بوده است از او حدثی سر زند یا مرضی او را عارض شود یا عاقی و مثل اینها
مستحب است که ماموم یا جمعی را پیش دارند و کرده است که کسی را پیش دارند که تا به نماز
رسیده باشد خصوصا هر گاه که رکعت پیشتر را درک کرده باشد و هر گاه کسی را پیش
دارند که رکعت پیشتر را درک نکرده باشد وقتی که ماموم در رکعت آخر رسیده امام
بنشیند تا فارغ شوند و اشاره کند بطرف راست و چپ خود سلام گویند بعد از آن برخیزد
و نماز خود را تمام کند **مطلب هفدهم** هر گاه بعد از نماز ظاهر شود که امام کافر بود یا فاسق بود
یا جنب بود یا بی وضو بر ماموم اعاده واجب نیست و نماز ایشان صحیح است و هر روز
نیست که امام ماموم بگوید که طهارت نبودم و همچنین است حکم هر گاه معلوم شود
که امام رو به غیر قبله نماز کرده بوده است و هر گاه اینها در اثنای نماز معلوم شود هم اظهر آنست
که نماز ماموم صحیح است و تمام می‌کند انفراد و ملحق ماموم با امام در مسائل فروع در هر
نمازی که با او بکند ضرر ندارد و هر گاه در افعال نماز مخالفت داشته باشد مثل اینکه امام

سوره را آسیب خوانده و مأموم واجب خوانده باشد نماز جمعه را اداء جاهلی مأموم سنت داند پس در صحت اقتدا
باین نماز اشکال است و مراد از اشکال این است که در یکجا کردن آن نماز اشکال است و مکلف
اگر بخواهد که از این نماز احتیاط خود بجا آورد مضایقه ندارم در صورتی که سوره را
ترک کند اظهر بطلان اقتدا است کما انکه مأموم آن نماز را در نفس الامر باطل میداند هر چند
بطلان او باشد و در صورت ترک هم بقصد استحباب هم در صحت آن اشکال است و
هر دو بقصد استحباب بمعنی که بقصد تقرب بجا کند در [illegible] که قصد صحیح باشد و هرگاه
مأموم نماز جمعه را حرام داند مثلا کسی باشد که حرام داند پس صحت کردن آن بی
اشکال و این معنی [illegible] ام نیست و در [illegible] نماز [illegible] اشکال است چنانکه در اول آن
اشاره کردیم **باب دویم** در منافیات نماز است و در آن چند مطلب است **مطلب اول**
حرام است قطع کردن نماز واجبی بدون جهت در حال اختیار و اما هرگاه از روی عذری
باشد مثل انکه غلام او گریخته بود و او را در بین نماز دید یا کسی که از او طلبی داشته باشد و خواهد
برود و در بین نماز پیدا شده باشد یا انکه دشمنی در بین نماز آید و قصد جان او یا مؤمن دیگر داشته
باشد و امثال آنها بلکه از اینها سهل تر هم یا ترسد چیزی که [illegible] تلف شود یا چیزی که
شایق او باشد و امثال اینها هم جایز است که قطع نماید و یا انکه مخصوص وارد شده که بجهت ادراک
مستحبات مثل اذان و اقامه که فراموش شده باشد بجهت ادراک قرائت سوره جمعه
پس اشکال ندارد چنانچه پیش گذشت و معتبر است که نماز مستحبی را هم بی جهت قطع نکند
و هر کس که حقیقت نماز را دانسته باشد میداند که با که مناجات و گفتگو می کند البته مضطرب نشود
رجوع [illegible] نمیدارد قطع نماز را خواه واجب خواه سنت **مطلب دویم** هرگاه در بین

نماز زنا

نماز را بعد [illegible] حکم حدث در حال تشهد آخر در محل خود گذشت و اما در غیر آن پس
اگر سهوا باشد که در حال نماز است و عمدا حدث بکند مشهور آنست که نماز او باطل است و هم هرگاه در اثنای
حال بی اختیار از او حدث صادر شود و هرگاه فراموش کند که در بین نماز است [illegible]
حدث از او صادر شود و ظاهر آن است که صلاحیت بر بطلان نماز نیست و بعضی گفته اند که
برود و وضو بسازد و در آن مکان که مانده است تمام کند و بعضی گفته اند که هرگاه هم
چنین امری اتفاق افتد و آب هم برسد وضو بسازد و از همانجا تمام کند و در غیر
تیمم باطلست و احتیاط این است که در این صورت چنین کند و اعاده هم بکند **مطلب سیم**
باطل می شود نماز بسخن گفتن بدو حرف یا بیشتر هرگاه از روی عمد باشد و تکلم بیک حرف
پس آن مبطل نیست مگر آنکه دلالت بکند بر معنی مطلبی مثل کلمه فا و عین که در امر
[illegible] بمعنی [illegible] است و هرگاه سهوا تکلم کند پس آن مبطل نماز نیست نهایت سجده سهو
بر او واجب می شود و در این صورت فرقی نیست در اینکه گمان کند که از نماز فارغ شده و سخن
گوید یا در بین نماز سهوا سخن گوید و تنحنح مبطل نماز نیست بلکه جایز است که بتنحنح مطلبی را
بفهماند مثل آنکه کسی در میزند و بخواهد که اهل خود را خبر کند [illegible] و همچنین جایز است
ادای بعض مطالب کردن و تنبیه کردن بقرآن و ذکر و دعا مثل آنکه کسی خواهد وارد
خانه شود و اذن خواهد گوید ادخلوها بسلام یا کسی او را صدا می زند و او در نماز است
گوید سبحان الله و همچنین امثال این ذکر و مطلبها را و اما گریستن در نماز پس اگر
هرگاه دو حرف و بیشتر از آن متولد شود پس مبطل است مگر آنکه از خوف خدا باشد
که در آن اشکال است فاظهر جواز است و همچنین ناله کردن هرگاه از آن دو حرف ظاهر شود

مبطل است چنانکه از بعضی ظاهر میشود که هرگاه سخن گفته است ولکن اظهر آن است که اگر دو حرف
بشنود باطل نیست مطلب چهارم هرگاه مسلمانی در حال نماز بر کسی سلام کند واجب است رد
جواب او بمثل آنچه او گفته است پس اگر گوید سلام علیکم در جواب علیکم السلام گوید و دور
نیست که هرگاه او سلام علیک گوید در جواب او سلام علیکم توان گفت و لکن اگر مثل آنچه
گفته گوید احوط است حتی اگر او گوید سلام علیکم و این گوید السلام علیک خلاف احتیاط
کرده و همچنین زیاد کردن و رحمة الله و برکاته بر آنچه او گفته دور نیست که جایز باشد اما احوط
ترک است و هرگاه سلام کننده گوید علیک السلام اظهر عدم وجوب جواب است
و احوط آن است که در جواب سلام علیک یا سلام علیکم گوید بقصد قرآن و دعا بر آن شخص و همچنین
هرگاه سلام غلطی گوید مثل سرام علیکم و سرام لک و سام علیکم و امثال اینها در جواب احتیاط
دادن جواب بیشتر است و اگر ترک کند احوط چنانکه اظهر آن است که اعتبار [illegible]
هم کند یعنی در جواب سلام اول سلام علیک گوید و در جواب اخری سلام علیکم
گوید و تحیات متعارفه غیر سلام مثل بخیر و صباح بخیر و امثال اینها جواب آنها
در نماز دادن صورتی ندارد مگر سلام و بغیر سلام و دور نیست که بقصد دعا عبارت
قرآن جواب گفتن نه بقصد رد تحیت و واجب است که جواب سلام را چنان گوید که
آن شخص بشنود و اگر کر باشد همان قدر بلند گوید که آدم گوش دار می‌شنود و هرگاه
جمعی باشند که بر ایشان سلام کنند یکی که جواب گفت از دیگران ساقط است خواه
در نماز باشند یا بعضی در نماز باشند و با وجود اینکه بعضی در نماز نباشند هم جواب
از نماز گذار ساقط نیست و هر دو در تکلیف مساوی اند مگر آنکه آن شخص که نماز میکند جواب

بدهد

گوید جایز است که هر دو با هم جواب گویند و هرگاه کسی جواب گوید که با او سلام نکرده بود
مجزی نیست و هرگاه صبی ممیزی در میان این جمع باشد و جواب گوید اظهر آن است که
از دیگران ساقط میشود و احوط آن است که یکی از مکلفین بقصد دعا جوابی گوید نه بقصد رد سلام
و هرگاه نماز گذار عمداً ترک رد سلام کرد گناه کار است اما نماز او باطل نیست و بعضی باطل دانسته‌اند
و بعضی گفته‌اند اگر در حال سؤال ذکر دیگر یا قرائتی باشد باطل میشود و اگر نه باطل نمیشود و این هر دو
قول ضعیف است و وجوب رد سلام فوری است بنا بر این هرگاه در اثنای قرائت باشد یا کلمه
یا تمامی و [illegible] آیه [illegible] کلمه را تمام کند و جواب گوید ضرر ندارد و بعضی از علما سلام کردن بر
مصلی را مکروه دانسته‌اند و مشهور استحباب است و دور نیست که بعض اوقات چون باعث تشویش
خاطر مصلی در [illegible] او میشود خصوصا در سلامهای غلط ترک آن اولی باشد مطلب پنجم
سنت است از برای مصلی هرگاه عطسه کند آنکه گوید الحمد لله رب العالمین و صلی الله
علی محمد و آله اجمعین چنانکه در غیر نماز و دعا کردن بر کسی که عطسه کند آنکه گوید یرحمک
الله مثل حال غیر نماز و بعضی در آن اشکال کرده‌اند و ظاهر آن است که در جواب یرحمک الله
گفته شود یغفر الله لکم و یرحمکم و دور نیست که از برای نماز گذار هم جایز باشد جواب
گفتن هرگاه دیگری او را گوید یرحمکم الله مطلب ششم از جمله مبطلات فعل کثیر است
و در تحقیق فعل کثیر اختلاف شدیدی در میان علما است و مسئله در نهایت اشکال است و آنکه
بفهم قاصر حقیر اقرب است این است که هر کاری که خارج از افعال نماز است هرگاه کسی بکند
و آنقدر طول بهم رساند که در عرف عادت بگویند که از نماز بیرون رفته است آن
مبطل نماز است مثل اینکه نماز گذار در بین نماز میل بسیار کرده مشغول شود و [illegible]

دست بکرد و شروع کند بمو زه دن و سؤال اینها و اشکالی که بعضی کرده اند که اهل عرف را
ربطی بفهمیدن حکم شرع نیست پس چگونه حواله بعرف میشود و جواب این است که ما
در پاره نماز رجوع بعرف نمی کنیم بلکه بروز دادن این عمل بعرف را رجوع بعرف
میکنیم و اهل عرف اینمعنی را میفهمند هر چند حقیقت عمل را ندانند بقدر رسیده ایم که اهل عرف در فرق
ما بین صبر کردن و تمثیل کردن و صبر خوردن و نماز کردن میکنند و فرق ما بین حال مشغول شدن به
یک از اینها میکنند و بنابراین فرقی ما بین عمد و سهو نخواهد بود و لیکن مشهور ما بین علما این است
که هرگاه فعل کثیر را سهوا بکند نماز او باطل نمیشود و بعضی هم دعوی اجماع هم کرده اند و بعضی
از علما گفته اند که این در صورتی است که محو صورت نماز نشود والا باطل خواهد بود و ظهور در نزد
حقیر این است که همینکه میگویند از نماز دست برداشت ملازم نمیکنند نماز او باطل است خواه عمدا
باشد و خواه سهوا و از ملاحظه احادیث بسیار معلوم میشود که کار بسیار کردن مبطل نیست و در احادیث
رخصت در کارهای بسیار وارد شده مثل کشتن مار و عقرب و کیک و شپش و دشمن و شمردن
رکعات نماز و عدد تسبیحات را به سنگ ریزه و ریگ اند [illegible] کتاب [illegible] از برای اینکه
متوجه شود و برای حاجتی که داده [illegible] و شیر دادن طفل خود را در حالتی که [illegible] ماندن
پستانی و شستن خون [illegible] در بین نماز و دست زدن بدیوار برای خبر کردن کسی
تنحنح کردن بقصد اینکه کسی را خبر کند که [illegible] برای حاجتی و کلاه از سر برداشتن و برگردانیدن
و امثال اینها و لیکن در همه جا مراعات آن نمی کنند که چنان طول کشد که در عرف بگویند
که از نماز دست برداشت چنانکه در بعضی جاها وارد شده که هرگاه یک گام [illegible]
و مار را می کشد [illegible] است و اگر پشت [illegible] نکند و همچنین شستن خون [illegible] هرگاه بسیار طول

بلد

باشد بآن نماز کسی اعتنا نکند و اعاده کند و در جایی که نماز کند از سنگ کند که آن فعل کثیر
کردن فعل کثیر بود و نه و اما محو صورت نماز از این فعل میشود یا نه پس ظهور عدم بطلان نماز است
و احتیاط در هر حال خوب است خصوصا ملاحظه آداب نماز و حضور قلب و آنچه مطلوب است
از آدمی از وقار و آرام دل و بدن و خشوع و اما اکل و شرب پس ظاهر آن است که مبطل نماز است
مطلقا و بعضی گفته اند که هرگاه فعل کثیر از او حاصل شود مبطل است به همین قدر ظاهر آن است
که هرگاه کسی چیزی خورده باشد و بعضی اجزاء غذا در بن دندان او مانده باشد و در بین نماز فرو
برد ضرر ندارد و همچنین هرگاه شکر یا نبات یا امثال اینها در دهان داشته باشد و بتدریج
آب شود و بحلق فرو رود مبطل نیست هر چند بعضی گفته اند هرگاه لقمه را قبل از نماز خائیده
باشد و بعد بگیرا و ام فرو برد هم مبطل نیست و این در مسئله استثنا کرده اند از
آن شایستن ترکی را که در نماز وتر باشد و تشنه باشد و آب نزدیک او باشد و خوف
کند که صبح شود و تسبیح آن شب را خواهد روزه بگیرد و تشنه است بخورد آب و برگردد
و نماز خود را تمام کند و بعضی کوزه بلیسی را در مطلق نوافل نقل کرده اند در هر حال این در صورت
عذر مذکور درست است اما بدون عذر حکم مشکل است و آنچه مذکور شد حکم صورت عمد است
و اما در صورت نسیان پس ظاهر آن است که خلافی نیست در اینکه اکل و شرب مبطل نماز
نیست و بعضی دعوی اجماع کرده اند بر آن **مطلب هفتم** هرگاه کسی خنده قهقهه عمدا بکند
نماز او باطل میشود هر چند بی اختیار شود مثل آنکه بازی گری در پیش روی او بازی کند
که ضبط خود را نتواند کرد و اما هرگاه فراموش کند که نماز است و بخندد نماز او باطل
نمی شود و تبسم کردن باطل نماز نمیشود خواه عمدا باشد خواه نسیانا و مطلق خنده صدا دار

باشند باشد تا که صدا آمده باشد پس خالی از اشکال نیست و احوط بلکه اظهر بطلان است و همچنین گریه
کردن بجهت امور دنیویه از قبیل فقد مالی یا فوت دوستی مبطل است و جمعی گفته اند هرچند بی صدا
شود و در گریه هم حکمش این است و اما گریه و دلیل مسئله پس این خود بکنند که گریه کردن از برای
و نشاری از امور دنیا مبطل است و اگر بسبب تحصیل مطلبی باشد مثل اینکه فرزندی پس دلیل بر
بطلان آن ظاهر نیست و بعضی از علما گفته اند که آنچه مبطل است گریه با صدا است نه گریه بی صدا
و احوط اجتناب از هر دو است و اظهر این است که هرگاه اراده فراموشی گریه مبطل نیست و اگر گریستن
از خوف خدا و حوزه آخرت باشد پس آن از افضل اعمال است و هیچ ضرری ندارد مطلب هشتم
هرگاه عمداً تمام بدن خود را از قبله بگرداند هر چند در مابین مشرق و مغرب باشد مبطل نماز است
و اما هرگاه روی خود را به تنهائی از قبله بگرداند پس هرگاه به پشت سر گرداند نماز او باطل است
و اگر همین بجانب مشرق و مغرب مبطل نیست و احوط اجتناب است و کراهت شدید دارد و اما
بچشم تنها پس آن در هیچ صورت مبطل نیست و کراهت دارد و هرگاه سهواً التفات کند
پس در آن خلافست و دور نیست که حکم آن همان تفصیل باشد که در مبحث قبله گذشت
در حکم کسی که فراموش نماید و بغیر سمت قبله نماز کرده باشد و احوط آنست که او را در حکم عمد داند
و همچنین حال ... مطلب نهم مکروه است نماز کردن بجهت کسی که بول و غایط خود را نگاهدارد
بلکه چنین است حکم باد و اگر در بین نماز او را این حال عارض شود و در حال تنگی وقت که
دفع انتظار باعث فوت نماز شود پس اگر بسبب حبس آنها متضرر نمی شود نماز کند و اگر متضرر
میشود مشغول به دفع آنها شود و بعد از آن نماز کند و مکروه است بازی کردن با دست و ریش
و جنباندن و کشیدن و کمان کش کردن و شکستن انگشتان خود در حالی که خواب آلوده

[illegible]

دست خواب باشد و باید که با سکینه و وقار باشد و با خشوع و آرام دل و خضوع جوارح
باشد و حضور قلب داشته باشد و بفهمد که چه میگوید و با که سخن میگوید و نمازی که در آن حضور قلب
نیست مثل بدن مرده است و قبول نمیشود و از نماز کم نمیکند مگر بقدری که دل متوجه است و مروی است
که جناب امام زین العابدین علیه السلام در وقتی که نماز می ایستاد رنگ مبارکش متغیر میشد و وقتی
که به سجود می رفت سر بر نمیداشت تا آنکه عرق از آن جناب روان میشد و باید نماز را چنان بجا آورد
که گویا وداع میکند از دنیا و این نماز آخرین او است باب سیم در شک و سهو و هم و
گمان است که در نماز حاصل میشود و مراد از شک آن است که مثلاً نداند که فلان کار را
کرده است یا نه و هر دو طرف مساوی باشند و هرگاه یک طرف ظاهرتر باشد [در نظر او هم] طرف ظاهر
تر را گمان میگویند و آن طرف ضعیف را وهم میگویند و سهو عبارتست از فراموش کردن
یعنی اینکه یقین کند که فلان کار را که بایست بکنم نکردم و یا فلان کار را که نبایست بکنم
کردم و در این چند مطلب است مطلب اول هرگاه کسی رکنی از ارکان نماز را زیاد کند عمداً نماز او
باطل است و همچنین سهواً زیاد کند و کسی که فراموش نماید و برکوع رود و خواه پیش از آنکه بقدر
تشهد نشسته باشد یا نه خواه تشهد خوانده باشد یا نه خواه در نماز چهار رکعتی باشد یا نه و اگر پیش از
رکوع بخاطرش آید که نشسته و نماز را تمام کند و سلام بگوید نماز او صحیح است و هرگاه
رکنی از نماز را کم کند عمداً نماز او باطل است و هرگاه سهواً کم کند پس هرگاه بعد از
سلام فعلی که منافی نماز باشد عمداً و سهواً بجا آورده باشد و بخاطرش آید نماز را تمام
کند بی اشکال و بر او ضرری نیست غیر سجده سهو بجهت سلام گفتن و اگر بخاطرش آید بعد از
فعل منافی نماز بجا آورده باشد اگر آن فعل منافی مانند حدث و فعل کثیر باشد که صورت

نماز را محو میکند که حصول آنها عمداً و سهواً هر دو مبطل نماز است نماز او باطل است و بعضی گفته‌اند
تمام کند در هر وقت که خاطرش آید هر چند در سهوی دیگر باشد و قول اول اشهر
و اظهر و احوط است و اگر آن فعل منافی نحو کلامی باشد که کردن آن عمداً مبطل نماز است
نه سهواً پس اشهر و اقوی آنست که نماز را تمام میکند و اعاده واجب نیست و بعضی اعاده را لازم
دانسته‌اند و بعضی گفته‌اند در غیر نماز چهار رکعتی اعاده بکند و این در قول ضعیف است

مطلب دوم

واجب میشود سجده سهو در چند موضع از جمله آنها موضعی بود که پیش گفتیم در فراموش کردن
یک سجده و تشهد و حرف زدن نسیاناً هر چند در وجوب سجده در آن اشکالی بود اما احتیاط در ترک
در نهایت تاکید است و ترک نکند دیگر در جایی است که سلام گوید در غیر موضع خود و دیگر در
میان چهار و پنج است بعد از اکمال سجدتین و بعضی واجب دانسته‌اند در جایی که سهواً بایستد بجای
نشستن یا بنشیند بجای ایستادن و این احوط است خصوصاً هر گاه فراموشی در فعلی متعدد
شده باشد مثل سهواً تشهد را ایستاده بخواند یا قرائت را نشسته بخواند و احتیاط در غیر آن
امثال کثیرت مثل اینکه تشهد را یا سجده را فراموش کند و بر خیزد و پیش از رکوع بخاطرش
آید بر گردد و بجا آورد و بعضی واجب دانسته‌اند در زیاده و کمی که سهواً در نماز حاصل شود
و بعضی در شک کردن هر زیاده و کمی واجب دانسته‌اند و بعضی در جایی که شک کند در زیاد
کردن و کم کردن رکوعی یا سجودی و مشهور و اقوی در همه اینها عدم وجوب است لیکن احتیاط

مطلب سیم سجده سهو را باید بعد از سلام نماز بجا آورد خواه از برای زیادتی باشد خواه
از برای نقصان و واجب است در آن تشهد و سلام و احوط بلکه اقوی آنست که تشهد سبک بگوید
مثل اینکه بگوید اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً رسول الله

اللهم

اللهم صل علی محمد و آل محمد و در سلام هم کفایت میکند که بگوید السلام علیکم
و واجب ذکر در حال سجود و احوط بلکه اقوی آنست که ذکر مخصوصی که وارد شده است در حدیث
بخواند و آن یکی از این سه لفظ است هر کدام را بگوید خوب است اول بسم الله و بالله
اللهم صل علی محمد و آل محمد دوم بسم الله و بالله و صلی الله علی محمد
و آل محمد سیم بسم الله و بالله السلام علیک ایها النبی و رحمة
الله و برکاته و واجب است در حال سجود که هفت عضو که در سجده نماز مذکور شد سجده
کند و بر چیزی سجده کند که سجده نماز بر آن توان کرد و احوط آنست که با طهارت باشد
و رو بقبله باشد و ساتر عورت داشته باشد و مشهور این است که واجب نیست نشستن در میان دو
سجده و اینکه مجرد سر برداشتن کفایت نتوان کرد مانند سجده شکر و احوط آنست که تمام آنها
را هم بعمل آورد و اشهر و اظهر آنست که تکبیر احرام در اول سجده ضرور نیست اما نیت سجده
کند و سجود دو ره و قولی بوجوب آن هم هست و بعضی مستحب دانسته‌اند و از برای امام است
که در اول تکبیر گوید اما موجب سقوط شود و بعد از سر برداشتن هم گویند چنانکه در بعضی
روایت وارد شده است و واجب است که سجده بعد از سلام بدون فاصله و بدون
فعل منافی بجا آورد و اگر فراموش کند واجب است که هر وقت بخاطرش آید بکند و اگر
عمداً ترک کند اشهر و اقوی آنست که نماز او صحیح است و لیکن فوت واجب از او شده
آن اشکال است و احوط آنست که بجا آورد هر چند که در صورت سهو هر گاه موجب سجده سهو
متعدد شده مثل فراموشی سجده یا فراموشی تشهد و سخن گفتن سهواً سجده در هر مرتبه بکند خواه همه آنها
موجب سجده است از یک جنس باشد مثل اینکه چند مرتبه سخن گفته یا از دو جنس مثل اینکه

سخن گفته و سجده هم فراموش کرده و ظاهر آن است که هرگاه چندین کلمه سهواً سخن گفته باشد که
در میان آنها متذکر نماز شده باشد سجده یکی کافی است و هرگاه در میان آنها متذکر شود سجده
مکرر شود ظاهر آن است که سجده‌ها از ترتیب موجبات متعدد و مکرر شود مثل آنکه سخن گفته و بعد از آن
سجده فراموش کرده اول سجده را برای سخن گفتن بکند و بعد از آن برای سجده و هرگاه فراموش
کند ادای نماز صبح را که قضای آن را بعد از نماز باید بکند مثل تشهد و سجده با طهارت است که
سجده سهو را از قضای آن مقدم میدارد **مطلب چهارم** هرگاه شک کند در عدد نماز دو رکعتی
مثل نماز صبح و جمعه و عید و آیات و نماز سفر یا سه رکعتی مثل مغرب یا در رکعت اول نماز چهار
رکعتی نماز او باطل است و اما شک در افعال این نمازها مثل قرائت و رکوع و سجده و تشهد دیگر نمازها
ظاهر آن است که نماز او باطل نمیشود و حکم آن همان است که سابق مذکور شد که تا از محل آن نگذشته
است بجا می‌آورد و هرگاه گذشته است نماز او صحیح است خواه رکن باشد و خواه غیر رکن و در نماز
آیات هر شک در عدد رکعات باشد باطل میشود و هرگاه در عدد رکوعها باشد بنا را بر اقل میگذارد
مگر در صورتی که شک کند و آن شک سبب شک در عدد رکعتها باشد مثل شک کند که رکوع پنجم است
یا ششم که در رکعت دوم باید کرد و همچنین باطل میشود نماز مغرب نداند که چه قدر از نماز کرده است
خواه یکی باشد که حیران شده و نداند که چه کار کرده است یا نداند که چند رکعت کرده است
یا شک داشته باشد میان همه چهار رکعت یعنی نداند که یک رکعت کرده یا دو رکعت کرده یا سه رکعت
کرده یا چهار رکعت کرده یا بیشتر در همه این صورتها نماز او باطل است **مطلب پنجم** هرگاه شک
کند در رکعت آخر نماز چهار رکعتی پس صورتهای متعارف آن که اغلب اوقات شک واقع میشود
حاصل میشود و پنج صورت است **اول** شک میانه دو و سه است یعنی آنکه جزم بدو دارد اما شک دارد

که آن را هم کرده باشد و آن وقتی است که از سجده دوم رکعت دوم سر برداشته باشد و هرگاه
پیش از سر برداشتن باشد مشهور بطلان نماز است و دور نیست که هرگاه سجده تمام بعمل آمده کافی است و نماز
او صحیح باشد هر چند سر برنداشته باشد و حکم این شک آن است که بنا را بر سه گذارد و یک رکعت دیگر
اگر کرده ام سه است یک رکعت دیگر میکند و بعد از اتمام نماز یک رکعت نماز احتیاط ایستاده
یا دو رکعت نشسته دیگر که ایستاده باشد خوب است و احوط آن است که نماز را هم اعاده کند **دوم**
شک میانه سه و چهار در هر حال که باشد بنا را بر چهار میگذارد و نماز را تمام میکند و دو رکعت نماز
احتیاط نشسته یا یک رکعت ایستاده و دو رکعت نشسته در اینجا احوط است **سیم** شک میانه دو و چهار
هرگاه پیش از اکمال سجدتین باشد نماز او باطل است چنانچه مذکور شد و اگر بعد از اکمال سجدتین باشد
بنا را بر چهار میگذارد و دو رکعت نماز احتیاط ایستاده میکند **چهارم** شک میانه دو و سه و چهار
هرگاه پیش از اکمال سجدتین باشد چنانچه گفتیم نماز او باطل است و اگر بعد از اکمال سجدتین
باشد بنا را بر چهار میگذارد و دو رکعت نماز احتیاط ایستاده میکند و دو رکعت نشسته
و مشهور آن است که مخیر است در تقدیم و تأخیر هر یک و احوط تقدیم دو رکعت ایستاده است که اگر
و اگر بعد از برخاستن همین شک را بکند باز می‌نشیند و رکعت را تمام میکند و نماز احتیاط را میکند
پنجم شک میانه چهار و پنج است پس هرگاه شک کند بعد از اکمال سجدتین یعنی
که گفتیم نماز او صحیح است تشهد میخواند و سلام میگوید و دو سجده سهو بجا می‌آورد و اگر در
حال قیام است مشهور میان علما آن است که رکعت را واگذارد و بنشیند و تشهد بخواند و سلام
بگوید و دو رکعت نماز احتیاط نشسته یا یک رکعت ایستاده بکند چه آنکه برگردد به شک میانه
سه و چهار و بعضی سجده سهو را لازم میدانند و این حکم خالی از اشکال نیست و احوط است

که رکعت را تمام کند و نماز را اعاده کند و اما هر گاه بعد از رکوع سر برداشته باشد پس در آن شک و سنت
اظهر در نزد حقیر صحت است و احوط اتمام و اعاده است و مقتضای قول بعضی علما آن است که بعد از
دخول در رکوع حکم صورت اول را دارد که تمام میکند و در سجده سهو میکند و در صورت
دوم ضرور است اشاره بحکم چند فایده **اول** اگر واجب است در نماز احتیاط غیر از ذکر و قرائت
و تشهد و سلام در عوض حمد و تسبیحات اربع حاضر است در این نماز سوره و قنوت ندارد و تشهد
و وجوب فوریت است بعد از نماز اظهر عدم وجوب است و لیکن احوط است و فعل منافی نماز میان آن و احتیاط
صادر شود اظهر عدم بطلان نماز است پس هر گاه بعد از نماز حدثی از او سر زند وضو سازد
و نماز احتیاط را بجا آورد و همچنین جزوی که فراموش شده و قضا باید کرد مثل تشهد و سجده اظهر
آن است که فعل منافی قبل از آن ضرر ندارد و اما شرایط نماز از قبله و طهارت و اداء در وقت
در آن معتبر است و احوط آن است که آنها را فوراً بجا آورد و مشهور در کلام [illegible] وجوب فوریت است
و هر گاه کسی نماز احتیاط را عمداً ترک کند در آن دو وجه است اظهر آن است که گناه کرده است
و نماز او باطل نمیشود و دو احتمال دیگر است و اولی که آن نماز احتیاط را بکند و اگر وقت نماز بیرون
رود قضا بکند و اما اگر سهواً ترک کرده باشد پس هر وقت که بخاطرش آید بجا آورد و بر او معصیتی
نیست و هر گاه او را [illegible] نماز را عمداً ترک کند بنا بر اظهر عدم بطلان نماز است هر چند
گناه کار است هر گاه وقت بیرون رود و از آن را ترک نکند و همچنین هر گاه فراموش
کرده باشد نماز او صحیح است و هر وقت بخاطرش آید بکند هر چند وجوب قضای آن در خارج
وقت معلوم نیست **دویم** اگر هر گاه بعد از نماز معلوم شود عدم احتیاج بنماز احتیاط [illegible]
کند که نماز او تمام بوده است دیگر احتیاج بنماز احتیاط نیست هر گاه بعد [illegible] کند که نماز

و هر گاه هم

او ناقص بوده

او ناقص بوده بیک رکعت یا دو رکعت پس آن در حکم کسی است که سهواً سلام گفته باشد و دو رکعت
را فراموش کرده باشد حکم این کس گذشت پس آن نقص را پیش از فعل منافی بجا آورد و سجده سهو بکند
و هر گاه بعد از فراغ از احتیاط معلوم شود که نماز او ناقص بوده و احتیاج بآن بوده است پس بر او چیزی
نیست مگر اشکال [illegible] در صورتی که نماز احتیاط موافق نقصان نبوده باشد مثل اینکه شک
کرده بود میان سه و چهار و دو رکعت نشسته کرده و بعد بخاطرش آمد که دو رکعت کرده بود
و همچنین کسی که شک میان دو و سه و چهار کرده باشد و دو رکعت ایستاده احتیاط را کرده باشد
و بخاطرش آمد که سه رکعت کرده بوده و احوط در این صورتها اعاده نماز است و هر گاه در اثنای نماز احتیاط
معلوم شود که احتیاج بآن نیست نماز را بهم بزند و بر او چیزی نیست و اما [illegible] که
نقص تمام کند ثواب آن برده شده باشد و اگر بخاطرش آید که احتیاج بآن است و نماز او ناقص
بوده پس اگر پیش از رکوع اول بخاطرش آید [illegible] فرموده است که دست بر دارد و نقص نماز خود را
تمام کند و زیادتی تکبیرة الاحرام ضرر ندارد و این خالی از اشکال نیست چنانکه خواهیم گفت و اما بعد از دخول
در رکوع بخاطرش آید پس در آن اشکال بیشتر است و احتمال دارد که مجزی باشد مطلقا و آنکه مجزی
نباشد مطلقا و آنکه مجزی باشد اگر موافق نقص بوده است و اگر مخالف باشد مجزی نبا
بودن احتمال دارد که آنچه تکلیف او در اول امر بوده کفایت کند و احتمال دارد که باید تدارک کند در نماز
احتیاط بتبدیل نیت و کم کردن رکعت و زیاد کردن رکعتی دیگر تا آنکه موافق عدد ناقص شود و این احتمال [illegible]
ندارد و آنچه در نظر حقیر [illegible] است این است که در صورت موافقت نماز احتیاط با نقص نماز بنحوی که در
شرع وارد شده حکم بصحت میکنیم و میگوئیم که نماز احتیاط را تمام کند هر چند پیش از رکوع بخاطرش آید
و در صورت مخالفت اعاده کند خواه بعد از فراغ خواه در اثنای نماز خصوصا در [illegible]

[illegible]

خارج باطل دلالت دارد بر اینکه هرگاه بعد از نماز کاشف شد که نقصان موافق [illegible] رکعت
است و [illegible] آن حرجی نیست **سیم** هرگاه در حکم نماز احتیاط باشد و قضای اجزا
نماز هم باشد اظهر آن است که مخیر است در تقدیم و تأخیر هر یک ولی تقدیم بهتر است که
به سبب او مقدم شده و هرگاه در نماز احتیاط برای او شد مثل اینکه شک کند میان سه و چهار و نماز را
برپا کرد [illegible] و بعد از آن شک کند میان چهار و پنج در حال قیام مقدم دارد آن را که سبب او
مقدم است و همچنین [illegible] هرگاه متعدد شده باشد به ترتیب آورد **چهارم** هرگاه
کسی نماز احتیاط برای او واجب شد جایز نیست نماز را اعاده کند و ترک احتیاط کند و اگر هم بکند
صحیح نیست بلکه اگر کسی نمازی را که در آن شک کرد موجب احتیاط شد هرگاه هم [illegible]
دار از سر گیرد نماز او صحیح است هر چند که [illegible] باشد **پنجم** اظهر آن است که اگر
کسی نماز دیگرش از نماز احتیاط بکند صحیح است بلکه بعضی هم برآنند که باز در قول
گناه کار است بلکه بنا بر وجهی باطل است و اگر احتیاط نمازی بکند پس بعضی گفته اند هرگاه
نماز [illegible] نماز واجبی است و محل عدول نیست که نشسته نماز باطل است و اگر
عدول نیت بکند صحیح است و اقوال دلیل معتمدی ندارد و در صورتی که عارض باشد که
نماز را تمام کند و بعد از آن نماز احتیاط را بکند و عصر را از سر گیرد و ظهر را تمام کند و بعد از آن
نماز احتیاط را بکند **تنبیه** در کتاب احتجاج طبرسی روایت کرده از محمد بن عبدالله
بن جعفر حمیری که او نوشته بود به سوی حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه و در عالی که سؤال
کرده از آنجناب از مردی که نماز ظهر را کرد و داخل شد در نماز عصر پس چون دو رکعت از نماز عصر
کرد یقین کرد که ظهر را دو رکعت کرده بود پس چه بکند آنحضرت جواب فرمودند که اگر

امری

امری در میان دو نماز روداده باشد که نماز بسبب آن قطع میشود اعاده بکند هر دو نماز را و اگر
امری روی نداده باشد بگرداند دو رکعت آخر را تتمه از برای نماز ظهر و بعد از آن عصر
را بکند شیخ [illegible] رحمه الله در رد [illegible] این روایت این حدیث کرده و این را از
موضعی شمرده که زیادتی رکن در نماز ضرر ندارد و علما حدیث [illegible] **مطلب ششم**
هرگاه که از هر طرف شک غالب شود ظاهر آن باشد خواه در اول [illegible] لهذا اگر شک کند مساوی
بودن [illegible] ظاهر شود نماز را برآن بنا کند [illegible] و این را ظن میگویند پس هرگاه مقتضای
آن حجت است جایز است حکم بکند و دیگر نماز احتیاطی در کار نیست هر چند که گروهی دلالت برآن
دارد و مثل آنکه هرگاه شک کند میان سه و چهار و گمان او بر سه باشد بنا بر سه بگذارد
و رکعت دیگر بکند و هرگاه گمان او بر چهار باشد بنا را بر چهار بگذارد و همان [illegible]
هرگاه گمان کند که فلان رکعت کرده نماز او درست است و همچنین سایر شقها و اشهر و اظهر است
که فرقی نیست در این معنی میان دو رکعت آخر نماز چهار رکعتی و دو رکعتی و دو رکعت اول نماز چهار رکعتی
و سه رکعتی و همچنین فرقی نیست میان اعداد رکعات و اجزاء نماز و بعضی [illegible]
دارد بر اینکه در صورت ظن سجده سهو بکند و عمل آن بد نیست **تنبیه** [illegible]
رحمه الله حکم کرده است بوجوب تروی؟ [illegible] شک عارض شود در افعال مقتضای آن بکند بلکه تأمل کند
و فکر کند پس اگر [illegible] برای او گمانی حاصل شد مقتضای آن عمل کند بلکه تأمل کند و اگر نه عمل
کند بمقتضای شک و این قول قوی است و حدیث [illegible] دلالت برآن دارد چنانکه در کتاب
علیهم السلام بیان آن کرده ایم **مطلب هفتم** هرگاه امام شک بکند در چیزی و مأموم شک
نداشته باشد امام رجوع میکند به مأموم و همچنین هرگاه مأموم شک کند رجوع میکند به امام اگر

امام پس از سجده برداشته و شک کند که آیا سه رکعت کرده ام یا چهار رکعت و ماموم را اعتقاد
این باشد که سه رکعت کرده است و بفهمند از حال امام که مراد کرده است که سه [illegible] مگوید سبحان الله
یا بگوید بحول الله وقوته [illegible] که اشاره ای است که ماموم خبری امام عمل میکند بحفظ ماموم
و مثال صورت عکس ظاهر است و در این مسئله در صورت حصول یقین بجهة یکی از ایشان [illegible] صحیح است
و اشهر و اظهر آن است که هرگاه یکی از ایشان شک داشته باشد و دیگری ظن هم شک رجوع
میکند بظن و مشهور این است که ظن رجوع میکند بصاحب یقین و در این اشکال است مگر آنکه ظن
صاحب ظن بسبب یقین دیگری مبدل شود بظن بخلاف آن و هرگاه هر یک از ایشان یقین
داشته باشد بخلاف دیگری یا هرگاه هر دو در شک باشند پس اگر شک هر دو یکجنس مثل اینکه
هر دو شک کرده اند میان سه و چهار پس هر دو بمقتضای شک خود عمل میکنند و هرگاه شک
ایشان مختلف باشد پس اگر رابطه میان ایشان است رجوع میکنند بآن رابطه مثل اینکه یکی شک
کند میان دو و سه و دیگری شک کند میان سه و چهار پس هر دو بنا را بر سه میگذارند بجهة
اینکه یکی از ایشان یقین بسه دارد و یکی دیگر یقین بعدم چهار و مستحب است احتیاط [illegible] همچنین
هرگاه یکی شک کند میان سه و چهار و دیگری میان دو و سه و چهار هر دو جمع میشود بر شک میان سه و چهار
و اگر رابطه نیست پس صورتهای دیگر و فرقی نیست میان آنکه یکی از ایشان شکش باطل باشد یا نه مثل آنکه یکی
شک کند میان یکی و دو و دیگر یقین دارد که دو است یا دیگری شک دارد و میان دو و سه بعد از
سجدتین پس در هر صورت بنا را بر [illegible] میگذارد و هر یک از امام و ماموم بدیگری رجوع میکنند چنانچه
ظن بجهة او حاصل نشود و هر چند ماموم که امام باو رجوع میکند فاسق باشد و جایز است
رجوع کردن امام بماموم بخبر ایشان هر چند عادل باشند مگر در صورتیکه ظن از برای او بسبب آن

نمی

لازم

شخص حاصل شود و بدانکه اگر امام کاری کند که موجب سجده سهو باشد مر او را لازم است سجده و بر
هر چند از ماموم سهوی حاصل نشود بر او سجده نیست و هرگاه موجب سهوی از او حاصل نشود هر چند از
ماموم حاصل شود و ماموم پس در آن خلاف است اشهر و اظهر آن است که هرگاه سهوی از او
حاصل نشود بر او سجده لازم نیست هر چند از امام سهوی حاصل شود و احوط کردن سجده است و هرگاه
سهوی از او حاصل شود بر او سجده لازم است هر چند از امام سهوی حاصل نشود و بدانکه هرگاه ماموم
مسبوق باشد بیک رکعت هرگاه امام سهوا رکعت زیاد کند جایز نیست که ماموم رکعت آخر خود را
با او قصد اقتدا کند **مطلب هشتم** هرگاه کسی شک بسیار کند در نماز بحدیکه در عرف عادت گویند
که فلانی بسیار شک میکند و خود آن شخص هم از اهل عرف است و شخصی میتوان یافت پس آن
شخص باعتبار شک خود حکم میکند و علامت مقتضای آن شک میکند یعنی که بنا را بر صحت میگذارد پس هرگاه
مقتضای صحت این است که آن فعل مشکوک فیه را کرده انگارد و اگر این است که کرده انگارد
مثل اینکه هرگاه شک کند میان سه و چهار بنا را بر چهار میگذارد و دیگر نماز احتیاط نمیخواند و هرگاه
شک کند میان چهار و پنج بنا را بر چهار میگذارد و دیگر سجده سهوی نمیخواند و هم چنین هرگاه شک کند که
سجده کرده ام یا نه بنا میگذارد که بجا آورده ام و اگر شک کند که قرائت کرده ام یا نه بنا را بر [illegible] میگذارد و همچنین
و حق این است که این رفتار رخصت است بعضی این را از باب عزیمت دانسته اند و آن ضعیف است
و بدانکه از ظواهر بسیاری از اخبار و کلام جمعی از علمای [illegible] اجماع کرده اند که کثیر السهو و رخصت بر او
که بجا آورد آنچه را که فراموش کرده در محل خود قضا کند آنکه قضا کردنی است هرگاه از محل خود میگذرد
و ترک باشد و لیکن نقل کرده است از علما که سجده سهو از او ساقط است و احوط آنست که سجده سهو را
هم ترک نکنند بلکه جمعی از علما تصریح کرده اند که کثیر السهو شک او اعتبار ندارد و این سخن بسیار دور است

علی

ولیکن اولی آنست که حکم مخصوص کثیر الشک را نیز داشته باشد و کلام مجمل بر شک کثیر دو عمل آن عمل نشیم مقتضای احکام آنچه که در محل خود گذشت فرقی نیست در مسئله کثیر الشک این شک در دو رکعت اول یا در رکعت دوم و نماز دو رکعتی و سه رکعتی در عدد رکعات و اجزاء نماز و غیر آنها دیگر الشک در وضو و غسل و تیمم طهارت و نجاست و نیت عبادات همه یک حکم دارد حتی در زمینه مثل اینکه کسی شک کند که صرفی در دهان من بود و بلعیدم در روزه و یا اینکه مکرر آب دهان می اندازد یا احتمال و بعضی موارد است مثل اینکه اگر کثیر الشک در نماز تنها در وضو شک او اعتبار ندارد و بالعکس و همچنین کثیر الشک در قرائت تنها آیا حکم او در سایر اجزای نماز جاری است یا نه ظاهر آنست که اقتصار میکند بر آنچه کثرت شک در او شده و در غیر آن عمل بمقتضای شک میکند چنانکه در تحقق کثرت شک رجوع میکند بعرف و در خروج از آن هم رجوع بعرف میشود و هر گاه شک کند که آیا کثیر الشک شده ام یا نه بنا را بر عدم آن میکند مگر آنکه بداند که ابهام از مکر شیطان است و در اینوقت بنا را بر کثرت شک میگذارد و معلوم نمیشود که کثیر الشک نیست و چون فعل یا قول و یا افعال میکند بر آنکه غلبه شک و وسواس از شیطان است پس باید در علاج کوشید و یکی از معالجات آن اعتنا نکردن بآنست و بنا را بر صحت گذاشتن چنانکه گذشت و از برای این معنی راههای دیگر هم هست از جمله اینها تفکر در عظمت الهی و التفات بخواری خود و اینکه حیات و موت و روزی و نفع و ضرر او بدست قدرت اوست و اینکه دوای آشکاره و نهان است و اینکه در حال مخاطبه و مکالمه میکند و حیا و حجاب او در نظر داشته باشد و فکر کند در فانی بودن لذات دنیا و ابدی بودن نعمتهای اخروی و عظمت آنها پس در حال نماز سوی در نظر او حقیر شده و دل او متوجه عبادت میشود و شک کم میکند و یکی دیگر اینکه پناه برد بجناب الهی از شیطان چنانکه در حدیث وارد شده که هرگاه

دهر

و فعل بسیار زشتی که نسبت شهادت خود را از راه حسد زن لعوث بگو بسم الله و بالله توکلت علی الله اعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم چون چنین کنی گروه شیطان از تو دور میشوند و در روایتی دیگر وارد شده که وقت خطبه الله میشوی بگو اعوذ بالله من الرجس

و معالجات دیگر هم وارد شده از جمله حساب نماز را به سنگ ریزه نگاه داشتن یا انگشتری این نحو از جای بجای دیگر بگردانند حساب را و اند از جمله نماز را سبک کردن و سوره کوچک خواندن و تسبیحات در رکوع و سجود کم کردن بجهت آنکه حالات متفاوت مراتب شکاکین است قدر مناسب و ترتیب

مطلب نهم هرگاه کسی در عدد رکعات نافله شک کند جایز است که بنا را بر کمتر گذارد و افضل است که بنا را بر اقل گذارد و ظاهر است که شک در اجزای نافله نماز را باطل نمیکند و در بعضی که در کثیر الشک گفتیم و احوط آنست که اعمال شک را در آنجا آورد مگر اینکه در نافله کثیر الشک شود و هرگاه شک در عدد نماز کند نه در عدد رکعات مثل اینکه شک کند در دو رکعت اول نافله ظهر است یا در رکعت دوم ظهر و آن هم جواز بنا بر کمتر است و احوط بنا بر اقل چنانکه فصل اسم هست

مطلب دهم هرگاه شک کند که نماز کرده است یا نه اگر وقت نماز باقی است نماز را بجا آورد و اگر گذشته است بر او چیزی نیست و شک کند در نماز عصر بنا را بگذارد مثل اینکه در نماز شک کند میان سه و چهار نماز را بر چهار میگذارد و نماز احتیاط بر او واجب است و اگر گمان او بطرف غالب شود پس اگر گمان او موافق صحت نماز است پس در آن کافی است مثل اینکه در صورت مذکوره گمان او بر چهار باشد و اما هر گاه گمان او این باشد که یک رکعت کم کرده است احوط آن است که برخیزد و یک رکعت دیگر بکند چنانکه در صورتی میکرد که

مگر گفتن را سهو کرده بود ولکن اظهر آنست که نماز او صحیح باشد و اعتنائی بآن نمیکند و همچنین اظهر
در صورتی که گمان کند که مگر گفتن را زیاد کرده است هم صحیح است و اعتنا بگمان نمیکند و اینجا
احتمال بطلان است و احوط اعاده است **مطلب [illegible]** هرگاه شک کند در عدد رکعات نماز احتیاط
یا در اجزای آن یا در اجزای تشهد و سجده که بعد نماز قضای آنها را میکنند هیچ یک از اینها اعتنا نمیکند
و بنا را بر صحت میگذارد هر چند از محل خود نگذشته باشد و سجده سهو برو لازم نمی شود و هرگاه
شک کند در اینکه شک کرده ام یا نه هم اعتنائی نکند و ثمره ندارد و اما اگر شک کند که آیا
شکی کرده بودم یا نه میان دو و چهار بوده باشد و چهار رکعت آن نیز بشک کرده دو رکعت ایستاده و دو رکعت
دو رکعت ایستاده میکند و دو رکعت نشسته می کند و همچنین هرگاه شک کند که آن شک یا میان
دو و سه بوده باشد و چهار و همچنین قیاس کن بر آن نظایر آن را و هرگاه شک کند بعد
از فعل نماز و هنوز از محل او نگذشته باشد شک کند که آیا بعد از شک او رکعت آورده ام یا نه اظهر آنست
که بجا آورده ام و احتمال سقوط هم دور نیست و همچنین هرگاه سهوی در نماز احتیاط یا سجده سهو
یا اجزای منسیه حاصل شود و از محل خود گذشته باشد اعتنائی نکند و اگر در جای خود باشد احوط
بلکه اظهر آنست که آن را بجا می آورد و احوط آنست که در نماز احتیاط اعمال نماز جاری کند
پس اگر رکنی را فراموش کرده باشد و از محل خود گذشته باطلست نماز احتیاط را اعاده کند اما
وجوب آن معلوم نیست و همچنین سجده سهوی از برای سهو در امور مذکوره ثابت نیست و اما هرگاه
شک کند که آیا نماز احتیاط کرده ام یا نه پس اگر نماز را بجا آورد و همچنین هرگاه شک کند
سجده سهو را کرده ام یا نه و همچنین اجزای منسیه و هرگاه شک کند که آیا آنچه فراموش کرده بودم
یک سجده بود یا تشهد بود احوط آنست که هر دو را قضا کند و یک دفعه سجده سهو بجا آورد و اگر شک کند

که

که آنچه فراموش کرده ام رکوع بود یا سجده احوط آنست که رکوع را با سجده قضا کند و نماز را
اعاده بکند و دور نیست که گوئیم در هر صورت نه قضای فراموش شده بر او نیست و نه اعاده و
نه سجده سهو در صورت اولی و ما عازم اینست **باب چهارم** در روایت و احکام قضا است
و در آن چند مطلب است **مطلب اول** واجبست قضا بر کسی که ترک کند نماز واجبی را با وجود
همه شرائط یا باطل کند آن را بسبب خواب یا فراموشی و بر دیوانه و بیهوش قضا واجب
نیست هر چند عالم و عاقل شود و همچنین واجب نیست بر حائض و نفسا قضای نماز مگر اینکه
در آخر وقت پاک شوند بقدر اینکه غسل بکنند و یک رکعت یا بیشتر توانند کرد که در آخر وقت
اگر ترک کرده باشند قضا واجب است بخلاف آنکه هرگاه در اول وقت بقدر طهارت
و یک رکعت نماز و بیشتر پاک باشند و بعد از آن حائض و نفسا شوند که در این صورت قضا بر ایشان نیست مگر آنکه
بقدر تمام پاک باشد و هرگاه کسی در وقت نه آب داشته باشد و نه خاک نمی گویم که
ادا از او ساقط است ولیکن اظهر وجوب قضا است و هرگاه کسی مسکرات نوشیده باشد یا خورده یا
چیزی بخورد که او را خواب برد بر او قضا واجب است و اظهر آنست که هرگاه کسی او را اکراه
یعنی جبر کرده باشند یا ندانسته خورده باشد هم قضا واجبست و بر کسی که بیهوش شود قضا
واجب نیست بلکه مستحب است هر چند چندین روز بیهوش بماند و قضای روز آخر تاکید
بیشتر دارد و هرگاه خود کاری بکند که بیهوش شود اظهر عدم وجوب است ولکن احوط آنست
که ترک قضا نکند و واجب نیست قضا بر کافر اصلی هرگاه مسلمان شود بخلاف مرتدها و مخالفها
و ما سنیها که حکم آنها حکم مسلمان است و حکم ایشان این است که هرگاه بر طریق خود
باشند نمازهای ایشان صحیح است و اعاده بر ایشان نمی کنند مگر آنکه بی تقصیر باشند

بوجوب اجتهاد و تحقیق مذهب واحد عبادت را ابطل آن که ایشان ظاهر امجدوز باشند و شاید که
اعمال ایشان را هم ثوابی باشد و هرگاه از طریقه خود دست بردارند و شیعه اثنی عشری شوند و اعمالی
که کرده باشند در مذهب خودشان صحیح بوده باشد پس دیگر برای ایشان قضا واجب نیست
در صحیح عبادتی نظر کرده که توفیق ایشان داده اند تا مستحق آن برسد و این بفضل الهی است از راه
این است که عبادتهای ایشان در واقع صحیح بوده است و حق تعالی ایشان را هم ثواب کرامت میکند
بازای آن اعمال و اگر ترک عبادت کرده بودن آن عبادتهای ایشان در مذهب خودشان
بوده هرچند در مذهب صحیح باشد در صورت قضا ساقط نیست و بعضی تجزی میدانند که در
مذهب صحیح باشد هرچند در نزد اثنا باطل باشد و این مشکل است پس واجب است قضای ایام
روزه خواه نماز کرده باشد یا نه خواه بصورت صحیح کرده باشد یا باطل و ظاهر آنست که مرتد فطری
یعنی مسلمان زاده که مرتد شده باشد توبه او در باطن مقبول باشد و هرگاه مانع از قتل او نشود
و تاخیر شود بعد توبه بدن او پاک شود و عبادت او مقبول شود و قضایی که میکند صحیح باشد و اگر نه
تکلیف ما لا یطاق لازم می آید

مطلب دویم

نماز جمعه و عید قضا ندارد و نماز آیات پس هرگاه
علم بهم رساند بحصول آیت و ترک کند نماز را تا وقت بیرون رود عمداً یا سهواً
پس مشهور و اقوی وجوب قضا است هرچند در کسوف و خسوف تمام قرص گرفته باشد
و در زلزله و سایر آیات غیر کسوفین اظهر آنست که در مدت عمر ادا است پس مراد قضای در
اینجا کردن بعد زوال آیت است و هرگاه علم بهم رساند به آیات بعد منقضی شود پس حکم کسوف
و خسوف آنست که اگر تمام قرص منخسف نشده گرفته بوده است اظهر و اقوی عدم وجوب قضا است
زلزله و سایر آیات پس اظهر وجوب قضا است بعد حصول علم به آن هرچند مقارن حصول آن آیات علم

بهم رسید و امام علیه السلام بجا آورد

مطلب سیم

قضای نوافل موکد است و هرگاه نسبت آن را
نمی از جانب خدا ترک شده باشد که در آن تاکید کمتر است و عبدالله بن سنان بسند صحیح از
حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت من عرض کردم بخدمت آن حضرت که خبر ده مرا
از مردیکه بر او بسیار است از نمازهای نافله آنقدر که حساب آن را نمیداند از بسیاری چه کند حضرت
فرمود که آنقدر نماز کند که از بسیاری نداند چه قدر است پس هرگاه چنین کند بجا آورده است باندازه که
هست و نداند این که چند باشد از اینکه آنقدر کند که مظنه خود مساوی آنچه فوت شده بجا آورده
باشد پس بعد از آن گفت که عرض کردم بحضرت که آن مرد را قدرت بر قضا نیست پس فرمود اگر مشغول
بودن بتحصیل معیشت مرد و معیشت خود شده قدرت بر قضا نیست بمشغول برآوردن حاجت برادر مومن خود است پس بر او
چیزی نیست و اگر بجهت مشغول شدن بجمع کردن مال و دنیا است بر او قضا است و اگر نکند ملاقات خدا کرده
بعنوان حق خود را در حالتی که سبک و خوار شمرده است و ضایع کرده است سنت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله
را گفت عرض کردم که قادر بر قضا نیست آیا مجزی است که تصدق کند در عوض آن پس آن حضرت ساکت
طولانی فرمودند پس فرمودند که پس تصدق کند بعد از آن عرض کردم که چه چیز تصدق کند در عوض آن
فرمودند بقدر وسع و طاقت خود و ادنای آن مدی است از برای هر مسکینی بجای هر نمازی عرض کردم
چه قدر است نماز که واجب است در آن مدی از برای هر مسکینی فرمود از برای هر دو رکعت از برای
نماز شب مدی و از برای هر دو رکعت از نماز روز مدی عرض کردم که قادر نیست پس فرمود
که پس از برای هر چهار رکعت از نماز روز مدی عرض کردم که قادر نیست فرمود پس اگر
مدی از برای نماز شب مدی و مدی از برای نماز روز و سه مرتبه فرمود و فضل است نماز و مشهور استحباب
تعجیل قضا است پس نمازیکه در شب فوت شده همان روز قضا کند و نمازیکه در روز قضا شده

و در همان شب بجا می‌آورد و افطار نمی‌کشد که نافلهٔ شب را در شب قضا کند و نافلهٔ روز را در روز
و بعضی علما قائل شده‌اند که استحباب مراعات در روز و شب بعضی قضای نافلهٔ شب را در
کند و روز را در روز اول اولی است **مطلب چهارم** هرگاه چند نماز از کسی فوت شده باشد
و ترتیب آنها را دانسته باشد واجب است که به همان ترتیب قضا کند و اولی در نیست که استحباب
و آن ضعیف است و آنچه از احادیث ظاهر میشود حکم ترتیب نمازهایی است که فوت شده باشند
مثل اینکه نماز ظهر و عصر یک روز را از او فوت شده و عصر و مغرب یک روز همچنین اما مثل اینکه نماز ظهر
یک روز فوت شده باشد و نماز مغرب روز بعد آن و نماز صبح روز سیم پس دلالت
احادیث بر وجوب ترتیب در آن ظاهر نیست هرچند ظاهر کلام اکثر فقها بلکه صریح بعضی در
هر دو صورت است و رعایت ترتیب احوط است و همچنین ظاهر کلام ایشان آن است که
ترتیب در روزها و ماهها و سالها معتبر باشد هرچند دلالت حدیث بر اتحاد اوضح است و از
اینجا معلوم میشود حال نمازهای استیجاری که اگر آن ایشان ترتیب است پس هرگاه چند نفر استیجار
نمازی یک میت بکنند میتوانند همه یکبار بکنند و در نیت که بجا میآورند هم تواند کرد
که یکی اول باشد و باقی دوم هرچند احوط در آن هم رعایت ترتیب است لکن وجوب
آن معلوم نیست و مؤید این مطلب است میشود اینکه در روزه قضا ترتیب را شرط نکرده‌اند
هرچند در غیر استیجار هم باشد و اگر جاهل بترتیب باشد پس اقوی عدم وجوب ترتیب است
و بعضی قائل بوجوب شده‌اند و چون این ممکن نیست مگر به تکرار نماز پس واجب دانسته‌اند
تکرار را آنقدر که علم بحصول ترتیب هم رسد پس هرگاه کسی نماز ظهری از روزی و یک
روزه باشد و نماز عصری از روز دیگر نداند که کدام پیش بوده است میگویند که باید یک نماز ظهر

بجز

میانه دو نماز ظهر کند یا یک نماز عصر میانه دو نماز ظهر بکند پس باید سه نماز بکند تا ترتیب
حاصل شود و هرگاه علاوه آن ظهر و عصر و مغربی هم از روز دیگر از او فوت شده باشد
بر نهج سابق همان هفت نماز پیش از عشا بکند و یکبار دیگر که تا نه نماز میشود
و هم چنین و اینها موجب عسر و حرج و مشقت عظیم است و امید کرم عمیم خداوند کریم
است که ترتیب واجب نباشد و اما هرگاه غیر نماز یومیه است فوت شده است
مثل نماز کسوف و خسوف و زلزله پس ظاهر آن است که در اینها هم مراعات ترتیب لازم
نیست هرچند علم بترتیب داشته باشد و همچنین لازم نیست ترتیب میان اینها و نماز یومیه
مثل اینکه کسی نماز کسوف و نماز ظهر از او فوت شده باشد لازم نیست که هرکدام
پیش بوده است مقدم دارد **مطلب پنجم** خلاف کرده‌اند علما در اینکه قضای نمازها
فوریه مضیق است یا موسع جمعی برآنند که مضیق است و نماز حاضره را تا وقتش آید نمیتوان کرد
تا اینکه وقت آن تنگ شود بلکه بعضی گفته‌اند بلکه مشغول هیچ کار دیگر نمیتوان شد حتی
اینکه خوردن و خوابیدن را هم زیاده از قدر ضرورت نمیتوان کرد و باید مشغول نماز قضا باشد و بعضی
تا وجوب اینکه گفته‌اند که اگر نماز حاضره یا غیر آن را هم بکند علاوه بر معصیت نمازش هم باطل است
و اقوی آن است که وجوب آن موسع است چنانکه جمعی دیگر از علما قائل شده‌اند و احتیاط
نیز در فوریه شده‌اند بعضی مستحب دانسته‌اند که هرگاه وقت حاضره داخل شد حاضره را مقدم دارند
و بعضی مستحب دانسته‌اند که فائته را مقدم دارند تا وقت حاضره تنگ شود و این در نیست هرچند
ملاحظه کردن فوات وقت فضیلت حاضره را از وقت فضیلت بیرون کردن خالی از قوت
نیست بعضی علما گفته‌اند که هرگاه نماز قضا در ذمه او است را در مقدم دارد بر حاضره و اگر

بیشتر است لازم است و بعضی گفته اند قضا بر همان رو در تقدیم میدارد و بر حاضره هر چند متعدد باشد
و این هر دو قول ضعیف است لکن احوط قضای ایشان است و این اختلاف که مذکور شد در غیر صورت
فراموشی است اما هر گاه فراموش کند قضا را و مقدم دارد نماز حاضره را بعد از آن را اعاده نمی
نیست نماز او صحیح است چه اگر در بین حاضره بخاطرش آید نماز قضا پس عدول بکند
بجانب هر گاه ممکن باشد چنانچه در مباحث نیت گذشت و این مستحب است و قول بوجوب
و وجوب نماز قول ضعیف و هر گاه وقت عدول گذشته باشد نماز را تمام کند
و بعد از آن نماز قضا را بکند **مطلب ششم** هر گاه او را در سفر نمازی فوت شده باشد قضای
آن را باید قصر بکند هر چند در حضر باشد و بعکس همچنین هر گاه از او فوت شده در یکی از اماکن
چهارگانه که مخیر است میان قصر و اتمام احوط آن است که قضا را قصر بکند و هر گاه در سفر وقت
نماز داخل شده باشد و نماز را قصر نکرده باشد و باید که از وقت باقی باشد و نماز را فراموش
کند باید قضا را اتمام بکند و همچنین بعکس هر گاه در خانه وقت داخل شود و نماز نکرده
بسفر رود و نماز را فراموش کند قضای آن را قصر بکند و بعضی علما گفته اند که اعتبار
بحالت اول است چنانکه سابق بیان کردیم و ضم آن که اعتبار بحال اول است یا بحال وجوب قضای
نماز هم همان حکم دارد **مطلب هفتم** هر گاه یکی از نمازهای پنجگانه از او فوت شده باشد و نداند
که کدام بوده مشهور آن است که یک نماز صبح و یک نماز مغرب و یک نماز چهار رکعتی که هر گاه یک نماز
ظهر یا عصر یا عشا فوت شده باشد این در عوض آن باشد و مخیر است در این چهار رکعتی
میانه جهر و اخفات و بعضی واجب دانسته اند که پنج نماز همه را بکند و اول اولی است و مشهور
آن است که در نماز بکند یک نماز دو رکعتی و یک نماز سه رکعتی که میخواند در عوض یکی از چهار نماز دیگر باشد

و هر گاه بر او نمازهای متعدده باشد و عدد آنها را نداند خواه بخصوص نماز را نداند و یا نداند عدد نماز
کند که گمان او غالب شود به اینکه وفا کرده است و تحصیل علم واجب نیست هر چند ممکن باشد و بعضی گفته اند که
اکتفا بقدر یقینی کند چنانکه بعضی علما گفته اند یعنی آن قدر را که یقین دارد که در ذمه او است بکند و آن
قدر را که یقین ندارد بر او واجب نیست و این سخن قوی است لیکن مشهور اظهر و احوط عمل بمشهور است
مطلب هشتم اظهر آن است که مکروه است نافله کردن در وقت نماز واجب در غیر اوقات فضیلت
و باطل نیست هر چند بر گردن او نماز قضا هم باشد و جمعی حرام و باطل دانسته اند در تمام
اوقات این مسئله مذکور شد **خاتمه** در احکام جنازه است و در آن چند مطلب است
مبحث اول واجب است که محتضر را بخوابانند بنحوی که پشت او بر زمین باشد و کف پاهای او
رو به قبله باشد و بعضی گفته اند که آن ضعیف است و این از واجبات کفائیه است یعنی بر همه
مکلفین واجب است لکن هر گاه یکی از ایشان بعمل آورد از دیگران ساقط میشود و خلاف کرده اند
در اینکه باید علم بهم برسد بوقوع آن فعل از دیگران تا ساقط شود یا گمان کافی است و اظهر
نزد حقیر این است که ظن کافی است خصوصا هر گاه خبر داده باشد عادلی باشد بطریق اولی کافی است
و بعضی در آن هم توقف کرده اند و همچنین سایر احکام میت واجب کفائی است مثل غسل و نماز
و غیر آن و فرقی نگذاشته اند میان صغیر و کبیر و شیعه و غیر شیعه از فرق مسلمین و در بعضی مسلمین
اشکال است و هر گاه قبله مشتبه باشد وجوب ساقط است و احوط و افضل آن است که بقدر امکان رو
هم بهمان هیئت باشد تا وقتی که بردارند برای غسل او **مبحث دوم** سنت است تلقین
در حال احتضار شهادتین و اقرار بائمه اثنی عشر علیهم السلام یکی یکی و اینکه محتضر هم همراه او گوید و
آخر کلام او لا اله الا الله باشد چنانکه فرموده اند که هر که آخر کلام او لا اله الا الله

مطلب اول

باشد داخل بهشت میشود و تلقین او کنند کلمات فرج و توبه و استغفار را و بهتر علما بر آنند که بگوید

اللهم اغفر لی الکثیر من معاصیک واقبل منی الیسیر من طاعتک

و تکرار شهادتین و اقرار بائمه علیهم السلام بگویند تا آن را تلقین کنند هر گاه جان کندن بر او دشوار
شود او را ببرند بآن محلی که همراه اوقات در آنجا نماز میکرده یا بر روی فراشی که بر جای نماز او
بوده و اگر هر دو را بکنند بهتر است و در بعضی خبرها وارد شده است که در حال نزع او را بجانب
فرج بر او بکنند که در کمال ضعف بسیار وارد کاه است که فرج باعث زود هلاک شدن
او میشود و همچنین او را هر کسی که بر او دشوار باشد نه بهند که گاه است باعث هلاک او شود
و سنت است که بعد مردن چشم و دهان او را بهم گذارند و جامه او را به بندند و جامه بر روی
او بپوشند و دستها و پاها و فقهای او را به پهلوی او بکشند و اگر در شب بمیرد چراغ در نزد
او روشن بکنند و در نزد او تلاوت قرآن بکنند خصوصا سوره یس و والصافات را در حال
احتضار و سنت است که برادران دینی را خبر بکنند که حاضر شوند در تجهیز او و تعجیل کنند مرده را زود او را
هر گاه اشتباهی در مردن او نباشد و هر گاه اشتباهی باشد واجب است صبر تا علم حاصل شود
بمرگ یا بسکه بو تغییر شود یا بسیار علامات مرگ باشد از روز بگذرد و از جمله علامات کج شدن فرو
رفتن بناگوش او و کج شدن بینی او و کشیده شدن پوست روی او و جدا شدن دستها
از ساقها و نرم شدن پاهای او که گویا استخوان ندارد و بالا رفتن خصیهای او با اوکشان او
مبحث سیم گرده است که جنب و حایض و نفسا حاضر شوند در نزد محتضر که باعث متاذی شدن
ملائکه میشود و ظاهر است که جنب هر گاه تیمم کند تا بعد از غسل رفع کراهت میشود و همچنین حایض
هر گاه خون او قطع شده باشد هر چند تیمم هم نکرده باشد و مکروه است که آهن بر روی شکم

او نگذارند

او نگذارند مگر آهن جسم نگذارند و میت را در خانه تنها نگذارند **مطلب دویم**
در غسل است و در آن چند مبحث است **مبحث اول** غسل میت واجب کفایی است بر همه
مکلفین و واجب است سعی در آن و هر گاه از یکی بعمل آید از دیگران ساقط میشود و مشهور است که
هر کس اولی بمیراث میت است اختیار غسل با اوست که اگر تواند خود بکند و اگر نه
کسی را که او رخصت بدهد بکند و در تمام اعتبار رای ذی رحمی را در حصه میراث کرده اند و در
میت که هر کدام که علاقه او بمیت بیشتر باشد مقدم باشد چنانکه گوییم که پدر میت از پسران
مقدم باشد و هر گاه اولیا متعدد باشند و اولویت نداشته باشند باذن همه یا هر کدام که
حاضر باشند بکنند و مشهور است که هر گاه مردان و زنان باشند اختیار با مردانست
هر چند میت زن باشد و جماعتی از اصحاب گفته اند که هر گاه ولی نباشد امام ولی او است و اگر
غایب باشد حاکم شرع ولی است و هر گاه نباشد مسلمانان اختیار دارند و شوهر زن
اولی است بزن در جمیع احکام خواه دایمی باشد و خواه متعه و خواه آزاد باشد خواه
کنیز و در غسل دادن هر یک از زن و شوهر دیگری را خلافست و اقوی آنست که جایز است
غسل اگر چند برهنه باشد و افضل آنست که جامه بر روی او پوشیده دارند و غسل بدهند و ظاهر
آن است که ستر عورت هم واجب نباشد و لیکن تاکید در استحباب پوشیدن آن
بیشتر است و فرقی نیست که زوجه دایمی باشد یا منقطعه یا آزاد و یا کنیز و زنی که در عده
طلاق رجعی است در حکم زوجه است بخلاف طلاق باین که ظاهر آنست که هر گاه از
عده رجعیه بیرون رود و در حکم زوجه است و هر گاه زوج او در همین عده مرده باشد
و مولی کنیز خود را میتواند غسل بدهد و در عکس آن خلافست و در میت که اهم

دادن هم

جایز باشد حضور مشاهد کاه ام ولد باشد **مبحث دوم** در آنست که غسل مسلمان را مسلمان باید
بشروط مماثلت و در ذکورت و انوثت با آنکه محرم باشند و هر گاه مسلمان مماثل یافت
نشود و محرم هم نباشد مشهور علما گفته اند که کافر غسل میدهد مرد مسلمان را و زن
کافره غسل میدهد زن مسلمان را بعد از آنکه خود ایشان غسل کنند و بعضی از علمای ما در این
توقف کرده اند بجهة نجاست کافر و عدم صحت نیت قربة الی الله از او هر چند اقوی قول مشهور است
و لیکن احوط آنست که نیت مسلمان بکند و کافر با آب غسل دهد که دست آب و بدن
نرساند مثل آنکه یکی چوبی و شل میت را بگرداند و دیگری بسبوئی از ایقی آب ریزد
و هر گاه بعد از غسل کافر مسلمانی بهم رسد که تواند غسل داد در وجوب اعاده غسل او قوت
و اظهر عدم وجوب است و احوط اعاده است **مبحث سیم** شرط است در غسل دهنده که مماثل
باشد در ذکورت و انوثت مگر در چند جا **اول** محارم و در آن چند قول است
اکثر علما بر آنند که هر گاه مماثل نباشد غسل دهنده از ورای جامه یعنی چنانکه پیراهن پوشیده
در روی پیراهن آب بریزند و غسل میدهند یا جامه دیگر بر روی آدمی می اندازند و غسل
میدهند و جمعی قایل اند که با وجود مماثل هم میتوانند غسل داد و بعضی از متاخرین علمای ما رفته اند
بآنکه با وجود مماثل هم برهنه میتوانند غسل داد بشرط ستر عورت و معقول می است و احوط
و اولی آنست اگر محرمی هم نباشد اظهر و اقوی آنست که غسل ساقط میشود و تیمم هم
ساقط است و بعضی گفته اند از ورای ثیاب غسل میدهند و بعضی شرط کرده اند
چشم بهم گذاردن را و مراد از محارم در اینجا کسی است که حرام باشد نکاح او همیشه خواه
بنسب باشد یا برضاع یا بخویشی دامادی پس خواهر زن محرم نیست بجهة آنکه همیشه حرام نیست

و بعضی

و همچنین دختر زنی که هنوز از آن دخول نشده باشد **دویم** خنثی مشکل هر گاه محرمی دارد محرم او را
غسل میدهد بنحوی که مذکور شد در محارم و هر گاه محرمی نباشد پس در آن اشکال است مگر آنکه
گفته شود غسل از عقب ثیاب **سیم** جایز است که مرد دختر کمتر از سه ساله را غسل دهد برهنه و عکس حکم برعکس است
که کمتر از شش ساله باشد تواند غسل داد از هر دو طرف **چهارم** مشهور آنست که واجب است
غسل دادن هر کس که اقرار بشهادتین کند مگر خوارج و نواصب یعنی کسانی که اهل بیت را دشمن دارند و غلاة و اولاد ایشان
و دشمنی کردن با امیر المؤمنین صلوات الله علیه و هر که عداوت یکی از اهل بیت را بکند
و همچنین غالیها یعنی آنانکه علی را خدا میدانند یا پیغمبر را یا یکی از ائمه علیهم السلام را یا آنکه هر که
احدی از مردم را خدا دانند همه و ایشان اند و همچنین هر کس انکار یکی از بدیهیات دین بکند
مثل نماز پنجگانه و زکوة و روزه ماه مبارک رمضان و امثال اینها و شبهه در حق او راه نداشته
باشد که تواند گفت که من ندانستم که این دین پیغمبر است و مجسمه را نیز از جمله ایشان شمرده اند
که غسل نباید داد و در آن اشکال است بلکه هر گاه تقصیری کرده در فهم او همین قدر رسیده و لیکن
اقرار بشهادتین دارد و مطیع دین است اظهر در نزد حقیر آنست که تجهیز میت و نماز بر او بکند
و جمعی از اصحاب مخالفین را نیز اخراج کرده اند و گفته اند غسل دادن ایشان جایز نیست و معقول قائل
از قوت میت و احوط آنست که ترک نکنند و بطریقه ایشان غسل میدهند و هر گاه کسی قائل شده
که طریقه ایشان را دانند بطریقه اهل سنت غسل میدهند و مشهور علما این است که با وجود میلی نیست
کرده است که برمن غسل مخالف را بدهد و در حکم مسلمان است طفلی که از او متولد شود و دیوانگان
ایشان و لقیط دار الاسلام یعنی طفلی را که در بلاد اسلام بیابند و اظهر در طفل و لد الزنا
که ملحق بمسلمان نمی شود و احوط لحوق است **پنجم** کسی که در جنگ کافر کشته

شود باذن امام یا نایب خاص امام او را غسل نمی‌دهند و کفن نمی‌کنند و بر او نماز می‌کنند و با جامه‌های
او را دفن می‌کنند ظاهر آن است که در جهاد و جاری حسین باشد مثل آنکه کفار حمله کنند
بر مسلمین و خوف آن باشد که اسلام برطرف شود در این وقت بر همه کس واجب است
دفع ایشان و اذن امام شرط نیست و فرقی نیست در احکام مذکوره میان زن و مرد و بزرگ
و کوچک و کسی که بسلاح خود کشته شود یا لگد چهارپا او را کشته باشد و غیر او مشهور میان علما
آن است که او شهید نیست و بسیاری از متأخرین مثل حکم او را ادا می‌کنند هر چند که ثواب شهید باشد
و امثال کسی که بطاعون بمیرد یا بزایمان یا آتش بسوزد یا غرق شود یا خانه بر او خراب شود یا زنی که
در ولادت بمیرد یا کسی که در سر اهل و مال خود کشته شود پس حکم شهدا ایشان را نیست هر چند که در ثواب
شهید شریک باشند **ششم** کسی که قتل او واجب شود مثل کسی که خواهند او را سنگسار کنند یا قصاص
کنند او را امر می‌کنند که غسل کند مثل غسل میت بسدر و کافور و آب خالص و بعد از آنکه حنوط کند
و کفن بپوشد و بعد از کشتن بر او نماز می‌کنند و دفن می‌کنند **هفتم** هرگاه پاره از بدن
مسلمان جدا شود پس اگر آن عضو آن قطعه باشد که در آن سینه است پس آن مثل میت
تمام است در غسل و کفن و نماز و دفن و هر عضو از اعضای حنوط که در آن باشد حنوط کنند و بعضی
هرگاه تمام استخوانهای میت یا استخوانهای نصف بالای میت یا استخوانهای سینه میت باشد
و بعضی دیگر این حکم را مثل این می‌دانند و مراد از کفن کفن معهود است لیکن در ... می‌پیچند
و غیر سینه و غیر عضوی که سینه با آن است از عضوهای میت هرگاه جدا شود
پس اگر در آن استخوان هست آن را غسل می‌دهند با غسل میت و در کهنه پیچیده دفن
کنند و در الحاق قطعه استخوان داری که از آدم زنده جدا شده باشد بآن قول است

دیگر

و دلیل واضحی بر آن نمی‌دهد و اما احوط الحاق است و هرگاه استخوان در آن عضو میت نباشد
می‌پیچند در کهنه و دفن می‌کنند و طفلی که در شکم چهار ماهه شده باشد و سقط شود و اتمام مثل
مشهور ایشان آن است غسل و کفن و حنوط و دفن می‌کنند لیکن نماز بر او نمی‌کنند و هرگاه چهار ماهه
تمام نشده باشد او را در کهنه می‌پیچند و دفن می‌کنند **هشتم** واجب است که قبل از غسل
بسیار نجاسات بدن میت را بشویند و تطهیر کنند هر چند نجاست بوقت ثانی ... و در غسل
نمی‌شود که تمام شدن غسل میت و این مثل غسل جنابت نیست که هر یک از عضوها را توان
تطهیر کرد و غسل داد و بعد از آن عضو دیگر را تطهیر کرد و غسل داد بلکه باید اول همه اعضا را تطهیر کرد
و بعد از آن شروع بغسل دادن کرد **نهم** واجب است غسل دادن میت بسه غسل اول به سدر
دوم بکافور سیم بآب خالص و کافی است در سدر و کافور آنچه که بهم آید لیکن در عرف
و عادت نگویند با آب سدر غسل داد یا با آب کافور پس باید بسیار کم نباشد و باید که اگر
برگ سدر خشک باشد آن را بسایند تا بآب ممزوج شود و اگر برگ تر باشد آن را بمالند
و در آب حل کنند تا ممزوج شود و اگر چندان سدر و کافور داخل کنند که آب مضاف
شود و آب مطلق بر آن صدق نکند ظاهر آن است که جایز نیست و مراد از آب خالص آب
که سدر و کافور به آن آمیخته باشد اما اگر کاهی گل با آن ممزوج باشد غسل صحیح است و واجب است
ترتیب او و آن هر عضوی پس آن واجب نیست خواه اول از بالا بشوید یا از پایین هر چند
افضل آن است که از بالا بشوید تا به پایین برسد و جمعی از علما تجویز کرده‌اند که جایز است
میت را غسل ارتماسی دهند باین نحو که قدری سدر در حوضی مخلوط کنند و او را در آن
آب فرو برند و بعد از آن و همچنین در دو غسل دیگر و آن اشکال است و احوط ترک است ظاهر آن است که چنین

نباید کرد و واجب است در غسل میت و در هر یک از غسلها نیت آن غسل را باید بکنند مثل اینکه
قصد کنند که غسل میدهم این میت را با آب سدر قربة الی الله و همچنین کافور و آب خالص
هرگاه یکی میت را بگرداند و یکی آب بریزد و اگر چند نفر با هم شریک آب بریزند و بشویند
همه نیت کنند و اگر یکی عضوی را بشوید و برود و دیگری که بخواهد عضو دیگر را بشوید باید آنهم
نیت کند و نیت شخص اول کافی نیست و این شخص نیت شستن عضو باقی را بکند نه تمام غسل را
دهم هرگاه آب بقدر یک غسل باشد یا بقدر دو غسل باشد پس اگر بقدر یک غسل است
با آب سدر غسل دهد و اگر بقدر دو غسل است با آب سدر و کافور غسل دهند و بعضی در صورت اول
گفته اند که با آب خالص غسل دهند و در صورت دویم با آب سدر و آب خالص و جماعت اینکه
در عوض سدر کافور را مقدم دارند و اول اولی است و احوط آنست که در عوض هر غسلی که
مفقود است تیمم بدهند و وجوب آن معلوم نیست و اگر آب بقدر سه غسل است اما سدر
و کافور نیست یا یکی از آنها نیست ظاهر آنست که در عوض آن غسلی که مفقود است غسل با آب خالص
واجب نیست و احوط کردن آنست پس هرگاه سدر و کافور هیچیک نباشد سه مرتبه با آب خالص
غسل میدهد اول را بنیت عوض آب سدر و دویم را عوض آب کافور و سیم را بنیت آب خالص
و بنابر اظهر که بدل سدر و کافور صرف نباشد تمام واجب تیمم در عوض آنها باشد و در آن مرتبه اول است
و اظهر عدم وجوب است و احوط آن است که تیمم بکند و هرگاه در صورتی که آب کم بود همین
غسل سدر را داده بود یا غسل کافور را هم داده بود و بعد از آن آب بهم رسید اعاده غسلها
لازم ندارد و اگر سدر بود و کافور نبود و در عوض آنها غسل با آب خالص داده بود بعد یا غسل آب
خالص یک مرتبه کفایت کرده باشند بنابر مختار ما پس وجوب اعاده غسلها بعد از آن معلوم نیست

هر چند احوط است و بنابر بدل کردن غسل با آب خالص عوض آن غسلها آیا یک مرتبه کفایت کردن
یا تیمم کردن در عوض غسل در سقوط مس میت هرگاه کسی چنین میتی کرده باشد اشکال است
در وجوب آن معلوم نیست و احوط است که غسل مس میت بکند **یازدهم** هرگاه میت سوخته
باشد یا آبله داشته باشد و احتمال انتثار و تفرق آن باشد که اگر غسل دهند پوست آن جدا شود
آن را تیمم میدهند بدل از غسل و همچنین هرگاه یا اصلا آب نباشد یا بجهت سرما یا مثل آن
استعمال آب کردن ممکن نباشد در همه صورت باید تیمم داد و اظهر آنست که یک تیمم
بدل همه غسلها کافی است و قول بسه تیمم ضعیف است و تیمم را مکلف بدست خود
بعمل آورد نه بدست میت **دوازدهم** سنت است که میت را در وقت غسل دادن
بر روی تخته بخوابانند رو بقبله بطوریکه در احتضار میگردند در جای بلندی بطریقی که جای
سر او بلندتر از جای پای او باشد تا بگل آلوده نشود و آب در زیر او جمع نشود
و بعضی رو بقبله کردن را واجب دانسته اند و اول اولی است و سنت است که در زیر
سایه باشد مثل خانه یا خیمه و اینکه گودالی بکنند که آب غسل در آن جمع شود و مکروه است
که آب آن در چاه خلا برود و در بالوعه یعنی آن جایی که می سازند از برای آب باران
در حش سوری و امثال آن باکی نیست و اینکه جامه او را بدرند و از زیر او بکشند برضای وارث
بالغ رشید حاضر و افضل آنست که او را برهنه غسل دهند و بعضی افضل دانسته اند
برهنه کردن از جامه را و بعضی این را واجب دانسته اند و اول اظهر است و از اینجا
ظاهر میشود که دریدن جامه در اینجا واجب نیست و مستحبی است و واجب است ستر عورت
او گاه غاسل ایمن نباشد از نظر کردن بعورت و هرگاه کور باشد یا ایمن باشد از دیدن یا سنت

طفل باشد یا میت بروح در زده باشد سنت بیشتر عورت و سنت است که قبل از غسل
انگشتان میت را بملایمت نرم کنند و هرگاه نرم نشود واگذارند و اینکه در اول امر
او را بکف سدر بشویند و اینکه فرج او را با سدر و اشنان بشویند و دستهای میت را قبل از
هر غسلی سه مرتبه تا نصف ذراع بشویند و غاسل هم دستهای خود را تا مرفقها بعد از غسل اول بشوید
و شکم میت را بنرمی و همواری بعد از غسل اول بمالد مگر اینکه زن حامله باشد و هر عضوی از
اعضای غسل را در غسل دادن سه مرتبه بشویند و اینکه غاسل میت را در میان پاها نگیرد بلکه
در طرف راست او بایستد و غسل بدهد و سنت است که بعد از فراغت غسل میت تا او خود
وضوی نماز و بعد از آن شروع به غسل دادن کنند و مکروه است نشانیدن میت و کوتاه کردن
ناخن او و شانه بر ریش او و خلال کردن ناخنهای و تراشیدن سر او و موی زهار و زیر بغل او
و کوتاه کردن شارب او و اگر بجهت یکی از اینها را [illegible] و ناخنی که از او جدا میشود با او دفن کنند
و مکروه است غسل دادن با آبی که به آتش گرم شده باشد مگر در فصل زمستان و سرما
[illegible] ظاهر میشود که روایتی است که میت را باید نگاه داشت از آنچه خود نگاه
میداری یعنی از بسیار ما او محافظت کنند و سنت است که غاسل هرگاه خواهد که کفن
کند میت را غسل میت بکند یا وضو بسازد و بعد از آن کفن کند **مطلب سیم** در کفن کردن
میت است و در آن چند مبحث است **مبحث اول** واجب است کفن کردن در سه جامه
که یکی پیراهن است و یکی لنگ و یکی لفافه سر تا سری و زیاده بر این صرف واجب است
و بعضی اکتفا کرده اند به یک جامه که میت را در آن بپیچند هر چند هیچ یک پیراهن نباشد و بعضی سنت
دانسته اند که یکی پیراهن باشد و بعضی نقل کرده اند در یک که یکی از اینها لنگ باشد و اقوی [illegible]

قول اول است **مبحث دویم** حرام است کفن کردن در کفن غصبی و کفن حریر خواه میت مرد باشد
یا زن یا کوچک باشد یا بزرگ و جایز نیست کفن کردن در پوست حیوانات و اقوی این است که در
موی و پشم و کرک جایز است هرگاه از موی و پشم و کرک حیوانات غیر ماکول اللحم که در آنها کفن کردن
جایز نیست **مبحث سیم** واجب است حنوط کردن میت مرد باشد یا زن کوچک باشد یا بزرگ
و آن این است که بمالی کافور بر مواضع سجود هفتگانه و بعضی علما زیاده کرده اند سر بینی
را که در وقت سجود بخاک میگذارد و بعضی گوش و چشم و زیر بغلها و زیر زانوها را هم زیاده
کرده اند و در حدیث غیر اینها هم هست و اقوی قول اول است و مشهور این است که
مکروه است که در چشم و گوش کافور بگذارند و این حنوط از برای غیر کسی است که او محرم
باشد و در محرم حنوط جایز نیست بلکه کافور در آب غسل او هم داخل نمی کنند و همچنین
سایر بوهای خوش را نزدیک او نمی برند و سایر احکام او مثل غیر محرم است و واجب
حنوط در وقت امکان است و در وقت تعذر آن حنوط دفن میکنند بعد غسل او و اقوی آنست که
مسمی کافور در حنوط کافیست و بعضی گفته اند اقل آن یک مثقال است و بعضی بیشتر هم گفته اند
و در وسط آن بعضی چهار مثقال گفته اند و بعضی چهار درهم و اما اکثر آن که افضل است پس آن
سیزده درهم و ثلث درهم است که هفت مثقال صیرفی است و اظهر آنست که آنچه زیاد از کافور حنوط
غسل است و سنت است که کافور را بکف دست خود [illegible] کنند و [illegible] بگذارند و باقی
هر چه از مواضع سجود زیاد آید بر سینه او بریزند بلکه مطلق سنت است که بر سینه کافور بریزند
مبحث چهارم سنت است از جای مرد زیاد کردن حبره عبریه که در یمن می بافند بشرطی که
طلا باف نباشد و بعضی هم گفته اند که ابریشم باف هم نباشد و بعضی هم گفته اند که میت را

و دامن آن می‌پیچد که بر روی او می‌اندازند و سنت است که خرقه پنج [illegible] نباشد و بعضی از علما
گفته‌اند که هر گاه خرقه میسر نشود یک لفافه دیگر بجای آن کنند در عوض خرقه و سنت است زیاد
کردن منطقه دیگر برای ران‌ها که عرض آن یک وجب بیشتر باشد و طول آن سه ذراع و نیم
باشد و بهتر کیفیت در پیچیدن آن این است که کمر آن کرباس را بالطول از طرف [illegible]
در هر طرف سر آن قرار دهند و کمر میت می‌بندند بعد از آن آن کرباس را از زیر پای میت
بیرون آورند و از میان ران‌های او بالا می‌آورند بعد از آن که قدری پنبه بر عورت او گذاشته
باشند این کرباس را بر عورت او می‌کشند باستحکام و بالا می‌برند و داخل می‌کنند از زیر
آن کمربند و بیرون می‌آورند و بعد از آن می‌پیچند آن پایین‌ها [illegible] کاه [illegible] اعضا و جائی که کم
می‌شود سر آن را داخل همان جزو آخری می‌کنند و همچنین سنت است زیاد کردن عمامه از
برای مردان که تحت الحنک داشته باشد و کیفیت آن این است که پارچه کرباس طولانی
بگیرند و میان آن را بر سر او می‌پیچند و زیادتی طرف راست را طرف چپ می‌برند
و زیادتی طرف چپ را راست و بر روی سینه او می‌کشند و در مقدار آن حدی وارد نشده
همین قدر که این کیفیت بعمل آید کافی است و سنت است که از برای زن در عوض عمامه قناعی زیاد
کنند و زیاده بر آنچه در کفن مرد مذکور شد پستان‌بندی زیاد کنند و آن پارچه کرباسی است
که پستان‌ها او را از سینه او ضم می‌کنند و سرهای این را از پشت او می‌بندند و پستان‌بند زنی
از علما گفته‌اند که نمطی هم از برای او زیاد کنند بر کفن مرد مستحب است و بعضی اهل لغت گفته‌اند
که آن جامه‌ای است که از پشم بافته می‌شود و کرک نازکی دارد و شامل [illegible] امثال آن و در سنت که
هر گاه میسر نشود لفافه دیگر زیاد کنند چنانکه در خرقه مذکور شد مبحث پنجم

سنت است که کفن پنبه باشد و مقید شده نیز خرقه چنانکه گفتیم و اینکه [illegible]
باشد و سنت است مکروه است کردن کفن کتان و زرد و در حقیقت در بره [illegible]
به قرابت و مکروه است بسیار بوهای خوش و کفن سیاه [illegible] و مکروه است بوی خوش
و دادن کفن یعنی آن عنبری که آتش در آن کنند و بوی خوش در آن
بریزند مبحث ششم سنت است که با او دو شاخ تر از درخت خرما بگذارند که آن را
جریده می‌گویند و اگر خشک باشد جایز نیست و اگر درخت خرما نباشد اظهر آن است
که از درخت سدر بگذارند و اگر نباشد از درخت بید و اگر نباشد از درخت انار و اگر نباشد
از هر درخت تری باشد خوب است و احادیث در فضیلت آن بسیار در رسیده که نفع می‌بخشد
مؤمن و کافر را و بهتر آن است که یکی را در طرف راست بگذارند به این نحو که سر آن برابر چنبر گردن
در پهلوی او بگذارند و بر جای بسته و بر بدن او بچسبانند و دیگری را هم در طرف چپ
به همین نحو در بالای پیراهن بگذارند و سنت است که آنها را در میان پنبه بگذارند و مشهور
این است که قدر آن به مقدار استخوان ذراع باشد و بعضی ذراع هم گفته‌اند و بعضی چهار
انگشت و بالاتر هم گفته‌اند و همه خوب است و هر گاه به نحو مذکور نتوانند که گذاشت از جهت تقیه یا غیر
یا غیر آن به هر نحو که باشد در قبر داخل کنند و اگر چه به این نحو باشد که بر روی قبر فرو کنند
از برای او و چوب دیگر هم بگذارند بجهت قاره گذارند مبحث هفتم سنت است که بر
حاشیه کفن خصوص بر پیراهن که فلان یشهد ان لا اله الا الله و بجای فلان
اسم میت را می‌نویسند و مضمون حدیث بسیار است که در حکایت کفن اسمعیل وارد
شده که پدر بزرگوار که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در حاشیه کفن او نوشته علماء

زیاده کرده اند و این شهادتین و اسامی شریفه پیغمبر خدا و ائمه طاهرین یکی یکی صلوات الله علیهم
اجمعین و شیخ در خلاف دعوی اجماع بر این کرده است و همچنین علما زیاده کرده اند جریدتین
و حبره و سایر اجزای و پیراهن و عمامه را بر همه اینها بنویسند و سنت است که بتربت مقدسه حضرت
ابی عبدالله الحسین علیه السلام بنویسند بلکه بعضی گفته اند که هرگاه گل تربت هم نباشد بانگشت بنویسند
و دیگر وارد است که اسماء ائمه بنویسند بلکه بعضی علما رکنهای دیگر را منع کرده اند و در روایتی وارد شده
که جناب موسی بن جعفر علیه السلام را کفن کردند در حبره که او تمام شده بود بالصد [illegible] اشرفی
و قرآن تمام در آن نوشته شده بود و حال ظاهر این است که نوشتن قرآن و دعاها و اسامی متبرکه
و همه اینها را در کفن نوشتن باکی نیست و مکروه است کفن کردن در کتان و سنت است که
کفن را از رشتههای خود بدوزند و مکروه است که آب دهن بر رشته زنند از برای درست
کردن آب باکی ندارد و مکروه است بریدن کفن با آهن و مکروه است که از برای کفن آستین
قرار دهند اما اگر در پیراهن میت باشد پیراهن دیگری کفن کنند کندن آستین ضرور نیست
بلکه کمهای آن را میکشند و سنت است که اول جانب چپ لفافه را بر جانب راست میت
بپیچند و بعد از آن جانب راست لفافه را بر جانب چپ میت بعد از آن هر دو سر لفافه
را از جانب سر و از جانب پای میبندند و بعضی علما گفته اند که حاشیههای لفافه را پاره
میکنند و آن را میبندند **مبحث هشتم** هرگاه از میت نجاستی از قبیل غایط یا خون بعد از
غسل دادن ظاهر شود اعاده غسل لازم نیست و ظاهر این است که در این جا غسل هم حساب آن
دو واجب است شستن بدن او از آن نجاست و همچنین کفن او که نجس شده باشد و هرگاه در قبر
داخل کرده باشند و نجاستی در کفن او ظاهر شود آن را مقراض میتوان کرد بشرط آنکه بسیار

نباشد که مقراض کردن آن کفن را بسیار ضایع کند و ظاهر این است که این مقراض کردن بعد از
رفتن باشد یا در وقتی باشد که باسانی بتوان کفن را در قبر شست و اگر آسان باشد شستن
پس ظاهر این است شستن بلکه گاه است که واجب باشد و آن وقتی است که کفن بسیار ضایع شود
از مقراض کردن و اگر هیچ کدام نشود یا شستن عسر و حرجی داشته باشد بهمان حال بگذارند
و از بعضی علما ظاهر میشود که بیرون قبر هم نجاست را باید مقراض کرد و اگر مراد او وجوب است مطلقا
پس آن بسیار دور است و اگر مراد رخصت است آن هم خالی از اشکال نیست هر چند ظاهر
بعضی اخبار دلالت بر آن دارد خصوصا وقتی که کفن ضایع شود و در حالی که کفن را مقراض میکنند
آن را باید دور اندازند یا جمع کنند یا قطعه دیگر را پیش کشند که بدن او را بپوشد و هرگاه
نجاست از خارج بدن میت بکفن او برسد ظاهر آن است که ازاله آن نیز واجب است
مبحث نهم کفن میت از اصل مال او برداشته میشود بعد از آن دین او را میدهند و
بعد از آن وصایا را و بعد از آن اگر چیزی بماند بمیراث میدهند بغیر از زوجه مملوکه که کفن او بر
شوهر است و [illegible] چنانکه خواهیم گفت و سنتهای کفن را نمیتوان از مال میت برداشت
مگر برضای وارث بالغ و عاقل مگر آنکه وصیت کرده باشد و از ثلث مال برآید و
همچنین است سدر و کافور و سایر محتاج غسل که همه را از اصل مال برمیدارند
و هرگاه میت مالی نداشته باشد بر مسلمانان واجب نیست دادن کفن و سدر و کافور
بلی مستحب است و ثواب عظیم دارد و در این صورت که کفنی نباشد و بر ما هم ندهند عورت او را
میپوشانند هر چند بگیاه و گل و خاک باشد و دفن میکنند و از دیر کرده جایز است که میت را
کفن کنند و بعضی واجب دانسته اند وجوب آن بر جعفر معلوم نیست خصوصا هرگاه [illegible]

باشند و همچنین عاریت برداشتن بسیار دکاوز از دو به زکوة و بعد از آنست که زکوة را
باهل و عیال او ندهند هر گاه به وصف استحقاق زکوة باشند و بدهند که اینها کفن کنند
و هر گاه میت زوجه باشد در زکوة داخل شود هر چه مستحق او بدهند که ملک او شود و در او وقت حاجت
میشود مراد کفن کردن او و همچنین هر گاه میت غلام باشد و بهای او بدهند و آنکه گفته شد که کفن
زوجه بر شوهر او است و کفن بنده بر آقای او است بشرطی است که تنها عاید باشند لیکن
زنا و از فوت یکشبانه روز واجب النفقه خود و بعد از کفن داشته باشد و جمعی حمل کرده اند
کفن زن و بنده بسیار و کاوز و بسیار مو به تجهیز زاد آن و در میت فرقی نکرده اند
در زن مبانه و آئمه و مطلقه و ناشزه و حره و امه و مطلقه رجعیه در حکم زوجه است **مطلب چهارم**
در نماز میت است و در آن چند بحث است **مبحث اول** در واجب نماز کردن آنکه میت
مسلمانی که اظهار شهادتین کند مگر جماعتی که انکار یکی از ضروریات دین کنند مثل کسی که
انکار کند وجوب نماز پنجگانه یا روزه ماه مبارک رمضان را یا معاد جسمانی و امثال
اینها را و همچنین خوارج و نواصب یعنی آنهایی که اظهار عداوت امیرالمؤمنین یا یکی از ائمه
معصومین صلوات الله علیه و علیهم اجمعین بکنند و همچنین غالیها یعنی آنهایی که قائل باشند
باینکه امیرالمؤمنین صلوات الله علیه خداست یا پیغمبر یا یکی از ائمه علیهم السلام خدا اند
و [illegible] ملعون از اهل سنت که اظهار عداوت اهل بیت ظاهر نکنند پس مشهور آنست که
بر اینها باید نماز کرد و بعضی از علما واجب نمیدانند بلکه جایز نمیدانند و احوط آنست که نماز را
ترک نکنند و از کلام [illegible] ظاهر میشود که اطفال ایشان نماز نکنند و در کیفیت [illegible] خواندن
پس تفصیل آن مذکور خواهد شد و بر کفار و مشرکین و ذمی و غیر ذمی هیچیک نماز نباید کرد

و اطفال

و اطفال و دیوانگان که پدر و مادر ایشان مسلمان باشند در حکم مسلمانند و همچنین طفلی را که در بلاد اسلام
یافته باشند هر چند پدر و مادر نداشته باشند مشهور و اولی آنست که طفل تا شش سال او تمام
نشود نماز بر او واجب نمیشود و بعد از شش سال واجب میشود و بعضی گفته اند که همین که متولد
شود و حرکت کند واجب میشود و بعضی گفته اند تا مکلف نشود واجب نیست و این دو قول ضعیف است
و بعضی سنت دانسته اند که قبل از شش سال را نماز نکنند بجهة بعضی احادیث که وارد شده
و اظهر آنست که محمول بر تقیه است و احتمال استحباب هم است لیکن احوط ترک است **مبحث دوم**
[illegible] نماز کردن بر میت کسی است که وارث میت است و اولی از همه بمیت
دیگری نماز نمیتواند کرد از خویشان او و نه غیر ایشان مگر شوهر زن که او بر همه کس مقدم است
و احوط آنست که هر گاه میت وصیت کرده باشد که شخصی بر او نماز کند و آن شخص وارث
نباشد و ولی [illegible] آن وصی بدون اذن وارث نماز نکند بلکه مشهور میان علما وجوب
تقدیم بعضی از وارث بر بعضی پس آن اولویت مذکور میشود و از جمعی از اصحاب ظاهر میشود که
مراد از اولویت در شماری [illegible] است ولی در شماری شخصی است نه در مطلق نماز
پس هر گاه کسی بی اذن ولی نماز کند یا او [illegible] صف [illegible] شود بدون اذن ولی پس [illegible]
میت و گمان حقیر آنست که مراد نمازی باشد که واجب کفائی از آن ساقط میشود و مراد
[illegible] باشد که کسی [illegible] و اولی [illegible] باشد که بدون [illegible]
و جمعی [illegible] بجهة آنکه [illegible] در حالات و صلاح [illegible] مختلف میشود
[illegible] است ولی بخواهد [illegible] کسی [illegible] که با او [illegible] وارد [illegible]
و اما در صورتی که جماعتی متعدد شد پس افضل شدن [illegible] کردن [illegible]

حاجت مؤدی نفقه خواهرش ولی ندارد بدون اجازت او حاضر است و هرگاه وارث میت پدر باشد
و پسر او پدر بر پسر مقدم است و پسر مقدم است بر غیر او و هرگاه پدر و پسر هیچکدام نباشند
اختیار با جد و مادر است و او رسنت که او در پدر مقدم باشد و با وجود بودن یکی از طبقه اول
مراتب هیچکس از طبقه دوم ولایت ندارد و بعد از آنکه طبقه اول که پدر و مادر و اولاد است نباشند
اختیار با طبقه دوم است که برادر و خواهر و اجداد است و او رسنت که جد پدری بر برادر مقدم
باشد و بعد از آن هر کس نسبت نزدیکتر است مقدم است همچنین پس هر کس که نسبت
نسبت داشته باشد از جانب پدر و مادر هر دو مقدم است بر کسی که یک جهت نسبت داشته
باشد و او رسنت که برادر پدری بهتر از برادر مادری مقدم است و همچنین سایر طبقات سلسله
اعمام و اخوال و اولاد ایشان و بعد از ایشان مرتبه ... و در ... بد شود
در هر طبقه از طبقات هرگاه مرد و زن هر دو باشند مرد بر زن مقدم است هر چند مرد ...
باشد که هرگاه مرد صغیر باشد یا دیوانه باشد و زن کبیره عاقله که در این صورت ولایت از آن زن است
و بنده را در هیچ طبقه ولایتی نیست خواه در باشد خواه مرد یک خواه غلام باشد و خواه کنیز
و هرگاه در یکی از طبقات مراتب شخصی بالغ و عاقل نباشد او رسنت که ولایت ساقط باشد
و طبقه دیگر نمی‌رسد بلکه مسلمانان می‌توانند نماز کنند اما احوط آنست که بدون
اذن اهل طبقه دوم کسی نماز نکند و احتمال دارد که اذن حاکم شرعی کافی باشد در این صورت
لیکن دلیلی بر وجوب هیچکدام ظاهر نیست و همچنین هرگاه ولی حقیقی که وارث در طبقه است
غایب باشد الظهر آنست که ولایت ساقط است حتی از حاکم شرع و مسلمانان مساوی‌اند
و احوط اعتبار اذن حاکم شرع است و هرگاه اولیا در نوع در مرتبه ولایت مساوی باشند

با طبقه

دیگر طبقه پس حکم پیشنمازی کردن ولی در اینجا حکم نماز جماعت است در تقدیم فقیه بر ادا
چنانکه بیان کردیم در محل خود و همچنین در سایر مرجحات که بیند و بعضی گفته‌اند بهتر است
که هرگاه هاشمی باشد که جامع شرایط امامت باشد ولی او را مقدم دارد
و در جماعت نماز میت که امام پیش بایستد و ماموم عقب سر هر چند یک نفر باشد مگر هرگاه
ماموم زن باشد و زنان در صف جماعت عقب مردان بایستند و هرگاه حائض باشند
از صف جدا بایستند تنها و جایز است امامت کردن زن از برای زن نهایت نکرده است
که پیش بایستد بلکه مستحب است که میان صف بایستد و همچنان است حکم جماعت مردان عریان
و اگر حکم این را مخفی گفتیم تو پس باید نشسته نماز کنند چه اگر در جماعت ... از مطلع مسئلت
و احوط آن که قیام است **مبحث سوم** کیفیت نماز میت و آن بنا بر مذهب اثنی عشری پنج تکبیر است
و سنیان چهار تکبیر میدانند هرگاه کسی خواهد از سنیان که بر ایشان نماز کند چهار
تکبیر چنانکه مذهب ایشان است گوید و مشهور این است که دیگر دعا ما بین تکبیرات ...
و جمعی دعوی اجماع بر آن کرده‌اند و مشهور این است که آن دیگر دعا چهار است اول
شهادتین دوم صلوات بر محمد و آل محمد سیوم دعا از برای مومنین و مومنات چهارم
دعا برای میت و جمعی را این سیم دعوی اجماع کرده‌اند و مشهور آنست که واجب است
که بعد از تکبیر اول شهادتین را گوید و بعد تکبیر دوم صلوات را و بعد تکبیر سوم دعای مومنین
و مومنات را و بعد تکبیر چهارم دعای میت را و بعد تکبیر پنجم ... و بعضی از
علمای گفته‌اند که همه این چهار دعا را بعد از هر یک از تکبیرات گوید و اگر چنین ...
پس بنا بر مشهور اولی آنست و واجب نماز میت همین است که نیت کند و تکبیر گوید و بعد از آن

گوید اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا رسول الله و بعد از آن تکبیر دوم
را گوید و گوید اللهم صل علی محمد وآل محمد و بعد از آن تکبیر سیم را گوید و گوید اللهم
اغفر للمؤمنین والمؤمنات و بعد از آن تکبیر چهارم را گوید و گوید اللهم اغفر لهذا
المیت و بعد از آن تکبیر پنجم را گوید و خلاص شود و بنا بر قول که همه این گفتها بعد از هر یک از
تکبیرات گوید این اسهل و جایز است و بهتر آن است که ادعیه که در احادیث و کلام علما ذکر
شده بخواند پس بنا بر قول مشهور بعد از نیت گوید الله اکبر اشهد ان لا اله الا
الله وحده لا شریک له الها واحدا احدا صمدا فردا حیا قیوما لم
یتخذ صاحبة ولا ولدا لا اله الا الله الواحد القهار ربنا ورب
آبائنا الاولین واشهد ان محمدا عبده ورسوله ارسله بالحق بشیرا
ونذیرا بین یدی الساعة پس گوید الله اکبر اللهم صل علی محمد
وآل محمد وبارک علی محمد وآل محمد وارحم محمدا وآل محمد کافضل ما صلیت
وبارکت وترحمت علی ابراهیم وآل ابراهیم انک حمید مجید وصل
علی جمیع الانبیاء والمرسلین پس گوید الله اکبر اللهم اغفر للمؤمنین والمؤمنات
والمسلمین والمسلمات الاحیاء منهم والاموات تابع بیننا وبینهم با
لخیرات انک مجیب الدعوات انک علی کل شیء قدیر پس گوید الله اکبر
اللهم ان هذا عبدک وابن عبدک وابن امتک نزل بک وانت
خیر منزول به اللهم لا نعلم منه الا خیرا وانت اعلم به منا اللهم
ان کان محسنا فزد فی احسانه وان کان مسیئا فتجاوز عنه واغفر

له

واغفر له اللهم اجعله عندک فی اعلی علیین واخلف علی اهله
فی الغابرین وارحمه برحمتک یا ارحم الراحمین پس گوید الله اکبر
و فارغ شود و مستحب است که بعد تکبیر پنجم گوید اللهم عفوک عفوک و هر گاه
زن باشد گوید اللهم ان هذه امتک وابنة عبدک وابنة امتک
نزلت بک وانت خیر منزول به اللهم لا نعلم منها الا خیرا وانت
اعلم بها منا اللهم ان کانت محسنة فزد فی احسانها وان کانت
مسیئة فتجاوز عنها واغفر لها اللهم اجعلها عندک فی اعلی علیین
واخلف علی اهلها فی الغابرین وارحمها برحمتک یا ارحم الراحمین
و هر گاه خنثی خواهد ضمیر را مذکر گوید و خواهد مؤنث و بجای عبدک امتک گوید و بجای
وابن وابنة گوید و بنا بر قول بعضی علما که همه ادعیه را بعد هر یک از تکبیرات نخواند
بهتر آن است که چنانچه در روایت وارد شده بخواند و جامعترین آن روایات روایت
اسماعیل است و در اینجا مذکور است که بعد هر یک از چهار تکبیر این دعا را بخواند اشهد
ان لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد ان محمدا عبده ورسوله
اللهم صل علی محمد وآل محمد وعلی ائمة الهدی واغفر لنا ولاخواننا
الذین سبقونا بالایمان ولا تجعل فی قلوبنا غلا للذین آمنوا ربنا
انک رؤوف رحیم اللهم اغفر لاحیائنا وامواتنا من المؤمنین و
المؤمنات وألف بین قلوبنا علی قلوب اخیارنا واهدنا لما اختلف
فیه من الحق باذنک انک تهدی من تشاء الی صراط مستقیم

اللهم هذا عبدک ابن عبدک وابن امتک وانت اعلم به منا فقیر الی
رحمتک واستغنیت عنه اللهم فتجاوز عن سیئاته وزد فی احسانه
واغفر له وارحمه ونور له فی قبره ولقنه حجته والحقه بنبیه
صلی الله علیه وآله ولا تحرمنا اجره ولا تفتنا بعده اینها که مذکور شد
در وقتی است که میت مؤمن باشد یعنی شیعه اثنی عشری هر چند معلوم نباشد که اصول دین خود را
بدلیل یا تقلید اخذ کرده باشد بلکه همین که در میان شیعیان است از جمله ایشان است همین که
راه و دعا نخوانند هر چند که خصوص احوال او مطلع نباشند و هر گاه میت مخالف باشد
بعد تکبیر چهارم او را نفرین کنند و بهتر است که آنچه در اینجا وارد شده است بخوانند پس اگر
دشمن اهل بیت باشد بعد از تکبیر چهارم بگوید اللهم اخز عبدک فی عبادک
وبلادک اللهم اصله اشد نارک اللهم اذقه حر عذابک فانه کان
یوالی اعدائک ویعادی اولیائک ویبغض اهل بیت نبیک و اگر برای
آن کسی که منکر حق باشد هر چند دشمن اهل بیت نباشد بگوید اللهم املأ جوفه وقبره
نارا وسلط علیه الحیات والعقارب و هر گاه مستضعف باشد یعنی مذهب اهل خلاف
را داشته باشد لیکن از روی ضعف عقل و دانش اختیار کرده باشد یا آنکه مخالف اهل حق باشد
اما عناد با ایشان نداشته باشد یا کسی باشد که اهل بیت را دوست دارد و از دشمنان ایشان بیزار نکند
هر یک از اینها که باشد برای او این دعا بخواند اللهم اغفر للذین تابوا و
اتبعوا سبیلک وقهم عذاب الجحیم و در میتی که مستضعف باشد یعنی گاه از
حال ایشان دانیم که بجهت ضعف عقل معرفت درستی بدین و مذهب خود ندارند و اما جهالی

بود را باهتمام نمی شناسند لیکن اقرار بدین اسلام دارند و از جمله ایشان محسوب اند
باشد و هر گاه میت غریب و حال او معلوم نباشد از برای او بگوید اللهم ان هذه
النفس انت وانت امتها اللهم ولها ما تولت واحشرها مع من احبت
و هر گاه میت طفل باشد بگوید اللهم اجعله لابویه ولنا سلفا وفرطا واجرا
و مراد از طفل نابالغ است هر چند نماز برای او واجب باشد و هر گاه یکی از والدین او کافر
باشد دعای مخصوص را بخواند مثل آنکه هر گاه پدر او مؤمن است بگوید اللهم اجعله لابیه
ولنا سلفا و اگر مادر او مؤمنه است بگوید اللهم اجعله لامه ولنا سلفا
و بدانکه این پنج تکبیر رکن این نماز است پس هر گاه عمدا یکی را ترک کند و یا خطرش
نباید باطل میشود مثل اینکه وقت تدارک نکند و نماز او باطل است مثل آنکه شش یا هفت
کند باطل است و هر گاه بجا آوردن سهوا باشد قبل از تدارک کند و هر گاه سهوا در عدد تکبیر شک کند
بنا بر اقل بگذارد و اشکال هم میرسد در وقتی که اعتبار کنیم نیت و قصد هر یک از
تکبیرات چنانکه اظهر نیست و امتیاز هر یک اعتبار داریم از دیگری بدانکه این تکبیر اول
و این تکبیر دوم است و همچنین خصوصا بنا بر مشهور که هر یک از اینها دعای مخصوص در عقب او است
و با وجود سهو اگر یکی از تکبیرات با دعای او فراموش کنیم و تکبیر بعد او را با دعای او
بخوانیم و بعد از آن بخاطر بیاید که سهو کرده ایم بجهت آنکه اگر برگردیم و تکبیر فراموش شده
را با دعای او بخوانیم و بعد از آن تکبیر بعد از آن را مرتبه دیگر بخوانیم تعدد رکن لازم می آید
و اگر همان تکبیر سهو شده را با دعای بعد از آن که خوانده ایم بخوانیم دلیلی بر آن
نیست و همچنین اگر خواهیم عدول کنیم و تکبیر بعد را اکبر قبل انگاریم آن هم دلیلی

برآن واضح نیست و احوط در مثال اینها اعاده است و اگر اعتبار کنیم نیت و قصد هر یک از تکبیرات را ظاهر
این است که اعاده لازم نیست همین که عدد را تمام کند کافی است و بنا بر این تکبیره و دعای فراموش شده
مدارکی ندارد و ظاهر اینست که همان دعایی که فوت شده لهذا بعد از تکبیرات بخواند و این اشکالی که گفتیم
هم وارد می آید در صورتی که شک در عدد کردیم با بناء شک در اول و دویم یا دویم و سیوم یا غیر آن
کردیم بنا بر اقل که گذاشتیم و تمام کردیم بعد خاطر آمد که کرده بودیم با زیادتر بسیاری از تکبیرها
بعد و رکن لازم می آید و فقها متعرض این تفصیلات نشده اند و احوط حکمه اظهر است که بقصد
مرتبه عددی در تکبیرات معتبر است حتی نماز مختار که واجب است که بعد هر تکبیری دعای مخصوص آن
خوانده شود و باین سبب در صورتهای که اشکال کردیم همه جا اعاده کند و اما زیاد کردن تکبیر
در این تکبیرات و ادعیه بقصد دیگر نه تکبیر نماز پس ظاهر این است که ضرر ندارد و اما
پس اینها رکن نیستند و زیاد و کم اینها منشا بطلان نماز نمی شود و دعاهای سابق که
فراموش شود بعد تکبیرات لاحق بخواند **مبحث چهارم** واجب است در این نماز نیت و حقیقت
نیت را گذرانیدیم و حاصل آن این است که قصد کنی که میت را نماز میکنیم قربة الی الله و قصد
وجوب و استحباب واجب نیست لکن احوط است و همچنین قصد اینکه واجب کفائی است
ضرور و واجب است قیام با امکان و قیام رکن این نماز است و هر گاه عاجز باشد از ایستادن
هر نحو که ممکن باشد بکند بتفصیلی که در نماز یومیه بیان کردیم و هر گاه وجود کسی که قادر بر قیام
باشد و شخصی که عاجز از قیام است بهمان نحوی نماز کند که ممکن او باشد اظهر آن است که نماز از
قادر ساقط میشود و واجب است تعیین میت در نماز هر چند باشاره باشد و واجب نیست که شخص
او را بشناسد بلکه همین قدر کافی است که نیت کند هر که را امام نیت کرده است که بر او نماز

کند

کند و هر که گمان کند که میت زید است و بقصد زید نماز کند و اخر معلوم شود که عمرو بوده
نماز صحیح نیست ولی اگر قصد دارد که بهمین جنازه حاضر نماز کنند هر که خواهد باشد خواه
زید خواه عمرو و لکن غلط داشته باشد که زید است و بعد معلوم شود که عمرو بوده است نماز
صحیح است و واجب است که در حال نماز رو بقبله باشند و اینکه سر میت بجانب راست او
باشد مگر در ماموم که صف انها از صف میت بگذرد باید که میت را در حال رو بقبله
نخوابانند و هر گاه میت را از طرف چپ مصلی گذاشته باشند و نماز کرده باشند باید نماز
را اعاده کنند با اینکه او را در قبر گذاشته باشند و هر گاه او را در قبر گذاشته باشند
و نماز کرده باشند اعاده در کار نیست و باید که میت پیش روی مصلی باشد و بسیار دور
نباشد که در عرف گویند که بر آن نماز کنند بلکه مستحب است که چنان بایستد که هر گاه
بادی بوزد جامه او را بر روی میت بیندازد و اما هر گاه دوری بسبب کثرت صفوف
و نماز گذارندگان باشد پس آن ضرر ندارد هر چند بسیار دور باشد و در این نماز
قرائت و سلام واجب نیست و مشهور و اقوی این است که رجحان هم ندارد بلکه سلام
هم جایز نیست و کسی قایل بجواز آن نشده از علمای امامیه و حدیثی که دلالت بر جواز
دارد موافق تقیه است و احوط این است که قرائت هم نکند اگر چه حکم بحرمت آن بلکه
مرجوحیت آن محل اشکال است و شیخ دعوی اجماع بر کراهت آن کرده و شهید [illegible]
اجماع کرده است و در این نماز طهارت از حدث شرط نیست اجماعا و جنب و حایض
هم میتوانند نماز کرد ولی مستحب است که با طهارت باشد و پاکی بدن و جامه از نجاسات
پس اظهر عدم وجوب است و همچنین کلام در لزوم ستر و ملاحظه سایر احکام جامه و بدن

و غیر آن از اشیائی که در نماز یومیه شرط است احوط آنست که همه اشیا را ملاحظه دارد و طهارت تیمم
کردن برای آن با وجود آب چنانکه گذشت و اظهر خلاف است در نماز میت پس اظهر استحباب
طهارت است و تکبیرات از برای امام بجهة اعلام ماموم چنین و بهمان جهت سزاوار است که در دعا هم اقرب
[illegible] نتوان دعا را آهسته خوانند و باید متابعت امام کنند تا توانند خوانند چنانکه علما بر آن
حکم اند بعضی در دعا مستحب است خلافست بجهة آنکه الحال [illegible] است از آن و در تکبیرات علامت و این
سخن در صورتیست که محتاج باشند [illegible] این حکم مشکل است و در غیر امام پس [illegible]
کنند چنانکه طایفه [illegible] اگر دو [illegible] مستند علی است و [illegible] مختار است [illegible] جهات [illegible]

بحث پنجم سنت است که امام برابر کمر مرد بایستد و برابر سینه زن یا برابر سر زن
هر وقت یک نماز کنند جایز است [illegible] یک استحباب [illegible] می آید و هرگاه خواهند بر مرد و زن با هم یک
نماز کنند جایز است و سنت است که در این وقت مرد را نزدیک امام گذارند و زن را پیشتر از
مرد گذارند نسبت بقبله و سینه زن را برابر کمر مرد گذارند که امام در مقام فضیلت سنت [illegible]
بایستد و هرگاه مرد و زن و طفل با هم جمع شوند و خواهند که بر همه یک نماز کنند جایز است چنانکه گفتیم
که مستحب است که اول مرد را نزدیک امام گذارند و زن را در پیش مرد بجانب قبله گذارند
و اما طفل پس اظهر آن است که اگر شش سال دارد که نماز کردن بر او واجب است او را متصل مرد
گذارند و او را بر جنازه مقدم میدارند یعنی بامام نزدیکتر میگذارند و از اخبار و کلام علما مستفاد میشود
که اشرف مقدم است یعنی باید نزدیکتر بامام باشد پس هرگاه جمع شود [illegible] مذکوره
[illegible] اول مرد آزاد را پیش امام میگذارند و بعد از آن پسر شش ساله و بعد از آن غلام را و بعد از آن
خنثی را و بعد از آن زن و بعد از آن پسر کمتر از شش سال را و بعد از آن دختر نابالغ و در صورت [illegible]

اولاد

آزاد و بعد از آن مرده [illegible] اگر زنی آزاد بوده باشد [illegible] اظهر آن است که جانب مرد [illegible]
مقدم است و سنت است که جنازها را بتدریج بگذارند یعنی [illegible] سر مرد
[illegible] را به پهلوی کفل مرد اول میگذارند و امام در میان [illegible] می ایستد و هرگاه زنی هم با اینها باشد
سر زن را به پهلوی کفل مرد آخری میگذارند و سر زن دوم را به پهلوی کفل زن اول و همچنین [illegible]
امام برابر می ایستد و نماز میکند بر همه و مراد آنکه یک نماز بر همه [illegible] کردن جایز است [illegible]
که هر یک صنف باشند یعنی که بر همه نماز واجب باشد و بر همه مستحب باشد [illegible] قصد میکند
که نماز میکنم بر همه این جنازها وجوبا قربة الی الله [illegible] قربة الی الله و اگر مختلف باشند [illegible]
یعنی [illegible] طفلی باشد که کمتر از شش سال داشته باشد و باقی بر ایشان واجب باشد [illegible]
قصد قربت کافی است و گرفتن وجوب و استحباب نخواهد و سنت است از برای مصلی که در تکبیر
اول دستهای خود را بردارد [illegible] و در باقی تکبیرات خلاف است و اقرب استحباب است و در جمع
هر چند اشهر خلاف آن است و سنت است که کفش از پا بکند [illegible] برهنه کردن [illegible]
هم سنت است و مکروه است نماز کردن با کفش [illegible] هر چند [illegible]
و سنت است که امام بلکه ماموم هم بایستند بعد از فراغ از نماز تا جنازه را بر دارند و اگر کسی دیگر
نباشد که بر دارد بعضی از [illegible] این جنازه را بر دارند [illegible] تا جنازه [illegible]
که نماز کنند [illegible] در جائی که [illegible] می شود نماز کند [illegible] مردم [illegible] باشند [illegible]
[illegible] میشود و در حدیث صحیح وارد شده که هرگاه بمیرد شخصی و در جنازه او حاضر شود چهل نفر از
مؤمنین و گویند اللهم انا لا نعلم منه الا خیرا و انت اعلم به منا [illegible]
[illegible] که [illegible] از او بگذر [illegible]

و یغفر له ما اعلم بما تعلمون نمی‌خواهی که سؤال کردم در روا داشتم نماز و امر رادم از برای
او آنچه را سزاوارم از گناهان او که شما مستحق شده‌اند و مکروه است نماز کردن در مسجد مگر مسجد مکه معظمه

مبحث هشتم اختلاف کرده‌اند علما در تکرار نماز بر میتی که بر او نماز تمام کرده باشند
و ظاهر این است که جایز بودن آن اتفاقی است لکن بعضی مکروه دانسته‌اند مطلقا و بعضی مستحب
دانسته‌اند مطلقا و بعضی مکروه دانسته‌اند تکرار کردن بجماعت فرادی را و بعضی گفته‌اند که
کسی که بر او نماز کرده است از برای او مکروه است نه برای غیر او و بعضی علاوه کرده‌اند بر این که در وقتی
که خوف نباشد بر میت از فوات تعجیل دفن مشتبه نباشد پس اگر خوف بر میت باشد
و منافی تعجیل باشد مطلقا مکروه است و احادیث در این باب هم اختلاف بسیار وارد شده و علامه
در مختلف کراهت مطلق را نسبت بمشهور علما داده است و ظاهر این است که چنین نباشد چنانکه
از کلام شهید نیز ظاهر می‌شود و اظهر در نظر حقیر این است که جایز است بدون کراهت از برای
کسی که بر آن میت نماز نکرده است خواه امام باشد و خواه ماموم و خواه منفرد و جایز است که
امامی که بجماعت نماز کرده اعاده کند برای جماعت دیگر که نماز نکرده‌اند چنانکه جناب امیر المؤمنین
صلوات الله علیه بر سهل بن حنیف کرد که هر جماعتی که می‌رسیدند و عرض می‌کردند یا امیر المؤمنین
ما نرسیدیم بنماز سهل حضرت باز نماز می‌کردند و برای ایشان بر او نماز می‌کردند تا پنج نماز
پنج نماز شد و از برای غیر اینها که گفتیم مکروه است مثل منفردی که به تنهایی نماز کرده و
خواهد باز تنها منفرداً نماز کند یا امام و مأمومی که نماز کرده باشند بجماعت و خواهند تنها تنها نماز
بکنند یا هر یک خواهند فرادی بکنند و همچنین امام و مأمومی که یکدفعه کرده است و خواهد باز
بجماعت دیگر بکنند که امام هر دو جماعت یکی باشد لکن نماز از برای طایفه دیگر اعاده بکنند یا منفردی

که یکدفعه کرده است و خواهد باز تنها بجماعت بکند پس کراهت آن معلوم نیست چنانکه استحباب آن
نیز وضوحی ندارد و ظاهر این است که منافات تعجیل نداشته باشد در جایی که گفتیم کراهت است
ولی اگر خوف بر میت باشد و تعجیل آن واجب باشد در این جا و تکرار کراهت شدتی دارد بلکه جایز نیست

مبحث هفتم جایز است نماز کردن بر میت قبل از غسل دادن و کفن کردن با امکان آنها
پس اگر عمداً یا سهواً کسی نماز را قبل از غسل و کفن بکند باطل است و باید اعاده کند و هرگاه کفن
میسر نشده باشد او را در قبر بگذارند و عورت او را بپوشانند هر چند بخشت یا سنگ باشد
و بر او نماز بکنند و اظهر در نزد حقیر این است که این در وقتی است که در بیرون نتوان عورت
او را پوشانید و نماز کرد و اگر ممکن باشد این مقدم است و ستر عورت واجب است هر چند ممکن باشد
از نظر کنندگان و اگر اتفاق افتاد که بر میت نماز نکرده باشند تا دفن شده باشد پس اقوی
در نظر حقیر این است که واجب است نماز کردن بر قبر او مادامی که بدن او باقی است و بر او صادق است
که میت آدمی است و بعضی گفته‌اند که جایز نیست و اگر کسی بر او نماز کرده باشد
و دفن کرده باشند در نماز کردن بر قبر آن خلاف است و مشهور این است که جایز است از برای
کسی که بر او نماز نکرده است که بیاید نماز کند لیکن اختلاف کرده‌اند در مدت جواز بعضی گفته‌اند
یک شبانه روز و بعضی گفته‌اند سه شبانه روز و بعضی گفته‌اند مادامی که صورت میت متغیر
نشده باشد و بعضی اطلاق کرده‌اند جواز را و مشهور علما در اینجا حکم بجواز کرده‌اند و کراهت را نگفته‌اند
و این مؤید این است که نسبت کراهت بمشهور در مبحث سابق چنانکه علامه کرده است غفلت باشد
الا که کراهت مخصوص باشد بقبل از دفن و به هر تقدیر اظهر در نزد حقیر آن است که جایز است که
کسی که نماز بر میت نکرده باشد بر قبر او نماز کند تا یک شبانه روز بلکه تا سه روز و هم بعد از آن

کراهتی دارد آن کسی که نماز بر میت کرده باشد پس ولیکن بر خواز تکرار او در بعد از قبر [illegible] و در کشف نماز
بر قبر میسر است اگر در خارج قبر میسر بود و از حاضر بودن میت بسیار دور نبوده باشد و اینکه بر
میت بجانب راست مصلی باشد و مثال اینها **مبحث هشتم** جایز است کردن نماز میت بجماعت
و فرادی و در این نماز امام متحمل نمیشود چیزی را از ماموم چنانکه در نماز یومیه قرائت را تحمل
می‌شود و از ماموم ساقط می‌شد پس بر ماموم واجب است که تکبیرات را بگوید و دعاها را بخواند
و نیت اقتدا لازم است و با امام تکبیرة الاحرام گفتن شرط است و داخل میشوند شده و هرگاه
ماموم در این نماز برسد میتواند اقتدا بکند هرچند در این وقت تکبیر کرده باشد و انتظار نمی‌کشد که
امام تکبیر بگوید که بعد از آن داخل شود پس هرگاه در این نماز برسد نیت کند و تکبیر بگوید و این
یک تکبیر برای او محسوب است و باقی تکبیرات با امام بگوید و هرچه باقی بماند بعد از فراغ امام
میگوید و در حدیث صحیح مضمون آن وارد است و جمعی دیگر از علما نقل آن کرده‌اند بعضی گفته‌اند که
هرگاه که جنازه را بر دارند و نیابد جنازه را در حالی که توان برداشتن کرد و [illegible] اگر
باید و کرد باقی مانده را هم بخواند و این اقوی است و هرگاه جنازه را بردارند تمام کند نماز را
هرچند در راه باشد و هرچند دور و قریب باشد هرچند بعد دفن باشد چنانکه در حدیث وارد شده و این
روایت بسیار بوجوب [illegible] هم دارد چنانکه گفتیم و لیکن این را باید قید کرد با آنکه جنازه بسمت قبله
بوده و شرایط نماز فوت نشود و الا تکبیرات باقی مانده را متوالی بگوید و این تصریح کرده‌اند بعضی
از متاخرین و جمعی گفته‌اند آن کسی را که در اثنای نماز میرسد در کلام علما ندیدم [illegible] قاعده
و قضای آن بکند که بعد هر تکبیری دعای آن تکبیر را بگوید و چون امام در دعای تکبیر [illegible] و اگر
باقی مانده بعد فراغ امام خود میخواند و هرگاه ماموم سبقت کند بر امام در تکبیر پس اگر تکبیر امام [illegible]

نماز باطل است عمداً باشد یا سهواً و هرگاه غیر آن باشد پس اگر سهو باشد مستحب است که اعاده
کند تکبیر را و اگر عمداً باشد پس جمعی حکم کرده‌اند بآنکه باید همانجا بماند تا امام بجای او شود و نماز
باطل نیست هرچند گناه کرده است و حکم بصحت خالی از اشکالی نیست و هرگاه سهواً ماموم
پس افتد یک تکبیر یا بیشتر پس نماز او صحیح است و تکبیرات را باید بگوید و تدارک آن [illegible]
میشود و هرگاه عمداً باشد در آن نیز اشکال بسیار است **مبحث نهم** جایز است نماز بر میت
کردن و دفن کردن آن در شب بدون کراهتی و شیخ در مبسوط گفته است که گذاشتن تا روز
افضل است مگر آنکه خوف بر میت باشد از ماندن آن تا صبح و این در میت بجهة آنکه در روز کثرت
نمازگذارندگان بیشتر میشود و امر بر مردمان آسانتر میشود و هرچند عمومات تعجیل و خصوص روایات
جایز دلالت دارد که در شب دفن کنند و نماز جنازه در هیچ وقتی از اوقات مکروه نیست حتی آنکه در
نافله و غیر آن مذکور است مثل وقت طلوع آفتاب و غروب آن و اینها کراهتی ندارد و اگر اتفاق
افتد نماز بر میت در وقت نماز فریضه یومیه پس اگر یکی مضیق باشد و یکی موسع مضیق را مقدم
میدارد و هرچند نماز میت باشد مثل آنکه بر میت خوف فساد باشد و وقت نماز فریضه
وسعت داشته باشد و هرگاه هر دو موسع باشد جایز است تقدیم هر یک لیکن افضل آنست که نماز
فریضه را مقدم بدارند و اگر وقت هر دو تنگ باشد پس قول اقوی این است که فریضه را مقدم
بدارند هرچند لازم آید که میت را بی‌نماز دفن کنند و در این صورت نماز را بر قبر او بکنند از
برای آنکه ممکن باشد دفن میت و کسی دیگر باشد که دفن کند و میسر نشود دیگر با تأخیر فریضه که
معارضه با این نماز فریضه و دفن میت باشد نه نماز میت پس در این صورت ظاهر این است که حکم
دفن مقدم است بنا بر این صورت بسیار نادر است که ممکن نشود و جمع این فریضه و دفن هرچند

یا نماز اشاره کنند و مشغول دفن بشوند و پنج تکبیر با این هر دو کنند بلکه اهتمام تمام مقدم است بر کمال
واجبات نماز با ارکان نماز اضطراری و ظاهر این است که حکم سایر نمازهای واجبی هم حکم این نماز
داشته باشد **مبحث دوم** هر گاه جنازه را در اثنای نماز بر جنازه دیگر حاضر کنند مخیر است که
هر دو را شریک کنند پس تکبیر دوم اولی تکبیر اول دومی قرار دهند و دعا بر دومی را تکبیر
دیگر بقصد هر دو بگویند و دعای هر دو را در تکبیر بخوانند صلوات را برای اولی بخوانند و شهادتین را
برای دومی و همچنین تا آخر و همچنین هر گاه در تکبیر سیم رسد و همچنین تا آخر هر گاه جنازه سیمی را
بیاورند آن را با این دو جنازه شریک میتوان کرد و لیکن افضل این است که نماز را برای اول تمام کند
و برای دیگر از سر گیرد مگر که خوف باشد بر دیگری و قطع کردن نماز و از سر گرفتن باعث خوف
او بشود و بعضی شرکت را هم برای اولی نشود پس در اینجا قطع کند و از سر گیرد و هر دو را شریک کند
و اما قطع نماز و از سر گرفتن بدون خوف پس احوط ترک است **مطلب پنجم** در دفن میت
و متعلقات آن است و در آن چند مبحث است **مبحث اول** مشایعت جنازه یعنی با جنازه
راه رفتن و در آن ثواب عظیم است ابن بابویه در کتاب ثواب الاعمال روایت کرده است از حضرت
رسول خدا صلی الله علیه و آله که هر کس مشایعت کند جنازه را پس از برای او است بر گامی
که بر گیرد صد هزار حسنه و محو میشود از او صد هزار سیئه و بلند میشود از برای او صد هزار درجه
پس اگر نماز کند بر آن میت مشایعت جنازه او خواهد کرد صد هزار ملک که همه استغفار برای او
میکنند از برای او پس اگر حاضر دفن آن جنازه شود موکل کند بر او آن جماعت ملائکه را که طلب
آمرزش کنند از برای او تا از قبر برانگیخته شود و شرط نیست در مشایعت که همراه او
برود تا او را دفن کنند یا نماز بر او بکنند بلکه هر قدر که با میت راه برود بهمان قدر ثواب

دارد

دارد و در پشت سر جنازه و طرف چپ و راست او راه رفتن بهتر از پیش روی او است و از بسیاری
از علما نقل شده است کراهت پیش رفتن و بعضی گفته اند هر گاه جنازه دشمن اهل بیت باشد
مستحب است که عقب او راه رود بجهت آنکه ملائکه عذاب استقبال می‌کنند او را با انواع عذاب چنانکه
در حدیث وارد شده است بلکه در احادیث مطلق خلاف مذهب مذکور است و از آداب او است
مطلقا مکروه است سوار شدن در حال مشایعت مگر با عذر و مکروه در حال برگشتن و سنت است که این
کس در کمال تفکر عاقبت و خاتمه امر خود باشد و خاشع و شکسته حال باشد و خنده مکروه است و مکروه است
خنده و لهو کردن و بعضی از رسم می‌آید که مکروه است ترک ردا و بعضی حرام دانسته اند و این در غیر
صاحب جنازه است که او ردا را بگذارد تا فرق باشد میان او و سایر مردم بلکه مستحب است
که صاحب عزا مطلقا ممتاز باشد از دیگران بعلامتی که او را بشناسند و سنت است جنازه را بدوش
کشیدن و در آن رعایت حاصل نمی‌شود و منافی مروت و عدالت نیست و ثواب عظیم دارد و
که جنازه چهار گوشه باشد که چهار نفر او را بردارند و سنت است از برای هر کس که چهار گوشه
تابوت را بگیرد و بهر نحو که باشد و فضل و کیفیت آن این است بنابر مشهور و اقوی که اول طرف
راست جنازه را که دست چپ میت است از پیش بگیرد بشانه چپ خود و بعد از آن بیاید بطرف
پای چپ میت که گوشه راست آخر تابوت است و آن را بگیرد و بعد از آن گوشه چپ تابوت
که پای راست میت است بگیرد بشانه راست خود و بعد از آن برود گوشه چپ تابوت که از طرف
دست راست میت است بدوش راست خود بگیرد و بعضی عکس این گفته اند و احادیث هم در این ظاهر است
لکن اقوی مشهور است بجهت حدیث صحیحی که ابن ادریس در آخر سرائر نقل کرده که صریح است
و ظاهر روایت شیخ ابی اسامه نیز همین است و این منافات ندارد با آنکه در روایت علا

فرموده‌اند که مثل در آسمان میگردد و توجیه آنکه مراد از در آسمان آنست که در زیر قطع کنند
و حرکت از طرف راست چنانچه مذکور شد و این روایت بر عامه که ایشان در زیر قطع
می‌کنند و ابتدا از گردن دست راست طرف جنازه میروند بجنب دست طرف دیگر و ابتدا از آن
می‌آیند طرف پای دیگر چنانکه روایت فضل بن یونس دلالت بر آن دارد و احوط آنست که به
هر دو قول عمل کند **مبحث دوم** سنت است از برای کسی که جنازه را ببیند آنکه بگوید الله اکبر
هذا ما وعدنا الله و رسوله و صدق الله و رسوله اللهم زدنا ایمانا
و تسلیما الحمد لله الذی تعزز بالقدرة و قهر عباده بالموت و در
حدیث است از حضرت صادق علیه السلام که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که هر که بگوید این
نمی‌ماند در آسمان ملکی مگر آنکه گریه می‌کند از روی رحمت از برای صدای او و همچنین سنت است که
بگوید الحمد لله الذی لم یجعلنی من السواد المخترم **مبحث سیم** دفن کردن
واجب کفائی است بر قول بعضی از مکلفین از دیگران ساقط میشود و اصل واجب آنست که او را
در زمین پنهان کنند که محفوظ بماند بدن آن از درندگان و پوشیده باشد بوی او از مردمی
بوی ایشان و جایز است که او را در سردابی بگذارند و کافی نیست آنکه او را در تابوتی
از سنگ یا غیر آن بگذارند در روی زمین و همچنین کافی نیست که خانه کوچکی در روی
زمین بسازند که او را در آن پنهان کنند مگر هرگاه در تابوت بگذارند و در زمین
دفن کنند جایز است لیکن مکروه است و هرگاه که کشتی در حال رفتار است و حال
اضطرار مثل آنکه زمین بسیار سخت باشد که نتوان قبر کند یا برف بسیار باشد یا زمین یخ کرده
باشد و نتوان هم او را بجای دیگر نقل کرد بسبب دوری یا خوف فساد میت یا مثل اینها

در اینجا هرگاه میسر شود که خانه برای او در روی زمین بسازند یا در تابوت سنگی یا امثال آن گذارده در روی زمین
پنهان کنند چنان کنند ولیکن بقدر مقدور محافظه آن ملاحظه باید کنند یعنی محفوظ ماندن بدن
از درندگان و مخفی بودن بوی آن از انسان هرگاه هر دو ممکن نباشد هر کدام که ممکن است عمل آورند
و کسی که در دریا بمیرد واجب است که او را غسل دهند و کفن کنند و نماز بر او کنند و او را در تخته‌ای
محکم دفن کنند یا سنگین کنند بسنگی هر کدام ممکن باشد و چیزی لازم نیاید و پیش از آنکه در
دریا ممکن باشد و تغییر یکی از این امور حاصل شود او را در خمره یا آنچه شبیه آن باشد
بگذارند و سر او را محکم کنند و در دریا بیندازند یا آنکه او را سنگین کنند به آنکه سنگی یا آهنی
بجای او ببندند یا چیزی دیگر و در دریا بیندازند که فرو رود و احوط آنست که در حالی که بدن او
رو بقبله باشد هر چند وجوب آن ظاهر نیست بلی در جهت قبر و مرده خوابانیدن آن
سنت بر روی راست در حالتی که رو بقبله باشد و همچنین در تابوت و خانه کوچکی که برای
او در روی زمین می‌سازند در حال اضطرار و هرگاه زن کافره بمیرد و حامله باشد از مسلمان
او را در مقبره مسلمانان دفن کنند و پشت او را بقبله کنند تا روی طفل بقبله باشد
مبحث چهارم سنت است که قبر را گود کنند بقدر قامت انسان یا بقدر چنبر گردن انسان
و زیاده بر اینها مکروه است و فرقی در این باب میان مرد و زن نیست و مستحب است که لحد کنند
از برای قبر و آن این است که قبر تمام کنده شد در جانب قبله آن مکانی طولانی باندازه قبر
می‌کنند متصل بزمین که میت را در آنجا بگذارند و شق کراهت دارد و معنی شق آنست
که در قبر گودی شبیه نهری می‌کنند که میت را در آنجا می‌گذارند و سقف بر آن قرار دهند
بلی هرگاه زمین سست باشد که لحد نتوان کند شق کنند و اگر توانند که در کنار

سپرده بلندی وجانب قبله از خشت وگل وامثال آن باشد بهتر است از شق و سنت است که لحد
وسیع باشد بقدری که در آن توان نشست مبحث پنجم سنت است که جنازه مرد را برو به پای
قبر گذارند و او را داخل کنند وجنازه زن را پهلوی قبر گذارند بعرض وسنت است که چون جنازه
نزدیک قبر رسد بر زمین بگذارند ولحظه درنگ کنند که مهیا شدن از برای دفن و داخل
شدن هول قبر پس بردارند و قدری راه ببرند و باز بر زمین بگذارند ولحظه درنگ
نمایند پس بردارند و بر لب قبر گذارند و بعد از آن دفن کنند و در این فرقی میان مرد
وزن نیست واز کلام جمعی ظاهر میشود که نقل کردن سه دفعه از برای مرد است و شهید
ثانی در شرح لمعه نسبت آن را بمشهور داده وفرموده که در اخبار حکایت سه دفعه گذاشتن
میت وارد نشده و در باب نعوت صدوق ابن بابویه در علل الشرایع نقل کرده و آن حدیث شامل مرد
وزن همه است که ایشان آن را ذکر کرده اند وابن بابویه در من لا یحضره الفقیه فرموده
مضمون آن را داده وکلام بعضی دیگر هم ظاهر در عدم فرق است و کلام بعضی مشتبه است و مقصود
ایشان وضوح ندارد و بهر حال اظهر آن است که فرقی میان مرد و زن میت نیست و سنت است
که مرد را از جانب پای قبر داخل کنند این نحو که اول سر او داخل قبر شود و بعد از آن
باقی بدن بخلاف زن که او را بعرض داخل کنند که سر و پای او یکدفعه داخل قبر شود و
مکروه است که ارحام میت او را در قبر گذارند هرگاه میت مرد باشد و هرگاه زن باشد
بهتر است که شوهر او را در قبر گذارد و بعد از آن ارحام محارم و هرگاه اینها نباشند زنان
صالحه او را در قبر گذارند و هرگاه ممکن نشود مرد صالحی واگر پیر باشد بهتر است و هر کدام
که نزدیکتر باشند بزن خصوصا شوهر طرف پای او را بگیرد و سنت است که هرگاه میت زن

بر

باشد عمامه در روی قبر پوشانند تا وقتی که بر او خشت چینند و فاش نشود و سنت است که
کسی که میت را داخل قبر می کند و خود داخل قبر می شود سر و پای برهنه باشد و همه بندهای خود را
باز کند غیر بند زیر جامه و سنت است که در وقتی که نزدیک قبر می گذارند گویند اللهم عبدک
وابن عبدک وابن امتک نزل بک وانت خیر منزول به واگر زن
باشد بجای عبدک در اول امتک گویند وبجای وابن وابنت وبجای نزل نزلت
گویند و همچنین در مواضع دیگر از دعاها که مذکور میشود و تفاوت مرد و زن در کلمات دعا را
ملاحظه کنند و در وقتیکه میت را داخل میکنند بهتر گویند بسم الله وبالله وعلی ملة
رسول الله صلی الله علیه وآله اللهم الی رحمتک لا الی عذابک
اللهم افسح له فی قبره ولقنه حجته وثبته بالقول الثابت وقنا
وایاه عذاب القبر وسنت است که در وقتیکه او را در قبر می گذارند بندهای کفن
را از جانب سر و پای میت بگشایند و روی او را باز کنند و پهلوی او را از پیش بر زمین
و از برای او زیر سر از خاک لب نهند و در پشت سر او خشتی یا کلوخی بگذارند که میت
رو بپشت نغلطد و با او قدری از تربت مقدسه بگذارند و هرگاه مهری از تربت مقدسه
نزد برابر روی او بگذارند شاید بهتر باشد وسنت است که در وقتیکه او را در قبر
گذاشت گوید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و بخواند سوره الحمد
وقل اعوذ برب الفلق وقل اعوذ برب الناس وقل هو الله احد
وآیة الکرسی وسنت است که گوید بسم الله وبالله وفی سبیل الله وعلی ملة
رسول الله صلی الله علیه وآله اللهم صل علی محمد وآل محمد اللهم

ان كان محسنا فزد في احسانه وان كان مسيئا فاغفر له وارحمه
وتجاوز عنه پس گوید اللهم جاف الارض عن جنبيه وصاعد
عمله ولقه منك رضوانا و باز گوید اللهم عبدك وابن عبدك
وابن امتك نزل بك وانت خير منزول به اللهم افسح له في قبره و
لقنه حجته والحقه بنبيه وقه شر منكر ونكير و باز گوید
اللهم هذا عبدك فلان و بجای فلان نام او را گوید وابن عبدك قد نزل
بك وانت خير منزول به قد احتاج الى رحمتك اللهم لا نعلم منه
الا خيرا وانت اعلم بسريرته ونحن الشهداء بعلانيته اللهم جاف
الارض عن جنبيه ولقنه حجته واجعل هذا اليوم خير يوم اتى
عليه واجعل هذا القبر خير بيت نزل فيه وصيره الى خير مما كان
فيه ووسع له في مدخله وانس وحشته واغفر ذنبه ولا تحرمنا
اجره ولا تضلنا بعده و باز گوید اللهم ان عبدك وابن عبدك
نزل بك وانت خير منزول به اللهم ان كان محسنا فزد في احسانه
وان كان مسيئا فتجاوز عنه والحقه بنبيه محمد صلى الله عليه وآله
وصالح شيعته واهدنا واياه الى صراط مستقيم اللهم عفوك عفوك
و مستحب است تلقین شهادتین و اسماء ائمه علیهم السلام و باز بعد دفن و شست کور
انگشتان دست راست را در زیر شانه راست میت بگذرد و دست چپ را بر شانه چپ
بگذارد و حرکت به میت داده شروع کند در تلقین و ذکر شهادتین و اسماء ائمه

علیهم السلام

علیهم السلام به عبارتی که گوید خوب است و جامع ترین صورتهای تلقین آن است که علمای ذکر
کرده اند و آن این است که در اول بار سه مرتبه گوید اسمع افهم و اگر زن باشد گوید
اسمعي افهمي یا فلان بن فلان و بجای فلان ابن فلان نام مرده و مادر او را گوید
و اگر نام او را ندانند گوید یا عبد الله ابن عبد الله و اگر زن باشد گوید یا امة
الله ابنة عبد الله هل انت على العهد الذي فارقتنا عليه
من شهادة ان لا اله الا الله وحده لا شريك له وان محمدا صلى
الله عليه وآله عبده ورسوله وسيد النبيين وخاتم المرسلين
وان عليا امير المؤمنين وسيد الوصيين وامام افترض طاعته
على العالمين وان الحسن والحسين وعلي بن الحسين ومحمد بن
علي وجعفر بن محمد وموسى بن جعفر وعلي بن موسى ومحمد
بن علي وعلي بن محمد والحسن بن علي والقائم الحجة المهدي
صلوات الله عليهم ائمة المؤمنين وحجج الله على الخلق اجمعين
وائمتك ائمة هدى ابرار یا فلان بن فلان و نام شخص و مادر او
گوید اذا اتاك الملكان المقربان رسولين من عند الله تبارك
وتعالى وسألاك عن ربك وعن نبيك وعن دينك وعن كتابك
وعن قبلتك وعن ائمتك فلا تخف وقل في جوابهما الله جل
جلاله ربي ومحمد صلى الله عليه وآله نبيي والاسلام ديني
والقرآن كتابي والكعبة قبلتي وامير المؤمنين علي بن ابي طالب

امامی والحسن بن علی المجتبی امامی والحسین بن علی الشهید بکربلا
امامی وعلی زین العابدین امامی ومحمد الباقر علم النبیین
امامی وجعفر الصادق امامی وموسی الکاظم امامی وعلی
الرضا امامی ومحمد الجواد امامی وعلی الهادی امامی والحسن
العسکری امامی والحجة المنتظر امامی هؤلاء صلوات الله علیهم
اجمعین ائمتی وسادتی وقادتی وشفعائی بهم اتولی ومن
اعدائهم اتبرء فی الدنیا والآخرة ثم اعلم یا فلان بن فلان
ان الله تبارک وتعالی نعم الرب وان محمدا صلی الله علیه وآله
نعم الرسول وان امیر المؤمنین علی بن ابیطالب واولاده الائمة
الاحد عشر نعم الائمة وان ما جاء به النبی محمد صلی الله علیه و
آله حق وان الموت حق وسؤال منکر ونکیر فی القبر حق والبعث حق
والنشور حق والصراط حق والمیزان حق وتطایر الکتب حق و
الجنة حق والنار حق وان الساعة آتیة لاریب فیها وان الله
یبعث من فی القبور پس گوید افهمت یا فلان و در حدیث است که میت در
جواب گوید بلی فهمیدم ثبتک الله بالقول الثابت هداک الله الی
صراط مستقیم عرف الله بینک وبین اولیائک فی مستقر من رحمته
پس گوید اللهم جاف الارض عن جنبیه واصعد بروحه الیک
ولقه منک برهانا اللهم عفوک عفوک پس بعد از آن خشت بر لحد گذارند

و خشتها

و خشتها بهم وگل متصل گذارند واگر رخنه داشته باشد بگل وامثال آن سد کنند که خاک
بریت نریزد و سنگ و آجر هم میتوان جهة لحد کشید بدل خشت و گل فضل آن بیشتر و بهتر
است که از جانب سر شروع کنند بخشت چیدن و مستحب است که در وقت چیدن خشت
این دعا خوانند اللهم صل وحدته وآنس وحشته وآمن روعته واسکن
الیه من رحمتک رحمة تغنیه بها عن رحمة من سواک فانما رحمتک
للظالمین و در روایت دیگر اللهم ارحم غربته وصل وحدته وآنس
وحشته وآمن روعته واسکن الیه من رحمتک رحمة یستغنی
بها عن رحمة من سواک واحشره مع من کان یتولاه و مستحب است که
بیرون آید از جانب پای قبر خواه میت مرد باشد یا زن و در وقتی که بیرون می آید گوید
انا لله وانا الیه راجعون والحمد لله رب العالمین اللهم
ارفع درجته فی اعلی علیین واخلف علی عقبه فی الغابرین
و آنکه بریزند حاضران خاک را بر او با پشتهای دست خود و در آن حال گویند انا لله
وانا الیه راجعون و آنکه در این حال سه مرتبه به پشت دست خود خاک بریزند
و گویند اللهم ایمانا بک وتصدیقا بکتابک هذا ما وعدنا الله
ورسوله وصدق الله ورسوله و اگر شکم دست را از خاک پر کنند و
قدری نگاه دارد و بریزد سه مرتبه و گوید اللهم ایمانا بک وتصدیقا ببعثک
هذا ما وعدنا الله ورسوله اللهم زدنا ایمانا وتسلیما هم خوب است
چنانکه در روایت معتبری وارد شده و نیز مستحب دیگر باشد و در یکی به پشت دست هم

سنت دیگر آنکه هر دو را که بهتر خواهد بود و مشتمی است این حکم از عام میت بلکه گرده است
که ایشان خاک ریحان لحد آنکه بخت قساوت قلب میشود و دوری از رحمت خدا
مبحث ششم سنت است که قبر را چهار انگشت بلند سازند و سطح و هموار کنند و بلند کنند از
زمین بمقدار چهار انگشت تا بمقدار یک وجب و از این بیشتر بلند کردن خوب نیست شاید که تا
بمقدار چهار انگشت گشاده بهتر باشد و سنت است پاشیدن آب بر روی قبر و بهتر است که ابتدا
کرده باشند که در روایت سالم بن مکرم وارد شده که بعد از هموار کردن قبر رو بقبله بایستند
و قبر را پیش روی خود بگیرد و آب بریزد و از جانب سر میت از طرف قبله و در دور بعد از آن
دایره قرار از چهار جانب بگرداند و بجانب سر میت آب را قطع نکند تا دور تمام شود
و هر چه از آب زیاده آید بریزد در وسط قبر و سنت است که بعد از آب ریختن دست بگذارد
بر قبر و انگشتان را از هم گشاده دست خود را بقوت بر قبر بگذارند که اثر دست آنها
بر خاک بماند و در آن حال گوید اللهم ارحم غربته وصل وحدته وآنس وحشته
واسکن الیه من رحمتك ما یستغنی بها عن رحمة من سواك
الحقه بمن کان یتولاه و هم گوید اللهم جاف الارض عن جنبیه و
اصعد الیك روحه ولقه منك رضوانا واسکن قبره من رحمتك ما
تغنیه بها عن رحمة من سواك و بهتر این است که این دعا را در حالی که رو بقبله نشسته
بخوانند و استحباب اینکه اثر دست در خاک بماند در غیر حال اول دفن معلوم نیست
ولیکن بر غیر آن یافتم و در حدیث صحیح هست که هر کس بیاید در نزد قبر برادر مؤمن خود
پس دست خود را بر قبر بگذارد و هفت مرتبه سوره مبارکه انا انزلناه فی لیلة القدر

را بخواند ایمن میشود از فزع بزرگ یعنی فزع قیامت و این مضمون در چندین روایت نقل
شده و در بعضی از آنها فرموده خواند که رو بقبله بخواند و سنت است که بعد از برگشتن مردم
ولی میت یا غیر او بهترین صدای خود او را تلقین کند بنحوی که گذشت و اگر خواهد دیگری را امر کند
که تلقین کند و این تلقین سیم است و در احادیث فرموده اند که این سبب آن میشود که دو ملک
نکیر و منکر از او سؤال را ترک کنند و بهتر آن است که در حال تلقین رو بقبله بنشیند و در نزد
میت و هر گاه تقیه و خوف باشد هموار کنند و از برای اطفال تلقین نیست نهایت شهید
قدس سره فرموده است که ممکن است که بجهه شعار اسلام بعنوان امر تلقین توان کرد و سنت است
که در نزد سر میت علامتی بگذارند از سنگ یا چوب تا معلوم باشد بلکه اسم او را هم
بر لوح سنگ یا چوب نقش کنند و حکمت اینها این است که معلوم باشد قرائت و زیارت او
بکنند و ثواب بجهة زایر و میت هر دو حاصل شود مبحث هفتم مکروه است فرش کردن
قبر بتخته چوب و امثال آن مگر در ضرورت مثل آنکه زمین آب بر می آورد یا رطوبت بسیار دارد
در آن وقت کراهت نخواهد بود اما فرش کردن قبر بجامه و فرشها پس ظاهر آن است که حرام است
و همچنین است حرام دیگر یا او دفن کردن از جامه هایی که قیمتی و داشته باشد اما پوشیدن قبر
و لحد به تختهای چوب پس دلیلی بر کراهت آن نیست و مکروه است که در قبر بریزند از
غیر خاک خود آن قبر و گلی که غیر آن باشد در آن کار کنند بلکه باید از خاک خود او گل
بسازند و بعضی از علمای گفته است که این در وقت دفن است اما بعد از آن باکی
نیست و آجر و خشت که بجهه لحد بکار میشود و همچنین در آجری و گچی که روی قبر را از آن
محکم می کنند ظاهر نیست که در اینها کراهتی باشد خصوصا در خشت لحد که فرموده

میت که بقدم مکان خشت عالی تا کمر از خارج و همچنین مکروه است گچ کاری کردن قبر
یعنی گچ مالیدن و سفید کردن و بعضی گفته‌اند که این کراهت بعد از کهنه شدن قبر است
نه در اول امر و اول اشهر و اظهر است و ظاهر آن است که کار کردن گچ با آجر و سنگ که بجهة
پاشیدن قبر کرده باشد خصوصا در بلادی که خاک آن ریزان باشد و محتاج باشد باستحکام
قبر بگچ کاری کردن و همچنین مکروه است نو کردن قبر بعد از اندراس و کهنه شدن یعنی از نو
صورت قبر را پاشیدن اما هر گاه شکستگی بهم رسانیده باشد یا سوراخی شده باشد مرمت کردن آن
و گچ کردن آن معلوم نیست که مکروه باشد و بعضی گفته‌اند که هر گاه مقبره وقف باشد و
میت خاک شده باشد حرام است نو کردن قبر بجهة آنکه مانع میشود مردم را از دفن کردن و بعد از خاک
شدن میت را دیگر حقی در آن زمین نیست و این سخن وقتی که احتیاج بآن زمین باشد
باشد خوبست و اگر نه حکم بحرمت مشکل است و کراهت بنا کردن جاها در سر قبر و مسجد قرار دادن
آن و نماز کردن در آن و مداومت که علما استثنا کرده‌اند از کراهت این امور یعنی گچ کاری کردن
و نو کردن و بنا ساختن و نماز کردن قبور انبیا و ائمه هدی علیهم السلام را بسبب اجماع و اخباری
که در فضیلت تعمیر آنها و متوطن شدن آنجا وارد شده و همچنین در نماز کردن در کنار آنها و سبب فضیلت
بسیار داشتن نماز در کنار آنها بلکه چنین است قبور اولاد ائمه و علما و صلحا که همیشه در همه عصرها
متداول بوده و در میان عامه و خاصه و مکروه است دفن کردن دو میت در یک قبر مگر در حال ضرورت و اما
هر گاه میتی را دفن کرده باشند و بعد از آن خواهند قبر او را بشکافند و میت دیگر در آن بگذارند ظاهر
در آن حرمت است و امر در اینها که متعارف است که مقبره اموات متعدد می‌سازند پس جمعی
از علما گفته‌اند که مکروه است و در اینها که اگر شکستن و میت پوشیده شود [illegible] تحریمت در غیر

اول

مبحث هشتم

اول میت و در سرداب گشودن و میت را دفن کردن نبش قبر گویند و حرام است
مکروه است نقل کردن میت از بلدی به بلدی بلکه مستحب است که او را در دو دفن کنند در آن
نقل کردن بمشاهد مشرفه وارد و جمعی از ایشان استثنا کرده‌اند که تا باعث هتک میت و خواری
آن نباشد مثل اینکه بوی بد او را مردم بشنوند و نیکند و خون و چرک از او روان شود و مکرر او را
از جاری و اسپ بیندازند و بار کنند و امثال اینها و با وجود وصیت و علم برضای او هم ایشان
نقل کرده و بعضی علما گفته‌اند و جایز است نقل بمشاهد ائمه هدی علیهم السلام در وقتی که
آن مقبره جماعتی از صلحا یا شهدا باشند که از برکت ایشان و برکت زیارت ایشان منتفع شود
و این سخن بد نیست و ظاهر این است که اشکالی در نقل بدار المؤمنین قم نباشد خصوصا
هر گاه مستلزم هتک و بدبوئی و گندیدن میت نشود و اینها در وقتی است که قبل از دفن خواهند
نقل کنند اما نقل کردن میت بعد از دفن پس در غیر نقل بمشاهد مشرفه حرمت است و بعضی
جایز دانسته‌اند اگر مصلحتی برای میت در آن باشد و بعضی مکروه دانسته‌اند و بعضی گفته‌اند در
غیر مشاهد حرام است و در مشاهد جایز است و معمول در میان شیعه خصوصا در وقتی که وصیت کرده
باشد که او را بمشاهد مشرفه برند و او را بعنوان امانت در جای دیگر دفن کرده باشند
بلکه در این صورت اظهر خوبست و کلام در لزوم هتک و خباثت و خواری میت همان است که
مذکور شد که هر گاه وصیت کرده باشد یا از حال او رضای او معلوم باشد نقل کنند
و در غیر این دلیلی بر منع واضح نیست و اینها در وقتی است که دفن حقیقی شده باشد
و اما هر گاه در تابوتی عاریه دفن کرده باشند بجهة آنکه در وقت امکان نقل کنند امر
اسهل است و این همه که مذکور شد در غیر شهید است و شهید را در همانجا که شهید شده

دفن می‌کنند و سنت است جمع کردن اقربا و خویشان در یک مقبره که بر اهل آن آسان باشد
زیارت ایشان مبحث نهم حرام است شکافتن قبر باتفاق علما و دعوی اجماع بر آن کرده‌اند
و استثنا کرده‌اند از این چند موضع اول آنکه میت پوسیده شده باشد و خاک شده
باشد که جایز است شکافتن و دفن کردن میت دیگر خواه زمین وقف قبرستان باشد
یا مباح باشد یا ملک کسی باشد و در پوسیدن بحسب هوا اختلاف دارند در جاها و در بعضی جاها زود
پوسیده شوند و بعضی دیر و هرگاه شک داشته باشند در پوسیدن میت رجوع باهل آن
و توقف نکنند پس اگر در همان حال شکافتند و ظاهر شود که میت بحال خود است باید قبر را
پر کنند بحال خود و بگذارند اما اگر بعضی استخوانها در آن ظاهر شود همان استخوانها را با خاک
در گودالی دفن کنند ظاهر این است که در اینجا میت دیگر دفن نتوان کرد خصوصاً در جاهایی
که مقابر ایشان وسعتی ندارد دوم در وقتی که میت را در زمین غصبی دفن کرده باشند و
صاحب آن راضی نشود که در این صورت قبر را می‌شکافند تا مال بصاحب خود برسد
و در هر دو صورت بعضی اولی دانسته‌اند برای صاحب مال رخصت دادن بمیت که اش است اما اگر در جامهٔ
غصبی دفن کرده باشند معلوم نیست جواز نبش که آن سیم در وقتی است که خواهند شاهد
بگیرند بر موت آن شخص تا در اشتباه باشند و زن او داند که مرده است تا عده نگاه دارد و تواند
شوهر کند و ترکهٔ او تقسیم شود و غیر اینها از اموری که متعلق بمردن آدمی شود و این در صورتیست
که ممکن بود شناختن او پس هرگاه مدتی شده باشد که صورت او متغیر شده باشد
که ممکن شناخت جایز نیست شکافتن قبر چهارم وقتی است که در قبر چیزی افتاده باشد
که قیمتی داشته باشد و صاحب میت را که قبول آن پنجم هرگاه میت را

بیغسل

بیغسل یا بی کفن یا بی نماز دفن کرده باشند یا رو بقبله نکرده باشند در جواز شکافتن قبر و تدارک
این امور خلاف است و اظهر این است که جایز نیست خصوصاً با وجود آنکه میت مذکور شده در حکم نماز
میت بر قبر ششم هرگاه در زمین مملوکی قبری کرده باشند بعد از آن زمین را خریده باشند
در آن نیز خلاف است و اظهر عدم جواز نبش است مطلب ششم در ملحقات این باب و در آن
چند بحث است مبحث اول هرگاه زنی حامله باشد و طفل او در شکم او بمیرد و چنانکه
علم بمردن طفل حاصل شد هرگاه ممکن شود بدوائی و علاجی که آن طفل را سقط کنند چنان
کنند و هرگاه میسر نشود بهر نوع که آسان‌تر باشد چنان کنند و اگر منحصر شود در اینکه طفل
را پاره پاره کنند و بیرون آورند باید بکنند تا مادر محفوظ بماند و این امر اولی آنست که زنان متوجه
شوند و هرگاه ممکن نباشد زنی یا از زنان بر نیاید شوهر او هم نباشد مردان محارم متوجه
شوند و هرگاه اینهم متعذر باشد مردان بیگانه متوجه شوند و هرگاه زن حامله بمیرد و طفل
او در شکم زنده باشد اگر تواند شد که بدون پاره کردن شکم زن آن طفل را زنده
بیرون آورند چنان کنند و اگر ممکن نشود شکم او را پاره کنند و طفل را بیرون آورند
و بعد از آن شکم او را بدوزند و جمعی از علما گفته‌اند که طرف چپ را بشکافند هر چند
حدیثی در این باب بنظر نرسیده نهایت مناسبت ایشان با کی میت و در تمام این احکام
شوهر را از غیر اعتبار باید کرد و همچنین تا امر منحصر شود در مرد بیگانه و جماعتی فتوای علما
اطلاق دارند و شرط نکرده‌اند که باید معلوم باشد که آن طفل زندگانی ممکن است بکند
بلکه همین که علم بحیات او هست او را باید بیرون آورد مبحث دوم جایز نیست بدن
کسان پاره کردن جامه از برای مردان بجهة مردن کسی مگر پدر و برادر در زنان اطلاق

کرده اند که جایز است برای خبر مرگ در و دیوار و جامه پاره کنند و بعضی جایز دانسته اند و از بعضی
اخبار بر می آید که زن از برای شوهر جایز است که جامه پاره کند اما سیلی بر رو زدن و خراشیدن
رو و بریدن مو پس اینها همه حرام اند و نوحه کردن به کلام راست که وصف میت را نمایند
و فضایل او را ذکر کنند نظم و نثر هر کدام باشد باکی نیست و نوحه به باطل و دروغ حرام است
و گریه کردن جایز است بلکه بر مردن و رفتن روح از بدن سنت است و از آن جمله گریستن بر
مومن ثواب دارد و ابن بابویه روایت کرده است که در وقتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله
از جنگ احد برگشتند به مدینه از هر خانه که کسی از ایشان کشته شده بود صدای گریه و نوحه شنیدند
و از خانه عم خود حمزه سید الشهدا صدایی نشنیدند پس آن حضرت فرمودند که حمزه
کسی ندارد که بر او گریه کند پس قسم خوردند اهل مدینه که نوحه نکنند بر مرده ای و گریه نکنند بر
میتی تا آنکه ابتدا کنند به نوحه کردن و گریه کردن از برای حمزه سید الشهدا پس اهل مدینه
از آن روز تا حال طریقه ایشان همین است و مستحب است که هر کس مصیبتی به او رسد بگوید انا
لله و انا الیه راجعون **مبحث ششم** مستحب است تعزیه اهل مصیبت نمودن یعنی تسلی دادن
مصیبت زدگان و دل آسا کردن ایشان به آنکه البته کار را خداوند حکیم مهربان می کند و آنکه
آن خداوند ظلم نمی کند و مهربان و رحیم و عادل است و کار لغو و عبث نمی کند و آنکه
آن خداوند وعده داده است کسانی را که بر مصیبت صبر کنند اجر عظیم و ثواب جسیم و درجات
نعیم و دعا کند از برای میت و از برای اهل مصیبت و تعزیه جایز است قبل از دفن و بعد از دفن
افضل است و مستحب است که اهل میت ردا را بیندازند و چنانکه اصحاب ذکر کرده اند کسی که طفل او
مرده باشد که زنان جوان به خوف فتنه ... و اگر در اهل مصیبت جمعی باشند ... سر برادر و بمالد

از روی

از روی رحم و مهربانی باشد و هر مومنی چنین از برای او نوشته شود چنانکه از رسول خدا
صلی الله علیه و آله روایت شده است و در حدیث است از حضرت کاظم علیه السلام
که هرگاه که یتیمی بگرید به حرکت می آید از برای آن عرش پس می فرماید خدای تبارک و تعالی
کیست این که بنده مرا که پدر و مادر او را از او گرفته ام بگریاند پس قسم به عزت و جلال خود یاد می کنم
که ... ساکن گرداند او را ... مگر آنکه واجب می شود از برای او بهشت و قول
آن است که در نزد صاحب مصیبت حاضر شوی که او را ببیند و ظاهر این است که تا سه روز
از برای تعزیه نشستن کراهت نداشته باشد و شیخ طوسی دعوی اجماع بر کراهت و زیاده از سه روز
هم کرده است و اظهر عدم کراهت است خصوصا هرگاه مجلس از برای تحصیل ثواب باشد از برای
مردم و طلب فاتحه باشد از برای میت و سنت است طعام ترتیب دادن و به خانه اهل
مصیبت فرستادن تا سه روز و قول ... نیکان ... دارد و طعام خوردن
در نزد اهل مصیبت مکروه است و گویا این در وقتی باشد که حاضر خوردن در کار ایشان نباشد
که اهل مصیبت را به مشقت بیندازند که ترتیب طعام و مهمان داری علاوه بر الم و غمی
که دارند و اگر طعام از جانب نیکان بیاورند و بسیار هم باشد که کسی نباشد که بخورد یا آنکه
رفتن و حاضر خوردن در نزد ایشان باعث خوشنودی و دل آسایی ایشان باشد یا آنکه
عین در حاضر خوردن ایشان باشد در این صورت کراهت معلوم نیست بلکه در بسیاری از
مواضع رجحان دارد و همچنین دلیل بر کراهت طعام دادن اهل مصیبت مردم را خصوصا
هرگاه خیرات از برای میت باشد یا آنکه اهل مصیبت ... باشند ... یعنی آنکه مردم
از راه دور به دیدن ایشان آمده باشند و کسی هم نباشد که طعام ایشان بکند بلکه مستحب است

هرگاه

که ایشان وصیت کند چیزی از مال خود را که در ماتم او صرف کنند و در مرثیه که وصیت را از اهل
خود بکند که مرده باشند کند اگر ایشان مشغول نصیحت اند **مبحث چهاردهم** مستحب است زیارت اهل
قبور از برای مردان و مروی که است در روز دوشنبه و پنجشنبه و چهارشنبه وارد است که مردگان
میدانند آمدن شما را و خوشحال میشوند و انس میگیرند بشما و یکی نیست از برای زنان هرگاه خوف
فساد و در آن نباشد مگر شخص نقدیم سیر و قصه در جوانان ایشان اگر ترسیده و دعایی
و نظر رفقای هذا الباب صیغه غسل ایشان و مستحب است که سلام کنند بر اهل قبور باین نحو که گوید
السلام على اهل الديار من المؤمنين انتم لنا فرط ونحن ان شاء الله بكم
لاحقون یا بگوید السلام على اهل الديار من المسلمين والمؤمنين رحم الله
المستقدمين منا والمستاخرين وانا ان شاء الله بكم لاحقون و مستحب است
خواندن آیة الکرسی و ثواب آن را بدیه اهل قبور کردن که باین سبب حق تعالی قرار دهد از برای
او از هر حرفی ملکی را که تسبیح میکند از برای او تا روز قیامت چنانکه در مجموعه در آن نقل کرده
و همچنین مستحب است سوره مبارکه یس که منشا تخفیف عذاب اهل قبور است و از برای او
هم حسنات بسیار است و همچنین مستحب است خواندن یازده بار سوره مبارکه قل هو الله احد
و هر عمل خیری که از برای مردگان میکنند بایشان میرسد از صدقه و قران و دعا و نماز و روزه
و غیر آن و آنکس خود هم اجری دارد و مشهور میان علما آن است که راه رفتن بر روی قبر
و تکیه کردن بر آنها مکروه است و در مرثیه مراد استخفاف بآنها باشد امر قرار دادن تا شد و
اراه رفتن بجهه زیارت آنها معلوم نیست که مکروه باشد بلکه از بعض احادیث بر می آید که راه بر
بر قبرها که هرگاه صاحب قبر مؤمن باشد راحت میرسد و هرگاه منافق باشد متالم میشود

دلم

وشاید که مراد از این حدیث گذاشتن بجهه زیارت ایشان باشد و گاه است که عکس مرثیه زیارت
نکان تکان مردگان مگر آنکه گذاشتن بر قبور دیگران **مبحث پنجم** جایز نیست که کافر را در
مقبره مسلمین دفن کنند مگر زن کافره که حامله باشد از مسلمانی چنانکه پیش گذشت
و اصل دفن کردن کافر هم جایز نیست بنا بر مشهور علما هر چند پدر آن شخص باشد چنانکه روایت
عمار والیت بر آن دارد از سید مرتضی قدس سره نقل شده است که از آن هرگاه کسی
را اندامشته باشد که او را دفن کند و تبدیل آن و ازمع ممنیت **مبحث ششم** بسیخ طوسی
قدس سره در مصباح فرموده است در میان نسخه کتابی که که گذاشته میشود است در قبر و خوبه
و در موزه که مینویسد یعنی این شخص که میخواهند مردم را او بشاهد گردند بر عقاید او که بسم الله
الرحمن الرحيم اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له واشهد
ان محمدا صلى الله عليه وآله عبده ورسوله وان الجنة حق و
النار حق وان الساعة آتية لا ريب فيها وان الله يبعث من
في القبور بعد از آن بنویسد که بسم الله الرحمن الرحيم شهد الشهود
في هذا الكتاب ان اخاهم في الله عز وجل فلان بن فلان
اسم خود بدر خود را بنویسد اشهدهم واستودعهم واوقفهم انه يشهد
ان لا اله الا الله وحده لا شريك له وان محمدا صلى الله عليه وآله
عبده ورسوله وانه مقر بجميع الانبياء والرسل عليهم السلام وان
عليا ولي الله وامامه وان الائمة من ولده ائمته وان اولهم الحسن و
الحسين وعلي بن الحسين ومحمد بن علي وجعفر بن محمد وموسى بن

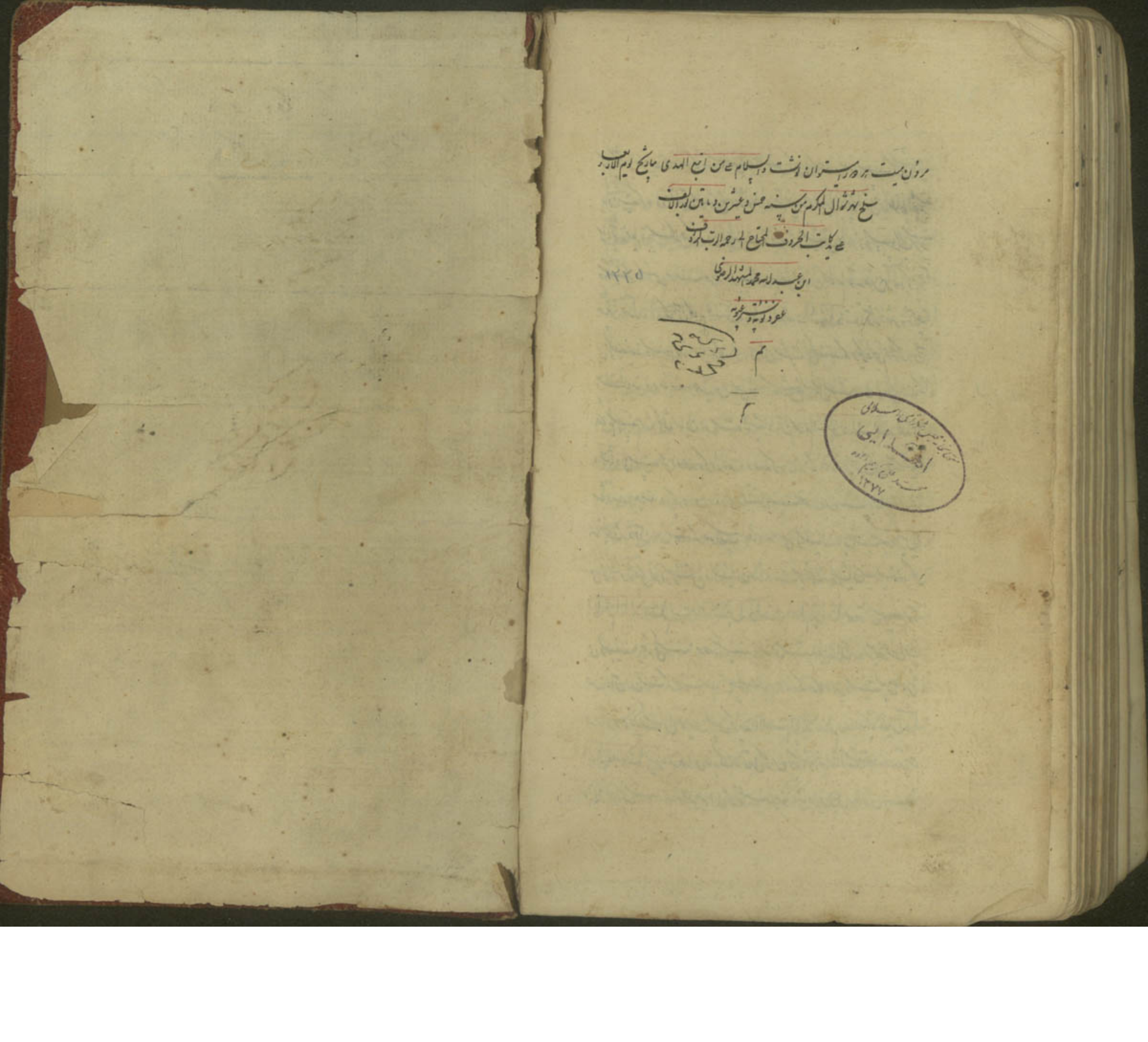
جعفر وعلی بن موسی ومحمد بن علی وعلی بن محمد والحسن بن علی
والحجة القائم علیهم السلام وان الجنة حق وان النار حق وان الساعة
آتیة لا ریب فیها وان الله یبعث من فی القبور وان محمدا صلی الله
علیه وآله رسوله جاء بالحق وان علیا ولی الله والخلیفة من بعد رسول
الله ومستخلفه فی امته مؤدیا لامر ربه تبارک وتعالی وان فاطمة
بنت رسول الله وابنیها الحسن والحسین ابنا رسول الله وسبطاه
وامام الهدی وقائد الخیر وان علیا ومحمدا وجعفرا وموسی وعلیا

محمداً وعلیا

ومحمدا وحسنا والحجة علیهم السلام ائمة وقادة ودعاة الی الله عز وجل
علی عباده بعد از آن بگویند آن شاهد ای فلان پسر فلان وای فلان ای فلان
که نام ایشان در آن کتاب نوشته میشود ثبت کنید این شهادت مارا پیش [illegible]
خود تا شاهد باشید تا آنکه ملاقات کنید مرا باین شهادت [illegible] بعد از آن بگویند
آن شاهد نستودع الله والشهادة والاقرار والاخاء موعودة
عند رسول الله صلی الله علیه وآله ونقرأ علیک السلام ورحمة الله
وبرکاته یعنی ای فلان می سپاریم ترا بخدا و وعده میدهیم شهادت واقرار و برادری را
در نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله ومیخوانیم بر تو سلام ورحمت وبرکات خدا را
بعد از آن بپیچد صحیفه را و سرا و را بچسباند و مهر کند بمهر شهود ومهر میت که اسم شهود
در جانب راست میت باشد و نوشته شود صحیفه با کافور وعود و در نسخه مصباح که از آنجا نقل کردم
چون مغشوش بود بعضی از الفاظ محل تشکیک هست و نسخه از شرح ارشاد ملا احمد اردبیلی [illegible]

[illegible]

کرد که این حکایت را از کتاب منتهی علامه نقل کرده که علامه فرموده است که شیخ چنین
روایت کرده و غلط آن نسخ ارشاد از حد بیرون است وبنا بر آنچه از آن نسخه مغلوط فهمیده
که آنچه فهمیده ام اینکه مهر کردن بمهر میت و مهر شهود و نوشتن با کافور و عود و مشک بر طرف
راست کفن بر ترتیب مذکور بهتر باشد تمام شد مضمون کلام آخوند قدس سره و گویا آنچه
چنین فهمیده اند که آن کلام نستودع الله والشهادة تا آخر را شهود در صحیفه
می نویسند واسم خود را با مهر خود در آن ثبت می کنند که دیگر حاجتی بمهر کردن بعد
و چسبانیدن نباشد و فهمیدن این معنی از عبارت شیخ مشکل است و ظاهر این است که در
اعلام اسم شهود کفایت همان مهر باشد و آن کلام نستودع الله عهدی است
و شهادتی است که در عهده گرفته اند و وعده کرده اند که در نزد رسول صلی الله علیه وآله
شهادت بدهند و آنکه در این روزگار متداول است مضمون این میت و شاید این بهتر
نباشد و آن این است که صورت شهادت را می نویسند با صاحب صحیفه با کمال او
می برند نزد چهل نفر از مؤمنین و از ایشان شهادت میخواهند و ایشان می نویسند که
اللهم انا لا نعلم منه الا خیرا وانت اعلم به منا بعد از آن اسم خود را
می نویسند یا مهر می کنند بهر دو را میکنند و متوانی [illegible] ایشان آن را از صحیفه عمر بن یزید
فهمیده و آن این است که حضرت صادق علیه السلام فرمود که هرگاه بمیرد مؤمنی پس حاضر شوند
در جنازه او چهل کس از مؤمنین پس گویند اللهم انا لا نعلم منه الا خیرا وانت
اعلم به منا میفرماید خدای تبارک وتعالی که من روا داشتم شهادت شما را و آمرزیدم
برای او آنچه را میدانم از جمله چیزهائی که شما نمیدانید و بنا بر این قبل از مردن و بعد از



مرون بیت هر دو در استوان نوشت والسلام علی من اتبع الهدی تاریخ یوم الاربعاء

سلخ شهر شوال المکرم من سنه خمس و عشرین و مائتین و الف

علی ید کاتب الحروف المحتاج الی رحمة الرب الرئوف

ابن عبدالله محمد المشهد الرضوی

غفر ذنوبه و ستر عیوبه

تم

۱۲۲۵



